

# ایران باستانی

تألیف

حسن پیرنیا (میرالدوله سابق)

طهران

مطبعه مجلیه

۱۳۰۶

تبع مطبوعه

# ایران باستانی

تألیف

حسن پورسیا (میرالدوله سابق)

طهران

مطبعه مجلیه

۱۳۰۶

حق طبع محفوظ است



# ایران باستانی

تاریخ  
۱۹۵۶

یا

تاریخ ایران از زمان بسیار قدیم تا اقراض دولت ساسانی

بازو ضمیمه و دو نقشه و ۲۷ کراور

تألیف

حسن پیرنیا

قیمت متنوع و دو زبان

طهران

مطبعه مجلیین

اسفند ۱۳۰۶

حق طبع محفوظ است



## پنجم حد و حد بخشیده مهریان

بعد الحمد والصلوة مقصود از تألیف این کتاب نمایاندن ایران قدیم است بطوریکه بوده یعنی بطوریکه از نوشتجات مورخین قدیم و اسناد تاریخی ملی ما و حفریات و اکتشافات درامکنه تاریخی و تتبعات محققین جدید برمیآید درنیل بمقصود مذکور ما بین تفصیل و اختصار حد وسط اختیار شده زیرا تصور میشد که اطناب برای اکثر از خوانندگان ملال آور باشد و اختصار مقصود را حاصل نکند با وجود این نظر نگارنده سعی کرده که از مطالب عمده یا جالب توجه چیزی نا گفته نماند .

چنانکه از مندرجات کتاب معلوم است تقریباً نصف کتاب به نمایاندن تمدن ایران قدیم یا بمقایسه دوره ها با یکدیگر و یا بمطالعی که با تاریخ محض ارتباط مستقیمی ندارد تخصیص یافته جهت اختیار این اسلوب این است که از نیم قرن باین طرف در میان علماء علم تاریخ

این عقیده قوت گرفته و قبول عامه یافته که ذکر وقایع تاریخی و شمردن نام سلاطین و رجال به تنهایی برای فهم گذشته های مملکتی و علم باحوال روحی مردمان آن کافی نیست بلکه برای شناختن ملتی اوضاع مدنی او را باید دانست و برای نیل باین مقصود دانستن چیزهایی که تمدن ملتی از آن ترکیب یافته یا درجه تمدن ملتی را نشان میدهد لازم است بعضی از مصنفین و مؤلفین باندازه باین موضوع اهمیت داده اند که در کتب راجعه بتاریخ ذکر بعضی از این نوع اطلاعات را بر ذکر وقایع و نام پادشاهان و رجال مقدم داشته قسمت تاریخ محض را بعد از قسمت مدنی نوشته اند ممکن است که این ترتیب نیز محسناتی داشته باشد ولی نگارنده عکس این ترتیب را اختیار کرده یعنی ذکر تاریخ محض را بر قسمت تمدنی مقدم داشته زیرا تصور نموده که این ترتیب برای فهم مطالب آنسب و طبیعی تر است چه تشکیلات و صنایع و بسیاری از چیزها زاده افکار اشخاص است و بدست اشخاصی انجام می یابد و هر قدر این مسئله را مسلم بدانیم که اشخاص هم زاده محیط خود بوده و در تحت تأثیرات محیط عمل کرده اند باز لازم است بدو با آنها آشنا شویم و بدانیم در چه اوضاع و احوالی عامل مهمی شده و در اثر چه وقایعی کارهایی را انجام داده اند

چنانکه از کتاب مشهود است نگارنده ذکر داستانهای ملّی را بر ذکر تاریخ واقعی ایران قدیم مؤخر داشته جهت اتخاذ چنین

ترتیبی این است که در داستانهای ملی ما نسبت به تاریخ تغییراتی روی داده و بدون اطلاع بر تاریخ واقعی نمیتوان دانست تغییرات حاصله کدام است و جهات آن چیست با وجود این از داستانهای مذکور آنچه حقایقی است در ضمن ذکر وقایع یا مدارك در این کتاب داخل شده ولی ذکر عین داستانها و تحقیق در مدارك آنها و مقایسه آنها با تاریخ یجهاتی که در آخر این کتاب گفته شده موضوع مجلد جداگانه (کوچک تری) خواهد بود.

مطالب دیگر - هر کدام - در جای خود در متن یا حاشیه (ذیل صفحه) گفته شده و در اینجا حاجتی بتکرار نیست مخصوص که ذکر مطلب یا نظری در جای خود اولی است چه بدین نحو بهتر مفهوم و بذهن سپرده میشود فقط این نکته را ناچاریم در اینجا تذکر دهیم که در نوشتن بعضی اعلام و اصطلاحات غیر مانوسه گاهی رعایت رسم الخط فارسی نشده مثلاً پت ریوم بجای پت ریوم و آرت خشتربجای آرتخشترب نوشته شده زیرا نگارنده تصور نموده که بدین طرز کلمات غیر مانوسه صحیح تر خواننده خواهد شد توضیح آنکه معرب نمودن کلمات بواسطه قواعد طبع و لزوم رعایت تناسب بین کلمات و سطور و جهات دیگر در هر مورد ممکن نیست یا نمیتوان کلمات را کاملاً معرب نمود بدین لحاظ نگارنده گاهی از رسم الخط انحراف ورزیده و کلمات را در دفعه اولی بقدر مقدور معرب نموده و گاهی علاوه بر آن اعلام و اصطلاحات خارجه را بحروف

لاطینی موافق نوشته های مورخین یونانی یا رومی و یا بطوریکه اکنون مقبول علماء فن است در ذیل صفحه نوشته تا اینکه اعلام و اصطلاحات غیر مانوسه حتی المقدور درست خوانده شده غلط در اذهان داخل نگردد اما اینکه مقصود مذکور تاچه اندازه حاصل شده قضاوت آن با خوانندگان است

معلوم است که این کتاب عاری از نقایصی نیست و نگارنده اعتراف میکند که با آنچه او در نظر گرفته بود فرق دارد ولی از آنجا که هرچیزی در قدم اول دارای نواقصی است که بعدها با تکمیل وسایل رفع میشود امید است که نقائص این کتاب هم بعدها خیلی کمتر گردد نگارنده لازم میدانند مراتب حق شناسی خود را نسبت با آقای آقا سید حسن تقی زاده که مساعدت های ذیقیمت باو نموده اند اظهار بدارد: کمکهای ایشان در یافتن و رسانیدن مدارکی که نگارنده با آنها دست رسی نداشت و تحصیل آنها از جاهای لازم مستلزم انتظار طولانی بود برای او گرانها بوده و موجب تشکرات صمیمی او است

و نیز از آقای پرفسُر ارنِسْت هِرْتْسِفِلْد که از اظهار نظر صائبشان راجع با آثار مد ها و نقشه دولت هخامنشی دریغ ننموده اند تشکر می نمایم طهران - رمضان ۱۳۴۶ مطابق اسفندار مذ ۱۳۰۶

حسن پیرنیا



صفحه	فهرست مندرجات
	<b>مقدمه</b>
۲	شکل جغرافیائی فلات ایران
۱۱	مردمان هند و اروپائی - شعبه آریائی آنها - آریانیهای ایرانی
	<b>تاریخ موجز عیلام</b>
۱۵	مقدمه
	عهد اول - از زمان بسیار قدیم تا ۲۲۲۵ قبل از میلاد:
۱۹	تحقیقات و حفريات در شوش
۲۱	سومریها و اکدیها
۲۴	پانسی های سومری
۲۵	اکدیها
۲۷	سلسله سامی
۲۸	بزرگ شدن عیلام
۳۰	کارهایی که سومریها برای بشر کرده اند
	عهد دوم - از ۲۲۲۵ الی ۷۴۵ قبل از میلاد:
۳۳	بزرگ شدن بابل
۳۴	سلسله اولی
۳۵	سلسله دوم
۳۶	سلسله سوم یا سلسله کاشیت ها
۳۸	سلسله چهارم موسوم بسلسله پاشا

(ب)

صفحه	فهرست مندرجات
۴۸	سلسله پنجم موسوم به بازی عهد سوم - از ۷۴۵ تا ۶۴۵ قبل از میلاد :
۴۲	عهد اول - آسور قدیم
۴۴	عهد دوم - آسور وسطی
۴۵	عهد سوم - آسور جدید
۴۶	جنگ اول
۴۷	جنگ دوم و سوم
۴۹	جنگ چهارم
۵۱	جنگ پنجم
۵۲	جنگ ششم
۵۳	جنگ هفتم
	<b>تاریخ آریانه‌های ایرانی</b>
۵۷	مقدمه
۶۳	یونانیهای قدیم که راجع به تاریخ ایران آثاری از خود گذاشته‌اند
	<b>باب اول - دوره مدها</b>
۶۵	مقدمه
	فصل اول - شاهان مدی
۶۸	دیا اوگو و تأسیس دولت مدی

(ب)

صفحه	فهرست مندرجات
۶۹	فراوارتیش
۷۰	هوونخ شترا
۷۲	ایخ تووی گو
۷۴	فصل دوم - تمدن مدها
	<b>باب دوم - دوره پارسیها</b>
۷۸	مقدمه
	فصل اول - شاهان هخامنشی
۸۲	اول - کوروش بزرگ
۸۴	تسخیر لیدی
۹۰	تسخیر ممالک شرقی
۹۱	تسخیر بابل
۹۵	قضاوت مورخین درباره کوروش
۹۸	دوم - گئوجیه
۱۰۲	واقعه بردبای دروغی
۱۰۵	سوم - داریوش اول بزرگ
۱۰۹	تشکیلات داریوش
۱۱۴	فتوحات داریوش بزرگ



(ت)

صفحه	فهرست مندرجات
۱۱۷	وسعت ممالک داریوش
۱۲۱	جنگ با یونان
۱۲۷	فضاوت تاریخ درباره داریوش
۱۲۷	چهارم - خشیارشا
۱۳۲	جهات عدم پیشرفت ایران در جنگهای یونان
۱۳۶	پس از خاتمه جنگ یونان
۱۳۷	پنجم - آرتخشترای اول (اردشیر اول)
۱۳۹	ششم - خشیارشای دوم
۱۳۹	هفتم - داریوش دوم
۱۴۱	هشتم - آرتخشترای دوم (اردشیر دوم)
۱۴۷	نهم - آرتخشترای سوم (اردشیر سوم)
۱۴۷	دهم - آرشک
۱۴۸	یازدهم - داریوش سوم
	فصل دوم
	قشون کشی اسکندر بایران - انقراض سلسله هخامنشی :
۱۵۰	مقدمه
۱۵۱	جنگ گرانیک
۱۵۲	جنگ ایسوس
۱۵۶	جنگ گوگامل
۱۵۹	جهات شکست ایران

(ث)

صفحه	فهرست مندرجات
	فصل سوم - تمدن ایران در دوره هخامنشی:
۱۶۳	تشکیلات
۱۶۷	مذهب شاهان هخامنشی و ایرانیان
۱۷۱	طبقات و خانواده در دوره هخامنشی
۱۷۲	صنایع دوره هخامنشی
۱۷۶	آثار دوره هخامنشی
۱۸۰	خط در دوره هخامنشی
۱۸۴	کتیبه ها
۱۸۸	ضمیمه
۱۸۹	مسکوکات هخامنشی
۱۹۱	تاریخ هخامنشی
۱۹۱	مقادیر ایران قدیم
	<b>باب سوم دوره مقدونی</b>
	<b>و سلوکیدها</b>
	فصل اول - فتوحات اسکندر بعد از فوت داریوش سوم:
۱۹۵	نسخه ممالک شرقی ایران
۱۹۶	سفر جنگی به هند
۱۹۹	مراجعت اسکندر بایران
۲۰۱	فصل دوم - طرز رفتار اسکندر - تشکیلات و کارهای او
۲۰۶	فصل سوم - جانشینان اسکندر - سلوکیدها

صفحه	فهرست مندرجات
<b>باب چهارم - دوره پارتها</b>	
فصل اول - پارتها و شاهان اشکانی:	
۲۱۰	مقدمه
۲۱۲	اشك اول - ارشك اول
۲۱۲	« دوم - تیرداد اول
۲۱۳	« سوم - اردوان اول
۲۱۴	« چهارم - فری یاپت
۲۱۴	« پنجم - فرهاد اول
۲۱۴	« ششم - مهرداد اول
۲۱۵	« هفتم - فرهاد دوم
۲۱۷	« هشتم - اردوان دوم
۲۱۷	« نهم - مهرداد دوم (کبیر)
۲۱۸	ارمنستان
۲۲۰	آسیای صغیر
۲۲۰	دولت پنت
۲۲۲	نخستین ارتباط ایران با روم
۲۲۳	اشك دهم - ساتراوك
۲۲۳	« یازدهم - فرهاد سوم
۲۲۷	« دوازدهم - مهرداد سوم
۲۲۸	« سیزدهم - ارد اول

## (ج)

صفحه	فهرست مندرجات
۲۲۲	جنگ حران (کاره)
۲۲۲	اشک چهاردهم - فرهاد چهارم
۲۲۴	جنگ دوم ایران باروم
۲۲۶	جنگ سوم ایران باروم
۲۲۹	ارمنستان
۲۲۹	اشک پانزدهم - فرهاد پنجم
۲۴۰	« شانزدهم - ارد دوم
۲۴۰	« هفدهم - وانان
۲۴۰	« هجدهم - اردوان سوم
۲۴۱	« نوزدهم و بیستم و یکم و اردان - گودرز - وانان دوم
۲۴۲	« بیست و دوم - بلاش اول
۲۴۴	« ناجگذاری تیرداد در روم
۲۴۷	« بیست و سوم - خسرو
۲۵۰	« بیست و چهارم و بیست و پنجم - بلاش دوم و بلاش سوم
۲۵۱	« بیست و هشتم - بلاش چهارم
۲۵۲	« بیست و نهم و بیست و هشتم - بلاش پنجم و اردوان پنجم
	فصل دوم - اوضاع ایران در دوره پارتها - تمدن اشکانی:
۲۵۵	بسط دولت اشکانی
۲۵۶	تشکیلات ایران در دوره اشکانی
۲۵۸	مذهب پارتها
۲۶۰	زبان و خط پارتها
۲۶۲	صنایع و فنون پارتها
۲۶۴	خانواده پارتها

صفحه	فهرست مندرجات
۳۲۱	جنگهای غباد باروم
۳۲۲	جنگ دوم غباد باروم
۳۲۵	مزدکیها
۳۲۶	بیست و یکم - خسرو اول انوشیروان عادل
۳۲۷	سیاست داخله
۳۲۹	سیاست خارجه
۳۳۰	جنگ اول باروم
۳۳۲	جنگ دوم باروم
۳۳۳	جنگ با هیاطله
۳۳۵	جنگ با خزرها
۳۳۵	سفر جنگی سردار ایرانی به یمن
۳۳۶	جنگ بزرگها
۳۳۷	جنگ سوم باروم
۳۳۹	قضاوت تاریخ در باره انوشیروان
۳۴۲	بیست و دوم - هرمز چهارم
۳۴۳	بیست و سوم - خسرو دوم معروف به پرویز
۳۴۵	جنگهای خسرو پرویز باروم
۳۴۸	جنگهای هرقل با ایران
۳۴۹	محاصره قسطنطنیه
۳۴۹	جنگ دستگرد
۳۵۰	خلع و قتل خسرو پرویز

صفحه	فهرست مندرجات
۲۵۱	قضاوت تاریخ درباره خسرو پرویز
۲۵۲	بیست و چهارم - غباد دوم
۲۵۳	بیست و پنجم - اردشیر سوم
۲۵۴	بیست و ششم الی سی و سوم - زمان هرج و مرج
۲۵۵	سی و چهارم - یزدگرد سوم
۲۵۵	نهضت مسلمین بطرف ایران - مقدمه
۲۵۷	جنگ ذوقار
۲۵۸	« زنجیر
۲۶۰	« یل
۲۶۱	« قادییه و تصرف مدائن
۲۶۲	« جلولاء
۲۶۴	« نهاوند
۲۶۵	تسخیر ایالات ایران و فوت یزدگرد
۲۶۶	سلسله ساسانی پس از جنگ نهاوند
۲۶۸	ایران بعد از جنگ نهاوند
۲۷۰	فصل دوم - تمدن ایران در دوره ساسانی:
	<b>مبحث اول</b>
۲۷۱	حدود دولت ساسانی
۲۷۱	حدود محققه

(د)

صفحه	فهرست مندرجات
	<b>مبحث دوم</b>
۳۷۴	شاه و دربار
۳۸۰	طبقات
۳۸۶	تشکیلات
۳۸۶	(۱) تشکیلات اداری
۳۹۰	(۲) مالیه
۳۹۲	(۳) قشون
۳۹۶	(۴) عدلیه
۳۹۹	(۵) چاپارخانه ها
۴۰۰	روحانیون
۴۰۲	مسکوکات ساسانی
۴۰۶	ذخیره خزانه
۴۰۷	حرفه و تجارت
۴۰۹	روابط خارجه
	<b>مبحث سوم</b>
۴۱۲	خانواده در دوره ساسانی:
	<b>مبحث چهارم</b>
۴۱۷	مذاهب در دوره ساسانی:
۴۱۷	قسمت اول - در مذهب زرتشتی

صفحه	فهرست مندرجات
۴۱۸	عقاید متتبعین راجع بزمان پیدایش زرتشت
۴۲۲	زندگانی زرتشت
۴۲۴	آئین زرتشت
قسمت دوم	
در تشریح هائیکه در آئین زرتشت پیداشد	
۴۲۹	۱ - زروانیان و گیومرثیان
۴۲۹	۲ - مذهب مانی
۴۳۵	۳ - مذهب مزدک
۴۳۶	قسمت سوم - مهر پرستی
قسمت چهارم - مذهب عیسوی و بودائی	
۴۳۸	۱ - مذهب عیسوی
۴۴۰	۲ - مذهب بودائی
۴۴۱	قسمت پنجم - معتقدات آریانه‌های ایرانی از نظر تاریخ
<b>مبحث پنجم</b>	
اخلاق - مجازات ها	
۴۴۴	۱ - اخلاق
۴۴۶	۲ - مجازات ها



صفحه	فهرست مندرجات
<b>مبحث ششم</b>	
معارف - زبان - کتب پهلوی - ادبیات - خط - تاریخ	
۴۴۹	۱ - معارف و فنون
۴۵۰	۲ - زبان - کتب پهلوی
۴۵۴	۳ - ادبیات
۴۵۵	۴ - خط دوره ساسانی
۴۵۸	۵ - تاریخ
<b>مبحث هفتم</b>	
صنایع مستظرفه در دوره ساسانی	
۴۶۱	۱ - معماری و حجاری
۴۶۶	۲ - کتیبه های ساسانی
۴۶۹	۳ - نقاشی
۴۷۰	۴ - شعر
۴۷۱	۵ - موسیقی
<b>فصل سوم</b>	
۴۷۴	مقایسه دولت ساسانی با دولت های قبل از آن
۴۸۰	جهات انقراض
۴۸۱	نتیجه

صفحه	فهرست مندرجات
<b>باب ششم</b>	
در زبانها و خطوط ایران قدیم	
فصل اول - در زبان های ایران قدیم	
۴۸۳	مقدمه
۴۸۴	پارسی قدیم
۴۸۶	زبان آوستائی
۴۹۰	زبان پهلوی
فصل دوم - در خطوط ایران قدیم	
۴۹۲	اول - خط میخی
۴۹۵	دوم - خط پهلوی
۴۹۶	سوم - خط آوستائی
۴۹۷	چهارم - خط سغدی
۴۹۸	پنجم - خط مانی
<b>باب هفتم</b>	
يك نظر اجمالي بچهارده قرن ايران باستانی	
کارهایی که آریانیان ایرانی رای تمدن بشر کرده اند	
۴۹۹	فصل اول - يك نظر اجمالي بچهارده قرن ايران باستانی

(ش)

صفحه	فهرست مندرجات
	فصل دوم
۵۰۲	کارهائی که آریابهای ایرانی برای تمدن بشر کرده‌اند
۵۱۲	خاتمه
	<b>ضمیمه ۱</b>
	اطلاعات جغرافیائی راجع بایران قدیم
۵۱۴	مقدمه
	اول - اسامی ولایات ایران قدیم موافق کتیبه های
	داربوش بزرگ و آوستا و نوشته های مورخین و جغرافیون
۵۱۵	عهد قدیم - اسامی کنونی آنها
	دوم - تقسیمات اداری ایران در اواخر دوره ساسانی
۵۱۹	قسمت اول - غرب (خوزوران)
۵۲۰	قسمت دوم - جنوب (نیم روز)
۵۲۱	قسمت سوم - شمال (آپاختر)
۵۲۲	قسمت چهارم - شرق (خورداسان)
	<b>ضمیمه ۲</b>
	فهرست سلسله هائی که در ایران قدیم سلطنت کردند
۵۲۵	اسامی شاهان سلسله ها - وقایع مهمه

صفحه	فهرست مندرجات
۵۲۷	عیلام
۵۲۹	آریانه‌های ایرانی
۵۳۱	دوره مدها
۵۳۳	دوره پارسی‌ها - سلسله هخامنشی
۵۳۹	دوره مقدونیها و سلوکیدها
۵۴۳	دوره پارتها - سلسله اشکانیان
۵۴۷	دوره دوم پارسی‌ها - سلسله ساسانیان
۵۶۱	شاهانی که از سلسله ساسانی نبودند
۵۶۲	فهرست کتبی که مورد استفاده بوده با اسامی مصنفین یا مؤلفین آنها
۵۶۳	غلط‌نامه
مجاور صفحه	فهرست گراوورها
۳۴	شوش - سر ستون قصر اردشیر دوم هخامنشی
۳۵	استل هاتورابی (حورابی)
۸۲	مشهد مرغاب - قبر کوروش بزرگ
۸۳	نقش رستم - مقبره داریوش اول
۱۰۶	نخت جمشید - خرابه‌های قصر داریوش اول
۱۰۷	نخت جمشید - حجاری‌های برجسته بارگاه خشایارشا
۱۲۸	نخت جمشید - یکنفر پارسی دوره هخامنشی

## (ض)

بجایزه صفحه	فهرست مندرجات
۱۲۹	ستونهای بارگاه خشیارشا
۱۷۲	نخت جمشید - حجاری برجسته بارگاه خشیارشا - قراول
۱۷۲	شوش - فرزی از کاشیهای لوان - تیراندازان (جاویدانها)
۱۸۰	نمونه خط میخی پارسی
۱۸۱	مهر گاو زهرمزد را میکشد
۱۹۰	مسکوکات دوره هخامنشی
۱۹۱	تیرانداز پارتی یاسکانی
۲۶۲	الحضر - گلوئی و حجاریهای برجسته طالار جنوبی قصر اصلی
۲۶۲	مسکوکات شاهان اشکانی
۲۸۶	نقش رستم - والرین امپراطور روم در مقابل شاپور اول بزانو درآمده
۲۸۷	طاق بستان - حجاریهای ساسانی
۴۰۲	مسکوکات تفره شاهان ساسانی
۴۰۲	قبر هخامنشی که از مفرغ ساخته شده و در شوش بدست آمده
۴۶۲	فیروز آباد تزئینات دیوار قصر اردشیر اول ساسانی
	طاق بستان - حجاریهای برجسته دیوار در طرف دست
۴۶۲	راست غار بزرگ - خسرو پرویز شکار میکند
۴۶۶	تیسفون طاق کسری - قصر شاپور اول
۴۶۷	نمونه خط پهلوی
۴۹۶	نمونه خط زند یا آوستائی
۴۹۷	تزئینات قصر ماشیتا در مشرق بحرالْمیت
	فهرست نقشه ها
۱۱۸	نقشه دولت هخامنشی (زمان داریوش اول)
۵۲۴	نقشه دولت ساسانی (زمان انوشیروان عادل)

ایران باستانی

هو الله تعالی

## مقدمه

# شکل جغرافیائی فلات ایران

ملکتي که ما آنرا ایران مینامیم قسمت اعظم سرزمین وسیعی است که در جغرافیا موسوم به فلات ایران است و حدود آنرا طبیعت اینطور معین کرده در مشرق کوه های سلیمان - در مغرب سلسله کوه های کردستان زاگرس<sup>(۱)</sup> از طرف شمال رود کورا (در سابق کورو میگفتند بنام کوروش بزرگ) و دریای خزر و قسمت علیای رود آمویه (جیحون) از طرف جنوب خلیج فارس و دریای عمان بنا بر این فلات ایران شامل ممالک ذیل است: ایران و افغانستان و بلوچستان این صفحه وسیع جلگه خیلی بلندی است که از اطراف بکوه های بلند احاطه و بواسطه بلندی فلات نامیده شده فلات مزبور مابین جلگه بین النهرین و دره رود سند واقع و اعلی درجه بلندی این سرزمین در طرف جنوبی آن است زیرا سرایشی آن بطرف شمال میباشد چنانکه در کرمان ارتفاع آن تقریباً ۱۶۷۶ متر - در طهران ۱۲۶۲ - در مشهد ۱۰۵۴ متر است و از شهر های مرکزی فلات فقط ارتفاع اصفهان از ۱۵۲۴ و

(۱) - Zagros.

ارتفاع نزد از ۱۲۱۹ متر میگردد (۱) مساحت این فلات دو ملیون و شصت هزار کیلو متر مربع است (تقریباً شصت و شش هزار فرسخ مربع) از این مساحت سهم ایران امروزه شصت و سه در صد یا تقریباً دوثلث از کل میشود و آنچه باقی میباشد سهم ممالکی است که از اوایل قرن سیزدهم هجری متدرجاً از دولت ایران که در سابق تمام فلات را فرا گرفته بود بواسطه حوادثی جدا شده اند فلات ایران از هر طرف بکوههای بلند احاطه شده است در طرف شمال کوههای البرز (با قله آن که موسوم بدماوند و ارتفاع آن پنج هزار و پانصد متر است) (۲) مثل زنجیری از غرب بشرق امتداد دارد باین معنی که در غرب بکوههای ارمنستان متصل است و در شرق بواسطه (کوه بابا) به هند و کوش یا پاروپامیز وصل میشود و هندوکوش نیز به بلندترین کوههای عالم که موسوم به (هی مالایا) است متصل میگردد در طرف مغرب کوههای کردستان واقع است که بعد بطرف شرق و جنوب رفته تا بحر عمان و اقیانوس هند امتداد می یابد در طرف مشرق سه رشته کوه متوازی که موسوم بکوههای سلیمان است از شمال بجنوب امتداد می یابد کوههای شرقی و جنوبی ایران از مواد آهکی است ولی کوههای غرب و شمال از مواد آتش فشانی (کوه سولان آتش فشانی است که خاموش شده) و کوههای کردستان در نزدیکی دریاچه اورمیه (۳) از سنگ خار است آب و هوای ایران خشک است و باستانی کیلان و مازندران و سواحل خلیج فارس که بارندگی در آنجاها زیاد میشود در سایر نقاط ایران مقدار باران در عرض سال از ۲۲ الی ۲۸ سانتیمتر (۴) نمیکرد آب و

(۱) - بعضی ارتفاع این محل ها را خیلی کمتر نوشته اند مثلاً ارتفاع طهران و مشهد را

متجاوز از سه هزار پادانسته اند (سرپرستی سابق - تاریخ ایران)

(۲) - تقریباً پنج هزار و دویست و هشتاد و هفت ذرع .

(۳) - اسم این دریاچه را جغرافیون عرب و غیره اورمیه ضبط کرده اند بنا بر این ارومی

صیح نیست .

(۴) - تقریباً از سه گره و نیم الی چهار گره و نیم



هوای ایران جز در جاها نیکه مجاور دریاست بری است یعنی تفاوت ما بین سرمای زمستان و گرمای تابستان خیلی زیاد است باد هائیکه در ایران میوزد منظم است و مهمترین این بادهای از دو سمت است شمال غربی و جنوب شرقی اولی از اثر بادهای تند شمال امریکاست که از اقیانوس اطلس عبور کرده از راه دریای مغرب (۱) (مدی ترانه) با آسیای صغیر و دریای سیاه (بحر اسود) میرسد و از آنجا بایران وارد شده بهند میرود دومی از اوقیانوس هند تولید شده بطرف ایران میوزد دو جهت مذکور جریان بادهای بواسطه کوههایی است که در فوق ذکر شده زیرا بادهای باد از دالان تنگ زنجیره های کوهها بگذرد در بعضی از قسمتهای ایران باد های منظم دیگری نیز میوزد مثل سیستان که بادی دارد موسوم به باد یکصد و بیست روز در وسط فلات ایران کوبری است که اهالی جنوب آنرا لوت می نامند این کوبری با وجود اینکه پست ترین قسمت فلات ایران است باز ارتفاعش به ۶۰۹ متر میرسد عبور از کوبری برای کاروان ها بواسطه باتلاق ها و تل های ماسه که جا عوض میکند بسیار خطرناک است و اگر باد هم کاروان را بگیرد مشکل است که سلامت بگذرد در فلات ایران رود خانه که قابل کشتی رانی باشد منحصر به کارون است رود مزبور از کوههای بختیاری شروع شده در خوزستان جاری است و به شط العرب میرزد رود خانه های دیگر از این قرار اند در شمال ارس و قزل اوزن (سفید رود) و اترک که به بحر خزر میرزند در اصفهان زاینده رود که در باتلاقی کم میشود در طرف شرق مرغاب و هریرود که در صحرای ترکمنستان فرو میروند در سیستان هیلمند در حد شمال فلات ایران رود بزرگ آموی به

(۱) - مدی ترانه را در ایران بعضی دریای سفید یا بحر ایض می نامند ولیکن این اسم در جغرافیا اطلاق میشود بدریای سفید که در شمال شرقی اروپا واقع و با اقیانوس منجمد شمالی مربوط است بنابراین دریای مدی ترانه را از جهت موقع آن در میان سه قاره باید دریای (میان زمین) نامید چنانکه تمام مثل اروپایی آن را این طور می نامند یا بطوریکه در قرون سالفه می نامیدند دریای مغرب گفت چون اسم (میان زمین) مانوس نیست در این کتاب اسم دومی اختیار شده

است که از بدخشان شروع شده بدریای آرال میریزد این رود در زمان اسکندر بدریای خزر میریخته زیرا (استرابون) جغرافیا دان معروف عالم قدیم از قول (آریستوبول) (۱) مینویسد که سفاین نجارتی از آمویبه وارد بحر خزر شده از طرف دیگر از رود کوروش (کورای حالیه در قفقازیه) نازدیکی دریای سیاه میرفته اند و بدین ترتیب ارتباط تجاری هند و شرق وسطی با دریای سیاه بیشتر با آب بوده بعد این رود مجرای خود را تغییر داده بدریای آرال میریخته مفعول ها در اوایل قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) رود را مجرای سابق انداخته اند و تا سیدو پنجاه سال قبل مجرای سابق را میپیموده بعد باز تغییر مجرا داده بطرف دریای آرال رفته (چنانکه امروزه هم باین حال باقی است) رود سیحون که یونانیها آنرا (باگسارث) مینامیدند و حالا معروف به سیر داریا است موافق نوشته (هرودوت) مورخ یونانی نیز همین حال را داشته یعنی زمانی بوده که به بحر خزر میریخته و حالا بدریای آرال میریزد چند دریاچه در فلات ایران موجود است که علماء طبقات الارض (۲) میگویند باقی مانده دریائی است که در اعصار طبقات الارضی قسمت اعظم فلات ایران را فرا گرفته بود و بعد زمین بالا آمده و دریا کشیده شده است این دریاچه ها از قرار ذیل اند

در شمال: دریاچه اورمیه در آذربایجان و دریاچه وان در ارمنستان ترکیه و گویچای در نزدیکی ایروان مهمترین اینها دریاچه اورمیه است که عمق آن پانزده ذرع و آب آن خیلی شور است و در ارتفاع چهار هزار و یکصد پا از سطح دریای اقیانوس واقع است در جنوب ایران دو دریاچه است

(۱) - *Aristobule* عالم معروف اسکندریه است که یهودی بوده و تفسیری بر توراة نوشته این شخص در آخر قرن دوم قبل از میلاد می زیسته و معلم بطلمیوس نهم بوده شخصی هم باین نام جزو ملتزمین اسکندر بوده

(۲) - مقصود علم زئولوزی است که بفارسی طبقات الارض یا معرفة الارض گفته اند

موسوم بدریاچه مهارلو و دریاچه بیرز که در فارس واقعند در مشرق دریاچه هامون است که در سالهایی که بواسطه بارندگی زیاد طغیان میکند زیادی آبش بگود زره میریزد در کرمان هامون دیگری است که موسوم به نمک زار است و آب دو رود کوچک موسوم به بمپورو هلیل باین هامون میریزد ما بین طهران و قم دریاچه ایست موسوم به حوض سلطان از طرف شمال چنانکه گفته شد فلات ایران محدود بدریای خزر است این اسم بمناسبت مردمانی است که موسوم به خزر بوده و در کنار شمال غربی این دریا مدنی بسر برده اند اروپائیهما این دریا را (کاسپین) (۱) می نامند بعضی از محققین را عقیده آن است که این اسم از اسم مردمانی آمده که در اعصار قبل از تاریخ سکنه بومی این سر زمین بوده اند این دریا از حیث عمق به سه قسمت منقسم است و گود زین جاهای آن در طرف جنوب است که به یکصد ذرع میرسد طرف شمال دریا بواسطه لای رود بزرگ آدیل (۲) (وُلگا) که بدریا میریزد کم عمق است سطح دریا بیست و شش مطر از سطح دریای اوقیانوس پائین تر است و چنانکه بتجربه رسیده اتصالاً سطح آن پائین می رود

جهت آن تبخیر زیاد آب دریا در تابستان است که خیلی گرم میشود از طرف جنوب فلات ایران به خلیج فارس محدود است خلیج مذکور شعبه از اوقیانوس هند و از گرم زین جاهای دنیا است حتی بحر احمر این اندازه

(۱) - *M. Caspienne* قبل از آمدن آریانها بایران مردمان بومی ایران موسوم بوده اند به (کاس سو) و این اسم در جمع (کاسپ) یا (گسپ) می شده است که بعضی از محققین اسم قزوین (گسین) و بحر خزر را که اروپائی ها (کاسپین) می نامند مشتق از اسم مردمان مذکور می دانند (عقیده پروفسر ا. هرتسفلد آلمانی)

(۲) - آدیل از ایل آمده ویای تخت مردمانی که موسوم به (خزر) بوده اند نیز این اسم را داشته و جایی واقع بوده که حالا معروف بحاجی طرخان است

گرم نیست این خلیج که شبه جزیره عربستان را از ایران جدا میکند و بواسطه بوغاز هرمز با بحر عمان اتصال می یابد از این راه با تمام دنیا مرتبط است شط العرب باین خلیج میریزد و ملل بسیار قدیمه عالم مثل سومری ها و اگدیها و عیلامی ها و کلدانیها و پارسبها و نیز اعراب ارتباط تاریخی نزدیکی با این خلیج داشتند زیرا سواحل آن مهد تمدنهای خاموش شده عهد قدیمه است جزایر زیادی در این خلیج است که بزرگترین آنها بحرین است .

فلات ایران معادن زیادی دارد از قبیل مس - آهن - سرب - ذغال سنگ - مرمر - گل سرخ - فیروزه و غیرها و بطوریکه علماء فن میگویند قسمت بزرگ فلات ایران روی نفت قرار گرفته ولیکن چون با استخراج معادن هنوز کاملاً پیرداخته اند محصولات آن بیشتر زراعتی است و بواسطه آب و هوای تری و کمی بارندگی در بعضی از قسمت های ایران زراعت آن است ولی کلیه زراعت دیمی در ایران غلبه دارد شمال و مغرب فلات ایران از حیث نباتات از قسمت مرکزی و شرقی غنی تر است جهت آن در شمال تا کوه البرز بحر خزر و در غرب اثر آب و هوای دریای مغرب (مدی ترانه) است که اگر چه در فلات ایران ضعیف است ولی باز در قسمتی از مغرب آن نافذ است جاهائیکه آب باشد خاک دره ها حاصل خیز است و نباتات قوت زیادی دارد خاک دره ها و دامنه ها رسوبی است یعنی لائی است که از سیلابها و رودها روی زمین مانده ولی وقتی که از سطح زمین قدری پائین رویم غالباً به سنگ وریگ و ماسه و شن میرسیم<sup>(۱)</sup> اگر چه عرض جغرافیائی فلات ایران تقریباً از بیست و چهار الی چهل و در شمالی است و نمی بایست در این عرض اختلاف زیادی مابین آب و هواهای نقاط مختلفه فلات

(۱) - از این نوع هلابم تصور میکنند که در عصر چهارم معرفت الارضی فلات در زیر آب بوده

باشد ولیکن بواسطه اختلاف ارتفاع یا موقع خاصی در کنار دریا ها و دریاچه ها یا در پناه کوهها و یا در نزدیکی کویر اختلاف زیادی در آب و هوای قسمت های مختلفه فلات ایران حاصل شده و بدین جهت همه قسم درخت و گل و ربخات در قسمتهای مختلف ایران می روید یا قابل رستن است درختهای گوناگون از قبیل شمشاد و گردو و چنار و نارون و زبان گنجشک و تبریزی و کاج و سرو و جنگلی و درختنوت و صمغ و بونه چائی و میوه های گوناگون و مرکبات در شمال - و خرما و موز (بانان) و نیل و نی شکر و زعفران و اقسام ادویه و حنا و غیره در جنوب در کمال خوبی بعمل میآید درخت کائوچو و گنه گنه در کیلان و در سواحل خلیج فارس مستعدتر است محصولات زراعتی نیز متنوع است مثل گندم و جو و ارزن و اقسام حبوبات و بونجه و کرچک و برنج و کتف و روناس و ینیه و غیره اقسام ادویه و غیره و انواع گهله و رباحین وافر است بعضی از علماء علم نباتات عقیده دارند که درخت مو و هلو (۱) و انار و مورت و از گل و نیز گل سرخ و یاس و یاسمن از ایران بارو پاره رفته در باب بونجه نیز همین عقیده را دارند (۲) از حیوانات وحشی شیر و ببر سابقاً در ایران زیاد بودند ولی حالا کم اند و در بعضی جاها تا بوده اند خرس هم کم است و لکن پلنگ و گرگ و شغال و کفتار و وشق و روباه و امثال آنها زیادند در جنگلهای مازندران و کیلان گوزن کوهی و آهو و کراز و در دشت ها غزال و در نزدیکی باتلاقها گور خر و در تپه ها قوچ کوهی وافرند در میان حیوانات اهلی گاو و گوسفند و میش و بز و اسب و شتر و قاطر و الاغ مورد احتیاج شدیدند اسب های

(۱) - هلو را سیب ایرانی می نامند (*Malum persicum*)

(۲) - پلین نوشته و امروزه هم اصطلاح علمی بونجه در علم نباتات (*Medicago sativa*) میباشد بونجه در زمان قشون کشی داریوش اول بارو یا یونان رفته

ایران از سه نژادند ایرانی و عربی و ترکمانی اسبهای مدی از عهد قدیم معروف آفاق بودند از طیور وحشی عقاب و قوش زیادند یک نوع کرکسی سابقاً بوهه که آن را مخصوص ایران میدانستند (۱) از طیور اهلی در باب خروس عقیده بعضی از علماء حیوانشناسی این است که از آسیا بمصر رفته راه های تجارت و روابط امروزه فلات ایران تقریباً همان است که در ازمنه تاریخی بوده لذا فقط بعضی را که برای تاریخ اهمیت دارد ذکر می کنیم راهی که از بین النهرین به فلات ایران می آمد از جایی که موسوم به سیلوکیه (۲) بود (در مقابل تیسفون) (۳) از دجله گذشته و متابعت دره دیاله را کرده به آرتی می تا که در نزدیکی قزل رباط امروزه بود میرسید و بعد به شالا که کرسی حلوان امروزه بود منتهی می گشت از این جا صعود به فلات ایران شروع میشد و بعد از گذشتن از کوه های زاگرس و دره دیاله وارد دره بلند کرخه میشدند بعد این راه به کامبادش (۴) که کرمانشاه امروزه باشد میرسید و پس از عبور از کنکاور یا کن کبار قدیم (۵) به همدان منتهی میشد همدان بانوش و شهر های دیگر بواسطه راه های مختلف ارتباط می یافت از راه های دیگر راه هائی که از فلات ایران به هند میزود قابل توجه است یکی از آنها راهی است که از دره کابل شروع شده و از کوه های سلیمان گذشته به پیدشاور که در دره رود سند است میرسد دیگری

(۱) — Vautour persique.

(۲) — Séleucie .

(۳) تیسفون همان مداین است بعضی تیسفون نوشته اند ولیکن چون معلوم نیست که بکدام جهت باید با (ط) نوشته شود این است که متابعت نویسندگانی را گردیم که تیسفون نوشته اند

(۴) — Kambadène .

(۵) — Konkobar .

که کوتاه تر است از تنگه خیبر می گذرد فاینچین هند که نادر شاه یکی از آنهاست از این راه گذشته اند بالاخره راهیکه افغانستان را بدره آمویه و آمویه علیا ارتباط میداد و امروزه نیز همان اهمیت را دارد راهی است که از بامیان و بلخ شروع شده و کوههای هند و کوش را بریده بدره مزبور میرسد سایر راههای ایران یعنی ازری باذربایجان و کیلان و خراسان و از خراسان با آسیای وسطی و از بندر عباس (که در عهد قدیم موسوم با گمرون بوده) بشیراز و ازری از راه دامغان بطبرستان همان بوده که حالا هم هست

عده نفوس فلات ایران معلوم نیست چه بوده و اکنون هم چون سرشماری نشده محققاً معلوم نیست حدس میزنند که باید جمعیت ایران و افغانستان و بلوچستان شانزده میلیون باشد از سایر اطلاعات جغرافیائی چون ارتباط مستقیمی با تاریخ ندارد میگذریم (۱) ولیکن این نکته را که برای تاریخ اهمیت دارد مخصوصاً باید در نظر داشت: فلات ایران پلی است که آسیای بالاخص را با آسیای پیشین (آسیای صغیر و ارمنستان و بین النهرین و شامات و عربستان غربی و شمالی) اتصال داده آسیای پیشین را ممالک دریای مغرب (مدی ترانه) نیز مینامند این موقع فلات ایران در تاریخ اهمیت مخصوصی داشته چه درازمنه که دریا نوردی مشکل و خطرناک بود فلات ایران یگانه راهی بوده که آسیارا با ممالک دریای مغرب و اروپا و مصر اتصال میداده و چون فلات مزبور در چهارراه عالم قدیم واقع و وسیله ارتباط مردمان بسیار از نژادها و ملل مختلفه بوده از اینموقع جغرافیائی نتایجی حاصل شده که از تاریخ آن هویداست

(۱) اگر هم مطلبی راجع بجزرافیا پیش آید در موقع خود تذکر خواهیم داد زیرا باین ترتیب بهتر نصب العین خوانندگان خواهد بود به آخر کتاب هم فهرستی راجع بجزرافیای ایران قدیم ضمیمه شده است

# مردمان هند و اروپائی

## شعبه آریائی آنها - آریانه‌های ایرانی

اسم ایران بعقیده محققین و خاور شناسان از اسم مردمانیست که در زمان بسیار قدیم در جائیکه محققاً معلوم نیست زندگی میکردند و خود را آریا یا آیریا مینامیدند (یعنی درست یا باوفا) تحقیقاتیکه راجع بزبان و مذهب و عادات و سایر چیزهای مردمان مذکور نموده‌اند بطور کلی معلوم میدارد که این مردم با مردمان دیگری در زمانیکه باز محققاً معلوم نیست با هم در جائیکه آنها معلوم نیست زندگی میکردند و زبان و عادات و اخلاق و مدنیت آنها یکی بوده (راجع بوطن اصلی آنها عقاید مختلف است عقیده غالب اخیراً بر این شده که در شمال اروپا بوده) این مردمان درازمنه بعد بچند شعبه تقسیم شده هر کدام بطرفی رفته‌اند موافق موازین زبان شناسی کلیه مردمان مذکور را بهشت شعبه تقسیم کرده‌اند<sup>(۱)</sup> یکی از شعب مزبور شعبه آریائی یا هند و ایرانی است که بسه قسمت تقسیم شده قسمتی بهند رفته‌اند قسمتی بسرزمین وسیعی که امروزه موسوم بفلات ایران است آمده و چون خود را آیریان مینامیده‌اند اسم خود را باین فلات داده‌اند: آیران - ایران<sup>(۲)</sup> - ایران و قسمتی در آسیای وسطی سکنی گزیده در ایران قدیم موسوم شده‌اند به سگها (یونانیها آنها را سکیت<sup>(۳)</sup> نامیده‌اند) این قسمت درازمنه بعد چنانکه بیاید

(۱) - هشت شعبه مذکوره از این قراراند: ۱ - شعبه آریائی یا هند و ایرانی ۲ - شعبه یونانی ۳ - شعبه ارمنی ۴ - شعبه آلبانی ها (در شبه جزیره بالکان) ۵ - شعبه ایتالیائی ۶ - شعبه سیلتی (گالها و غیره) ۷ - شعبه ژرمن های شرقی و غربی (آلمانها - آنکلو ساکسون ها - اسکاندی ناوینها و غیره) ۸ - شعبه لیتوانی ها و اسلاوها

(۲) - ایران را باید با یاه مجهول خوانند مثل ایوان

(۳) چون سگها همیشه بیاله باخود داشتند باین اسم موسوم شده بودند زیرا سکیت در زبان یونانی قدیم یعنی بیاله است ولی خود سگها یا سکاها بیاله را همان بیاله می‌گفتند



از آسیای وسطی بطرف اروپا منتشر شده

قسمت ایرانی شعبه آریانی نیز بچند گروه یا عشیره تقسیم شده است مثل مدها و پارسیها و پارتها (۱) و باختریها و سفیدیها و ارانیها و آلانها و غیره چنانکه در جای خود بیاید

از کلیات مذکور این نتیجه حاصل میشود که تمام شعب مذکوره در اصل قرابت نژادی دارند چنانکه امروزه این شعب هشتگانه موسوم بشاخه هند و اروپائی است و خود این شاخه را هم یکی از شاخه های نژاد سفید پوست میدانند این نظر علمیا مقایسه زبانهای ملل مزبور و محققات تاریخی ثابت کرده و زردیدی نیست که شعبه هند و ایرانی یکی از شعب شاخه هند و اروپائی است (۲) این مسئله که مردمان آریانی نژاد قبل از جدا شدن از همدیگر کجا بوده و چه وقت بایران آمده اند هنوز حل نشده است (۳) بعضی از محققین و دانشمندان آمدن این مردم را بایران بزمان دو هزار سال قبل از میلاد مسیح معطوف میدارند برخی پائین تر آمده تصور میکنند که مردمان مزبور یکدفعه بفلات ایران نیامده اند بلکه مهاجرت آنان بتدریج صورت گرفته و از قرن چهاردهم قبل از میلاد شروع شده کتیبه که در بوغاز گوازی پای تخت قدیم هیت<sup>۴</sup> ها یافته اند واز سنه هزار و سیصد و پنجاه قبل از میلاد و حاکی از عهد نامه ایست که مابین هیت ها و طایفه می تانیان منعقد

- (۱) - تلفظ و املاء صحیح این کلمه (پارت) است نه (پارت) ولیکن چون پارت مثل پارس تلفظ میشود و مورد اشتباه است از این جهت پارت نوشته ایم
- (۲) - علماء فرانسوی بجای هند و اروپائی همان کلمه آریانی را مصطلح کرده اند اصطلاح (هند اروپا) و (هند ژرمن) متعلق به علماء انگلیسی و آلمانی است ولی اخیراً اصطلاح هند و اروپائی بیشتر متداول شده بنابر این کلمه (آریانی) در این کتاب بمعنای شعبه هند و ایرانی استعمال شده و هر جا مقصود معنای اعم بوده همان کلمه هند و اروپائی را استعمال کرده ایم
- (۳) - آوستا مملکت آریانها را (ایران و آریه) می نامد چنانکه بیاید

شده ثابت میکنند که آریانیها در این زمان در ایران بوده اند - مذهب آریانیهای ایرانی و هندی یکی بوده و هنوز اختلافی ما بین آنها حاصل نشده بود زیرا نجیبای میتانیان آریانی بوده اند و بارباب انواع آریانی مثل (ابندر) و (وارون) و غیره قسم یاد کرده اند جدا شدن آریانیها را از مردمان هند و اروپائی بعضی از محققین تقریباً بمحدود سه هزار سال قبل از میلاد معطوف می دارند در این جا سؤالاتی بخودی خود طرح می شود: مسکن اصلی آریانیها قبل از آمدن بغلات ایران کجا بوده و چه باعث شده که آنها از مسکن اصلی خود مهاجرت کرده اند و از چه راهی بایران آمده اند آوستا - کتاب مقدس زرتشتیان - (۱) مسکن اصلی آریانیها را آیران و آج مینامد موافق روایات این مملکت دارای آب و هوای خوش و زمین های حاصل خیزی بوده ولی بقتة زمین سرد شده است بطوریکه سال ده ماه زمستان داشته در اثر این تغییر آریانیها مجبور شده اند بزمین های حاصل خیز مهاجرت کنند آوستا اسم شانزده مملکت را می برد یکی از آنها آیران و آج - دیگری پنجاب هندو باقی ولایاتی است که در صفحه ۵۱۵ - ۵۱۸ ذکر شده بعضی از محققین تصور میکنند که ذکر این ولایات دلالت میکند بر راهی که آریانیها برای آمدن بایران پیموده اند برخی عقیده دارند که آریانیها فقط این ممالک را می شناخته اند ولیکن از کلیات چنین استنباط میشود که آریانیهای ایرانی و هندی مدتی در سفد و باختر با هم بوده اند بعد هندی ها از طرف هند و کوش بدره پنجاب سرازیر شده اند و آریانیهای ایرانی متدرجاً ولایات افغانستان کنونی و سیستان و خراسان و کرکان را تا صفحه البرز و ری اشغال کرده اند اما آریانیهای سکائی در آسیای وسطی مانده بصحرا گردی خود مداومت داده اند بعد آنها هم خواسته اند به ممالک جنوبی بگذرند و از فشار آنها باریانیهای ایرانی جنگ های بسیار خونینی روی داده که خاطره های آن داستانهای ملی ما را بر کرده چه

(۱) - آوستا از اوپستا آمده که بمعنی محکم است معرب آن آبتاق است داریوش اول در کتیبه های خود قانون را آبتا گفته

مردمانی در ایران قبل از آمدن آریانیها بوده اند؟ آن چه محقق است در طرف جنوب غربی خوزها و عیلامی ها می زیسته اند راجع بقسمتهای دیگر از قرائن چنین نظر می آید که در طرف غرب مردمانی بوده اند موسوم به کاسو ها نژاد آنها محققاً معلوم نیست ولی بعضی عقیده دارند که مثل عیلامی ها و هیت ها (۱) بردمان تورانی آلتائی نزدیک بوده اند سواحل خلیج فارس را در این زمان مسکون از حبشی ها می دانند در هر حال جای تردید نیست که وقتی که آریانیها با ایران آمده اند مردمانی را در سر راه خود یافته اند که از حیث نژاد از آنها پست تر بوده و مثل آریانیها شکلی نبوده اند زیرا آنها را دیو - تور - بربر نامیده و با آنها در جنگ شده اند معامله آریانیها با آنها بی رحمانه بوده ولی پس از آنکه خطر بومی ها برای آریانیها رفع شده و بومی ها طرف احتیاج شدید آریانیها واقع شده اند دارای يك نوع حقی گردیده اند و اختلاط آنها با آریانیها از این زمان شروع شده این هم مسلم است که بومی ها يك نوع تمدنی داشته اند و بعضی از شهرها مثل استخر از شهر هائی نبوده که آریانیها بنا کرده باشند (۲) بوشهر هم چنانکه از حفريات آن بتوسط هیئت فرانسوی بر می آید از شهر هائی است که تاریخ آن عجالتاً تا ۱۷۰۰ قبل از میلاد صعود میکند (۳) ولیکن اطلاعات زیادی از این قسمت ها در دست نیست فقط راجع بنحوزستان می توان گفت که حفريات شوش روشنائی هائی بگذشته آن مملکت افکنده از این جهت است که تاریخ ایران زمین را از عیلام شروع میکنیم بخصوص که در ضمن تاریخ عیلام بمناسبت هائی از سومری ها و اکدیهها و کلدیه و آسور ذکر می خواهد شد و اطلاع بر این کلیات برای تاریخ آریانیها هم مفید است

(۱) - هیت ها در شرق آسیای صغیر در ۱۷۰۰ قبل از میلاد دولتی تأسیس کرده بودند در ذیل ذکر می از آنها خواهد شد

(۲) - عقیده پروفیسر ا. هرتسفلد

(۳) - M. Pézard. Mission à Bender-Bouchir. Paris 1914.

# تاریخ موجز عیلام

**مقدمه** - از عیلام تقریباً تا پنجاه سال قبل اطلاعی در دست

نبود و فقط اسمی از آن در توره و بعضی کتب دیگر دیده میشود ولیکن حفاریات شوش اخیراً روشنائی زیادی بگذشته های آن مملکت افکنده - تاریخ آن را ناسه هزار سال قبل از میلاد مسیح محقق نموده و در نتیجه يك دولت بردولتهای بزرگی که در مشرق زمین تشکیل شده افزوده است چنانکه این مطلب از مختصریکه در ذیل گفته شده معلوم است

در عهد قدیمه عیلام اطلاق میشد بمملکتی که شامل ولایات ذیل بود: خوزستان - لرستان - پشت کوه - کوههای بختیاری حدود این مملکت بطوریکه بعضی از محققین معلوم کرده اند از اینقرار بوده از طرف مغرب دجله - از سمت مشرق قسمتی از فارس - از طرف شمال راهی که از بابل به همدان میرفته و از سمت جنوب خلیج فارس تا بندر بوشهر (ریشتر قدیم) از طرف غرب دجله وقتی سرحد بود که عیلام قوی میشد و الا اراضی حاصل خیز طرف یسار دجله غالباً در تصرف سومری ها و دولت بابل در می آمد شهر های مهم این مملکت را از قرار ذیل نوشته اند

(۱) ماداکتو که در روی رود کرخه واقع بود (۲) خایدالو که تصور میکنند در جای خرم آباد امروزه بنا شده بود (۳) شوش که مهمترین شهر بوده (۴) آهواز (جمع هوز یا خوز است) که سابقاً آنرا سوق الاهواز میگفته اند این شهر نیز خیلی قدیمی است ولیکن معلوم نیست اسم سابق آن نیز همین بوده با اسم دیگری داشته

اهالی شوش مملکت خود را آنزان سوسونکا مینامیدند یعنی اتران و

شوش کلمه عیلام بمعنی کوه یا کوهستان است و اطلاق بآن قسمتی از عیلام  
میشد که کوهستان بود در زمان هخامنشی ها چنانکه در ذیل بیاید  
پارسی ها این مملکت را هُوَوَج یا خُوَوَج مینامیدند چنانکه حالا هم  
خوزستان میگوئیم یعنی مملکت خوزها یا هوزها روی هرفته آنچه از  
تحقیقات بدست آمده شوشی ها در جلگه زندگی میکردند و عیلامی ها  
در کوهها از مردمانیکه در کوهستان زندگی مینمودند اسم کوشی ها یا  
کاسو ها نیز برده شده است گاهی هم این مردمان را کیسوسی  
می نامیدند اینها مردمی بودند استقلال طلب که مطیع کردن آنها بسیار مشکل  
بود و سلطه اجنبی دوامی هم نداشت راجع به مردمان بومی این مملکت عقیده  
دیولافوا (۱) و دیمرگان (۲) این است که اهالی اولیه جلگه شوش  
یا سوزیان حبشی بوده اند (۳) بعضی عقیده دارند که جنوب ایران و  
بخصوص سواحل خلیج فارس از خوزستان تا بلوچستان نیز از این نژاد  
مسکون بوده و بعد از قرون زیادی مردمانی که در اطراف شط العرب  
و رأس خلیج فارس ساکن و موسوم به سومری ها (۴) بودند و  
نیز مردمان سامی نژاد به این مملکت آمده غلبه یافتند ولیکن در عیلام  
بواسطه طبیعت کوهستانی آن غلبه آنها دوامی نداشت و حتی آگدیها (۵)  
هم به استیلای دائمی موفق نگشته اخراج شدند ( راجع به سومری ها  
و آگدیها و مردمان سامی نژاد در ذیل بتفصیل بیان شده) در هر حال یکی از  
قسمتهای مهم مملکت عیلام آنران یا آئشان بوده که بعد ها شوش

(۱) - Marc. Dieulafoy.

(۲) - J. de Morgan.

(۳) - این عقیده را دو چیز تأیید میکند یکی ( استیل نرّم سین ) که ذکر آن در  
ذیل خواهد آمد و دیگری اشاره است که هرودوت به مردمان حبشی و تجارت آنها  
با هند کرده میگوید : حبشی های شرقی در همه چیز مثل خود حبشی ها بوده اند الا  
از حیث زبان و موها

(۴) - Sumériens.

(۵) - Akkadéens.

و بعضی از صفحات مجاور جزو آن گردیده چنانکه گاهی اتران اطلاق بملکت عیلام نیز میشد اما اینکه زبان عیلامی چه زبانی بوده محققاً معلوم نیست اولاً باید در نظر گرفت که در این مملکت زبانهای متعددی در مدت قرون متعدده معمول بوده و قدیمیترین زبانی که آثاری از آن مانده زبان آترانی است ثانیاً در کتیبه هائی که بزبان عیلامی بدست آمده لغات عیلامی کم است در این کتیبه ها لغات سومری و سامی نیز استعمال شده بدین معنی **که** در کتیبه های سومری لغات سامی و در کتیبه های سامی لغات سومری استعمال شده زیرا مدنیهای مدیدی عیلامیها در تحت سلطه اقوام خارجی مثل سومریها و مردمان بنی سام بوده اند با وجود این پِرشیل<sup>۱</sup> عالم فرانسوی که جزو هیأت علمی فرانسوی در شوش بود معلوم کرده است که زبان عیلامی از حیث صورت و ترکیب لغات زبان ملتیق است<sup>(۱)</sup> و بنا بر این تصور میکنند که بزبانهای تورانی آلتائی نزدیک است بعضی را عقیده آن است که این زبان بزبان گرجی نزدیک است خط عیلامی بنا بر لوحه هائی که پیدا شده و هنوز کاملاً نخوانده اند خط میخی مستقلی است فقط چند کلمه در لوحه ها به خط بابلی یا شبیه خط مزبور نوشته شده است<sup>(۲)</sup> اعداد عیلامی نیز از اعداد بابلی متمایز است زیرا که اولی بر ارقام یا علامتهای ده گانه و دومی روی ارقام شصت گانه بنا شده این خط که موسوم بخط اولی عیلام است بعدها با خط سامی مترادفاً در عیلام استعمال میشده چنانکه روی بعضی از مجسمه هائیکه بدست آمده در یکطرف خط اولی و در طرف دیگر دومی نوشته شده است پس از آن باز ادواری بوده که عیلام تابع دول سامی شده و در نتیجه خط قدیم آن بکلی متروک گردیده و زبان اترانی مرده است

(۱) - زبان ملتیق زبانی است که در موارد اشتقاق ریشه یاماده لغات بهیچوجه تغییر نمیکند برای توضیح بنیل صفحه ۵۰۰ رجوع شود  
(۲) - مثل کلمه لوحه و جمع (یعنی حاصل جمع اعداد)

( تقریباً سه هزار سال قبل از میلاد ) ولی از قرن یازدهم قبل از میلاد بواسطه قوت یافتن عیلام این خط مجدداً معمول شده تاریخ عیلام تا زمان هخامنشی ها ارتباط کاملی با تاریخ اقوام سومری و اکدی و دولتین بابل و آسور (۱) دارد بنا بر این تاریخ عیلام قدیم را باید به سه عهد تقسیم کرد در عهد اول همسایه و طرف آنها مردمان سومری و اکدی و در دو عهد دیگر دولت بابل و دولت آسور بودند

(۱) - بجای آنکه در ذیل خواهد آمد چنین بنظر میآید که اولی باشد آسورگت و نوشته شود

# عهد اول از زمان بسیار قدیم تا ۲۲۲۵ قبل از میلاد

## تحقیقات و حفریات در شوش - اول

کسیکه تحقیقات علمی را راجع به شوش شروع کرد (لئوس) (۱) انگلیسی بود ولیکن حفریات مادی و علمی شوش نتیجه عملیات هیئت های علمیه فرانسوی است این هیئت ها گذشته های يك دولت بزرگی را که بکلی از خاطرها فراموش شده و در پس ظلمت مستور بود روشن و معلوم نمودند برای نیل باین مقصود دو هیئت علمی از طرف دولت فرانسه به شوش فرستاده شد یکی در تحت ریاست (مارسیل دیولافوا) (۲) که در ۱۸۸۴ شروع به حفریات نمود کار هائی را که (لئوس) کرده بود دنبال کرد و ضمناً معلوم نمود که قصری را که داریوش اول در شوش ساخته بود بعد بواسطه حریق خراب شده و تقریباً یکصد سال بعد اردشیر دوم در روی خرابه های قصر مزبور قصر عالی تری بنا کرده بود که آنها امروزه تل خاکی است بعد از او هیأت علمیه دیگری در تحت ریاست دُمرگان کار های دیولافوا را دنبال کرد دُمرگان خرابه های شوش را به چهار قسمت تقسیم کرده (۱) ارك که قلعه شوش در دوره هخامنشی ها بود تپه این خرابه ها

(۱) - Loftus

(۲) - Marcel Dieulafoy



۳۸ متر ارتفاع دارد ۲) قصور جانشین های داریوش اول ۳) محله تجارنی ۴) محله که در طرف راست مجرای (بستر) امروزی رود کرخه واقع است این محله سابقاً تمام اراضی واقعه ما بین کرخه و شهرشاپور را شامل بوده مهم ترین قسمتهای مذکوره قسمت اول است زیرا که ارك از زمان بسیار قدیم تا زمان اسکندر و جانشین های او همیشه مسكون بوده در قسمت دوم چیزی که برای ما ایرانی ها مخصوصاً جالب توجه است خرابه های قصر هخامنشی ها و طالار نامی آن است که موسوم به (آشیدانا) و دارای تخت سلطنتی هخامنشی ها بوده (دُمرگان) گذشته های عیلام را به دو عهد تقسیم کرده عهد اول که عهد قبل از تاریخ است نیز بدو قسمت تقسیم میشود راجع به این عهد در حفاریات شوش فلزی پیدا نشده و بدین جهت حدس میزنند که این عهد بقدری قدیم است که بشر هنوز استعمال فلز را بلد نبوده اشیائیکه راجع باین عهد بدست آمده از سفال و چخماق است دُمرگان از اشیاء سفالی که بدست آمده و از مقایسه آنها با ظروف سفالی مصری تصور میکند که اشیاء مذکوره متعلق به هشت هزار سال قبل از میلاد مسیح است بعد از این طبقه بقدرشش پا که کاوش نموده اند چیزی نیافته اند بعد به طبقه عهد دوم رسیده آن را عهد قدیم نامیده اند در این عهد ظروف سفالی کم تر است ولی اشیاء زیادی از مرمر سفید بدست آمده و گلدانهایی که پیدا شده لعاب دار است راجع باین عهد لوحه هایی نیز از گل خام یافته اند که روی آنها خطوطی که خیلی قدیمی است نوشته شده و دُمرگان تمام این اشیاء را مربوط به چهار هزار سال قبل از میلاد میدانند

## سومریها و اکدیها - چون تاریخ عیلام

ارتباط کاملی دارد با تاریخ دو قوم از اقوام عهد قدیمه که موسوم به سومریها (۱) و اکدیها (۲) بوده اند لازم است مختصری در باب دو قوم مزبور گفته شود این دو قوم از زمان بسیار قدیم که معلوم نیست از کی شروع میشود در مملکتی که از قرن نهم قبل از میلاد به بعد موسوم به کلدان شد سکنی داشتند (سومریها بدو در رأس خلیج فارس و طرفین شط العرب و اکدیها در طرف شمال شرقی آنها) بطور قطع نمی توان حدود مملکت سومر و اکد را معین کرد همین قدر معلوم است که شهر (اور) (۳) و (ارخ) (۴) و (نپ پور) (۵) از شهرهای نامی سومر بودند و (سپ پار) (۶) و (کیش) (۷) و (بابل) از شهرهای اکد محسوب میشدند اخیراً این عقیده قوت یافته که سومریها و اکدیها ملت واحدی بودند و اکدیها بمناسبت یکی از شهرهای سومر باین اسم موسوم شده اند این نکته را نیز باید در نظر داشت که نام کلدان را بیابیل آسوریها داده اند بدین معنی که این اسم در کتیبه های آنها از قرن نهم قبل از میلاد دیده میشود بنا بر این چون تاریخ سومر را کد تا چند هزار سال قبل از میلاد مسیح صعود میکند نمیتوان تاریخ آنها را تاریخ کلدان نامید بلکه باید گفت تاریخ سومر و اکد مابین علماء و محققین اختلاف بود که کدام یک از مردمان مزبور در اشغال این مملکت سبقت داشته اند ولیکن امروزه بر این عقیده هستند که قبل از آنکه مردمان بنی سام باینجاها

(۱) - Sumer

(۲) - Akkad

(۳) - Ur

(۴) - Erech

(۵) - Nippur

(۶) - Sippar

(۷) - Kisch

آمده باشند سومریها در اینجا برقرار شده سواحل خلیج فارس را اشغال کرده بودند و مردمان بنی سام از طرف مغرب یا شمال غربی بدینجا آمده اند [ عقیده (کنگ) (۱) که متخصص مسئله است ] اما اینکه اکتیها و سومریها از کجا آمده‌اند نظر باینکه در نزدیکی عشق‌آباد و در استراباد و دره گز اشیاء سفالی و ظروف سنگی و اسلحه مسین و بعضی اشیاء طلا بدست آمده و شیوه ساخت آنها عیلامی است و روی گلدان طلا که نیز بدست آمده صورتهای سومری منقور است حدس میزنند که سومریها از طرف صفحاتی که در جنوب و شرق دریای خزر واقع است به جلگه بابل آمده‌اند و تمدن عیلامی محدود بعیلام نبوده بلکه بصفحات دور دست نیز منتشر شده بود در هر حال از حفاریات امریکائی ها در (نیپور) که یکی از شهرهای سومری است و کشف ده سلسله از پادشاهان این قوم (علاوه بر آنچه معلوم بوده) محقق شده است که پیش از سه هزار سال قبل از میلاد سومریها گذشته های مفصلی داشته‌اند و بابل مرکز تمدن آن ها بوده در باب زبان سومریها همین قدر معلوم شده است که از السنه بنی سام نیست و از حیث ترکیب و صورت از زبانهای ملحق است (۲) و دیگر اینکه زبان سومری و عیلامی از يك شاخه نیستند بیش از این عجمه<sup>۱</sup> نتوانسته‌اند چیزی که محقق باشد بگویند

مذهب سومریها شرك و بت پرستی بوده هر شهری رب النوع یا ارباب انواعی داشته و ارباب انواع شهرهای دیگر نیز هر چند مورد پرستش واقع میشدند ولیکن دررتبه از رب النوع بومی پست تر بودند با وجود این سه رب النوع را تمام سومریها رب النوع بزرگ میدانستند ۱ - آنو (۳) آقای آسمان

(۱) - King

(۲) بنابراین زیدیک با کثر زبانهای تورانی آلتائی بود

(۳) - Anu

۲ - (آ) (۱) صاحب دره عمیق ۳ - (ب) (۲) ربّ زمین غیر از اینها ارباب انواع دیگری هم داشتند و بعد از آنها معتقد بیک گروهی از ارواح بد و عفریت و اجنه بودند بدینمعنی که می گفتند ارباب انواع وجودهای خیری هستند ولی ارواح بد و عفریت ها کاری جز اضرار ندارند و برای تسکین غضب آنها باید پیوسته قربانی نمود معابد خود را سومریها از خشت میساختند و محراب را در رأس معبد قرار میدادند موافق معتقدات این قوم ارباب انواع شبیه انسان یعنی مثل انسان دارای صفاتی از غضب و بی رحمی و جسارت و قساوت و غیره بودند رؤساء شهرها پاتسی (۳) نام داشتند اینها امیر یا پادشاه محلی بودند و جنبه روحانی را با جنبه کشوری توأم نموده بنا بر معتقدات سومریها امور شهری را موافق میل رب النوع یا ارباب انواع آن شهر اداره میکردند دنیای بعد از مرگ در نظر سومریها خیلی وحشت ناک بود زیرا عقیده داشتند که اگر انسان بعد از مرگ به عذاب ابدی محکوم نشود در هر حال چیزی در آن دنیا جز گرسنگی و تشنگی و فلاکت نخواهد یافت بنا بر این سومریها اتصالاً برای سلامتی و تحصیل مال و حفظ خانواده دعا میکردند و عقیده داشتند که وقتی دعا های آنها مستجاب میشود که ارباب انواع راضی باشند و برای رضایت آنها قربانی و نیاز و تقدیمی باید داد کهنه سومری از تقدس مردم استفاده های گوناگون مینمودند بطوریکه در معابد خزاین و ذخایر و انبار های غله و حبوبات و مال التجاره و غیره ساخته شده بود مثل اینکه عقیده داشته باشند که ارباب انواع زندگانی بشر را دارند و باید مثل پادشاهان در میان تجملات و فراوانی زندگانی نمایند این نوع تصورات در باب ارباب انواع بجائی رسیده بود که کهنه سومری تجارترا

(۱) - Ea

(۲) - Bel

(۳) - Patesi

منحصر بمعبد یا معابدی مینمودند و چنین وانمود میکردند که ارباب انواع  
ملاك و تاجر نیز میباشد

معابد را چنانکه گفته شد از خشت و گل میساختند هر معبدی  
اختصاص بیک رب النوع محلی داشت و در آن چند خانه از خشت و گل  
احداث میشد و بعد بمرور برعهده این خانه‌ها میافزود تا محل مبدل بقریه  
یا شهر میگردد راجع بیابل هم تصور میرود که در ابتداء همین حال را  
داشته و بنای شوش و (اثران) نیز بدین منوال بوده ولیکن باید در نظر  
داشت که سومریها خانه‌های خود را در ابتداء از نی میساختند و بعد  
که ترقی کردند خشت و گل بکار بردند چیزی که قابل ذکر است اقتدار  
فوق العاده پاتسی‌ها و روحانیین سومری است پاتسی بعقیده سومری‌ها  
در موقع صلح عامل ارباب انواع در زمین محسوب میشد و در وقت جنگ  
فرمانده قوا بود بنابراین تمام امور لشکری و کشوری حتی اعلان جنگ و  
انعقاد صلح بانظر پاتسی انجام میشد

## پاتسی‌های سومری - از پاتسی‌های سومر

که با عیلام جنگیده اند باید بدو اسم (ان ناتموم) (۱) اول را ذکر  
کرد که پاتسی شهر (لاگاش) (۲) بوده و در حدود سه هزار سال قبل از  
عیلام شهر سومری را که موسوم به (اومما) (۳) بود جزو ممتلكات  
خود کرده و بعد با عیلامی‌ها جنگیده و بطوریکه خودش میگوید  
شکست فاحشی بآنها وارد آورده این پاتسی اگر چه در کتیبه‌هایی که  
روی (استلی) (۴) از خود گذارده نتایج جنگ را اغراق آمیز مینویسد

(۱) -- Ennatum

(۲) -- Lagasch

(۳) -- Umma

(۴) - (ستیل) سنک یک پارچه است به شکل ستون یا لوحه که روی آن خطوطی نوشته‌اند  
چون در فارسی کلمات ابتداء بساکن موافق ماهیت زبان نیست همزه علاوه شده است

ولیکن حقیقت امر این است که عیلامی ها و بخصوص مردمان کوهستان عیلام پیوسته بمملکت سومری ها حمله می بردند و پاتسی مزبور حملات آنها را دفع کرده از اینقرار در این زمان جنگهای سومری ها با عیلام فقط تدافعی بوده راجع باسلحه سومری ها آنچه معلوم شده این است که نیزه و گرز و سپر داشته اند بعد در زمان این ناتوم دوم باز عیلامی ها بشهر لاکاش حمله نموده اند و حمله آنها دفع شده این واقعه چندان اهمیتی ندارد ولیکن مراسله که کاهن ربه النوع بنمار<sup>(۱)</sup> به یکی از دوستان خود نوشته و متضمن این واقعه است اهمیت دارد زیرا آن مراسله که در زبان سومری نوشته شده مربوط بسه هزار سال قبل از میلاد و قدیمترین نوشته ایست که در بابل پیدا کرده اند

## اکدیی ها - بعد از سومر نوبت اگد میرسد بدین معنی

که مابین دو هزار و نهصد و دو هزار و هشتصد سال قبل از میلاد شخصی که سامی و موسوم به مانیشتو بود در اگد پاتسی شده سلسله کیش<sup>(۲)</sup> ها را تأسیس کرد و بعد با عیلام جنگ و آن را با جگذار اگد نمود و پادشاه عیلام را باسارت باگد برد گلدانی در نیپپور یافته اند که در روی آن نوشته شده که از غنائم عیلام است از این زمان بعد اگد رو بترقی است و پادشاه آن که از سلسله بنی سام و موسوم به سازگن<sup>(۳)</sup> است بمملکت توسعه میدهد بطوریکه از طرف غرب تا شامات و از طرف جنوب تا خلیج فارس و از طرف شمال تا اینطرف کوههای زاگرس یا کرمانشاه امروزه بسط می یابد این پادشاه اول کسی است که قسمتهای مملکت را بواسطه راهها بهمدیگر ارتباط میدهد از کارهای

(۱) - Ninmar .

(۲) - Kisch .

(۳) - Sargon .

مهم این پادشاه که برای تاریخ اهمیت دارد این است که بحکم او کلیه نوشته های راجعه به مذهب و قوانین و سحر و غیره بزبان سومی ترجمه و در معبد اَرُخ ضبط شده و از این نوشته ها به حکم پادشاه آسور آسوربانی پال<sup>(۱)</sup> در قرن هفتم قبل از میلاد سوادى رداشته اند بدین ترتیب مضامین این نوشته ها و کتاب ها برای قرون بعد محفوظ مانده و اطلاعاتی راجع بفسق از آن عهد بدست آمده سارگن باعیلام جنگ کرده ولیکن معلوم نیست که عیلام در این زمان جزو اگد گردیده باشد همینقدر محقق است که اگدبها مملکت عیلام را غارت و محصول مزارع آنها را لگدکوب نموده اند شاید عیلام در این زمان باجی باگدی ها میداده است بعد از سارگن فتوحات اگدی ها ادامه مییابد چنانکه استیلی که درمرگان یافته و یکی از کشفیات نرک او در شوش است نشان می دهد که يك پادشاه اگدی جنگ هائی با همسایه ها نموده و فاتح شده پادشاه مذکور که موسوم به نَرَم سِن<sup>(۲)</sup> بوده در بلوک لولوبی فتوحاتی کرده این بلوک اسم محلی است که میتوان گفت مابین بغداد و کرمانشاهان امروزه واقع بوده استیل مذکور که معروف به استل نرم سین گردیده بخومی نشان میدهد که در لشکر پادشاه مزبور يك عده سپاهیان حبشی بوده اند کتیبه هائی که نیز در این بلوک دردره حلوان یافته اند فتوحات پادشاه دیگر اگدرا موسوم به آنوبانی نی<sup>(۳)</sup> نشان میدهد در این ناخت و ناز اگدبها به صفحات مجاور شکی نیست که مقصد عمده عیلام بوده و این مملکت باجگذار اگدی ها گردیده این مسئله که تجارنی مابین عیلام و اگد در این زمان برقرار بوده بانه روشن نشده است

(۱) — Assurbanipal .

(۲) — Naram-Sin .

(۳) — Anu-banini .

ولی از آنجا که مملکت آگد در این زمان نه فقط از حیث عملیات نظامی و فتوحات بلکه از حیث عمران و تمدن و صنایع نیز رونقی داشته و عیلام هم مملکت حاصل خیزی بوده تصور میکنند که تجارتی نیز مابین این دو مملکت میشده پس از دو پادشاه نامی مذکور معلوم نیست که پادشاهان دیگر این سلسله چه کارهایی کرده اند فقط اسامی آنها معلوم و همینقدر محقق است که بعد از چندی سلسله دیگر سامی در آگد برقرار شده و پایتخت آن در ارنج بوده

## سلسله سامی - در زمان این سلسله مردمانی که

نیز از نژاد سامی محسوب و در مشرق ذهاب دولتی تشکیل کرده بودند با آگد هجوم آوردند این مردم که موسوم به گوتی<sup>(۱)</sup> ها بودند در آگد و در صفحات شمالی و جنوبی بابل استیلا یافتند و عیلام هم در تحت تابعیت آنها درآمد مدنی بدین منوال گذشت تا آنکه پادشاه آگد اوتوخ گال<sup>(۲)</sup> پادشاه گوتی ها را موسوم به تی ری کان<sup>(۳)</sup> شکست داده بیرون کرد پس از آن در حوالی دوهزار و پانصد قبل از میلاد سومر باز رونقی از نو گرفت و شهر (لاکاش) پای تخت پادشاه بزرگی گودیا<sup>(۴)</sup> نام گردید این پادشاه ائزان را مطیع نموده بداد گری و عدالت و کمک نمودن به فقراء و ضعفاء پرداخت و معابد و ابنیه جدیدی بنا کرده مصالح آرا از شامات و عربستان و عیلام طلبید (عیلام مس داد) و بطوری که پادشاه مذکور گوید کار گر های عیلامی به لاکاش برای کار کردن در معبد رب النوع لاکاش رفته در ساختن آن شرکت نمودند تقریباً یکصد سال بعد مشاهده میشود که حکومت و اقتدار بشهر اور منتقل و

(۱) - Outi .

(۲) - Utukhogal .

(۳) - Tirikan .

(۴) - Gudéa .



در اینجا سلسله از پادشاهان محلی برقرار شده از اینکه در این زمان بجای زبان سامی که معمول زمان سارگن و غیره بوده زبان سومری استعمال میشود میتوان استنباط کرد که باز سومری ها روی کار آمده اند و ملیت سومری غلبه یافته دومین پادشاه این سلسله دُونْگِي (۱) استعمال تیر و کمان را از سامی ها اقتباس میکند و بدین جهت لشکر او قوی گشته و فتوحاتی در اطراف کرده عیلام و لولوبنی را تسخیر می نماید ولیکن از قرائن چنین بنظر می آید که حفظ نتیجه فتوحات مشکل بوده زیرا سومری ها مجبور بودند برای خواباندن شورش ها اتصالاً قشون کشی نمایند از لوحه هائی که بدست آمده چنین استنباط میشود که عیلام در این زمان کاملاً جزو سومر بوده و توسط سومری ها اداره میشده است بعضی از این لوحه ها احکامی است که صادر شده راجع باینکه بمأمورین سومری در شهر های سومر و عیلام برای ساختن ابنیه کارگر و عمله و مصالح بدهند از این لوحه ها معلوم شده است که تمام عیلام از شوش و غیره تابع سومر بوده و دونگی معبدی در شوش برای رب النوع عیلامی ها شوشی ناک (۲) ساخته است از لوحه های مزبور نیز معلوم شده است که پانسی های زیادی در عیلام بوده اند ولیکن نه از قوم عیلام و حتی یکی از دختر های پادشاه سومر در یکی از قسمت های عیلام حکمرانی کرده

## بزرگ شدن عیلام - طرز رفتار سومریها

در عیلام باعث شورشهای متواتر شد و سومریها مجبور شدند که متناوباً قشون کشی بطرف عیلام نموده نایره شورش را بخوابانند این قشون کشی ها

(۱) - Dungi(Dungui) .

(۲) - Schuschinak .

یکی از جهات ضعف و سستی سومریها گردید و بالاخره عیلامیها جنیدی تشکیل داده و بنای ناخت و ناز را در سومر گذاشته پادشاه آنرا گرفته باسارت بعیلام بردند از این بعد عیلامیها مستقل شدند بعد در حدود دو هزار و دویست و هشتاد سال قبل از میلاد پادشاه عیلام (گودورنان خونیدی) (۱) شهر اور را گرفته غارت کرد و سلسله پادشاهان آن را بر انداخت و مجسمه ربه النوع این شهر را که (نانا) (۲) یا نه نه نام داشته جزو غنایم بعیلام برد ( وقتیکه آسور بنی پال پادشاه آسور عیلامرا تسخیر کرد این مجسمه را که یک هزار و شصت و سی و پنج سال قبل از او آورده بودند بشهر مزبور مسترد داشت و بواسطه اطلاع از این واقعه محققین تاریخ تسخیر شهر اور را بدست پادشاه مذکور عیلام معین کرده اند که ۲۲۸۰ قبل از میلاد است) بعد از آن قریب به شصت سال سومر جزو عیلام بود در حدود دو هزار و دویست و سی و نه قبل از میلاد در سومر سلسله بر قرار شد که سامی و موسوم به (نی سین) (۳) بود و ۲۲۵ سال سلطنت کرد اسامی شازده تفر از پادشاهان سلسله مزبور بدست آمده و نیز معلوم است که در ۲۱۱۵ قبل از میلاد پادشاه عیلام (ریم سین) (۴) نام این سلسله را منقرض کرده در زمان این سلسله سومر و آگد دولت واحدی تشکیل داده بودند و بعد از اینکه بدست پادشاه عیلام منقرض شدند دیگر کمر راست نکردند و ملت سومر و آگد در میان سایر ملل مستحیل گردیده از میان رفت

(۱) -- Kudur - Nankhouni

(۲) -- Nana

(۳) -- Nisin

(۴) Rimsin

# کارهایی که سومری‌ها برای

## بشر کرده‌اند - قبل از اینکه تاریخ عیلام و مردمانی را

که عیلامی‌ها با آنها مربوط بوده‌اند دنبال نمائیم لازم است بطور اختصار کارهایی را که سومری‌ها کرده و چیزهای تازه که در زندگان بشر داخل نموده‌اند بیان کنیم زیرا از این بعد دیگر آنها را بازیگران صفت عالم نمی‌یابیم کارهای این مردمان از قرار ذیل است :

۱ - اختراع خط میخی که از برای عالم قدیم اختراع مهمی بوده و اهمیت زیادی برای ترقی تمدن عالم قدیم داشته .

۲ - مدون قوانینی که پایه مدون مشهور ( هامورابی ) (۱) گردیده

۳ - علوم و صنایعی که در اینجا شروع شده و بعد از آن از ملتی به ملتی انتقال یافته و تکمیل شده تا بدرجه که امروز می‌بینیم رسیده است هر قدر تحقیقات و کاوش‌های علماء آثار عتیقه بیشتر می‌رود بک نکته روشن‌تر می‌گردد و آن این است که یونانیهای قدیم مبادی علم هیئت و طب و همچنین صنایع را از سومریها اقتباس کرده‌اند این نکته را نیز ننگته نباید گذاشت که هنوز تحقیقات و کاوشها راجع به گذشته سومری‌ها بیپایان نرسیده است چنانکه در فوق ذکر شد تاریخ این ملت بزرگ را فقط تا سه هزار سال قبل از میلاد روشن کرده‌اند و معلوم نیست که این ملت قبل از آن تاریخ چه تمدنی داشته شاید آن تمدن هم تمدن کهنه بوده و قبل از آن نیز تمدن‌های دیگری وجود داشته در هر حال حل این مسائل راجع به تحقیقات و کاوشهای آتی است .

(۱) - Hammurabi

قبل از اینکه بعهد دوم تاریخ عیلام داخل شویم لازم است توجهی بامور داخلی آن کرده به بینیم از این حیث این دولت در چه حالی بوده تاریخ این زمان که تقریباً در حدود ۲۲۰۰ سال قبل از میلاد است درست معلوم نیست اسامی پادشاهانی که در عیلام سلطنت کرده اند بدست آمده ولیکن هنوز نتوانسته اند زمان سلطنت آن ها و کارهایی را که کرده اند بتحقیق معین کنند همینقدر معلوم است که عیلامیها از حیث تمدن از همسایه های غربی (سومریها و مردمان بنی سام) پست تر بوده اند و چون مملکت آن ها بیشتر کوهستانی بوده و راههایی که مساعد با تجارت باشد وجود نداشته این ملت از مراکز عمران و تجارت دنیای آن روزی دور بوده و از حیث تشکیلات مملکتی نیز این طور استنباط میشود که باستثنای موافعی که دشمن خارجی استقلال عیلام را تهدید میکرد هر يك از اقوام و طوایف زندگانی سیاسی و اجتماعی جدا گانه داشته اند بخصوص مردمان کوهستانی آن که همیشه استقلال خود را حفظ میکردند چنانکه عقیده دُمرکان این است: وقتی هم که ملل خارجه عیلام را تابع میکردند اهالی کوهستانی آن مستقل می ماندند دُمرکان و هم چنین نویسندگان دیگر فرانسوی را عقیده آن است که غلبه عیلامیها بر سومریها و مردمان بنی سام نتایج تاریخی زیادی در بر داشته بدین معنی که بقدری عیلامی ها با خشونت و به قسمی وحشیانه نسبت بملل مغلوبه رفتار کرده اند که آنها از ترس جان خود از مساکن و اوطان خود فرار کرده هر کدام بطرف مهاجرت نموده اند بنا بر این نظر عقیده دارند که يك قسمت از اهالی که در رأس خلیج فارس و بحسین زندگی میکردند بطرف شامات رفته دولت (فنیقه) را تشکیل کردند و بعد چنانکه معلوم است در تجارت و دریا نوردی معروف شدند گروهی که رب النوع (آسور) را پرستش میکردند بطرف قسمت وسطی رود

دجله و کوهستانهای مجاور آن رفته تاسیس دولت (آسور) (۱) را نمودند و مهاجرت حضرت ابراهیم با طایفه خودش به فلسطین نیز از ارات همین واقعه است و بالاخره هجوم هیكسوس های سامی نژاد (۲) بمصر و تاسیس سلسله از سلسله های فراعنه در آن مملکت نیز از نتایج غلبه عیلامی ها بر ملل بني سام بوده از طرف دیگر (کینگ) بر این عقیده است که غلبه عیلامی ها در ممالک غربی دوامی نداشته زیرا عیلامی ها مردمان جنگی بودند ولی استعداد اداره کردن را نداشته اند و غلبه و استیلای آنها بیشتر شبیه بتاخت و تاز بوده نه به تسخیر و حفظ مملکتی بنا بر این ممالک تابعه بزودی از تصرف آنها خارج شدند و شامات مملکتی بوده که زودتر از سایر ممالک از عیلام جدا شده پس از آن از کتیبه هائی که بدست آمده چنین استنباط میشود که سلسله [نی سین] که در فوق ذکر شد مجدداً عیلام را مطیع کرده کلیه این قسمت از تاریخ عیلام تاریک و مندمج است

(۱) — آسور را آشور گفته و نوشته اند و صحیح نیست یعنی تلفظ عبری است خود آسوریا آسور میگفته اند و پارسیهای قدیم اثورا بنا براین آشور مورد ندارد و املاء صحیح آن آسور است

(۲) — Hyksos

# عهد دوم

از ۲۲۲۵ - الی ۷۴۵ قبل از میلاد

در این عهد همسایه و طرف عیلام دولت بابل است و برای فهم مطالب راجعه بدین عهد لازم است مختصری از تاریخ دولت مزبوره گفته شود زیرا تاریخ عیلام با تاریخ این دولت ارتباط تام دارد

## بزرگ شدن بابل - چنانکه در فوق گفته شد

مردمی از طرف مغرب بمملکت سومر و آگد آمده بر آن غلبه یافتند و چنانکه دیدیم سلسله هائی از پادشاهان در آنجا ایجاد کردند این مردم از نژاد سامی بودند بعقیده محققین مردمان سامی همیشه از شبه جزیره عربستان بیرون آمده بطرف ممالکی که در کنار رودخانه های بزرگ با دریاها واقع شده و از حیث آب و هوا و زمین های حاصل خیز بر عربستان کویر مزیت دارد متوجه شده اند در این مورد هم مردم تازه نفس سامی بواسطه نیروی عظیم و طاقت تحمل سختی ها که در مردمان صحرا گرد موجود است و از طرف دیگر بجهت ضعف و سستی که بر مردمان بومی از جنگها و تمدن کهنه مستولی میشود در مملکت سومر و آگد و نیز در صفحات مجاور آن غلبه تامه یافتند و شهر بابل را که بنای آن از زمان بسیار قدیم سومری ها و آگدی ها است بزرگ نموده دولتی تشکیل دادند که ابقت و نفوذ آن را در ادوار بعد تمام عالم قدیم حس کرد.

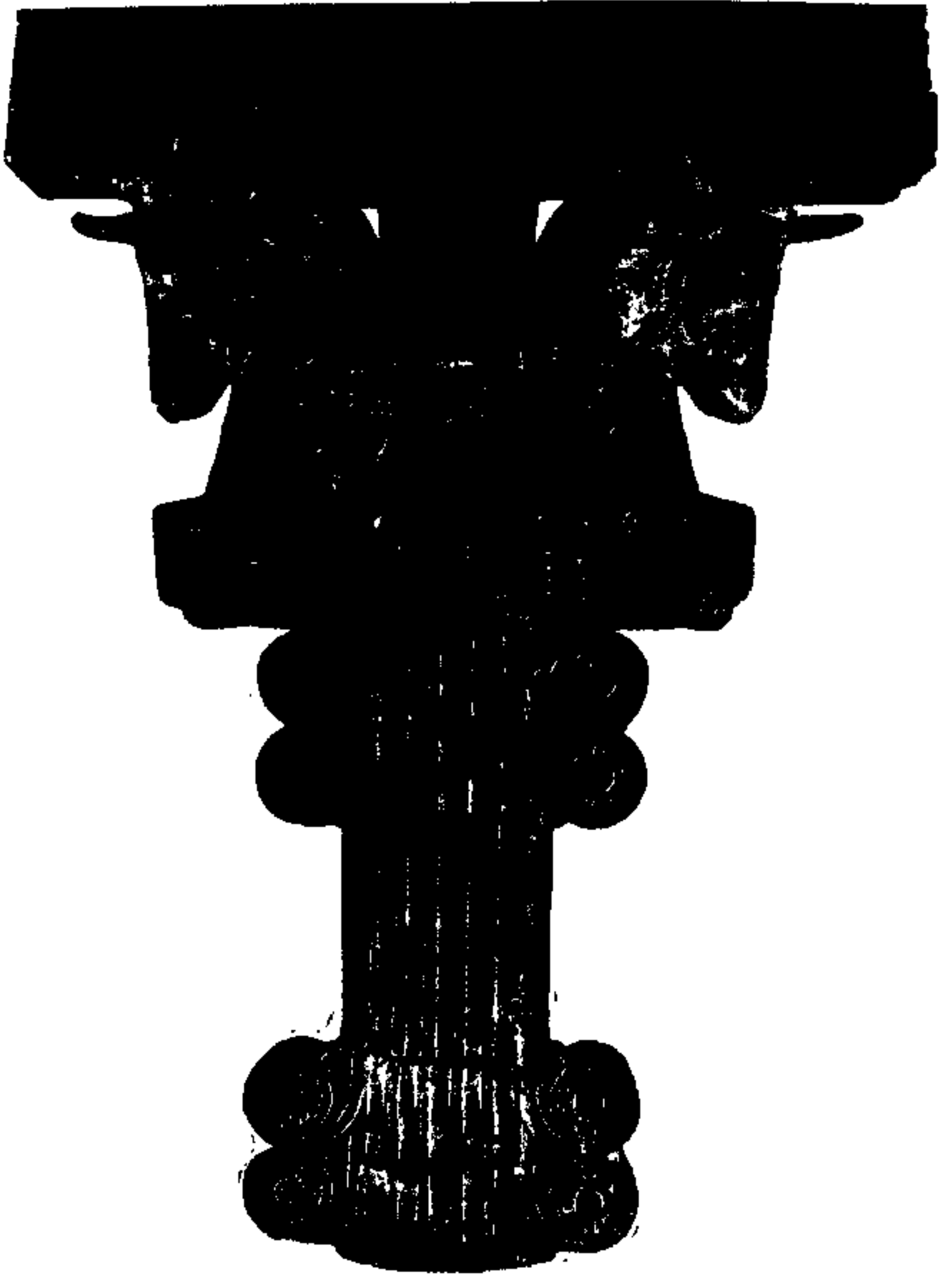
## سلسله اول - پادشاهان نخستین سلسله سامی که در بابل

سلطنت کرده اند یازده نفر بودند (۱) و زمان سلطنت این سلسله از ۲۲۲۵ الی ۱۹۲۶ قبل از میلاد است از پادشاهان این سلسله بزرگتر و برجسته تر از همه هاتمورابی - ششمین پادشاه سلسله بود که از ۲۱۲۳ تا ۲۰۸۰ سلطنت کرد مدون قوانین او را در حفريات شوش یافته اند و حالا در موزه لوور<sup>(۲)</sup> پاریس است این قدیم ترین مدون قوانینی است که تا حال بدست آمده و قدیمتر از آن قسمتی از قوانین سومری است مدون هاتمورابی روی سنگ يك پارچه ستیل<sup>(۳)</sup> کنده شده و بطوری که دیده میشود راجع به عبادات و امور مذهبی نیست زیرا مربوط به زراعت و آبیاری و کشتی رانی و خرید غلام و کنیز و تکالیف آنها نسبت بموالی و مجازات ها و ازدواج و حقوق و میراث و غیره است بطوریکه معلوم شده است مدون مذکور در ادوار بعد هم در بابل معمول بوده و بابلی ها زندگانی خود را موافق این قوانین اداره می کردند مبانی اخلاقی قوانین مذکوره جالب توجه علماء است و وجود چنین مدونتی را در آن عهد دلیل تمدن عالی بابلی ها و سومری ها میدانند چنانکه مشاهده می شود این مدون اثراتی هم در قوانین بعضی از ملل آسیای پیشین گذاشته هاتمورابی علاوه بر مدون مذکور کار های دیگری نیز کرده مثل این که ریم سین پادشاه عیلام را از شهر لارسا بیرون کرده (۲۰۹۳) و از اینجا معلوم است که بابل در صدد جمع کردن شهرها و بسط مملکت خود بوده

(۱) - آنچه محقق است این عهد است ولیکن از فهرست های دیگری که بدست آمده ممکن است بیشتر هم باشد

(۲) - Louvre .

(۳) - Stèle.



شوش - سر ستون قصر اردشیر دوم هخامنشی - در موزه اوور پاریس





شمس ربه النوع زرگ کلدی به هامورابی (حورابی بابلها) میدهد و اورا امر بنوشتن قانون میکند سنگی که قانون مزبور بر روی آن منقور است قریب ۲ ذرع و ۱۴ کره ارتفاع دارد و محیط آن قریب بیك ذرع و ۱۴ کره است استل مزبور از کشفیات هیئت علمیه فرانسه در شوش و حالا در موزه لوور پاریس است

## سلسله دوم - (از ۲۰۶۸ تا ۱۷۱۰) پادشاهان

آخری سلسله اول دچار جنگهای پی در پی با پادشاهان سلسله دوم شده اند اسامی بازده نفر از این سلسله محقق است و اول شخصی که از این سلسله در زمان پسر هاتورابی مستقل شده (ایلوماایلو) (۱) نام داشته سلطنت او و جانشین های او بر قسمت جنوبی یعنی سواحل خلیج فارس بوده و بدین جهت این سلسله معروف به سلسله صفحات دربائی گردیده سلسله اول علاوه بر جنگ هائیکه با پادشاهان سلسله دوم کرده از طرف شمال دچار حملات مردمان قوی هیت<sup>(۲)</sup> یا هیت تیت گردیده و منقرض شده

ولیکن سلطه هیت ها در آنجا دوامی نداشته زیرا مردمان دیگری موسوم به کاسیت ها که در کوهستان عیلام میزیسته اند بیابان هجوم آورده هیت ها را اخراج و سلسله خود را در آنجا بر قرار کرده اند این سلسله موسوم به سلسله سوم است اوضاع داخلی عیلام در دوره سلسله اول پادشاهان بابلی باز درست معلوم نیست همینقدر روشن است که هر

(۱) - *Ilumailu*.

(۲) - از مردمان مذکور تا چهل سال قبل هیچ نوع اطلاعی در دست نبود و فقط اسمی در (ایلیاد) شاهکار (هومر) یونانی از این مردم دیده می شد ولیکن حفاریات (کلراکامش) پایتخت قدیم آنها که در کنار فرات واقع بوده و نیز نتیجه حفاریات مصر و جا های دیگر روشنائی زیادی بگذشته های این مردمان انداخته و معلوم کرده که اینها در حدود هزار و هفتصد سال قبل از میلاد دولتی در آسیای صغیر (طرف شرقی آن) تاسیس کرده اند که در دوره های بعد قوی و یکی ازدول معظمه عهد خود گردیده و هزار سال وجود داشته تا بدست آشورپها منقرض شده این مردمان مثل عیلامی ها و کاسو ها معلوم نیست از چه نژادی بودند ولیکن از زبان آنها چنین استنباط میشود که به تورانیهای آلتائی نزدیکترند عهدنامه (رامزس دوم) فرعون معروف مصری با پادشاه هیت ها که عهدنامه اتحاد تدافعی و تعرضی بوده و در مصر و (کلراکامش) بدست آمده یکی از شیرین ترین اسناد تاریخی است و منجمه معلوم میکند که زبان بابلی زبان بین المللی آن زمان بوده زیرا در هر دو نسخه زبان بابلی در ردیف زبان مصری یا زبان هیت ها استعمال شده

چند سانسوایلونا (۱) پسر هامورانی پادشاه عیلام را موسوم به کودورمابوک (۲) شکست داده باز عیلام استقلال داشته و سلسله انزانی در اینجا سلطنت میکرده بر سلسله خون بان نومینا (۳) نامی بوده که برای استحکام مبانی دولت عیلام کوشیده و پسرش خرابی ها را تعمیر کرده از اینکه در خرابه های معابد آجر های زیادی با اسم او بدست آمده معلوم میشود که خیلی مقدس بوده

## سلسله کاس سیتها - چنانکه مینویسند

کاسیت ها مردمانی بودند که در کوه های زاگرس نزدیک کرمانشاه امروزه یا در طرف شمال عیلام میزیسته اند بعضی تصور میکنند که اینها قومی از مردمان آریانی بوده اند چه رب النوع بزرگ آنها رب النوع آفتاب بوده و سوریاش نام داشته و این کلمه آریانی است (۴)

این قوم مملکت بابل را تسخیر و سلسله بنا کرد که ششصد سال سلطنت نمود (از ۱۹۲۵ الی ۱۱۸۵ قبل از میلاد) ولیکن معلوم است که اگر هم کاسیت ها آریانی بوده اند نظر به تمدن عالی تر بابلیها در ازمنه بعد بابلی شده اند در زمان این سلسله دولت آسور شروع به بزرگ و قوی شدن نمود و دو دفعه آسور بها بابل را گرفتند (در ۱۲۷۵ و در ۱۱۰۰ قبل از میلاد) ولیکن استیلای آنها موقتی بود و بالاخره این جنگها بشکست آسور منتهی گردید در زمان این سلسله روابط

(۱) — *Samsu-iluna.*

(۲) — *Kudar-Mabug.*

(۳) — *Khumban-Numena.*

(۴) — اگر این عقیده محقق شود باید گفت که آمدن مردمان آریانی نژاد بغلات ایران لااقل دو هزار سال قبل از میلاد بوده

حسنه بابل با مصر حفظ و تأیید میشده چنانکه نوشتجاتی از این روابط بدست آمده و نیز در زمان ککائیت<sup>۱</sup> ها اسب برای کشیدن عرابه ها استعمال شده تاریخ عیلام راجع به این دوره باز روشن نیست ولیکن دیده میشود که عیلام دولت مستقل و حتی دولت با نفوذ و مقتدری است و جنگ ها ما بین آن و بابل دوام دارد مثل جنگ خور<sup>۲</sup> با نیلا (۱) پادشاه عیلام با گوری گالزو<sup>۳</sup> (۲) پادشاه بابل از پادشاهان عیلام که بابل را تسخیر و غارت کرده اند شوتروک<sup>۳</sup> ناخون تا (۳) معروف ترین آنها است این پادشاه بعد از تسخیر بابل تمام اشیاء نفیسه تاریخی بابل را به شوش برد منجمه استل نرم سین بود که در فوق ذکر شده ( این سند تاریخی را سه هزار سال بعد هیئت علمی فرانسوی در شوش بدست آورد ) و دیگر مجسمه رب النوع بزرگ بابی بل ماردوک<sup>۴</sup> بود که سی سال در شوش ماند و بعد بیابیل مسترد گردید جنگ ها و تاخت و تاز های عیلامی ها بالاخره سلسله ککائینها را از پای در آورده و منقرض کرده بعد از پادشاه مذکور عیلام شیل<sup>۵</sup> خاکین شوشی ناک<sup>۶</sup> به تخت عیلام نشسته این پادشاه سائس و مدبر بزرگی بوده و بناهای زیادی کرده یکی از کارهای او که مورد قدر شناسی علماء آثار عتیقه است و هیئت علمی فرانسوی مخصوصاً در پیشرفت های خود در شوش مرهون آن میباشد این است: این پادشاه هر بنائاتی را که تعمیر میکرد می نوشته این بنا را کی ساخته بود و چه کتیبه داشته و عین آن کتبه را که بزبان سامی بوده می نویساند و ترجمه ازانی را بدان علاوه می کرده این نوع مراقبت فوق العاده پادشاه مزبور در حفظ آثار قدیمه کک<sup>۷</sup> بزرگی بخواندن زبان های قدیم عیلامی از ادوار مختلفه نموده

(۱) — *Khurbatila.*

(۲) — *Kurigalzu.*

(۳) — *Schutruk-Nakhunta.*

زیرا ما بین کتیبه های قدیم و کتیبه های این پادشاه ادواری گذشته که لا اقل دو هزار سال مدت آنها است کلیه آثار آثاری که از زمان این پادشاه بدست آمده مثل ستون های برنجی و استلها و آجرها و کتیبه ها و غیره محقق شده که در زمان او ادبیات و صنایع عیلامی به اوج رقی خود رسیده بود

## سلسله چهارم موسوم بسلسله

پاش ها - در ۱۱۸۴ سلسله جدیدی باین اسم که اسم یکی

از محلات بابل است در بابل برقرار شد و جنگی با عیلام به پیشرفت بابلیها وقوع یافت و در نتیجه مجسمه هاردوک را که عیلامی ها در جزو غنائم به شوش برده بودند مسترد کردند یکی از معروفترین پادشاه این سلسله بخت النصر نابوگدنازار<sup>(۱)</sup> اول میباشد که حدود بابل را تا بحر مغرب (مدی ترانه) توسعه داد سلطنت او تا ۱۰۵۳ امتداد یافته و عیلام در این دوره غالباً مستقل بوده

## سلسله پنجم موسوم به بازی - این

سلسله از حدود ۱۰۵۲ تا ۱۰۳۲ در صفحات دریائی - سلطنت کرده و سلسله دوم این صفحات است در زمان آنها باز عیلام بابل را تسخیر کرد و یکی از پادشاهان عیلامی بر بخت بابل نشست ولیکن پیش از شش سال دوام نکرد بابل در زمان این سلسله بواسطه تاخت و تاز مردمان صحرا کرد گوئیان<sup>(۲)</sup> از طرف شمال و فشار عیلامی ها از طرف مشرق ضعیف و ناتوان گشت بخصوص که گوئیان ها مزارع بابلیها را خراب و

(۱) - Nabukodnazar.

(۲) - Qutien.

شهرهای مملکت را غارت و معابد را زیر و زیر کردند در این احوال پادشاه بابل آداد آپلو و دین<sup>(۱)</sup> که تخت بابل را غصب کرده بود از آسور بهای کمک طلبیده دختر خود را به پادشاه آسور داد عیلامی ها هم از موقع استفاده کرده سلطه خود را در بابل برقرار کردند و یکی از پادشاهان عیلامی در اینجا بتخت نشست و اسم بابلی اختیار کرد

مقارن این احوال مردمان نازه نفس دیگری موسوم به کلدانیها از طرف شمال شرقی عربستان سر در آورده حمله بمملکت بابل نمودند و یک مدعی بر دو مدعی دیگر (آسور و عیلام) افزود این دوره که از ۹۷۰ تا ۷۳۲ قبل از میلاد امتداد داشت پُر بود از منازعات و جنگها و اغتشاشات و هرج و مرج خلاصه وضعیات این بود که کلدانیها بتقویت عیلامیها میخواستند تخت بابل را اشغال کنند بالاخره جنگها در سلطنت نبونصیر<sup>(۲)</sup> پادشاه آسور به پیشرفت او خاتمه یافت و بابل جزو دولت آسور جدید گردید (۷۳۲)

(۱) — *Adad-Aplu-iddin.*

(۲) — *Nabu-Natsir.*

# عهد سوم

از ۷۴۵ تا ۶۴۵ قبل از میلاد

در این عهد طرف عیلام آسور است برای فهم وقایعی که ذکر خواهد شد لازم است بک نظر اجمالی بتاریخ آسوریهها بیفکنیم آسوریهها چنانکه از تاریخ آنها معلوم است مردمان بودند از نژاد سامی که با مردمان سامی نژاد دیگر در بابل زندگی میکردند در ازمنه بعد آسوریهها مهاجرت کرده به قسمت وسطای رود دجله و کوهستان های مجاور آن رفته در آنجا تأسیس مملکت کوچکی کردند که موسوم به آسور شد (چنانکه در فوق گفته شد جهت این مهاجرت را بعضی از محققین از فشار عیلامی ها میدانند) اسم این مردم از اسم رب النوعی است که پرستش میکردند و آسور نام داشت پای تخت این مملکت در ابتداء شهر آسور بود ولیکن در ادوار دیگر شهر کالاه (۱) که در جای نمرود جدید واقع بود و بالاخره نینوا (۲) پایتخت گردید حکمرانان آسور را مثل حکمرانان شهر های سومر و اکد و بابل پاتسی میگفتند معلوم است که در ابتداء آسوریهها تابع بابل بودند چنانکه در دفعه اولی که اسم شهر آسور برده می شود در زمان هامورابی پادشاه معروف بابل است و چنین استنباط میشود که آسور در این زمان نیز جزو دولت بابل بوده محققاً معلوم نیست که در چه تاریخ آسور مستقل شده ولیکن در هر حال تاریخ استقلال آن ما بین قرن هیجدهم و پانزدهم قبل از میلاد است آسوریهها مردمانی بودند زارع و وقتی که مملکت جدید آمدند مشاهده کردند که در اینجا اراضی قابل کشت بالنسبه کم است و زمین هم مثل

(۱) — *Kalah یا Kalakh.*

(۲) — *Nineveh.*

زمین های بابل حاصلخیز نیست بنا بر این تصمیم گرفتند که از دسترنج دیگران تعیش کنند این است که میبینیم در بهار هر سال آسوری ها بتاخت و ناز در ممالك مجاوره میپردازند با این مقصود که مملکتی را باج گذار یا ممالك و شهر های باغی را غارت نمایند و از اهالی هر قدر لازم بدانند بکشند و باقی را به اسارت به مملکت خود آورده بکار های سخت وادارند و در فراوانی و ناز و نعمت زندگی گذنند طبیعی است که دولت آنها موافق این مقصود درست شده بود و از حیث تشکیلات و ترتیبات شبیه دولت بابل نبود در سومر و بابل چنانکه دیدیم شهرها حکمرانانی داشتند موسوم به پاتسی و روحانیینی باعلا درجه قوی و متنفذ چنانکه میتوان گفت که این دولت ها در واقع دولت های ملوک الطوایفی و روحانی بودند ولی دولت آسور مبنایش بر طبقه زارعین آزاد گذارده شده بود زیرا زارعین قشون آسوری را تشکیل می دادند و جنگ و ناخت و ناز حرفه این ها بود بدین جهت جای تعجب نیست که دولت آسور يك دولت قوی نظامی شد و قشون آن سرآمد قشون های عهد قدیم گردید آسوریها در فنون نظامی و اختراع آلات و ادوات جنگی و محاصره و غیره شهرتی بسزا یافتند و مهارت آنها در فن محاصره ضرب المثل عهد قدیم شد از اختراعات آنها منجمله تشکیل سواره نظامی بود که دور از اردوی اصلی عملیات میکرد و دشمن را قبل از رسیدن قواء اصلی خسته و فرسوده و مرعوب مینمود سایر ملل که بعد از آسوریها آمدند حتی رومیها چیز های زیادی راجع بفنون جنگی و محاصره از آنها اقتباس کردند یکی از خصائص آسوریها سختی و بی رحمی فوق العاده آنها با اهالی مغلوبه بود (چنانکه نمونه از آن در باره عیلام و عیلامیها خواهیم دید) این دولت تقریباً هزار سال دوام نمود و حدود خود را از هر طرف توسعه داد از طرف مغرب و جنوب



غربی دولت (هیت ها) را در هم شکست و فنیقیه و فلسطین را تابع نمود و بمصر دست انداخت از طرف مشرق و جنوب شرقی تا کوه دماوند و کویر بزرگ ایران پیشرفت و مدها و پارسى هارا دست نشانده خود نمود و عیلام را چنان خراب کرد که این مملکت باستانی سه هزار ساله دیگر کمر راست نکرد دولت آسور بالاخره بدست مدها ( که نیز فنون جنگی را در مکتب عمل از آنها آموخته بودند ) منقرض شد این نکته را باید در نظر داشت که ترقی آسور و جهانگیری آن يك امر تدریجی نبود بلکه در مدت عمر آن مکرر می بینیم که گاهی بواسطه پادشاهی باوج بزرگی و قدرت میرسد و بلافاصله پس از آن در اثر وقایعی ضعیف و کوچک میشود و بهمین جهت نسبت به بابل یعنی مملکت مادری خود گاهی غالب و آقا است و گاهی مغلوب و دست نشانده راجع به زبان آسوری باید در نظر داشت که همان زبان بابلی بوده و خط آسوری نیز خط میخی است و کتیبه ها و کتابت های زیادی از پادشاهان این مملکت مانده زیرا به ضبط وقایع علاقه مند بودند ولیکن نباید تصور کرد که کتابهای آنها مثل کتابهای ما بود زیرا در آن زمان کاغذ هنوز اختراع یا معمول نشده بود بنا بر این لوحه هائی از گِل کوزه ترتیب میدادند و پس از نوشتن مطلب آنها را در آتش پخته و بعد ضبط میکردند بدین ترتیب کتابها و کتابخانها از آنها ترکیب و تشکیل میشد این لوحه ها که در موقع انهدام نیشوا زیر خاک رفته حالا بواسطه حفريات بیرون میاید و يك منبع صحیحی برای روشن کردن تاریخ عهد قدیمه است چنانکه در موزه ( لوژ ) پاریس چندین هزار از این الواح موجود است و بواسطه این لوحه ها تاریخ آسور بقدری روشن شده است که امروزه آنرا تقریباً مثل تاریخ یونان قدیم میدانند آسوریها در صنایع نیز شهرت بزرگی داشتند و آثار زیادی از خود گذاشته اند چنانکه از خرابه های ابنیه و عمارات آنها پیداست پادشاهان آسوری

دو چیز را از تکالیف خود میدانستند جنگ و بنای شهر جدید ( یا تغییر دادن شهر قدیم ) و تزئین آن با ابنیه عالیه از قصور و معابد و غیره که با زحمت و مشقت اسراء ساخته میشد بنا بر این در این مملکت صنعت معماری و حجاری و کتیبه نویسی و ساختن صورتهای منقور بر جسته در سنك (۱) ترقی شایانی داشته و بعضی از کارهای آسوریها که شکار پادشاهان یا مجالسی را نشان میدهد باندازه موافق باحقیقت و طبیعت است ( مخصوصاً حرکت حیوانات مثل اسب و آهو و غیره ) که باعث حیرت استادان امروزه اروپائی است در صنایع دیگر نیز مثل صنعت زرگری و مکتب کاری و کاشی سازی و غیره آسوریها ماهر بودند و ( فنیهای ) از روی نمونه های آنها اشیاء زیادی ساخته در عالم قدیم منتشر کردند در ازمنه بعد از نمونه ها و سرمشق های مزبوره در ممالک غربی ( اروپائی امروزه ) تقلید نمودند و ایجاد صنعت در آن ممالک شروع شد تاریخ آسور به سه عهد تقسیم میشود

## عهد اول آسور قدیم - این عهد از سال هزار و

پانصد شروع شده به سال نهصد قبل از میلاد خاتمه مییابد بزرگترین پادشاه این دوره ( تیکلات پی لیستر ) (۲) اول است که فتوحات زیادی در بابل و ایران و جاهای دیگر میکند ولی بابل دومرتبه موفق میشود که آسور را دست نشانده خود کند از وقایع مهمه این دوره پیدایش قوم صحرا گرد تازه نفس جدیدی است که از عربستان بیرون آمده بابل و آسور را در فشار میگذارند ( تقریباً ۱۳۰۰ قبل از میلاد ) این مردمان در تاریخ به آرامی ها موسومند اینها اول حمله به بابل بردند

(۱) این نوع حجاری را ( بارلیف ) گویند ( Bas-Relief )

(۲) - Tiglath-Pilster

ولی بابلیها در بعضی قسمتهای بابل در مقابل آنها مقاومت کردند و بالاخره آرامیها هجوم به آسور برده این دولت را منقرض نمودند ( کلیة تاریخ این زمان تاریک است ) پس از آن آرامیها به شامات رفته دمشق و حلب و سایر شهرهای آنرا گرفتند ( ۱۱۰۰ ق م ) (۱) و زودی در تجارت قوی شدند آرامیها اسلوب خط ( فنیقی ) ها را اقتباس کرده خط آرامی را ترتیب دادند و بعد چنانکه خواهیم دید این خط جایگیر خطوط میخی گردید و در ایران و آسیای وسطی منتشر شد

## عهد دوم آسور وسطی - در این عهد

که از نهمصد تا هفتصد و چهل و پنج قبل از میلاد امتداد میدیابد آسور بر آرامیها فائق آمده از نو دولت آسور تشکیل میشود این دولت فعالیت حیرت انگیزی در جهانگیری بروز میدهد بزرگترین پادشاه این عهد آسور نصیر پال (۲) است که آسور را محدود زمان (تیکلات پنجم) اول میرساند ( ولیکن بی رحمی های او اسم او را لکه دار کرده زیرا چنانکه نوشته اند بچه های اسرا را از پسر و دختر زنده در آتش میسوزانیده است ) اگر چه آسور در این عهد قوی ترین دولت آسیای غربی بنظر میآید و فقط عیلام و مصر مورد حمله آن واقع نشده اند ولی دیری نمیگذرد که مردمان شمالی که در ارمنستان امروزه سکنی داشتند بر ضد آسور قیام و دولت (آرارات) (۲) یا آغری داغ را تشکیل میکنند و بعد سایر ملل تابعه نیز از اطاعت آسور سر می پیچند و بالاخره شورش در آسور این عهد را هم بآنها میرساند

(۱) ق . م یعنی قبل از میلاد

(۲) - Assur-Natzirpal

(۳) - Ararat

## عهد سوم آسور جدید - این عهد

از ۷۴۵ تا ۶۰۵ ق. م سال امتداد دارد از پادشاهان این عهد آنهاست که نامی هستند از این قرارداد تیگلات پی لیستر چهارم که به بابل قشون کشی کرده آرامیها و کلدانیها را شکست داده بابل را مطیع میکنند و بعد بطرف شمال متوجه شده قسمت های جنوبی دولت آزارات را به آسور ضمیمه مینماید ولی موفق نمیشود آزارات را بگیرد پادشاه معروف دیگر این عهد (سارگن) (۱) دوم است که از ۷۲۲ تا ۷۰۵ سلطنت کرده از زمان او قشون آسور از حالت قشون ملی خارج میشود توضیح آنکه پادشاهان سابق آسور فوق العاده مهم میدانستند که قشون از طبقه زارعین آزاد تشکیل شود ولیکن روحانیون که اراضی زیادی داشتند و از مالیات معاف بودند نمیخواستند زارعین در قشون داخل شوند بالاخره مقرر شد که بجای زارعین اسرا را به کارهای فلاحی وادارند تا زارعین بتوانند خدمات عسکری را انجام نمایند چون روحانیون از این حکم ناراضی بودند انقلابی بر پا کردند که منتهی به تعیین سارگن دوم به پادشاهی (بدستاری روحانیین) گردید و سلسله جدیدی شروع شد از این به بعد دولت مجبور شد که کسری افراد را اجیر کند و معلوم است که این نوع نظامیها در موقع سخت فرار میکردند و از این به بعد پایه دولت آسور که بر قشون ملی بود متزلزل گردید در این عهد طرفیت آسور با عیلام شروع گردید و این دولت به دست آسوریها منقرض شد خلاصه جنگهایی که این دو ملت قوی کرده اند این است :

(۱) - Sargon II

## جنگ اول - عیلام تا عهد سوم با آسور همسایه نبود

زیرا ما بین این در دولت مردمان کوهستان واقع شده بودند ولیکن در زمان تیگلات بی لسیتر چهارم آسوریه با مردمان مزبور جنگیده بعضی از آنها را کاملاً مطیع نمودند و برخی را نیم مستقل گذاردند و بدین ترتیب آسور همسایه عیلام گردید دولت عیلام از راه مال بینی یا بابل که نیز از تسلط آسور در زحمت بود اتحادی نمود که با هم مهالك خودشانرا از آسور حفظ کنند سارگن دوم همینکه خبر این اتحاد و تجهیزات عیلامی را شنید مصمم شد که فرصت به متحدین نداده بپردو حمله کند بنا بر این قشون آسور حمله بعیلام برد قبل از اینکه کهکی که عیلامی ها از طرف بابل منتظر بودند رسیده باشد قشون عیلامی با وجود این برای جنگ حاضر شد اما اوضاع و احوال تماماً به منفعت آسور بود زیرا اولاً دولت آسور تشکیلاتش بهتر از تشکیلات دولت عیلام بود و آسوریه متمدن تر از عیلامی ها بودند ثانیاً سواره نظام آسوری از حیث عدد و هم از جهت تشکیلات و مشق بر سوار نظام عیلامی تفوق داشت ثالثاً اسلحه تعرضی و تدافعی آسوریه با مراتب بهتر از اسلحه عیلامیهها بود سربازان عیلامی زره نداشتند و بعلاوه سپرهایشان سبك بود در صورتیکه آسوریهها دارای زره و اسلحه های گوناگون از کمانهای خوب و سپرهای آهن و نیزه و قداره و گرز و غیره بودند و عرابه های آنها نیز بهتر از عرابه های عیلامی بود با وجود این عیلامیهها مردانه جنگیدند و آنقدر با فشاری کردند که آسوری ها نتوانستند موفقیتی حاصل کنند و عقب نشینی اختیار کردند اگر چه ظاهراً جنگ بی نتیجه ماند ولیکن در معنی آسوریهها شکست خوردند این جنگ از اسم محل موسوم است

به جنگ دوری <sup>(۱)</sup> پس از این واقعه آسور بچنگ بامضر و فلسطین و هیت ها و غیره پرداخته در همه جا پیشرفت نمود و مملکت هیت جزو آسور گردید - جزیره قبرس هدایا به نینوا فرستاد و ساماری <sup>(۲)</sup> از فلسطین مجزی و تابع آسور شد

## جنگ دوم و سوم - بعد از سارکن دوم

سین ناشریب <sup>(۳)</sup> بر تخت آسور نشست در این اوان انقلابی در عیلام روی داد توضیح آنکه پادشاه عیلام کال کُودوش <sup>(۴)</sup> را محاصره کرده گرفتند و کشتند پادشاه آسور از این واقعه استفاده کرده از طرف جنوب عیلام (سواحل خلیج فارس) داخل جلگه شوش گردید و بطوریکه خودش در کتیبه نوشته می و چهار قلعه و برج را گرفته خراب کرد و اهالی آنها را باسارت به آسور برد در اینموقع عیلامی ها کُودور ناخون دی <sup>(۵)</sup> را به پادشاهی معین کردند ولیکن او در کوهستان مانده اقدامی برای جلوگیری از آسوریها نکرد و اینها چون وضع را اینطور دیدند بطرف ماداگتو <sup>(۶)</sup> که در کوهستان بود حمله بردند ولیکن چون باران و برف راهها را غیر قابل عبور کرده بود بالاخره آسوریها عقب نشینی و باسور مراجعت کردند و مردم عیلام چون از کُودور ناخون دی بواسطه بی قیدی که نشان داده بود ناراضی بودند او را گرفته کشتند (۶۹۲ ق. م) و بجای او اوم مان می تانو <sup>(۷)</sup> نامی را بسلطنت انتخاب کردند این پادشاه سر و صورتی بنفشون عیلام داده ماندازه آن را قوی کرد که بابل مقدم برای

(۱) — *Durilu.*

(۲) — *Samarie.*

(۳) — *Sennascherib.*

(۴) — *Kalludusch.*

(۵) — *Kudur-Nakhundi.*

(۶) — *Madaktu.*

(۷) — *Umman-Minanu.*

انحادی باعیلام بر ضد آسور گردیده از خزائن ارباب انواع بابل و جوهی برای تجهیزات به عیلام داد و این دولت از عیلامیها و مردمان دیگر فلات ایران ( که در این زمان آریایی بودند ) قشون مهمی تهیه کرد و جنگ با آسور در گرفت این جنگ خونین بود چه طرفین مقاومت نمودند و باوجود اینکه سردار قشون عیلامی کشته شد باز عیلامی ها آن قدر پافشاری کردند که جنگ بی نتیجه ماند و فریقین بخانه های خود مراجعت کردند سال بعد ( ۶۸۹ ) سین ناشریب بطرف بابل قشون کشی کرده شهر را محاصره نمود و عیلامی ها بواسطه کسالت پادشاه ( که فلج شده بود ) نتوانستند ببابل کمک کنند بدینجهت بابل بزودی تصرف آسور بها در آمد این دفعه شهر به نظامیان برای کشتار و غارت داده شد - دیوار و برج و باره های بابل با خاک یک سان گردید و خانه ها بغارت رفت بعد از سن ناشریب اسار هادون<sup>(۱)</sup> بر تخت آسور نشست و خرابی های بابل را مرمت نمود بطوریکه دروازه ها و برج و باره های شهر از نو ساخته شد پادشاه عیلام خوم بان خالداش<sup>(۲)</sup> چون آسور را در جاهای دیگر مشغول و گرفتار دید در مملکت بابل تاخت و تاز هائی نموده و تا شهر سیپ<sup>۳</sup> یاز پیش رفته با غنائمی به شوش مراجعت کرد ( ۶۷۴ ق. م ) و بعد از چند روز مرد بعد برادر او اورتاکو<sup>(۳)</sup> به تخت نشسته با آسور روابطی برقرار کرد بدینمعنی که آسور در سال مجاءه کمکی به عیلام نمود و دولت عیلام مجمه رب النوع سیپ<sup>۳</sup> یاز را که در جزو غنائم آورده بود مسترد داشت در زمان اسار هادون آسور باعلی درجه قدرت رسید : آسور بها مصر را گرفته ولایات آن را غارت کردند و شاهزاده خانهای مصری را به اسارت به آسور بردند غیر از عیلام در آسیای غربی دیگر

(۱) - *Esarhaddon.*

(۲) - *Khumban-Khaldasch.*

(۳) - *Urtaku.*

دولتی نمانده بود که تابع یا دست نشاندهٔ آسور نباشد

## جنگ چهارم - در ۶۶۹ آسور بنی پال به تخت

نشست و تمام حواس خود را به خوابانیدن شورش مصریها متوجه داشت عیلامیها از موقع استفاده کرده ساخت و ساز در مملکت پال برداختند و غنائمی از آنجا آوردند پس از آن زودی (آرتاکر) درگذشت و برادر او (تِاومان) (۱) محکم بتخت نشست این تغییر سلطنت برای عیلام بسیار شوم بود توضیح آنکه پادشاه جدید خواست برادر زاده های خود را بکشد و این اقدام باعث شد که شصت نفر از شاهزادگان عیلامی فرار کرده به دربار آسور پناه بردند و پادشاه آسور با آغوش باز از آنها پذیرائی کرد با این مقصود که از جنگ خانگی استفاده کرده عیلام را ضعیف و بعد در هم شکنند از طرف دیگر (تِاومان) به آسور تکلیف کرد که فراریان عیلامی را مسترد دارد پادشاه آسور نمیخواست این تکلیف را قبول کند زیرا تصور میکرد که قبول آن در انظار ضعف او را نشان خواهد داد ولی قبل از دادن جواب قطعی در اندیشه فرورفت و بالاخره از ارباب انواع آسور در باب جنگ استفسار نمود و جواب مساعدی شنید پس از آن با قوت قلب جواب ردی به عیلام داد و جنگ در گرفت چون قشون آسور به زودی بمحدود عیلام رسید و تمام قوای عیلامی حاضر نبود پادشاه عیلام در انتظار تکمیل قوای خود با آنان تا نزدیکی شوش عقب نشینی کرد و برای اینکه فرصتی بدست آرد یکی از سرداران خود را برای مذاکرات صلح نزد سردار آسوری فرستاد ولیکن سردار مزبور در یافت که این اقدام برای بدست آوردن فرصت است و فرستاده را کشت و جنگ شروع شد طرفین با نهایت ابرام جنگیدند و مدتی این

(۱) - Teumman



جنگ بطول انجامید بدون اینکه نتیجه قطعی حاصل شود ولی بالاخره آسوریها ميسره قشون عیلامی ها را که در کنار رود کارون بود شکست داده بآب ریختند بعد از این واقعه باقی مانده قشون عیلامی شکست خورده در پناه جنگل خرما بطرف کوه فرار کرد و آسوریها آنها را تعقیب کردند پادشاه عیلام که در این جنگ شخصاً جنگ میکرد رشادت حیرت انگیزی بروز داد بدینمعنی که حملات بی دریغی بقشون آسوری نمود تا آنکه زخم برداشت در اینموقع خواست سوار عرابه شده از میدان جنگ خارج شود لیکن یکی از چرخ های عرابه او در جنگل خرما بدرختی خورد و شکست و او از عرابه بیرون افتاد در این حال یکی از شاهزادگان فراری که با آسوریها او را تعقیب میکرد رسید و در اینجا پادشاه که پیاده جنگ میکرد زخم جدیدی برداشت و با کمال تنفر از اینکه عیلامی بر ضد عیلام اقدام میکنند به پسرش امر داد که شاهزاده مزبور را بکشد ولی از او کاری ساخته نشد و آسوریها پادشاه را احاطه کرده سرش را بریده به نینوا بردند این جنگ موسوم است به جنگ (نول نیز) (۱) که تقریباً در ۶۵۹ قبل از میلاد روی داده همینکه خبر شکست قشون عیلامی به شوش رسید انقلابی در آنجا روی داد بدینمعنی که هوا خواهان شاهزاده های فراری مخالفین خود را گرفته در زنجیر کردند و شادها از این شکست نمودند پس از آن بدستور پادشاه آسور پسر بزرگتر اُرناکو (خومبان ایگاش) (۲) به پادشاهی عیلام نامزد شد و آسوریها باج از عیلام گرفته به نینوا مراجعت کردند

شکست عیلامی ها باعث جشنهای زیادی در آسور گردید زیرا عیلام از تمام دول آن زمان یگانه دواق بود که با آسور همسری میکرد و دشمن ارفی آسور بود آسوریها با اسرای عیلامی بی رحمانه رفتار کردند یعنی بعد از

(۱) - Tullz

(۲) - Khumban-Igaach

کشتن آنها جسد آنها را قطعه قطعه کرده بولایات فرستادند و سرپادشاه  
عیلام را به تبری آویخته و بعد از اینکه در جشنها همه نشان دادند  
آن را روی یکی از دروازه های نینوا نصب کردند

## جنگ پنجم - بعد از جنگ اول آسور بنی پال با عیلام

برادر او که در بابل پادشاه بود بر او باغی شد و جهت باغگیری این بود  
که پادشاه آسور میخواست او را تغییر دهد در ابتداء پادشاه عیلام که  
دست نشانده آسور بود بیطرف ماند ولی وقتی که پادشاه آسور خواست  
عیلامها مجسمه (نه نه) ربه النوع ارنح را مسترد دارند پادشاه عیلام در  
موقع بسیار ناگواری واقع شد چه این مجسمه قرنهای در شوش بود  
و چون مردم سرستشی برای آن داشتند استرداد آن با پادشاهی عیلام  
مباینت داشت در این احوال بابل به پادشاه عیلام بازجویی از خزانه  
ارباب انواع بابلیها داد و او بواسطه موقع بدی که داشت مجبور شد  
با بابل متحد شود در ۶۵۱ جنگ شروع شد ولی جنگی که قطعی بوده  
باشد مابین فریقین روی نداد آسوربها باغشاشات داخلی عیلام دامن میزدند  
چنانکه در آن تام ماری تو<sup>(۱)</sup> برادر پادشاه عیلام او را گرفته کشت  
و بتخت نشست پس از آن که زیادتی برای عیلامی هائی که در مقابل  
آسوربها بودند فرستاد تا تصور نشود که در سیاست خارجه عیلام تغییری  
رو داده ولی بعد از چندی این پادشاه هم گرفتار باغگیری یکی از دست  
نشانده های خود موسوم به ایند ابوغاش<sup>(۲)</sup> گردید و از او شکست خورده  
بطرف خلیج فارس فرار کرد و بالاخره گرفتار گردیده به نینوا باسارت  
رفت آسورینی پان با او با مهرمانی وقتدار نمود زیرا او را برای اجرای

(۱) - *Tammartu*.

(۲) - *Inda-Bugash* از این اسم بعضی تصور میکنند که این شخص آریانی بوده

خیالات خود راجع به عیلام لازم داشت .

## جنگ ششم - پادشاه آسور پس از آنکه قشون کشی

به بابل کرده آنرا گرفت و کشتار و غارت زیادی در شهر نموده دیوار و برج و باره شهر را خراب کرد تصمیم گرفت که کار عیلام را ساخته خیال خود را از طرف این دشمن ارثی راحت کند در این اوان اوضاع داخلی عیلام طوری بود که هرآن پادشاه آسور میتواند از اختلافات داخلی استفاده نماید از طرف دیگر ایندا بوغاش برای کمک کردن به بابل اقدامی نکرد و بعد از سقوط این شهر سفرائی نزد پادشاه آسور فرستاد ولیکن پادشاه مزبور آنها را خوب نپذیرفت و استرداد کلدانی هائی را که در زمان یاغیگری بابل بان کمک نموده و بعد به عیلام فرار کرده بودندخواست و ضمناً تهدید کرد که اگر آنها را مسترد ندارند شهر های عیلام را خراب نموده مردم را به اسارت خواهد برد و با پادشاه عیلام همان معامله را خواهد کرد که با تِاوَم مان نمود در این حبس و بیص ایندا بوغاش را نجبا کشته نُخوم بان کالداش را (۱) بجای او بر تخت نشاندند و آسور بنی پال از موقع استفاده کرده تان ماری تُو را بتخت عیلام نشاند ولیکن همینکه او به تخت نشست کنگاشی برضد آسور بها ترتیب داد - مطلب قبل از اجرای آن افشاء شد و در اثر آن او را باز گرفته در محبس انداختند و آسور بها پس از آن مملکت را غارت کرده با غنایم زیادی به نینوا مراجعت کردند از جریان وقایع پیداست که بواسطه نفاق داخلی برای عیلام رمقی نمانده بود و جنگ های داخلی و خارجی آن را بسرعت بطرف انقراض می برد

(۱) - *Khumban-Kaldasch.*

## جنگ هفتم - در ۶۴۵ پادشاه آسور که از نتایج جنگهای

قبل ناراضی بود باز درین بهانه برای جنگ با عیلام گردید و با این مقصود ( نام ماری نو ) را بعیلام فرستاده از ( 'خوم بان کالداش' ) استرداد کلدانیهای مذکور و مجسمه ( نانا ) را مطالبه کرد پادشاه عیلام دید قبول کردن این تکالیف با مرگ او مساوی است بنا برین تصمیم گرفت که مقاومت کند و آسوربها قشون قوی خود را بطرف عیلام حرکت داده وارد شوش شدند و در اینجا آنچه توانستند کردند خزانه پادشاهان عیلامی که از غنایم جنگهای سابق آنها با سومر و اکد پر بود بدست آسوربها افتاد همچنین طلا و نقره که بابل در موقع اتحاد بعیلام داده بود با مجسمه ها و اشیاء نفیسه معابد عیلامی و آنچه در خانه ها از زوت و اشیاء قیمتی بود به نینوا منتقل گردید آسوربها به کشتار و غارت اکتفا نکرده استخوان های پادشاهان و اشخاص نامی عیلام را از قبور بیرون آورده به نینوا فرستادند و سی و چهار مجسمه پادشاهان عیلام که از طلا و نقره و مرمر و غیره ساخته شده بود جزو غنایم آسوری گردید رفتار آسوربها در عیلام طوری بود که آنرا یکی از معاصرین از کثرت کشتار و غایت خرابی تشبیه بقبرستان میکند (۱) مجسمه نانا ربه النوع اریخ را که يك هزار و شصت و سی و پنجسال در عیلام بود پادشاه آسور بدست آورد و برای شهر اریخ پس فرستاد آسوربها پس از کشتار و غارت شهرها و حمل آنچه در این شهرها از زوت عیلامی یافتند اسرای بیحد و حصری چه از شهر شوش و چه از شهرهاییکه تسلیم شده بودند به آسور بردند و ( 'خوم بان کالداش' ) آخرین پادشاه عیلام که

(۱) ( حزقیل ) یکی از پیغمبران بنی اسرائیل در باب عیلام گفته است : این است عیلام و تمام جمیع آن در اطراف قبر آن تمام آنها کشته شدند تمام آنها از دم شمشیر گذشته

فرار کرده بود بعد از چندی بدست آسوریها افتاد آسور بنی پال او  
(نام ماری تو) را که هر دو پادشاه سابق عیلام بودند بعزایه خود بست  
و آنها عزایه سلطنتی را بمعبد آسور و (ایش ناز) ارباب انواع آسوریها  
کشیدند (۱) مملکت عیلام پس از آنکه آسور بدست مدها منقرض شد  
تابع مدی گردید و بعد بدست پارسی ها افتاد و یکی از شاخه های سلسله  
هخامنشی در آن زمان برقرار گردید ذکر این وقایع در جای خود بیاید  
راجع به آسور بنی پال پادشاه این زمان آسور لازم است گفته شود که  
در تاریخ معروفیت سبانی یافته ولیکن نه بواسطه فتوحاتش در عیلام بلکه  
بجهت اینکه کتابخانه ترتیب داده که امروزه بدست اروپائی ها آمده  
و از آثار مزبور اطلاعات گرانبیهئی راجع به تاریخ آسور و ممالک مجاور  
آن حاصل شده این پادشاه علاوه بر جمع آوری لوحه های آسوری سوادی  
از لوحه های بابلی برداشته و ضبط کرده این لوحه ها که از حیث عدّه  
بچندین هزار میرسد امروزه در موزه بریتانیائی مورد مذاقه و تحقیقات  
علمی است

قبل از اینکه عیلام را گذاشته بگذریم لازم است يك نظر قهقرائی  
بتمام تاریخ آن افکنده کلمه چند راجع به کلیات آن بگوئیم چنانکه از تاریخ  
آن پیدا است عیلامیه يك نوع تمدنی پرورانده و خطی برای خود ترتیب داده بودند  
و صنایعی نیز داشتند ولیکن از حیث تشکیلات دولتی چنان بنظر میآید  
که هیچ گاه نتوانستند از حالت ملوک الطوائفی بیرون آیند بخصوص  
مردمان کوهستان آن که همیشه نیم مستقل یا مستقل بودند و فقط در  
(۱) این است ترجمه کتبه آسور بنی پال راجع به فتوحات او در عیلام (خاک شهر شوشان  
و شهر ماداکنو و شهر های دیگر را تماماً بمملکت آسور کشیدم و در مدت يك ماه و يك  
روز مملکت عیلام را در تمامی عرض آن جاروب کردم من این مملکت را از عبور حشم  
و کوسفند و نیز از صدای موسیقی محروم نمودم و بوحوش و مار و حیوانات کور و  
غزال اجازه دادم که آن را اشغال کنند)

مواقع همدید دشمن خارجی موقتا دور هم جمع میشدند جنگهای عیلام با خارجه موافق تشکیلات این دولت است این جنگها چنانکه دیدیم عبارت از تاخت و تاز و مقصودی که تعقیب میشده آوردن غنائم بوده عیلام قادر نبود که مملکتی را تصرف کند و حدود خود را بسط دهد یا مملکتی را که گرفته حفظ نماید با وجود این عیلامیها در مدت سه هزار سال ( موافق آنچه عجمه محقق است شاید بیشتر هم باشد ) هویت خود را در مقابل مردمان قوی مثل سومریها و اکدیها و دول قدرتی مثل بابل و آسور حفظ کردند و گاهی هم با آنها شکست فاحشی وارد آوردند و بالاخره اگر عیلام بزانو در آمد بواسطه انقلابات داخلی و جنگهای درونی خانه برانداز بود و الا ظن غالب این است که میتوانست از عهد آسوریها نیز بر آمده عمر خود را در صفحه روزگار ادامه دهد زیرا اگر دقیق شویم روشن است که آسوریها در میدان جنگ آنها را شکست ندادند بلکه بواسطه دامن زدن به نفاق خانه برانداز قبلاً آنها را ضعیف و بعد بر آنها غلبه کردند در هر حال از ۶۴۵ ق. م دولت عیلام از صفحه روزگار محو شد و مرور گذشته های آن از خاطر ها فراموش گردید و چنان فراموش شد که حتی در داستانها و افسانه ها هم اثری از آن نماند زیرا نه فقط مردمان عهد جدید چیزی در این باب نشنیده بودند بلکه مورخین ملل قدیمه مثل یونانیها و رومیها و غیره نیز چیزی در این باب نمیدانستند و الا در کتب خود راجع بتاریخ عالم ذکر میکردند بالاخره حفريات شوش برده از روی گذشته های این ملت که در پس ظلمت پنجاه قرن گذشته مستور بود برداشت و تاریخ آنها را اندازه روشن نموده دولتی بر دول عهود قدیمه افزود معلوم است که تاریخ این مملکت هنوز کاملاً روشن نشده است و چنانکه دیدیم به قسمت هایی بر میخوریم که تاریک است ولی امید است با تحقیقاتی که میشود در آتیه این قسمتها هم روشن گردد.



# تاریخ آریان های ایرانی

**مقدمه** - چنانکه در فوق گفته شد این مردمان زمانی با سایر اقوام و

طوائف هند و اروپائی در يك جا زندگی میکردند و از حیث زبان و مذهب و اخلاق و عادات تفاوت های اساسی در میان آنها نبوده چنانکه مقایسه مذهب و اخلاق و عادات آنها یکیه بایران آمده اند تا مردمان آریانی که بهند رفته اند این موضوع را ثابت میکند ولیکن از این نوع کلیات که بگذریم دیگر اطلاعات درستی در دست نیست همینقدر از تحقیقات و قرائن معلوم است که آریان ها در عهدی صحرا را گرد بوده ارباب انواعی را مثل وَرَثَرَنَّا<sup>(۱)</sup> رب النوع رعد میپرستیدند و بعد از اینکه بایران آمدند باز تا اواخر قرن نهم قبل از میلاد اطلاعات درستی از وضع زندگی و کارهایشان نداریم زیرا سلاطین آسور فقط از نیمه قرن نهم قبل از میلاد به بعد از مدها و پارسها در کتیبه های خود اسم میبرند ولی باز از قرائن اینطور استنباط میشود که در این عهد بازرعات آشنا گردیده و بالتیجه ده و شهر نشین شده بودند. راجع بمذهب این مردمان بعد از آمدن بایران نیز اطلاعات صحیحی در دست نیست چه در باب پیدایش زرتشت و آئین زرتشتی کمال اختلاف مابین محققین اروپائی حاصل است بعضی زمان زرتشت را تاهزار و شصتسال قبل از مسیح و بلکه بیشتر بالا میبرند و برخی تا اوائل دوره هخامنشی پائین میآیند و اشخاصیکه میخواهند خیلی بیطرفانه بمسئله نگاه کرده باشند چنانکه در جای خود ذکر خواهد شد از نیمه قرن هفتم ق. م. بالاتر

(۱) — Varatharagnā همین کلمه است که بعدها ورّه وان و بهرام شده است



نمیروند بنا بر این نمیتوان از روی تحقیق گفت که مذهب آریان ها بعد از آمدن بایران تا پیدایش زرتشت چه بوده و عجماله بحقیقه نزدیک تر این است که قبل از قرن هشتم نیز پرستش میثر ( مهر ) رب النوع آفتاب در میان آن ها رواج داشته بعضی از محققین را عقیده آنست که هر مزد پرستی هم در این عهد در مذهب آنان داخل بوده و میگویند که این مطلب منافات با پیدایش زرتشت در نیمه دوم قرن هفتم قبل از میلاد ندارد زیرا چنین بنظر میآید که زرتشت مذهب قدیم را تصحیح کرده از قرائن چنین استنباط میشود که پرستش عناصری مثل باد و آب و آتش و غیره نیز جزو مذهب آنها بوده : آفتاب را چشم آسمان و برق را پسر آسمان میدانستند ولی چیزی که اهمیت دارد و باید در نظر داشت این است که عقیده آریانهای ایرانی نسبت باریاب انواعشان مثل عقیده سومریها و بابلیها و آسوریها نبود که دائماً کفار به دهند تا از غضب آنها محفوظ بمانند بلکه اعتقادشان این بود که روشنایی بر تاریکی غلبه خواهد کرد و بشر باید در این کار باریاب انواع کمک کند : یکی از کمکها این است که سرودها در حد آنها بخواند و قربانی کند و کمک دیگر سعی و عمل است در زندگانی که باید با راستی و درستی توأم باشد چنانکه شرح این مطلب در فصل دوم باب پنجم به تفصیل بیاید از طرف دیگر بعقیده آنها سرودن حد و قربانی کردن نتیجه نداشت اگر انسان دارای سه صفت اخلاقی نبود : ۱- منش ( ضمیر ) نیک ۲- گفتار نیک ۳- کردار نیک بنا بر آنچه گفته شد تاریخ آریانهای ایرانی از قرن هشتم بلکه از قرن هفتم قبل از میلاد شروع میشود و در اینصورت آنچه قبل از آن بوده جزو اعصار قبل از تاریخ محسوب است راجع به اعصار مزبور استنباطاتی بطور کلی میتوان نمود مثل اینکه آریان های ایرانی وقتی که بایران

آمده اند به چند قوم تقسیم شده هر کدام مملکتی را اشغال کرده و به شکل ملوک الطوائفی مدتها زندگانی نموده اند فقط وقتیکه خطری متوجه آنها میشده متحد می گردیدند از اقوام مذکوره سه قوم - مدعا و پارسیها و پارتیها - قوی تر و برجسته تر از سایرین بوده و هر کدام بنوبت خود در تمام فلات ایران حکومت کرده اند<sup>(۱)</sup> زبان و عادات و اخلاق این سه قوم خیلی بهم نزدیک و همه تقریباً دارای یکنوع ترتیبات اجتماعی بوده اند در نزد همه آنها زندگانی اجتماعی روی دو اصل قرار یافته بود: ۱) حفظ خانواده ۲) مالکیت خصوصی خانواده بر حکومت مطلقه پدر یا رئیس خانواده و بر اطاعت زن و اولاد از شوهر و پدر و تعدد زوجات و حفظ اجاق خانواده تشکیل شده بود رئیس خانواده در آن واحد قاضی و مجری آداب مذهبی و محافظ اجاق خانواده بود مقام زنها در نزد مردمان مزبور بهتر از مقام زهای ملل دیگر در نزد مردانشان بنظر میآید خانواده ها جزو تیره و تیره ها جزو عشیره یا طایفه محسوب میشدند چنانکه در تاریخ مدی و پارس و پارت دیده میشود که یکعده خانواده هائی خود را به تیره ها و عشیره هائی منتسب میداشتند که از ازمینه قدیمه بوده است راجع به تشکیلات آریانیهای قسمت شرقی یا شمال شرقی ایران به چند مملکت تقسیم آورند این است: قسمت شرقی یا شمال شرقی ایران به چند مملکت تقسیم میشده مبنای تشکیلات روی خانواده بوده و آن را (نافه) مینامیدند چند نافه تیره را تشکیل میداده و آن را (نشوما) میگفتند از چند تیره که با هم قرابت داشتند عشیره تشکیل میشده و آن را (زن تو) مینامیدند قومی که از چند عشیره ترکیب شده بود (ده بو) نام داشت مرکز خانواده را (نهان) مرکز تیره را (ویس) یعنی ده و مسکن عشیره را (گشو) یعنی بلوک

(۱) - اقوام دیگر اینها بوده اند: ماختریها - گرمانیها - ورکانیها - قرخواتیها - ترگوئیها - ساناگرتها - هر کدام قسمتی را از ایران اشغال کرده اند چنانکه باید

مینامیدند از میان رؤساء خانواده ها رئیس تیره (ویس پت) و از میان ویس پت ها رئیس عشیره انتخاب میشد (ده یویت) یعنی رئیس قوم یا ولایت نیز ظاهراً انتخابی بوده (۱) چنانکه از آوستا استنباط میشود یکی از ده یویت ها که هوسرو (خسرو) نام داشته و از خانواده (کوی) بوده دولت بزرگی تشکیل داده و بواسطه ابهت او کوی دراز منه بعد علامت تفحیم گردیده (مثل اسم قیصر در روم) تمام این مردمان یا اقوام خود را برای امتیاز از همسایگان آریانی میگفتند بنا بر این تشکیلات آریانه‌های ایرانی پنج درجه بوده: خانواده - تیره - عشیره - قوم - ملت (آریانی)

بعد از تشکیل دولت‌های بزرگ ریاست ده یو در شخص شاه بزرگ که رئیس ملت بود مستهلك شد آریان‌های ایرانی از حیث تمدن اگر چه از بابل و آسور پست تر بودند و چیزهای بسیاری از آنها اقتباس کردند اما از حیث اخلاق برعکس برابلی‌ها و آسوریه‌ها از حیث سادگی و پاکی آن بزرگی داشتند زیرا مذهبشان راست گوئی و درست قولی و سعی و عمل را تشویق میکرد شرح این مطلب در ذیل بیاید این است کلیاتی که محققین توانسته‌اند بدست آورند (۲) تاریخ آریان‌های ایرانی به چهار قسمت تقسیم میشود: اول عهد قدیم که از رأس قرن هفتم قبل از میلاد شروع شده در نیمه قرن هفتم میلادی خاتمه می‌یابد دوم عهد متوسط که از نیمه قرن اول هجری شروع شده تا بدو سلطنت صفویه امتداد می‌یابد این عهد را می‌توان

(۱) - آیت‌یات بوده و در ازمنه بعد (تند) و (تند) شده که بمعنی رئیس است مثل سپهد و غیره چنانکه بیاید

(۲) - در باب آریانه‌ها و اینکه در کجا بوده‌اند و آریانه‌های ایرانی و هندی از چه راهی با ایران و هند وارد شده‌اند و چه پیش آمده که از مسکن اصلی باطراف رفته‌اند محققین خیلی تتبع کرده‌اند ولیکن هنوز به نتیجه تقریباً متفق علیه باشد بیش از آنچه در فوق گفته شد نرسیده‌اند در موقعیکه صحبت از داستانهای ملی خواهد بود باین مسائل بطور مشروح مراجعه خواهیم نمود

و قسمت تقسیم کرد قسمت اول ناظهور فتنه مغول و قسمت دوم آمدن مغولها بایران تا تأسیس دولت صفویه عهد سوم که میتوان اندازه جدیدش نامید از دوره صفویه تا آغاز مشروطیت ایران و لاخره عهد چهارم از ابتدای مشروطیت تا امروز امتداد می یابد ریخ قدیم ایران نیز به دوره هائی تقسیم میشود اول دوره مدها دوم دوره پارسی ها سوم دوره مقدونی ها و سلوکیدها چهارم دوره رت ها پنجم دوره دوم پارسی ها تاریخ ابن عهد طولانی را که تقریباً اهل چهارده قرن است بدو طرز میتوان بیان کرد: اول موافق مدارك تاریخی و اسناد تاریخی ملی یعنی نوشته های مورخین خارجه و کتیبه هائی که شاهان هخامنشی و ساسانی مانده و نتیجه حفرباتی که در جاهای مختلف لك قدیمه آسیا و افریقا شده و بعضی قسمتهای تاریخ ایران را روشن کرده کتب مذهبی و غیر مذهبی آریانه های ایرانی و مسکوکات و غیره

یم از روی داستانهای که از عهد قدیم در خاطر ها مانده و از نسل نسل منتقل شده تا در زمان ساسانیان جمع آوری شده و در قرن چهارم جری موضوع شاهکاری گردیده که یکی از بزرگترین شعرای ایران حکیم والقاسم فردوسی طوسی ساخته و مشهور بشاهنامه فردوسی است معلوم است که مدارك نوع اول از حیث صحت و تحقق بمراتب برتری دارد در صورتیکه ستانهای مذکور چون مدتهای مدید بطور شفاهی از نسل به نسل منتقل شده تدریج شاخ و برگهایی بر آن افزوده فاقد صحت تاریخی و تحقق گردیده را چه بسا وقایع زمانیکه زمان دیگر منتسب گردیده واسامی اشخاصیکه با نامی اشخاص دیگر و دوره دیگر مخلوط شده و از همه اینها گذشته چه بیاری از وقایع مهمه و شاهان بزرگ که بکلی نسبتاً منسیا شده اند و هیچ یی از آنها در داستانها نمانده بنا براین روشن است که باید اساس تاریخ بد قدیم ایران را برای رعایت صحت بر روی مدارك نوع اول قرار داد و

پس از آن داستان‌ها را هم بخاطر آورد تا شاید بتوان از مقایسه آنها با تاریخ يك نوع کلیاتی استنباط کرد راجع بمدارك نوع اول باید گفت که تا زمانیکه خاور شناسها بخواستند کتیبه‌های ایران قدیم و آسوری و بابلی و مصری و غیره موفق نشده بودند و حفاریاتی در جاهای تاریخی بعمل نیامده بود بگانه منابع اطلاعات تاریخی ما راجع بعهد قدیم مؤرخین یونانی و رومی و ارمنی و غیره بودند ولیکن از وقتیکه پیشرفت های مذکور حاصل شده است مطالب زیادی روشن تر و چیزهای زیادی که مجهول بوده معلوم گردیده و منجمله اسامی شاهان ایران را که یونانیها برای نجاس با زبان خود تصحیف کرده بودند حالا بطور صحیح میدانیم و بهمین جهت در این کتاب این ترتیب اتخاذ گردیده که اگر در خطوط قدیمه اسامی شاهان و محلها ضبط شده عین آن را ذکر کرده ایم و الا بطوریکه مؤرخین عهد قدیم نوشته اند نوشته ایم در خاتمه باید گفت که ایران شناسی هنوز مرحله ابتدائی خود را سپر میکند چه در بسیاری از جاهای تاریخی ایران مثل همدان و استخر و پاسارگاد و تیسفون و محل شهر صد دروازه در نزدیکی دامغان و غیره حفاریات علمی هنوز صورت وقوع نیافته و در شوش هم که حفاریات پیشرفتی کرده و آثاری بدست آمده هنوز بدوره های تاریخی آریانه‌های ایرانی نرسیده‌اند و روی هم رفته باید اذعان کرد که ما تاریخ ایران قدیم را کاملاً نمیدانیم زیرا یونانیها و رومیها و غیره غالباً قسمت هائی را که بممالک خودشان مربوط بوده است با تفصیل یا اختصار نوشته اند و حال آنکه ایران تنها در مغرب کارهای مهم انجام نمیداده و از اینجا میتوان استنباط کرد که چه بسیار حوادث و وقایعی که در داخله ایران یا در حدود شمالی یا شرقی آن روی داده و از خاطرها محو گشته با وجود این چون کاوشها و تحقیقات تاریخی در جریان است باید امیدوار بود که بعدها تاریخ ایران از آنچه امروزه هست خیلی روشن تر و صحیح تر گردد

## یونانیهای قدیم که راجع بتاریخ ایران آثاری از خود گذاشته اند

چنانکه در فوق گفته شد راجع بتاریخ ایران قدیم اشخاصی از یونانیهای قدیم و غیره کتبی از خود گذاشته اند که اسم هر یک از آنها در جای خود ذکر خواهد شد ولیکن چون در این کتاب از مورخین یونانی زیاد اسم برده میشود شناختن آنها مقدمهٔ ولو بطور اختصار لازم است مشهورترین آنها از اینقرارند

۱ - هرودوت (۱) مورخ یونانی که پدر تاریخ نامیده شده از اهالی هالیکارناس مستعمرهٔ یونانی در آسیای صغیر بود و چون این شهر جزو مستملکات ایران بود مورخ مذکور تبعهٔ ایران محسوب میشد مدت زندگانی او از ۴۸۴ الی ۴۲۵ قبل از میلاد است این مورخ سیاحتهای زیادی در ممالک مشرق زمین نموده و تحقیقات خود را راجع بتاریخ آنها نوشته است راجع بایران آنچه نوشته اگر از تصحیفی که در اسامی شده و نیز از قسمت هائی که افسانه هائی را حاوی است و هرودوت آنچه را که شنیده ضبط کرده است صرف نظر نمائیم باقی نوشته های او صحیح است زیرا کتیبه های داریوش و سائر کاوش ها و تحقیقات بطور کلی گفته های او را تأیید میکند

۲ - گت زیاس (۲) مورخ یونانی که طبیب اردشیر دوم (با حافظه) بوده و تاریخ ایران و هند را نوشته ولیکن نوشته های او راجع بایران چندان طرف توجه نیست

۳ - کزینفون (۳) مورخ یونانی که از ۴۳۰ الی ۳۵۲ قبل از میلاد میزیسته و از شاگردان سقراط حکیم بوده تصنیفات زیادی از خود گذاشته منجمله کتابی است که در باب عقب نشینی ده هزار نفر

(۱) - Hérodote.

(۲) - Ctésias.

(۳) - Xénophon. Anabase.

یونانی بعد از شکست کوروش کوچک در کوناکسا نوشته نوشته شامل احوال ایران آن زمان است و نیز کتابی درباره تربیت اطفال و جوانان نوشته که موسوم به کورویدی یا سیرویدی است. (یعنی تربیت کوروش) زیرا برای مصداق تخیلات خود کوروش بزرگ را انتخاب کرده.

۴ - پلوتارک (۱) مورخ یونانی، از ۵۰۰ الی ۱۲۵ . بعد از میلاد میزیسته و کتابی در راجه نامی یونان و روم نوشته که قسمتهای از آن با تاریخ ایران محاسن دارد.

۵ - استرابون (۲) جغرافیدان مشهور یونانی در یکی از ولایات آسیای صغیر موسوم به کاپادوکیه تولد شده و در اوایل قرن اول بعد از میلاد در گذشته این عالم کتابی را جمع بجزغرافیای عالم آن روزی نوشته که یکی از کتب بسیار نفیسه و خیلی جالب توجه است.

۶ - دیودور (۳) از اهل جزیره سیسیل مورخ مشهور است و از کتابهاییکه او نوشته کتابخانه تاریخ عهد قدیم تشکیل شده . مورخ مذکور که یونانی بوده در قرن اول بعد از میلاد میزیسته .

از علماء و محققین اروپائی که در تاریخ ایران تصانیف کرده و تصانیفی نوشته اند در اینجا ذکری نمیشود زیرا عده این تصانیف از صدها بیشتر است و ذکر آنها موضوع کتاب دیگری باید باشد ولی درج میگردی که از بعضی از این کتب نفیسه استفاده شده، در مقرر یاد در ذیل صفحه اشاره باسم مصنف و کتاب او کرده ایم و بیلاو، فهرستی از کتب مذکوره . بآخر این کتاب ضمیمه شده است

(۱) - *Plutarque.*

(۲) - *Strabon. Géographie.*

(۳) - *Diodore de Sicile. Bibliothèque historique.*

# باب اول

## دورهٔ مدها

**مقدمه** - مدها مردمانی بودند آریایی نژاد که در ابتدای قرن هفتم

قبل از میلاد سلطنت مد را تأسیس کردند چه زمانی این مردم به ایران آمده و در جنوب آذربایجان و کردستان امروزه سکنی گزیده‌اند درست معلوم نیست عقیدهٔ (دُمرگان) که حفريات شوش را اداره میکرد این است که در دو هزار سال قبل از میلاد بایران آمده‌اند و از قفقاز گذشته و چون نتوانسته‌اند به دولت قوی (آارات) طرف شوند آذربایجان امروزه و کردستان را متصرف شده‌اند سلاطین آسوری که از جنگهای خود در ارمنستان و صفحات مجاور آن بیاناتی میکنند تا ۸۳۷ ق. م اسمی از مدها یا پارسها نمی‌برند و (سالماناسار) سوم که در ۸۳۷ ق. م (۱) سفر جنگی بطرف کردستان کرده برای دفعهٔ اولی اسم دو نوع مردم را میبرد یکی را (پارسوا) (۲) و دیگری را (آمادای) (۳) مینامد و بطوریکه میگوید مردم اولی در کوهستانها ما بین رود زهاب و دیاله و دیگری در جلگه‌های اطراف این صفحه سکنی داشته‌اند مردم آمادای همان مدها بوده‌اند زیرا بعدها هم آسوریها بطوریکه از کتیبه‌ها و بیانات سلاطین آسوری دیده میشود

(۱) از این بعد قبل از میلاد ق. م نوشته خواهد شد

(۲) - Parsua

(۳) - Amadai



مدها را باین اسم مینامیدند مدها مدت مدیدی تابع دولت آسور بودند و مکرر پادشاهان آسور به کردستان و ممالک همجوار آن قشون کشی نموده اند چنانکه جانشین (سالماناسار) سوم (۱) (سسی آداد) چهارم (۲) که از ۸۲۴ تا ۸۱۲ ق. م سلطنت کرده اسم مدها را در جزو ملل تابعه و باجگذار برده پسر این پادشاه (آدادنیراری) سوم (۳) به مدی در سال ۸۱۰ ق. م قشون کشی کرده ولی زیاده داخل مملکت مزبور نشده است در سال ۷۴۴ ق. م (تینگلات پیلستر) سوم با مدها جنگ کرده تمام طوائف آنرا مطیع نموده و شصت هزار اسیر و غنائم زیاد از کوسفند و شتر و غیره بیای تخت خود (کالاه) برده و یکی از سرکردگان او تا کوه دعاوند ناخته و این کوه را آخر دنیا تصور کرده است باز در ۷۳۷ مدی عرصه تاخت و تاز آسوریهها شده و این در اثر طغیان آنها بر آسوریهها بوده و باز در ۷۲۲ سارکن دوم پادشاه آسور با فلسطین جنگ کرده ساماری را گرفته و مردمان بنی اسرائیل را اسیر کرده به (کالاه) برده و قسمتی از اسراء را به شهرهای مدی فرستاده بعد از چندی همین پادشاه با مردم (مان نای) (۴) که در آذربایجان و طرف جنوب دریاچه اورمیه زندگی میکردند جنگ کرده و رئیس آن مردم را که موسوم به (دبا اکو) (۵) بوده گرفته به شامات فرستاده این مردم بگفته آسوریهها بامد ها قرابت داشته اند بالاخره در زمان سلطنت (اسار هادون) (۶) در سنه ۶۷۴ قشون آسوری از دعاوند هم گذشته تا کنار کویز بزرگ ناخته و غنائم زیادی برده و دو پادشاه را که موسوم به (سیدیر پارنا) و (ایارنا) (۷) بوده اند

(۱) — Salmanasar

(۲) — Samsi-Adad IV

(۳) — Adad-Nirari III

(۴) — Mannai

(۵) — Dayaukku

(۶) — Essarhaddon

(۷) — Sidirparna . Eparna

اسیر کرده پادشاهان دیگر نیز به نیدنوا رفته برای سلطان آسور هدایا برده و حمایت او را در خواست کرده اند در جزو هدایا لاجورد زیادی بوده کلیه لاجورد ایران خیلی معروف بوده و آسورها از دعاوند مقدار زیادی از این سنگ می برده اند مدها موافق آنچه هرودوت نوشته است به شش طایفه تقسیم میشدند (۱) یکی از طوائف مذکوره طایفه مغها بوده مدها مردمی بودند که چشم و کلمه زیاد داشته چوپانی میکردند و در عرابه ها حرکت مینمودند خانواده بر روی حکومت مطلقه پدید داشتن زنهای متعدد تشکیل میشده طلا و نقره را میشناختند و در صنعت در مرحله ابتدائی بودند (یعنی صنایع آنها خیلی خشن بوده) بعد که در مملکت خود (جنوب آذربایجان و کردستان) بر قرار گشتند به زراعت پرداخته شهر نشین شدند ولی با وجود این از هم دیگر جدا و مستقلاً زندگی کرده فقط در مواقع خطرناک متحد میشده اند مدها بگفته هرودوت مدت پانصد سال تابع آسور بودند ولی موافق کتیبه های آسوری ظاهراً از دو قرن تجاوز نمیکند راجع بتاریخ مدی ما بین نوشته های هرودوت و کتزیاس اختلافاتی موجود است و چون نوشته های کتزیاس مورد توجه نیست در این باب متابعت هرودوت را کرده ایم (۲) از فهرست کتزیاس فقط اسم آخری موافقت با نوشته هرودوت می نماید اسم آرباکس و هرودوکا نیز کتیبه های آسوری برده شده است و تصور میکنند که آخری آرتی کاس است اگر نوشته های کتزیاس صحیح باشد ابتدای تاریخ مدی از رأس قرن نهم قبل از میلاد است در هر حال جای تردید نیست که اگر هم اشخاص فهرست کتزیاس اشخاص تاریخی باشند بعضی از آنها دست نشانده آسور بوده اند

(۱) - اسامی طوائف مذکوره از قرار ذیل است : بوزها - پارتاکن ها - استرو خات ها - آری زانت ها - بودین ها - مغها

(۲) - فهرست اشخاص کتزیاس و مدت امارت یا سلطنت آنها این است : آرباکس (۲۸ سال) مائوداکس [۵۰] سوسارمئس [۲۸] آرتی کاس [۵۰] آری مانئس [۲۲] آرتانئس [۴۰] آرتی نیس [۲۲] آسنی براس [۴۰] اسپنداس [۳۵] آسنی کاس [۲۵]

# فصل اول

## شاهان مدی

دیا اوگو و تأسیس دولت مدی - چنانکه هرودوت نوشته شخصی (دیووکس) (۱) نام (پسرفراوریس) (۲) که دهقان بود بواسطه عدل و انصاف در میان طائفه خود طرف رجوع عامه شد بدینمعنی که منازعات و محاکمات خود را مردم پیش او میبردند بعد از چندی او از اینکار بعنوان اینکه بکارهای شخصی نمیتواند برسد استعفا کرد و دزدی و اغتشاش نالا گرفت مردم جمع شده او را پادشاه خود کردند و او اول کاری که کرد این بود که مستحفظین برای خود معین کرد و محلی را که موسوم به اِ کبانان بود برای پایتخت خود انتخاب کرد (در خطوط آسوری آمادانا و در کتیبه های هخامنشی هَک مَتان نوشته شده است یعنی محل اجتماع و امروزه مشهور همدان است) این شهر قبل از دیوکس نیز بوده و سلاطین آسور خیلی پیش از زمان دیوکس اسم آن را برده اند. ولیکن این پادشاه رونقی به آن داده و شهر جدیدی در روی تپه هائی که امروزه موسوم عسلاست ساخته و هفت دیوار دور آن کشیده بطوریکه هر دیواری بر دیگری مشرف و دیوار درونی آخری بر تمام دیوارها مسلط بوده است قصر پادشاه در قلعه هقتمین واقع و خزانه هم همان جا بوده. برجهای قلعه رنگ طلائی

(۱) - بعضی تصور میکنند که این شخص همان دیاوگو است که سارگون دوم ذکر کرده دو سال بعد از تبعید او بشامات آسوریه و ولایت همدان را (بیت دیاوگو) مینامند یعنی خانه دیاوگو

داشته و برجهای سائر دیوارها بالوان مختلف رنگ آمیزی شده بود این رنگ آمیزی در بابل علامات سیارات سبعة ولیکن در اینجا فقط تقلید بوده دیوکس مراسمی برای پذیرائی قرار داد که تقلید دربار آسور بود مثلاً رو برو شدن با پادشاه ممنوع بود و عرائض بشخص معینی داده میشد این شاه از هفتصد و هشتاد بقولی از هفتصد و یک الی ششصد و پنجاه و پنج ق. م سلطنت و در اینمدت مدبد هم خود را مصروف بجمع آوری و متحد کردن طوائف مدی نمود خوش بختی او از اینجا بود که سلطان آسور سین ناشربیب در بابل و عیلام گرفتار بود و فرصتی برای جنگ با مردمان کوهستانی نداشت بخصوص که مملکت مدی باج خود را مرتباً به آسور می پرداخت و بهانه برای دخالت آسوریها در مدی ظاهر آن بود فرورتیش با فیروارتیش - بعد از دیوکس پسرش فرورتیش<sup>(۱)</sup> (فرارتیس یونانیها) بتخت نشست و سیاست پدر خرد را که حفظ مناسبات خوب با آسور بود تعقیب کرده باج را مرتباً بسطان آسور (آسور بنی پال) میپرداخت ولیکن از طرف مشرق مرور مردمان دیگر را که از نژاد آریایی بوده با مدها قرابت داشتند باطاعت خود در آورد پارس هم در این زمان مطیع مدی گشت بعد از چندی مدها بواسطه پیشرفت هائی که در مشرق داشتند خواستند خود را از قید آسور خلاص کنند ولیکن قشون چریکی با ایلجاری آنها در مقابل قشون مشرق کرده آسور که در جنگ با عیلام بیشتر ورزیده شده بود ناب نیاورده شکست خورد و قسمت بزرگی از قشون مدی معدوم و شاه هم کشته شد مدت سلطنت او ۲۲ سال وفوت او در ۶۳۳ ق. م بود

(۱) — Fravartisch.

هُوَوَخ شَتَر (کیا گسار یونانیها) این شاه از شکست فرور تیش در س عبرت گرفته دانت که با سباهیان چریکی که طوائف و مردمان دست نشاندۀ مد ها میدهند نمیتوان در مقابل قشون مشق کرده آسور مقاومت نمود این بود که بترتیب قشون دائمی پرداخته پیاده نظام و سواره نظامی مرتب کرد پیاده نظام مسلح به تیر و کمان و شمشیر بود سواره نظام تیر اندازان بسیار قابل بودند که از طفولیت به تیر اندازی و سواری عادت کرده این دو هنر را کاملاً آموخته بودند سواره نظام مدی چنانکه مورخین نوشته اند به سواره نظام آسوری از حیث عده و هنر مندی تفوق داشته زیرا سواران مدی در حال حرکت اسب چه در حین حمله و چه در حال گریز با کمال مهارت تیر می انداختند و اسبهای مدی از حیث طاقت و بردباری و تند روی و قشنگی در عهد قدیم معروف آفاق بودند پس از نهب چنین قشونی هُوَوَخ شَتَر با آسور بها جنگید و با وجود مقاومت شدید آسوری ها آنها را شکست داد و دبری نگذشت که شهر نینوا محاصره شد شاید شهر مزبور بالاخره بواسطه گرسنگی تسلیم میشد ولیکن در اینحال خبر ناخت و ناز سَکْ ها (سیت ها) (۱) که از درند قفقاز گذشته بشمال مدی آمده بودند به هُوَوَخ شَتَر رسید و او مجبور شد محاصره نینوا را موقوف کرده برای حفظ مدی بمملکت خود مراجعت و از سَکْ ها جلو گیری کند در شمال دریاچه اور میه جنک سختی با آنها نموده شکست خورد و مجبور شد که شرائط آنها را بپذیرد پس از آن تمام مملکت مدی و ممالک مجاور معرض ناخت و ناز و قتل و غارت سَکْ ها واقع شد و ناخت و ناز

---

(۱) — سیت فرانسوی شده سیکت است و ایرانی های قدیم آن ها را سکا یا سَکْ می نامیدند.

آنها بطوریکه نوشته اند تا در بای مغرب اعتماد یافت فقط مردمانی که در قلاع بودند محفوظ ماندند ۲۸ سال سکّ ها در مدی بودند تا آنکه هورخ شترا پادشاه و سر کردگان آنها را میهمان و مست کرده تمام آنها را کشت پس از آن چون آنها بی رئیس ماندند باوجود مقاومت شدیدی که ابراز کردند شکست خورده از ایران رانده شدند ( ۶۱۵ ق. م ) در این اوان ( نیویولانس سار ) حاکم آسور در بابل ادعای سلطنت کرد و با هورخ شترا متحد شده نینوا را محاصره کردند پادشاه آسور ( ساراگس ) چون دید مقاومت نتیجه ندارد آتشی روشن کرده خود و خانواده اش را در آن بسوخت و این شهر نامی و معروف عهد قدیم که یکی از بزرگترین شهر های عالم محسوب میشد تسخیر و بکلی ویران شد بطوریکه از آن شهر جز خرابه هایی باقی نماند ( ۶۰۵ ق. م ) انقراض آسور بدین سرعت باعث حیرت است : درست چهل سال بعد از آنکه دولت عیلام را از صفحه روزگار محو کرد خود نیز از صفحه روزگار محو و بطوری فراموش شد که دو قرن بعد وقتی که قشون یونانی بسر کردگی ( کزنون ) از کالاه و نینوا میگذشتند راهنمایان آنها محل این دو پای تخت نامی دولت قوی آسور را ( لاریسا ) و ( میسیلا ) نامیده اند و بخاطر آنها خطور نمیکرده که در اینجا ها وقتی سرنوشت ملل و دولت ها حل و عقد میشده جهت این فراموشی معلوم است اگر چه مصرها و بابلیها هم در موقع فتح نسبت به مغلوبین سفاک و بی رحم بودند ولیکن بابل قوانین و علوم و صنایع برای مللی که بعد آمدند گذاشت و مصر بنا هائی کرد که امروز هم ایستاده و باعث حیرت است اما آسور با داشتن صنایعی که اقتباس کرده بود دولتی بود سبعم و غارتگر که جز خرابی و بدبختی و اسارت به ملل تابعه چیزی نداد این بود که اقوام و ملل با شغف انهدام آنرا تلقی کردند و زود

گذشته‌های محنت‌آور آنرا فراموش نمودند پس از آن مدها قسمت بزرگی را از آسیای پیشین صاحب شدند یعنی ارمنستان و قسمت علیای رود دجله و کاپادوکیه واقع در آسیای صغیر را تصرف کردند تسخیر این ممالک برای مدها زحمتی نداشت چه از سخت و ناز و غسارت سگ‌ها بکلی ضعیف شده بودند مدها در حالی که پیش می‌رفتند به مملکت لیدی که در تحت اداره آلیات دولت قوی شده بود برخوردند (۱) و با هم در جنگ شدند مدها اگر چه از حیث عده بر قنون لیدی فزونی داشتند ولیکن با قشونیکه بطرز سپاهیان یونان مشق کرده و کار آزموده بودند و سوا این نظام نامی داشتند جنگ خیلی دشوار بود بنا بر این شش سال این جنگ بدون پیشرفتی برای مدها طول کشید تا آنکه در سال هفتم (۵۸۴ ق. م) آفتاب گرفت (نوشته اند که این کسوف را طالس حکیم یونانی پیش‌بینی کرده بود) این کسوف اثر غریبی در سپاهیان طرفین بخشید. باین معنی که آنرا علامت غضب خدا تعبیر کردند پس از آن دولت بابل هابیت طرفین حکم شد و ورود هابیس (غزل ایرماق حالیه) سرحد دولتین گردید هوروخ شترا یکسال بعد فوت کرد (۵۸۵ ق. م) مورخین این شاه را پدشاهی عقل و قوی الاراده و سائسی زبردست دانسته اند با وجود شکستهایی که در ابتداء از طرف آسوریها و سگها نصیب قشون او شد مابوس نگردید و انقدر کوشید تا بر موانع غلبه کرد و دولت مدی را یکی از مقتدرترین دول آن زمان نمود غلبه بر آسور کار آسانی نبود زیرا آسوریها بطوری که دیدیم مردمانی بودند بسیار جنگی و خشن و بیرحم و در فنون جنگی و محاصره و ترتیب قشون منظم شهرتی بسزا در عالم آن زمان داشتند (چنانکه محققین آسور را رومیهای مشرق میدانند) شاه مذکور چنین دولتی را از پای در آورد و این خود با انقراض ابدی این دولت توأم بود زیرا از این بعد این دولت هزار ساله دیگر کمر راست

(۱) - راجع به لیدی در ذیل ذکری خواهد شد

نکرد راجع به بابل لازم است گفته شود که اتحاد آن بامدی بعد از سقوط نینوا بهم نخورد بلکه این اتحاد را شاه مدی با دادن دختر خود به بخت النصر پسر و ولیعهد پادشاه بابل تشدید کرد راجع به ممالکی که جزو آسور بودند اینطور مابین متحدین مقرر شد که شامات و فلسطین جزو بابل گردید و بخت النصر مصریها را که از گرفتاری آسور استفاده کرده این دو مملکت را اشغال کرده بودند از آنجاها راند و از این بعد تا زمان کوروش و جنگ او با بابل این دو مملکت تابع بابل بودند بهغهای معلق که یکی از عجایب هفتگانه عهد قدیم محسوب میشد و به غلط نسبت آنرا به سیرامیس (۱) ملکه آسور میدادند در زمان بخت النصر برای زین او که دختر شاه مدی بود ساخته شده بود بخت النصر بری حفاظت بابل از طرف شمال سدی ما بین دجله و فرات کشید این سد موسوم بود به دیوار (مدی) چنین سدی هم پادشاه مزبور از طرف جنوب برای حفاظت بابل اشیده بود

ایخ تووی گو (۲) - این شاه پس از فوت پدر به تخت نشست (یونانیها او را آستیاز نامیده اند) و مدت طولانی شاهی کرد و دربار خود را موافق ترتیبات دربار آسور منظم نموده بر شکوه و نجملات آن که تماماً تقلید از آسور بود افزود ولیکن مردم از او راضی نبودند چنانکه بعضی اینکه کوروش هخامنشی بروی خروج کرد خود مدها او را رها کرده به پارسیها ملحق شدند و آن مملکت معظم ضمیمه پارس شد (۵۵۰ ق م) شرح این واقعه در جای خود بیاید

(۱) - Sémiramis ملکه داستان آسور است از حیث تاریخ هویت او معلوم نیست  
(۲) - Ichtuvigu



# حصیل دوم

## تمدن مدی

راجع به تمدن مدها اطلاعات مبسوطی در دست نیست و یکی از جهات آن این است که شاهان مدی برخلاف شاهان هخامنشی حجاری های مهم و کتیبه هائی از خود نگذاشته اند یا هنوز کشف نشده که بتوان راجع زبان و خط و معتقدات و صنایع و چیز های دیگر آنها اطلاعاتی بدست آورد اینیه و عماراتی نیز از مدها نمائده فقط چنددخمه در بعضی جاهای ایران کشف شده که ایران شناس ها منتسب بزمان مدها میدارند راجع به تشکیلات این دولت هم چیزی نمیدانیم جز اینکه هورخ شترا قشون منظمی ترتیب داد و بعضی از شاهان مدی بر تجمعات درباری افزودند و ترتیبات درباری را از آسور تقلید نمودند معلوم است که حکومت مطلقه بوده و تمام قدرت در شخص شاه جمع میشده حدود مملکت بطوریکه از تاریخ مختصر آن بر میآید از این قرار بوده در مغرب رود هالیس (قرل ابرماق حالیه) در آسیای صغیر در مشرق باختر (بلخ امروزه) از طرف شمال رود ارس و از طرف جنوب قسمتی از خوزستان پس بنا بر این قسمتی از آسیای صغیر و تمام آسور و ممالک و ولایاتی که امروزه معروف به اذربایجان و کردستان و عراق عجم وری، و دامغان و اصفهان و فارس و خراسان و بلخ است و نیز قسمتی از خوزستان و مازندران مملکت مدی را تشکیل میدادند (۱) اما اینکه زبان این ملت چه زبانی بوده هیچکس تحقیق نمیداند چه

(۱) - بعضی از محققین را عقیده آنست که دولت مدی از رود هالیس تا رود آمویه امتداد داشته ولیکن آنچه مسلم است همین است که ذکر شده

يك كه از این زبان در تاریخ مانده (۱) و آنرا هم ما از هرودوت مورخ یونانی داریم که میگوید مدها سک ماده را سپاگو مینامند دارمس تتر ایرانی شناس معروف فرانسوی (۲) عقیده داشت که زبان آوستائی زبان مدها بوده و بعضی از ایران شناسها تصور میکنند که این حدس ممکن است نزدیک بحقیقت باشد ولیکن چون آوستا در يك زمان نوشته نشده است عقیده دارند که اگر این حدس صائب باشد راجع بقسمتهای جوان تر آوستا است نه (گائها) پاسرودها که خیلی کهنه تر است در هر حال شکی نیست که زبان مدها با زبان پارسی دوره هخامنشی یعنی پارسی قدیم تقریباً يك زبان بوده و تفاوت جزئی با آن داشته بعضی زبان کردی امروزه را مشتق از زبان مدها میدانند دارمس تتر زبان پشتوی افغانی را هم مشتق از این زبان میداند راجع بمذهب مدهانیز همانقدر میتوان گفت که درباره چیزهای دیگر آنها توانسته اند بگویند دراینکه مَنها از اهل مدی و حتی طایفه از طوائف شش گانه آت بوده اند حرفی نیست ولی چه مذهبی داشته اند محققاً معلوم نیست دارمس تتر عقیده دارد که زرتشت از اهل مدی بوده و از مدی به باختر رفته در آنجا مذهب خود را رواج داده و وبهمرفته چنین بنظر میآید که مذهب هر مزد پرسق در میان مدها بوده ولکن مَنها آن را آلوده به خرافات و ترهات و جادوگری و ساحری کرده بودند و زرتشت خواسته است آنرا اصلاح کند ولی مَنها نپذیرفته اند و او بباختر رفته در آنجا و سیستان مذهب خود را ترویج نموده کلیه در همه چیز مدها و پارسیها بیکدیگر شبیه بوده اند و تفاوتهای اساسی مابین آنها نبوده چنانکه مورخین یونانی انقراض دولت مدها و روی کار آمدن پارسیها را يك واقعه یا امر داخلی

(۱) — مقصود اسم عام است والا اسامی خاصه زیاد است

(۲) — James Darmesteter. Etudes Iraniques.

ایران میدانستند و جنگهای پارسها را با یونان جنگهای مدّ نامیده اند و کلمه مدّ را بجای پارس و بعکس خیلی استعمال کرده اند. حقیقت هم همین است با روی کار آمدن پارسها تغییر فقط در سلسله شاهان حاصل شده و از این بعد خواهیم دید که مرکز قدرت در ایران قدیم چند دفعه از این نقطه بآن نقطه منتقل شده ولیکن تمام این دولتها آریایی یا ایران بوده اند. معماری مدّها (بطوریکه از آثار کمی برمیآید) از معماری دوره هخامنشی قدیمتر و از معماری بومی (یعنی زمان قبل از آمدن مدّها بایران) تازه تر بوده و تصور میکنند که مدّها معماری را از معماری وان (۱) تقلید کرده اند ولیکن چون همه چیز را مدّها از آسور بها تقلید میکرده اند این تصور بعید بنظر میآید مگر اینکه خود آسور بها اقتباساتی از وان کرده باشند و بتوسط آنها معماری مزبور به مدی سرایت کرده باشد. آثاریکه بمدّها نسبت میدهند از اینقرار است:

- ۱ - نزدیک سرپل مابین قصر شیرین و کرمانشاه دخه ایست که در سنگ بزرگی کنده شده و موسوم به دکان داود است در اینجا صورت مردی بشکل حجاری برجسته (بارلیف) دیده میشود این مرد ایستاده و در حال پرستش است و بزسوم (۲) در دست دارد لباس مرد لباس مدّها است
- ۲ - دخه در صحنه نزدیک کرمانشاه مثل دخه قبل است و علامت آهور مزدا (هرمز) در بالای دخه است
- ۳ - در نزدیکی میاندواب دخه بزرگی است
- ۴ - در دیران لرستان دخه ایست نزدیک سرپل موسوم باطاق فرهاد که تا تمام مانده
- ۵ - در ده نو اسحق آورند نزدیک کرمانشاه در دخه کوچکی حجاری منقور

(۱) - وان پای تخت دولت آراوات بود  
(۲) - (بزسوم) دسته از ترکه های درخت بود که بابرگ درخت خرما بهم بسته هنگام عبادت بدست می گرفتند (دارمس تر - زند آوستا) بعضی بزسوم نوشته اند

برجسته ایست که صورت شخصی را در حال پرستش نشان می دهد (۱) انقراض دولت مدی بآن زودی باعث حیرت است مثل آنکه مأموریت داشته که دولت آسور را درم شکسته راه آسیای صغیر را برای پارسیدهای نازه نفس صاف کند و بعد از میان برود اگرچه از جهت انقراض این دولت باین سرعت اطلاعاتی در دست نیست ولیکن آنچه از کلیات برمی آید این است: مدها همین که مقتدر شدند به ثروت زیاد رسیدند و بزرگان و رجال آن دولت در ناز و نعمت غوطه ور گشتند از طرف دیگر چون نجمات درباری مستلزم مخارج بود بر مالیاتها افزود و ظلم بالا گرفت و بالنتیجه مردم ناراضی شدند این بود که دولت مدی نتوانست در مقابل رقیب نازه نفس پارسی که زندگانی ساده و اخلاق سالمی داشت مقاومت کند بخصوص که سلطنت طولانی ایخ نوویکو تماماً بصلح و آرامش گذشت و قشون مدی که در جنگ با آسورها و سکاها ورزیده شده بود بیکار مانده ست شد

در خانه لازم است این نکته را تذکر بدهیم که بزرگ شدن مدها با اینکه عمر دولت آنها کوتاه بود بسان واقعه بسیار مهمی در تاریخ عالم قدیم تلقی شده زیرا مدهای آریانی نژاد برای مرتبه اولی در تاریخ عالم سلطه مردمان سامی نژاد را در آسیای غربی منزلزل و زمیننه سلطه مردمان آریانی نژاد دیگر را در آسیای غربی و وسطی و بلکه در دنیای آن زمان تهیه کردند ازوقایعی که در ابواب دیگر این کتاب ذکر خواهد شد این مطلب روشن است (۲)

(۱) — آنچه راجع بآثار معماری مدها نوشته شده از مشاهدات پروفسر (هرتسفلد) آلمانی است

(۲) — در پایان این باب این مطلب را تذکر میدهیم: مدی را چنانکه بیاید داریوش اول در کتیبه های خود ماد نامیده و بنا بر این مدی را ماد و مدرا مادی بایستی نوشته باشیم ولی چون مورد اشتباه بمانده و مادی میشد اصطلاح نویسندگان سابق را حفظ کردیم

# باب دوم

## دورهٔ پارسیها

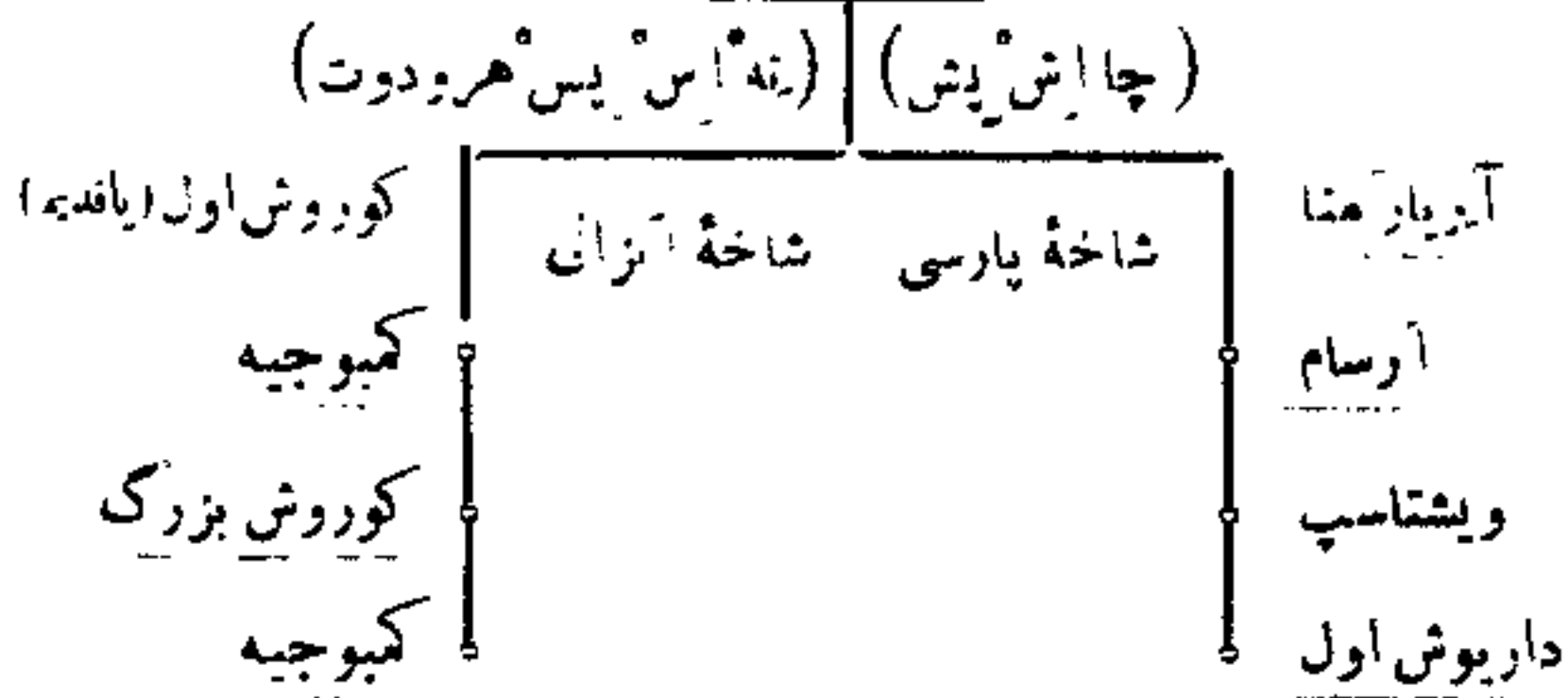
**مقدمه** - پارسیها نیز مردمانی هستند آریانی نژاد که معلوم

نیست کی بایران آمده اند همینقدر از بیانات پادشاهان آسور بر میآید که پارسیها نیز مثل مدها مدتهای مدیدی در تحت تسلط آسوریهها میزیستند یکی از سلاطین آسور که در قرن نهم قبل از میلاد سلطنت داشته افتخار میکند که بیست و هفت نفر از پادشاهان پارسوا را مطیع نموده و نیز معلوم است که در زمان سارگن سالمان زار پادشاه آسور که از ۷۳۱ تا ۷۱۳ سلطنت کرده و نیز در زمان آسارهادوش که تا شصت و شصت و هفت سلطنت نموده پادشاهان پارس دستنشاندهٔ آسور بوده اند بعد از آن پارس از قید اطاعت آسور خارج و تابع مدی شد یعنی امراء هخامنشی که در این جا ریاست داشتند دست نشاندهٔ مدها بودند هرودوت که شجرهٔ نسب هخامنشی ها را ذکر کرده پادشاهی آنها را در پارس دانسته مورخ مذکور گوید: پارسی ها به شش طایفهٔ شهر و ده نشین و چهار طایفهٔ چادر نشین تقسیم شده بودند (۱) و خانواده هخامنشی از نجیب ترین طایفهٔ پارسی یعنی طایفهٔ پاسارگادیها بود ولی هیچ ذکری از دو گانه یا دو شاخه بودن این سلسله نکرده و کوروش را که

(۱) - شش طایفهٔ اولی اینها بودند: پاسارگادیها - مرفی ها - پاسیلان ها - پانتالی ها - یدروزی ها - ژرمن ها چهار طایفهٔ چادر نشین از اینقرار بوده اند: ساگارتیها - مردها - درویکهها - داینها (موافق نوشته هرودوت)

بر شاه مدی خروج کرده پادشاه پارس دانسته ولیکن حفریات شوش و نوشته های بابلها می رساند که کوروش پادشاه اتران و عیلام بوده توضیح آنکه بعد از هخامنش که سر سلسله این دودمان است پسر او (چاش پیش) پادشاه پارس و اتران بود بعد از فوت او سلسله هخامنشی دو شاخه شده یکی در پارس و شاخه دیگر در اتران و عیلام پادشاهی کرده اند موافق نوشته هرودوت کوروش بزرگ پسر کمبوجیه بود و او پسر کوروش که برای رفع اشتباه کوروش اول یا کوروش قدیمش باید گفت بنا بر کشفیات جدید از او شاخه که در عیلام و اتران پادشاهی کرده اند شروع شده بیان داریوش اول در کتیبه بیستون نیز این مطلب را تأیید میکند زیرا شاه مزبور میگوید من نهمین شاه از سلسله دوگانه هخامنشی هشتم و هشت نفر قبل از من شاه بوده اند اگر دو شاخه بودن سلسله هخامنشی را در نظر بگیریم او فی الواقع نهمین شاه میشود سالنامه بابل نیز این نظر را تأیید میکند زیرا نابونید پادشاه بابل مینویسد که کوروش پادشاه اتران بود و در سال هشتم پادشاهی خود (ایخ تو و یگو) را شکست داد بنا بر آنچه گفته شد شجره دودمان هخامنش تا داریوش اول از قرار ذیل بوده

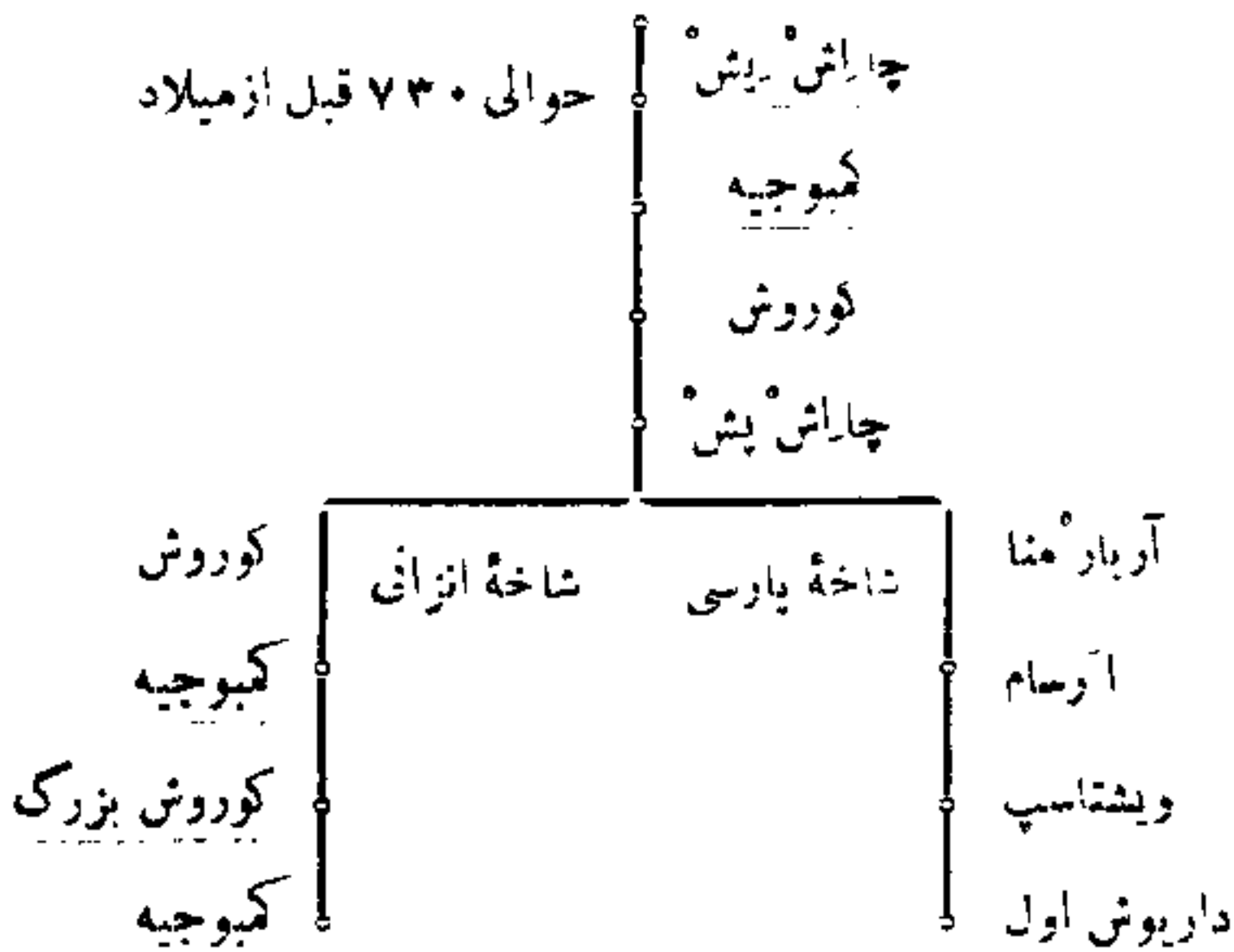
### هخامنش (۱)



(۱) — اسامی که زیر آنها خط کشیده شده پادشاهی کرده اند

و باید در نظر داشت که ویشتاسپ پادشاهی نکرده زیرا کوروش بعد از غلبه بر مدی خود را شاه فارس و همدی و غیره میداندست و ویشتاسپ را از طرف خود والی فارس نمود این شجره نسب موافق کتیبه کوچک داریوش است که در بدستون کهنه شده ولی داریوش علاوه بر ویشتاسپ آرسام و آربار منا را هم شاه ندانسته دمرگان (۱) متابع عقیده (آپیر) (۲) را کرده مینویسد که پنج پادشاه هم قبل از هخامنش بوده اند ولی اسمشان مجهول است و بر این عقیده است که بعد از هخامنش تا کوروش بزرگ کسی از این سلسله پادشاه نبوده است در هر حال اگر هم این عقیده صحیح باشد باید گفت که این پادشاهان محلی دست نشانده آسور بوده اند کلیه در دو شاخه بودن سلسله هخامنشی نظریکتابهای بابلی و کتیبه داریوش اول مابین علمائی که راجع به تاریخ ایران تبعاتی کرده اند اختلافی نیست ولیکن در عده اشخاص این سلسله نظریات مختلف است چنانکه (نلدکه) (۳) عالم آلمانی شجره نسب کوروش بزرگ را اینطور میداند

### هخامنش



(۱) — J. de Morgan Mission Scientifique en Perse t. 1er

(۲) J. Oppert

(۳) — Th. Nöldeke Aufsätze zur Persischen Geschichte

و بدین عقیده است که هخامنش رئیس خانواده بود بدون اینکه شاه شده باشد و آریارمن و آرسام و ویش ناسپ نیز شاه نبودند زیرا پارس در آن زمان جزو مدی یا جزو ممالک کوروش بزرگ بوده موافق این عقیده هم داریوش همین شاه از سلسله هخامنشی میشود و کتیبه های اردشیر دوم و سوم آن را تأیید میکند (رجوع به کتیبه های هخامنشی در فصل سوم این باب شود) زیرا ویشناسپ و آرسام را شاهان مذکور شاه ندانسته اند ولی عده اشخاص موافقت با کتیبه ککوچک داریوش در بدستون ندارد مگر اینکه بگوئیم مقصود داریوش از پسر نسل است زیرا داریوش چااش پسر را پسر هخامنش گفته و موافق عقیده نولد که چااش پسر دوم پسر کوروش است اما اینکه چه وقایعی روی داده که پارسها عیلام را تسخیر نموده اند و شاخه از سلسله هخامنشی در آنجا برقرار شده معلوم نیست شاید این حدس بحقیقت نزدیک باشد که پسر از آنکه آسورانی پال در ۶۴۵ ق. م دولت عیلام را منقرض نمود پارسها که از تسلط مدها در پارس ناراضی بودند از بهم افتادن آسورها با مدها و مدها با سکاها استفاده کرده مملکت عیلام را که از جنگهای سخت با آسور کم سکنه و ناتوان شده بود اشغال نموده و قسمتی از پارسها بدانجا مهاجرت کرده پادشاهی جدیدی در انزان تأسیس کرده اند



# فصل اول

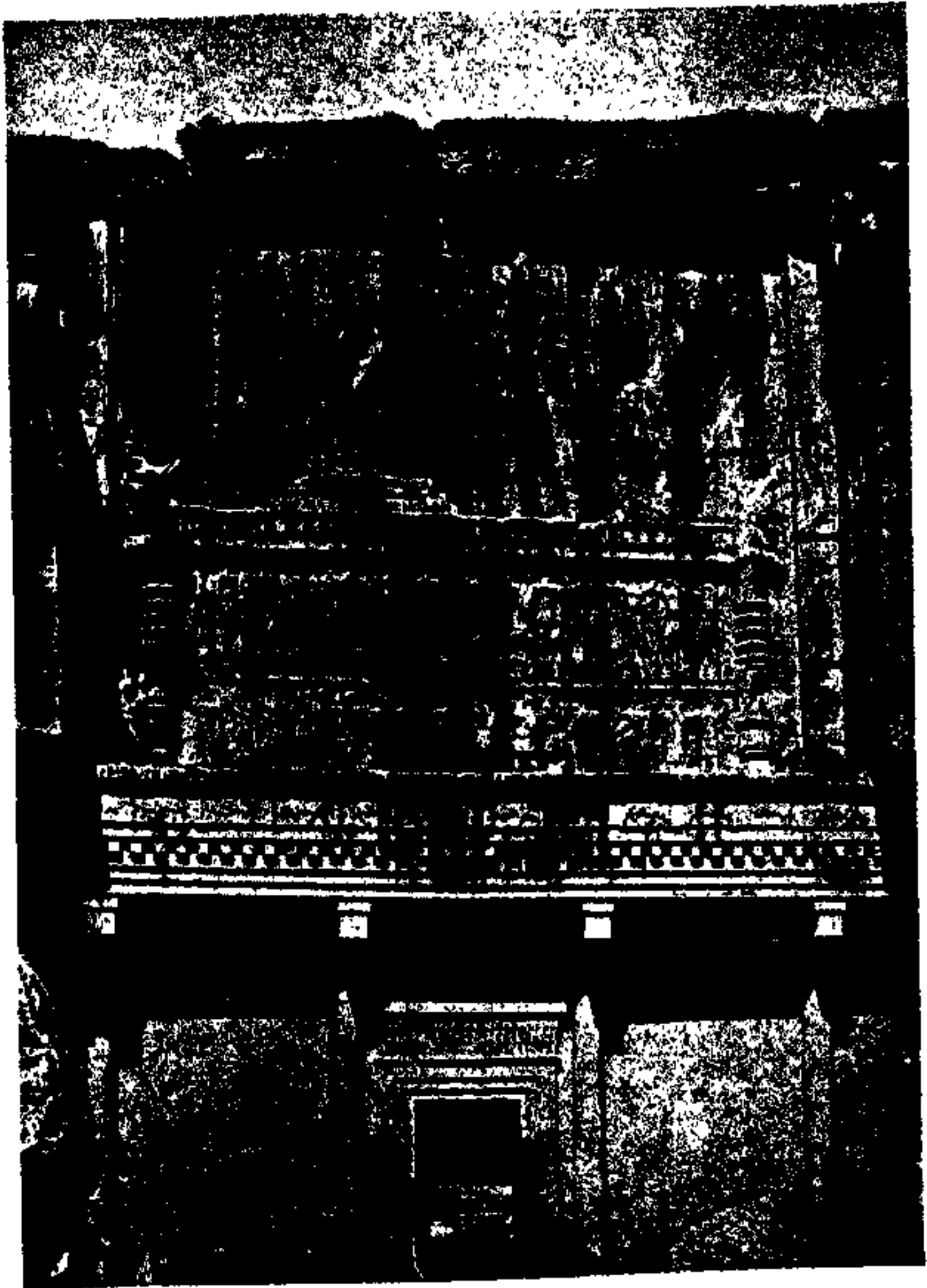
شاهان هخامنشی

## اول - کوروش بزرگ (۱)

خروج برای تو وی گو - این واقعه را مورخین آسور و نابل خیلی مختصر نوشته اند و مورخین یونانی اگر چه بیشتر از آنها به تفصیل پرداخته اند ولیکن اختلافاتی ما بین نوشته های آنها موجود است و بحقیقت نزدیکتر آن چیزی است که هرودوت یونانی ضبط کرده اگر چه روایت او هم تا اندازه آمیخته با فسانه بنظر میآید در هر حال این است آنچه هرودوت میگوید اینجاست که پسر شاه مدی در خواب می بیند که از شکم دختر او ماندانا درخت موی روئید که بزرگ شده تمام آسیا را فرا گرفت شاه مغان را جمع کرده تعبیر این خواب را میخواهد و آنها میگویند از دختر تو پسری متولد خواهد شد که تمام آسیا را تسخیر خواهد کرد شاه مدی از این تعبیر بیمناک شده در اندیشه فرو میرود و بالاخره صلاح میبیند که دختر خود را به بیچیک از امرای مدی که متنفذ بودند بدهد و بشخصی بدهد که مطیع بوده و هوس طغیان در سر نداشته باشد یا این خیال گمبوجیه پادشاه پارس را (حالا باید گفت ائزان را) که دست نشاندگی مدی بوده اختیار میکند و بعد از تولد کوروش او را بوزیریکه هارپاک نام و پادشاه (۱) - در کتیبه مشهد مرغاب و کتیبه های داریوش اول کوروش ضبط شده بنا بر این کورس یا کورائوس که بعضی نوشته اند صحیح نیست گاهی هم داریوش این شاه را (کوروش) مینامند



مشهد مرغاب - قبر کوروش بزرگ



نقش رستم - مقبره داریوش اول و بعضی از شاهان هخامنشی

خویشی داشته میسپارد که او را بکشد وزیر هم اجرای این امر را از چوپان خود می خواهد چون اتفاقاً در همان اوان زن چوپان سپا کو (۱) نام طفلی زائیده بود که مرده دنیا آمده بود زن مانع از کشتن کوروش شده او را به پسری اختیار میکند و مرده طفل خود را به چوپان میدهد که بوزیر ارائه داده اجرای امر او را ثابت کند پس از آن طفل در خما بزرگ شده و بسن دوازده سالگی رسیده همبازی وزیر زاده ها میشود روزی اتفاقاً در حین بازی با آنها تنیدی و سختی میکند و آنها شکایت او را نزد شاه میبرند شاه کوروش را میطلبد و از جودت و جلالت او در حیرت فرورفته پس از تحقیقات معلوم میکند که این پسر نوه اوست ظاهراً از این قضیه خشنود میشود ولی بزودی امر میکند که کوروش با مادرش بولایت خود برود و وزیری را که غفلت در اجرای امر شاه کرده بود سیاست میکند بدین ترتیب که مخفیانه امر میکند پسر او را بکشند و از گوشت او در میبھانی بیدر میخوراند و بعد دست و پای پسر مقتول را در ظرفی باو نشان میدهد کوروش در ولایت خود با موختن اسب سواری و تیراندازی چنانکه عادت پارسیان بوده میبردازد تا برسد میرسد و چون هموطنان او از اقتدار مدی ناراضی بودند حس تنفر را در آنها دائماً تحریک میکنند تا آنکه بر علیه شاه مدی قیام میکنند و کار بلشگر گئی منجر میشود در وهله اولی کوروش شکست میخورد ولیکن مأیوس نشده بر جد خود میافزاید تا آنکه شاه مدی قشون بسر کردگی همان وزیری که سیاست کرده بود برای جلوگیری از کوروش میفرستد وزیر مزبور که با کوروش ارسال و مرسول داشته و او را بر ضد مدی تحریک میکرده موقع را مغتم میداند که آشکارا بطرف کوروش رفته انتقام پسر خود را از شاه مدی بکشد بعد از این واقعه کوروش قوی شده و عده از طوائف که در تحت تسلط مدی بوده اند بطرف او میروند بالاخره خود ایخ تووی کو قشونی بفارس برای دفع کوروش حرکت

میدهد و در نزدیکی پاسارگاد (۱) جنگ سختی روی میدهد که کوروش فاتح میشود و شاه مدی اسیر و به کرمان تبعید شده در آنجا زندگانی خود را بسر میبرد این حکایت اگرچه تا اندازه افسانه بنظر میآید ولیکن تعجب ندارد زیرا در اطراف وقایع مهمه و اندکخاص فوق العاده همیشه این نوع چیزها گفته شده است از حکایت مزبور حقیقتی را بخوبی میتوان استنباط کرد و آن این است که پارسیها و بلکه مدها از شاه مدی ناراضی بوده اند و در سقوط مدی کمکهایی از طرف مدهایه کوروش شده و کوروش طوائف پارسی را که متفرق بوده اند جمع آوری کرده و ملت متحدی تشکیل داده است (نابونید) (۲) پادشاه بابل این واقعه را اینطور مینویسد: «او (۳) قشونی جمع کرده به جنگ کوروش رفت ولیکن قشون او باغی شد و ایخ توری گو را گرفته تسلیم کوروش نمود پس از آن کوروش همدان را تسخیر کرد و طلا و نقره و ثروت زیادی بدست او آمد و تمام این غنائم را به انشان برد» تسخیر همدان در ۵۵۰ ق. م بود

## تسخیر لیدی - پس از تسخیر همدان مملکت

مدی در تحت سلطه کوروش در آمد و بزرگ شدن پارس باعث تشویش دول همجوار و غیر همجوار گردید سه دولت نامی آن زمان لیدی - بابل - مصر داخل مذاکره شدند که در مقابل کوروش اتحاد سه گانه تشکیل دهند لیدی مملکتی بود در آسیای صغیر که از طرف شمال به بحر اسود و از طرف مشرق تا رود هالیس (قرن ابرهات) می رسید و (۱) - پایتخت دولت پارس قبل از داریوش بزرگ بوده این اسم را یونانیها ذکر کرده اند و معلوم نیست محققا که اسم این شهر نزد پارسیها همینطور بوده یا طور دیگر مینامیدند وجه تسمیه (پاسارگاد) هنوز معلوم نشده بعضی تصور کرده اند به معنی (پس آرگادر) است یعنی پشت کوه ارگادر که در کتیبه بیستون داریوش ذکر شده (صفحه ۱۰۲)

(۲) - Nabonid.

(۳) - یعنی شاه مدی

حدود غربی آن بحرالجزایر بود (۱) لیدی ها را سابقاً از نژاد سامی میدانستند ولیکن حالا محقق شده که آنها نه آریانی بوده اند و نه از نژاد سامی بلکه از زمان بسیار قدیم در آسیای صغیر میزیسته اند و نژاد آنها معلوم نیست مگر اینکه هیئت عامیة آمریکائی که در سارد مشغول حفاریات است در آتیه این مسئله را روشن کند در هر حال محقق است که در قرن دهم و نهم ق . م مردمانی که موسوم به فریبرتها بوده با یونانیها قرابت داشتند از طرف تراکیه (۲) باین مملکت هجوم آورده مستولی و بعد مستحیل و جزو لیدی گردیدند (بعضی فری ژها را آریانی نژاد گفته اند در هر حال هندو اروپائی بودن آنها محل تردید نیست) از اختلاط اهالی لیدی با فریبرتها این مملکت قوی شد و سلسله موسوم به مرمناذ (۳) در اینجا برقرار گردید مملکت مزبور در زمان سلطنت آلیات (۴) (از ۶۱۲ تا ۵۶۳ ق . م) باعنی درجه ترقی خود رسید باین معنی که پادشاه به ساخت و سازهای مردم شمالی که موسوم به سکیت بودند خاتمه داد - یونانیها را که در کنار دریا و رودخانه ها جای گرفته مانع از تجارت بودند مغلوب نمود و دو شهر بزرگ از میر و کلوفون را ضمیمه مملکت خود کرد لیدیها قبل از این پادشاه سیمیریها (۵) را با داوطلبان یونانی و همراهی دولت آسور شکست داده از حدود مملکت خود رانده بودند و این قضیه بر قوت آنها افزوده بوده پس آلیات (کروزوس) (۶) به آبادی مملکت و مخصوصاً تزین پایتخت خود که موسوم به سارد بود پرداخته بدرجه رسانید که

(۱) - دریائی است مابین آسیای صغیر و یونان

(۲) -- Thrace.

(۳) - Mermnad.

(۴) -- Aliyattes.

(۵) -- Cimneries سیمیری ها را بعضی آریانی نژاد گفته اند

(۶) -- Cresus یا Craesus.

آن را یونانیها سارد طلائی مینامیدند اشیاء نفیسه و خزائن و تجملات و ثروت کرزوس باندازه بود که چشم حکماء و مشاهیر یونانی را از قبیل سولون (۱) و بیاس (۲) و غیره که سارد دعوت می شدند خیره میکرد چون اهالی لیدی جنگجو نبودند کرزوس در صدد جلب شهرها و مستعمرات یونانی در آسیای صغیر برآمده در ابتداء شهر می ات و بعد شهرهای دیگر را با خود متحد کرد تا در موقع لزوم بتواند از قواء آنها استفاده کند این بود اوضاع لیدی که ناگهان خبر سقوط دوات بزرگ مد ها و بزرگ شدن پارس در آسیای غربی منتشر شده دول آن زمان را متوحش کرد پادشاه لیدی در اندیشه فرو رفت که راجع سیاست خارجه چه کند و آیا باید بچنگ تدافعی اکتفا نماید یا به ایران حمله برد بالاخره شخصی را بمعبد دایف که در نزد یونانیها بسیار محترم و مقدس بود فرستاده از غیب گوهای آن زمان که موسوم به پی تی (۳) بودند پرسید که اگر حمله کند چه خواهد شد جوابی رسید که کنگ و ذو و جهنم و مضمون آن این بود: « اگر پادشاه از رود هالیس بگذرد دوات بزرگی منهدم خواهد شد » پادشاه لیدی تصور کرد که مقصود غیب گواز دولت بزرگ دوات پارس است و بنای تجهیزات را گذارده و با اسپارت (یکی از دول یونانی) داخل مذاکره شد آن را بطرف خود جلب کرد بابل و مصر هم با دولت لیدی متحد و مشغول تجهیزات شدند زیرا از بزرگ شدن پارس سخت بیخاک بودند در ۵۴۹ ق. م پادشاه لیدی عزیمت ایران نمود و محل مرتفع پیت ریوم را که امروزه موسوم به ( بوغاز گوئی )

( ۲-۱ ) solon و Bisa از حکمای هتکانه یونان بودند قانون گذاری سولون در آن معروف است بعضی سولون نوشته اند ولی جهت آن معلوم نیست زیرا در زبان یونانی با حرفی مثل [س] می نویسند و در الف بای فارسی هم این حرف با همان صدا هست

و در ازمنهٔ قدیمه پایتخت دولت قوی هیت ها بود اشغال کرد در  
پائیز آن سال جنگ سختی ما بین لشکر لیدی و پارس روی داد و بواسطهٔ  
مقاومت لیدیها جنگ بی نتیجه ماند چون زمستان در رسید پادشاه لیدی  
بخیال اینکه پارسیدها بعد از مشاهدهٔ مقاومت شدید لیدیها جرئت تجاوز  
را در موقع زمستان بخاک لیدی نخواهند داشت قشون خود را مرخص  
کرد با این نیت که سال بعد قشون متحدین ( یعنی بابل و مصر ) هم  
خواهد رسید و کاریارس خاتمه خواهد یافت ولیکن دیری نگذشت که  
معلوم شد حریف پادشاه لیدی خیلی زبر دست است و مردم جوان و تازه  
نفس پاریسی که تازه لذت فتوحات را چشیده اند از سرمای سخت  
زمستان باکی نداشته بطرف سارد در حرکتند کروزوس مجبور شد که بعجله  
قشونی جمع کرده در نزدیکی پای تخت بالشکر کوروش جنگ کند پادشاه  
لیدی اول سواره نظام خود را که بسیار ممتاز بود جلو کوروش فرستاد  
ولیکن شترهائیکه کوروش در جلو قشون خود واداشته بود موجب وحشت  
اسبها گردیدند و پس از آن جنگ بغلبهٔ پارسیدها و تسخیر سارد و مملکت  
لیدی خاتمه یافت دولت اسپارت که متحد لیدی بود نتوانست بموقع قشونی  
برای کمک لیدی بفرستد و فقط سفیری نزد کوروش فرستاده او را تهدید  
کرد که اگر بر علیه مستعمرات یونانی اقدامی کند اسپارت جنگ خواهد  
کرد کوروش جواب داد: از اطلاعی که دادید ممنونم ولیکن بر حذر  
باشید از اینکه طوری پیش نیاید که شما بجای اینکه از بدبختی مستعمرات  
یونانی مذاکره کنید از ادبار خود بنالید بعد از فتح سارد کوروش که  
تا آنوقت شاه ازان بود خود را شاه پارس دانست ( ۵۴۶ ق. م )  
( بعضی از محققین بر این عقیده هستند که کوروش بعد از فتح همدان  
خود را شاه پارس دانسته ولیکن از نوشته های ( نابونید ) معلوم است



که تا ۵۴۶ کوروش خود را شاه اتران میدانسته ( مورخین یونانی نوشته اند که کوروش در بادی امر میخواست پادشاه لیدی را در آتش بسوزاند ولیکن بعد متنبه شده از مجازات او صرف نظر و او را بسی نوازش کرد: جهة تنبّه این بود که وقتیکه کرزوس را بطرف آتش میبردند فریاد کرد آخ سولون سولون و کوروش جهة را پرسید و او حکایت آمدن سولون قانون گذار یونانی را به سارد بیان کرده گفت بعد از اینکه از تمام تجمّلات و خزاین مرا دیدید رسیدم که کی را سعادتمند میدانند و یقین داشتم که اسم مرا خواهد برد ولیکن او در جواب گفت که در باره هیچکس تا نمرده است نمی توان گفت سعادتمند بوده است و حالا فهمیدم که این مرد چه قضاوت صحیحی کرده است این بیان باعث تنبّه کوروش گردید و او را نوازش بسیار نموده از آن بعد طرف شور خود قرار داد

محققین جدید که بیشتر در مطالب غور کرده اند عقیده دارند (۱) که این حکایت راست نیست چه اولاً سوزانیدن کسی بر خلاف معتقدات پارسیها بوده زیرا آتش را مقدس میدانستند ثانیاً کوروش در کلیه موارد نسبت به پادشاهان مغلوب رئوف و مهربان بود چنانکه با پادشاه مدی و ارمنستان مهربانیدها کرد بعقیده محققین مبنای حکایت مزبور این است که موافق معمول سلاطین بابل و آسور پادشاه لیدی بعد از شکست خواست خود را در آتش بسوزاند تا غضب خداوند را خاموش کند درحین که آتشی تهیه میکردند باران آمد و چون موافق عقاید آن زمان باران را علامت عفو خدا میدانستند پادشاه لیدی از این خیال منصرف شد و بعد از تسخیر سارد بدست لشکر پارسی مورد نوازش کوروش گردید

(۱) منجمه اُسکاریکز عالم آلمانی است که کتبی راجع بتاریخ عالم نوشته

تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر - پس از تصفیة کار لیدی کوروش متوجه شهرها و مستعمرات یونانیها در آسیای صغیر شد یونانیهای قدیم مردمانی بودند هندو اروپائی که در عصری که محققاً معین نیست از طرف شمال باین مملکت که در جنوب شبه جزیره بالخان واقع و یونان نام دارد آمده بر بومیها یا پلاسک ها (۱) غلبه یافتند پلاسکها نیز از طرف دریای مغرب یونان قدیم در عصری که باز معین نیست آمده يك نوع تمدن عالی در آنجا ایجاد کرده بودند طبیعی است که بواسطه برتری تمدن بومیها مردمانی که از طرف شمال آمده بودند با آنها مخلوط شده تمدن آنان را قبول کردند از این جهت زبان یونانی مرکب از لغات هندو اروپائی و پلاسکی است (اگر چه دومی کمتر است) باز در حوالی قرن یازدهم مردمائی موسوم به دُریانها (۲) به شبه جزیره پلوپونس (۳) که در جنوب یونان واقع است هجوم آورده باعث شدند که عده زیادی از یونانیها بخارج مهاجرت کنند بدین ترتیب مستعمرات یونانی در آسیای صغیر ایجاد شد و شهرهای یونانی بعد از قدری زد و خورد بالیدیها با دولت لیدی کنار آمدند زیرا لیدیها دارای مذهب و تمدن و صنایع یونانی بودند اما وقتی که یارسیبها دولت لیدی را منقرض کردند یونانیها سخت بیمناک شدند زیرا بعد از این بایستی سر و کار آنها با دولتی باشد که قویتر از لیدی بود و از حیث تشکیلات و تمدن و غیره تفاوتهای کلی با یونانیها داشت قبل از سقوط سارد کوروش به یونانیها تکلیف کرده بود که با او متحد شوند و آنها این تکلیف را نپذیرفته بودند بنا بر این پس از تسخیر لیدی دست کوروش باز بود که کار آنها را بکسر کند و چنین کرد : اول با شهر بزرگ میات (۴)

(۱) — *Pelasges.*

(۲) — *Doriens.*

(۳) — *Peloponèse.*

(۴) — *Milet.*

کنار آمده قراریرا که آن شهر با پادشاه لیدی داده بود امضاء کرد و بعد از جلب این شهر بطرف خود تمام شهرها و نیز جزایر یونانی را از قبیل لس بوس<sup>(۱)</sup> و خیوس<sup>(۲)</sup> و غیره بحیطه اقتدار خود در آورد بعد از آن مهالك دیگر آسیای صغیر را مثل فریریّه<sup>(۳)</sup> و کیلیکیه<sup>(۴)</sup> مطیع کرد فقط مملکت کوهستانی لیکیه<sup>(۵)</sup> مقاومت نمود تسخیر آنرا هم سر کرده خود محول و بایران مراجعت کرد بطوری که در ۵۴۵ ق. م. تمام آسیای صغیر در تحت سلطه پارسیها بود کوروش قسمت غربی آسیای صغیر را بدو ایالت تقسیم نموده کرسی یکی را سارد و کرسی دیگری را داس کیلیون<sup>(۶)</sup> قرار داد و در تمام این نقاط ساخلو قوی گذاشت نسبت بشهرهای یونانی سیاسی که اتخاذ کرد این بود: برای هر شهری حاکم جداگانه قرار داد تا با هم متحد و قوی نشوند یونانیهای شهر فوسه<sup>(۷)</sup> که نمیخواستند آزادی خود را از دست بدهند بطرف جنوب فرانسه امروزی رفته شهری در آنجا بنا کردند که بعد موسوم به مارسیل گردید

## تسخیر مهالك شرقی - سرعت عملیات نظامی

کوروش در لیدی بحالی برای نجهیزات بابل و مصر نداد و سقوط لیدی آنها را از خیال حمله بایران منصرف نمود حالا هر کدام منتظر بودند که مورد حمله کوروش واقع شوند خصوصاً بابل که بایران نزدیکتر بود از طرف دیگر مردمانی که در قید حکومت بابل میزیستند و اسرای بنی اسرائیل که بخت النصر آنها را از بیت المقدس بیابل آورده بود با کمال بیطاعتی منتظر ورود کوروش بیابل

- (۱) - Lesbos.
- (۲) - Chios.
- (۳) - Phrygia.
- (۴) - Cilicia.
- (۵) - Lycia.
- (۶) - Dascylion.
- (۷) - Phocée.

بودند ولیکن کوروش فوراً توجهی بیابان نکرده بطرف ممالکی که در مشرق پارس و مدی واقع بود عازم شد کیفیات جنگهای این شاه را در آن حدود نمیدانیم همینقدر معلوم است که در مدت ۱۰ سال مشغول لشکر کشی و جهانگیری در طرف مشرق و شمال ایران بود از طرف شمال تا رود سیحون (سیرداریا) پیشرفت و در کنار آن رود شهری باسم خود بنا کرد (این شهر در زمان اسکندر وجود و شهر کوروش نام داشت تصور میکنند که در محل اوراتیپه حلیه بوده) از طرف مشرق و جنوب تا رود هند تاخت و پس از آنکه کار ممالک شرقی را بکسر کرده حکومت خود را در مشرق و مغرب محکم نمود به طرف بابل متوجه شد

## تسخیر بابل - گرفتن بابل کار بسیار مشکلی بنظر

میآمد زیرا استحکام برج و باره های این شهر مشهور آفاق بود (۱) با وجود این کوروش قصد تسخیر آنرا نمود و در بهار ۵۳۹ ق. م. لشکر ایران از دجله عبور کرد در بابل بعد از نخت النصر که در ۵۶۱ ق. م. فوت کرد در مدت شش سال سه نفر پادشاهی کردند و در ۵۵۵ روحانیون بابل تاجری را نابوئید نام بر تخت نشانند این شخص آدمی نبود که نتواند دولت بابل را در چنین موقع مهمی اداره کند نوشته اند که میل مفرطی بعلم آثار عتیقه داشت و درخرابه های معابد قدیمه بابل بامر او کاوشهایی شد

راجع بتسخیر بابل به دست کوروش دو روایت رسیده است یکی از هرودوت و مردم بنی اسرائیل که در بابل در اسارت بودند دیگری مبنی بر اطلاعاتی که از حفاریات بابل و تحقیقات بدست آمده هر دو را در

(۱) - چنانکه مورخین نوشته اند ارتفاع دیوار شهر هشتاد ذرع و قطر آن بیست و پنج ذرع بوده این دیوار یکصد و پنجاه برج داشته و دروازه های آن از مرغ و برنج بوده

اینجا ذکر میکنیم موافق روایت اولی که سابقاً قبول عامه مورخین را داشت واقعه تسخیر بابل از اینقرار بوده پادشاه بابل در نزدیکی آن شهر با پارسها جنگ کرده شکست خورد و با عده زیادی از قشون خود به بابل پناه برد در این موقع ریاست قشون بابل به پسر پادشاه (بَلْتَرَر) محول شد گرفتن شهر با حمله محال بود و با محاصره هم خیلی طول میکشید زیرا بابلیها در اراضی وسیعی که در درون شهر بابل بود کشت و زرع میکردند و بقدر کفایت آذوقه داشتند بنا بر این کوروش حکم کرد شط فرات را برگرداند پس از آنکه مجرای قدیم خشک شد قشون ایران را از آن راه وارد بابل کرد و بدین ترتیب بدون جنگ بابل بتصرف پارسها درآمد (۵۳۸ ق. م) ولیکن در شهر غارت با کشتاری نشد بلکه کوروش با کمال مهربانی با اهالی رفتار نمود موافق منابع بابلی شرح تسخیر بابل بدست کوروش این است: نابونید مجسمه رب النوع (اور) را به بابل آورده پیروان (بِل مازدوئک) رب النوع بابلیها را از خود رنجاند اینها با کوروش مواضع کردند و او وقتی که دبله و دجله نسبتاً کم آب بود این دو رود را بر گرداند و در محوطه که ما بین شهر بابل و سد بخت النصر بود داخل شد بعد بطرف شمال حرکت کرده ارتباط قشون بابلی را با شهر برید (تصور میکنند که سردار بابلی خیانت کرده) و آنرا شکست داد پس از آن (گائو برود) سردار کوروش بدون جنگ از طرف جنوب داخل بابل شد و پادشاه بابل تسلیم و بعد کوروش بمعیت خاواده سلطنتی با دبدبه و طمطراق وارد بابل گردید موافق هر دو روایت کوروش در معبد بزرگ بابل موافق مراسم مذهبی بابلیها تاجگذاری کرد و احترام زیادی بمنزه و معتقدات اهالی نمود یکی از معاصرین میگوید که کوروش بقلوب اهالی

سکونت داد بعد از تسخیر بابل تمام ممالکی که مطیع آن بودند باطاعت کوروش در آمدند منجمله فلسطین و شهر های فنیقیه بود (۱) راجع بشهر های مزبور کوروش همان سیاستی را پیش گرفت که در شهر های یونانی در آسیای صغیر اتخاذ نموده بود یعنی برای هر کدام حاکمی جدا گانه معین کرد کوروش در بابل مهربانی و رأفت مخصوصی نسبت بمردم بنی اسرائیل که از زمان بخت النصر در اسارت بودند ظاهر نمود بدینمعنی که آنچه ظروف طلا و نقره بخت النصر از بیت المقدس آورده بود آنها مسترد داشت و آنها اجازه داد که بفلسطین مراجعت کرده در بیت المقدس معابد قدیم را که خراب شده بود تعمیر نمایند و معبد جدیدی بنا کنند بنا بر اجازه کوروش چهل و دو هزار نفر بنی اسرائیل با هفت هزار نفر بنده از مرد و زن به طرف فلسطین روانه شدند و بد تجدید بیت المقدس و پرستش خدا موافق مذهب خود پرداختند ولیکن زودی اختلاف شدیدی ما بین مردمی که در فلسطین مانده و آنها بیکه بسابل

(۱) — فنیقیها ملتی بودند از نژاد سامی که در شامات مابین دریای مغرب و کوههای لبنان دولتی تشکیل داده بودند از شهرهای این مملکت صیدا (سیدون) و صور (تبر) شهرتی بسزا در عالم قدیم داشتند اولی از قرن شانزدهم تا سیزدهم ق. م. و دومی پس از آن مرکز تجارت عالم بشمار میرفتند فنیقیها در دریا نوردی و تجارت مثل پورتوغالها و هولاندیها و انگلیسیهای عهد جدید بودند مستعمرات و مستملکات و تجارتخانه های آنها در تمام عالم عهد قدیم پراکنده بود از طرف غرب تا جزایر بریطانیای کبیر و از طرف شرق تا بوقاز (مالاکا) نزدیکی هندو چین تجارت میکردند موافق آثاری که کشف شده در افریقای جنوبی نیز مستعمره داشتند این مملکت در قرن هشتم ق. م. در تحت سلطه آسوریها و در اوائل قرن ششم بتصرف بابلیها درآمد و از زمان کوروش بزرگ جزو ممالک ایران گردید ولیکن فنیقیها به تابعیت خارجه اهمیت زیادی نمیدادند زیرا دریاها و مستعمرات در تحت اقتدار آنها باقی میماند رقیب بزرگ آنها یونانیها بودند که در دریا نوردی مهارت تامی داشتند اختراع رنگ ارغوانی یا کشف حیوانی که این رنگ از او گرفته میشد و نیز اختراع شیشه از فنیقیها است اختراع الف بارا هم بانها نسبت میدادند ولیکن امروزه عقیده بر این است که آنها الف بارا از عبریها اقتباس کرده در ممالک غربی منتشر نمودند

آمده بودند پدید آمد و مخصوصاً در سر ساختن معبد جدید این اختلاف بدرجه رسید که باعث نگرانی دولت شد و کوروش لازم دید که حدی به رأفت خود نسبت به بنی اسرائیل قرار داده ساختن معبد جدید را موقتاً موقوف بدارد با وجود این احترام ملت بنی اسرائیل نسبت به کوروش فوق العاده بود زیرا او را آلت دست خدا برای بر انداختن ملل و سلاطین مشرک میدانستند درجه احترام آنها نسبت بکوروش از خطابی که حزقیل پیغمبر بنی اسرائیل باین شاه کرده پیداست و این است عین کلمات او: خدا بتو میگوید من تو را طلبیدم و حال آنکه تو مرا هنوز نشناخته ای، دانیدال بیان کرده که شی (بلتزر) بمناسبت عیدی جشنی در قصر سلطنتی داشت و در حال مستی حکم کرد که ظروف طلا و نقره که بخت النصر از بیت المقدس ببابل آورده بود بیاورند تا همه تماشا کنند در این هنگام دست غیبی بیرون آمد و روی دیوار خطوطی نوشت هیچکس از علماء و دانشمندان بابل نتوانست آن خطوط را بخواند بالتازار شخصی را از اسرای بنی اسرائیل خواست تا مگر او خطوط را بخواند و او گفت معنی این خطوط این است: «خانمه یافت - کشیده شد - تقسیم گردید» همان شب قشون کوروش وارد شهر و معنی کلمات مزبوره معلوم شد یعنی سلطنت بابلها خانمه یافت تمام بابل باثروتش کشیده شد و مابین پارسیها و مدها تقسیم گردید کوروش در بابل برای جذب قلوب بابلها بیانیۀ داده که عین آن در حفریات بابل بدست آمده و امروزه معروف باستوانه کوروش است (۱) او در این بیانیۀ خود را خادم مردانخ (ماردوک) رب النوع بزرگ بابلها خوانده میگوید: (بعد از آوردن مجسمۀ خداهای (اور) ببابل ماردوک او را برگزید - او دست کوروش پادشاه ایشان را (۲) گرفت - او اسم او را برای سلطنت

(۱) - این استوانه از گِل پخته و طول آن ۴۵ سانتیمتر است (گیگز و کوفن اساس قهالقه ایرانی) متأسفانه بعضی از قسمتهای بیانیۀ که بزبان بابلی است محو شده است  
(۲) - ایشان چنانکه از تاریخ عیلام میدانیم همان انزان است و از این بیانیۀ هم معلوم است که کوروش پادشاه انزان بوده

تمام عالم برد باسم او را طلبید) بعد شاه مزبور میگوید « وقتی که من در میان سکونت و آرامش به تین تیر (۱) وارد شدم با فریادهای شادی و سرور مردم بقصر پادشاهی داخل شدم - بر تخت سلطنت نشستم « پس از تسخیر بابل و شامات و فلسطین و شهرهای فینیقیّه و غیره کوروش بایران مراجعت کرد و در طرف مشرق بقشون کشی پرداخت ولیکن از کارهای او در این زمان باز اطلاعی در دست نیست فوت او در سال ۵۲۹ ق. م بود در باب فوت او روایات مختلف است بعضی گویند که در جنگ ماساژت ها (۲) که مابین دریای خزر و دریاچه آرل سکنی داشتند کشته شد برخی را عقیده این است که در پاسارگاد در گذشت هرودوت گوید کوروش ملکه ماساژت ها را خواستگاری کرد - او جواب نوهین آمیزی داد و جنگ در گرفت بعد پسر ملکه در این جنگ اسیر شد و خود را کشت در جنگ بعد کوروش زخم بر داشته فوت کرد و ملکه بتلافی خون پسر امر کرد تا سر کوروش را در طشتی پر از خون اندازند و بسر خطاب کرده گفت تو که از خون خواری سیر نمیشدی حالا از این خون آنقدر بخور تا سیر شوی پرنس (۳) نوشته که کوروش در جنگ با عشیره دها (یکی از عشائر سکاژ) در حوالی کرکان کشته شد

## قضاوت مورخین، درباره

### کوروش

وسعت ایران را در اواخر سلطنت کوروش حدود ذیل

نشان میدهد از طرف مغرب بوغاز اسلامبول و داردانل (هلس پونت یونانیها) و بحر الجزائر و بحر مغرب از طرف مشرق رود سند از طرف شمال جبال

(۱) - یعنی بابل

(۲) - Massagètes ماساژت ها تیره از سگک ها بودند

(۳) Berose مورخ معروف کلدی است که قبل از میلاد میزیست و تاریخ کلدی و آسور را نوشته ولی کم شده



قفقاز و بحر خزر و رود سیحون و از طرف جنوب شبه جزیره عربستان و دریای عمان و خلیج فارس

اسکارینگر یکی از مورخین در باره کوروش مینویسد: هیچگاه قبل از کوروش چنین دولت بزرگی بوجود نیامده بود عظمت شخصی را که چنین دولتی تأسیس کرد ما فقط از سایه که او در تاریخ انداخته است میتوانیم بسنجیم زیرا از جزئیات کارهای او اطلاع نداریم معلوم است که این شخص نمیخواسته است فقط مالکیرا تسخیر کند بلکه در فکر آن بوده که آنها را اداره نماید او و بزرگترین جانشینهای او عقیده داشتند که اداره کردن چنین مملکت عظیمی وظیفه ایست که از طرف خدا بآنها رجوع شده است، درباره کوروش تمام مورخین متفقند که شاهی بوده با عزم و حزم و عاقل و رؤف کاری را که شروع میکرد تا آخرش میرفت و هیچکاری را ناقص نمیگذاشت در موارد مشکل به عقل بیش از قوه متوسل میشد و بر خلاف پادشاهان آسور و بابل و غیره با مردم مغلوب رؤف و مهربان بود به پادشاهان مغلوب با اندازه مهربانی میکرد که آنها دوست صمیمی کوروش شده در مواقع مشکل باو یاری مینمودند چنانکه پادشاه ارمنستان طرف شور کوروش بود و پادشاه لیدی راهمائی برای تسخیر مملکت کوهستانی لیکته نمود با مذهب و معتقدات مردم کاری نداشت بلکه برای جذب قلوب ملل آداب مذهبی آنها را محترم میداشت چنانکه بعد از فتح بابل هرچه از پیروان مذاهب مختلفه بغارت برده و بیابل آورده بودند همه را پس داد شهرها و و ممالکی که در تحت تسلط او در میآمد هیچگاه معرض قتل و غارت واقع نمیشد برخلاف سلاطین آسور که در کتیبه های خود اقتضار میکنند باینکه چنان فلان مملکت را قتل و غارت و خراب کردند که صدای خروس با سگی هم در آنجا شنیده نمیشود (نظیرش را در عیلام دیدیم) وفقی که

مردم رفتار کوروش را هبیدند و مقایسه با آنچه تا آن زمان معمول بود  
مینمودند در حدیث فرو رفته او را مخلوق فوق العاده میدانستند و در  
اطراف نام او حکایتها و افسانه ها میگفتند بعضی از نویسندگان جدید  
در باره او غلو کرده اند مثلاً گنت گوبنی نو (۱) در باره کوروش مینویسد  
(او هیچگاه نظیر خود را در این عالم نداشته مقدر بود که او فوق سائرین  
باشد) بعضی از مورخین را عقیده بر این است که اگر کوروش بعد از  
تسخیر بابل و شامات و فلسطین بمصر زفت بین جهت بود که عقیده به  
تسخیر این مملکت نداشت و حدودی را که دولت ایران دارا بود حدود  
طبیعی دانسته و بیش از آن را برای دوا عظمت ایران مصری پنداشت دلیل  
این عقیده کوروش را دو چیز میدانند یکی اینکه بعد از تسخیر بابل و  
شامات نه سال سلطنت کرد و هیچگاه به تهیه اسباب تسخیر مصر نپرداخت  
و دیگر آنکه به تشکیل بحریه جنگی مبادرت نکرد زیرا در خیال حمله  
بممالک ماوراء دریا نبود و نیز در باره کوروش باید گفت که از عناوین  
و القاب مطنطن ککه بعد از او سلاطین هخامنشی و ساسانی معمول  
کردند احترام داشته مثلاً در کتیبه هائی که از او مانده این عبارت  
ساده را میخوانند من کوروش شاه هخامنشی هستم یا من کوروش شاه  
ممالکم و حال آنکه شاهان اشکانی و ساسانی خود را خدا میخواندند این  
مناات علاوه بر عظمت روح او میتوان گفت دلیل دیگری هم داشته  
کوروش میخواست است به ممالک مسخره بفهماند که همه آنها ایالات و  
ولایات یک مملکت بزرگ بوده یک شاه دارند و دولت بزرگ ایران  
ملوک الطوائفی نیست بعضی از مورخین هم متعرض این نکته شده اند  
چنانکه نوشته اند که کوروش هر مملکتی را که تسخیر میکرد اگر چه  
با کمال رأفت و مهربانی با پادشاه و اهالی آن مملکت رفتار مینمود ولی

با وجود این هیچگونه استقلالی برای آن مملکت باقی نماند و صاف و ساده آنرا ضمیمهٔ ایران میگردید. بالاخره راجع به کوروش نوشته اند که در زندگانی شخصی نیز آدم خوبی بوده و بعد از فوت زانش کاسان دان (دختر فریشیش) فوق العاده غمگین بوده و سوگواریها کرده

## دوم - کبوجیه (۱)

کوروش دو پسر داشت یکی را نام کبوجیه بود که ایالات عهد معین شده بود و حکومت بابل را داشت و در زمان غیبت کوروش از ایران نیابت سلطنت را نیز عهده دار میبود و دیگری را یونانیها (اسر دیز) گفته اند ولیکن داریوش در کتیبهٔ بیستون او را (بردیا) (۲) مینامد. بردیا حکومت بعضی از ایالات شرقی ایران (خوارزم و باختر و پارت و کرمان) را داشت و چون طرف توجه مردم شده بود کبوجیه او را رقیب خود دانسته مخفیانه کشت کبوجیه بعد از فوت پدر بخيال ادامهٔ جهانگیری پارس افتاد ولیکن برای اجرای این خیال بدوا لازم بود آرامش و سکونتی در تمام ممالک تابعه برقرار نماید چه بعد از فوت کوروش بعضی از ایالات در حال شورش و طغیان بودند بنابراین بر این مدت سه سال کبوجیه به مطیع کردن ایالات پرداخت و در سال ۵۲۶ ق. م عازم تسخیر مصر گردید مصر بگانه دولت متمدن مشرق بود که پارسها

(۱) - اگرچه داریوش اول در کتیبهٔ بیستون این شاه را کبوجیه نامیده و لیکن از نسخهٔ بابلی همان کتیبه و نیز از خطوط قبطی و نوشته های مورخین یونانی و غیره معلوم است که بعد از کاف مبهی بوده که تینوشند شاید از این جهت که غنه بوده چنانکه کله زرنکا (اسم سابق سیستان) نیز در کتیبهٔ بیستون داریوش بدون نون نوشته شده در هر حال کامبوجیا و کامبیز و قمبوزس و غیره که بعضی نوشته اند صحیح نیست نام این شاه کبوجیه یا کبوجیه بوده اولی نظر بجهات مذکوره صحیح تر بنظر میآید

(۲) - زبان شناسها را عقیده این است که اسمردیز یونانی شده بردیاست و منافاتی مابین نوشتهٔ هرودوت و کتیبهٔ بیستون نیست

هنوز با آن طرف نشده بودند (آمازیس) (۱) پادشاه مصر دچار وحشت شده شروع بتجهیزات کرد و با جزایر یونانی در دریای مغرب و مخصوصاً باجبار (۲) جزیره (سامس) (۳) اتحادی نمود که آنها بحریه خودشان را بکمک مصر بفرستند چه یونانیهای آسیای صغیر و فنیقی ها چون مطیع پارس بودند کشتیهای خود را باختیار کبوجیه گذارده بودند پادشاه مصر تصور میکرد که کبوجیه با داشتن کشتیهای زیاد از طرف دریا بمصر حمله خواهد کرد و بدینجهت از یونانیها کمک میخواست ولیکن در پی نگذشت که خیر ورود عساکر کبوجیه بشامات رسید و پادشاه مصر بتأثر زیاد فهمید که تصور بیجائی کرده است کبوجیه با رؤسای اعراب بدوی قرار دادی بست که بموجب آن هزاران عرب بدوی با مشکهای پر از آب در منسازل عرض راه حاضر شدند و اردوی او بدین ترتیب از کویری که مابین فلسطین و مصر است گذشته داخل مصر شد از خوشبختی کبوجیه در این اوان (آمازیس) که پادشاه فعال و باعزم بود قوت کرد و بجای او (پسام نیک سوم) (۴) که صفات او را نداشت پادشاه شد نخستین جنگی که مابین مصریها و پارسیها روی داد در (پلوز) (۵) بود قشون مصر شکست خورد و پادشاه آن بجسای آنکه عقب نشینی کرده مانع از عبور قشون پارسی ها از کانالهای نیل شود فرار کرد و کبوجیه بدون زحمت به (مفیس) (۶) پایتخت مصر رسید شهر مزبور هم زیاد مقاومت نکرده تسلیم شد پادشاه مصر را بروایت کبوجیه بعنوان اینکه خیانت کرده بود کشت و بقول (کت زبانی) بشوش تبعید کرد رفتار

(۱) - Amasis

(۲) - در یونان قدیم امراء و زمامداران امور را که برضد حکومت ملی بودند جبار مینامیدند که به یونانی تیران است

(۳) - Samos

(۴) - Psammétique III

(۵) - Péluse

(۶) - Memphis

کبوجیه در مصر موافق رفتار کوروش در ممالک مسخره بود باین معنی که لباس پادشاهان مصری پوشید و مراسم دربار مصر را بجا آورد پس از آن قصد ممالک مجاوره را نمود (کبری نایک) (۱) که امروزه موسوم به بنغازی است (این مملکت را سابقاً برفه نیز میگفتند) سر اطاعت پیش آورد و پادشاه آن (آرک زیلاس) (۲) سه پانصد مین که پنجاه هزار درهم بونانی بود برای کبوجیه فرستاد ولیکن و باین اعتنائی این وجه را پذیرفت و بسربازهای خود تقسیم کرد خیال کبوجیه این بود که به قرضجه (کارناژ - تونس امروزه) که مملکت نامی و پر ثروت و دارای مستملکات زیادی در دریای مغرب بود حمله برد ولیکن فنیقیه بواسطه اینکه مملکت مزبور مستعمره سابق آنها بود رضی نشدند کشتیهای خود را بدهند و کبوجیه خواست از طرف کوریه ای بدات مملکت حمله برد با این مقصود پنجاه هزار نفر بطرف آمون (۳) که معبد آن در نزد مصر بود بسیار مقدس بود فرستاد و دیگر خبری از آن نیامد و معلوم است که تلف شدند (۵۲۴ ق.م) پس از این نتیجه سوء کبوجیه بمملکت ناپاتا (۴) که در آن زمان از مصر جدا بود و اتیوپی (۵) (حبشه امروزه) متوجه گردید در این سفر خود کبوجیه فرماندهی را دشت قشون پارس مقداری از رود نیل را پیمود ولیکن پس از اینکه داخل صحراهای بی آب و علف ناپاتا گردید از حیث آذوقه در عسرت افتاد و بالاخره بعد از تلفات زیاد کبوجیه مجبور شد بمصر مراجعت نماید اگرچه کبوجیه در این دو سفر جنگی بطرف آمون و ناپاتا و حبش بهره مندی نداشت ولیکن در زمان داریوش چنانکه خواهیم دید این ممالک جزو ایران گردید توضیح آنکه ولات پرسی

(۱) -- Cyrène

(۲) - Arkésilas III

(۳) - Ammon

(۴) - ناپاتا تقریباً سودان امروزه بوده

(۵) - Ethiupie

در مصر این ممالک را بعد ها با بران ضمیمه کردند مورخین یونانی نوشته اند که کمبوجیه چون مرض صرع داشت موفق نشدن او در ممالک مزبور باعث شدت مرض او شد و گرفتار حالت جنونی گردید در اینحال سفاکیهای زیاد و کارهای بسیار بیرویه از او سر زد از جمله خواهر خود رگ سانا را کشت - دوازده نفر از همراهان نامی خود را زنده بگور کرد - بگاو مقدس مصرها که آپیس نام داشت زخمی زد که باعث هلاکت گاو گردید و در اثر این اقدام مصرها فوق العاده از ایرانیها متنفر شدند - کروزس پادشاه سابق لیدی را حکم کرد بکشند و بعد این حکم را تغییر داد و باوجود این مأمور این امر را برای اینکه در اجرای حکم تعلل کرده بود بقتل رسانید این است عقیده مورخین یونانی ولیکن اُسکار بگر بر این عقیده است که این گفته ها را تماماً صحیح نمیتوان دانست زیرا مصرها بواسطه تمدن قدیم خود بسیار متکبر و از تمکین نمودن بشاهان پارسی تنفر زیاد داشتند و آنچه یونانیها نوشته اند از گفته های مصری ها است باری کمبوجیه در ۵۲۳ ق. م در مصر حاکی معین کرده بطرف ایران رهسپار شد و در شام شنید که مغانی از اهل مدی خود را بردی بسر کوروش را در کمبوجه گفته و به تخت سلطنت نشسته و مردم هم بطرف او رفته اند کمبوجه در موقع بسیار بدی واقع شد چه او میدانست که بردبارا کشته ولیکن نمیتوانست این مطلب را علناً ابراز کند بالاخره در حال ناثر در شهر اِگباتانا (۱) در شام زخمی بخود زد که از آن فوت نمود و قبل از اینواقعه سر خود را به داریوش که در سفر مصر با او بود ابراز کرد (۵۲۲ ق. م)

(۱) Egbatana هرودوت گوید ، غیب گونی بکمبوجه گفته بود که در شهری باین اسم خواهد آمد و او تصور نموده بود که مقصود شهر همدان است وقتی که زخم بر داشت و اسم محل را دانست گفت ، در اینجا کمبوجه بسر کوروش محکوم بمرک شده

## واقعه بردیای دروغی - این واقعه را

داریوش بزرگ در کتیبه بیستون خود بیان کرده این بیان او که بزبانهای اروپائی ترجمه شده بفارسی کنونی ترجمه و در ذیل درج گردیده کتیبه مزبور به سه زبان نوشته شده - بزبان پارسی قدیم و عیلامی و آسوری - و خیلی مفصل و راجع بچنگهای منادی است که داریوش بعد از فوت کبوجیه برای خوابانیدن شورشها و طغیانها کرده قسمتی از آن راجع به قضیه بردیای دروغی و ترجمه اش این است (۱)

داریوش شاه میگوید این است آنچه من کردم پس از آن که شاه شدم بود کبوجیه نام پسر کوروش ازدوده مان ما که پیش از این شاه بود از این کبوجیه برادری بود بردی نام از يك مادر يك پدر با کبوجیه بعد کبوجیه بردی را کشت با اینکه کبوجیه بردی را کشت مردم نمیدانستند او کشته شده پس از آن کبوجیه بمصر رفت بعد از اینکه کبوجیه بمصر رفت مردم بد دل شدند اخبار دروغی در پارس و مدی و سائر ممالک با شدت منتشر شد

داریوش شاه میگوید پس از آن مردی - هفی (گئومات) نام از پیسی او وده برخاست کوهی است آرکاندیس نام از آنجا در ماه وینخن در روز چهاردهم برخاست مردم را فریب داد که من بردی پسر کوروش برادر کبوجیه هستم پس از آن تمام مردم بر کبوجیه شوریدند و پارس و مدی و نیز سائر ایالات بطرف او رفتند او تخت را تصرف کرد در ماه گرم پند روز نهم بود که او تخت را تصرف کرد پس از آن کبوجیه مرد بدست خود کشته شد داریوش شاه میگوید این اریکه سلطنت که گئوماتای مغ از کبوجیه انتزاع کرد از زمان قدیم در خانواده ما بود بنا بر این

(۱) - در ترجمه متابعت این کتیبه شده تا نمونه از طرز انشاء آن زمان باشد متبعین این صراحت لهجه و بلاغت کتیبه را خیلی می پسندند [ کتاب کوشیج - کتیبه های هخامنشی ]

گشومانی مغ پارس و مدی و ممالک دیگر را از کبوجیه انتزاع کرد -  
به خود اختصاص داد او شاه شد

داریوش شاه میگوید کسی از پارس و مدی یا از خانواده ما پیدا نشد که  
این سلطنت را از گشومانی مغ باز ستاند مردم از او میترسیدند چه عده  
زبادی را از اشخاصیکه برد با را میشناختند میگشت از این جهت میگشت که  
(خیال میکرد) کسی مرا نشناسد نداند من بسر کوروش نیستم هیچکس  
جرئت نمیکرد چیزی در باره گشومانی مغ بگوید تا اینکه من آمدم از  
آهور مزدا یاری طلبیدم آهور مزدا مرا یاری کرد در ماه باغ بادیش  
روز نهم من با کمی از مردم این گشومانی مغ را با کسانی که سر دسته  
همراهان او بودند کشم در مدی قلعه هست که اسمش نی گئی هو اتیش  
در بلوک نی سایی است آنجا من او را کشم پادشاهی را از او باز ستادم -  
بفضل آهور مزدا شاه شدم - آهور مزدا شاهی را بمن اعطا کرد

داریوش شاه میگوید سلطنتی را که از دودمان ما بیرون رفته بود برقرار  
کردم - آنرا بجائی که پیش از این بود باز نهادم بعد اینطور کردم: معابدی  
را که گشومانی مغ خراب کرده بود برای مردم مرمت کردم بازار وحشم  
و مساکنی را که گشومانی مغ از طوائف گرفته بود با آنها رد کردم مردم  
پارس و مدی و سایر ممالک را بحال پیش برگرداندم بدین نهج آنچه را که  
انتزاع شده بود باحوال پیش عودت دادم بفضل آهور مزدا اینکارها را  
کردم - آنقدر رنج بردم تا طائفه خود را بمقامی که پیش داشت رسانیدم پس  
بفضل آهور مزدا من طائفه خودمانرا بدان مقامی نهادم که قبل از دست برد  
گشومانی مغ دارا بودند

مورخین یونانی نوشته اند که گشومانی مغ پس از اینکه به تخت نشست  
از ترس این که کسی او را بشناسد با اقوام و خویشان خود بریده



هیچ کس را بخود راه انداد این مطلب باعث سوء ظن پارسها گردید و رؤساء هفت خانواده نجیب پرسی که بدون اجازه حق داشتند بقصر شاه داخل شوند توسط یکی از زنهای گشومات - دختر هوتانه - (۱) معلوم کردند که این شخص بردیا نیت و سابقاً گوئش را بریده اند پس از آن با داریوش که نازه از شام آمده بود و کمال اطاعت را ظاهراً به گشومات میکرد هم قسم شده وارد عمارت او شدند دربان وخواجه ها نتوانستند از آنها جلوگیری کنند و داریوش خود را با یکی از همراهان باندرون رسانده مغ را کشت کشته زماس اسم این مغ را سپنت دات (۲) یعنی داده مقدسات نوشته که بزبان امروزی اسپندیار میشود اگر چه نوشته هنی مورخ مذکور مورد توجه نیست ولی بوسی ایران شناس معروف باین عقیده است که این خبر صحیح است و گشومات باید لقب مغ مذکور باشد هرودوت میگوید پس از آنکه مغ کشته شد راجع باینکه کی شاه شود ما بین هفت نفر هم قسم مذاکره و قرار براین شد که درطلیعه صبح آن هفت نفر از شهر خارج شوند و همینکه به محل معینی رسیدند اسب هر کدام که شیهه کرد صاحب آن شاه شود مهتر داریوش اسب داریوش را به محل معهود برده بآدبانی نشان داد و همینکه اسب داریوش بان محل رسید به باد مادیان شیهه کشید و داریوش شاه شد این گفته هرودوت بنظر غریب میآید بخصوص اگر در نظر آریم که داریوش موافق شجره نسب کوررش بزرگ که خود هرودوت آنرا ذکر و کتیبه هاتأیید کرده ازهم قسم های مذکور نزدیکترین شخص به تخت سلطنت محسوب و سر دسته اقدام کنندگان بر علیه بردیای دروغی بود باین حال خیلی مستبعد بنظر میآید که تقدم او مورد اختلاف گردیده لازم شده باشد درچنین امر مهمی انتخاب را

(۱) هوتانه یکی از رؤسای هفت خانواده مذکور بوده

(۲) - Spentodāta.

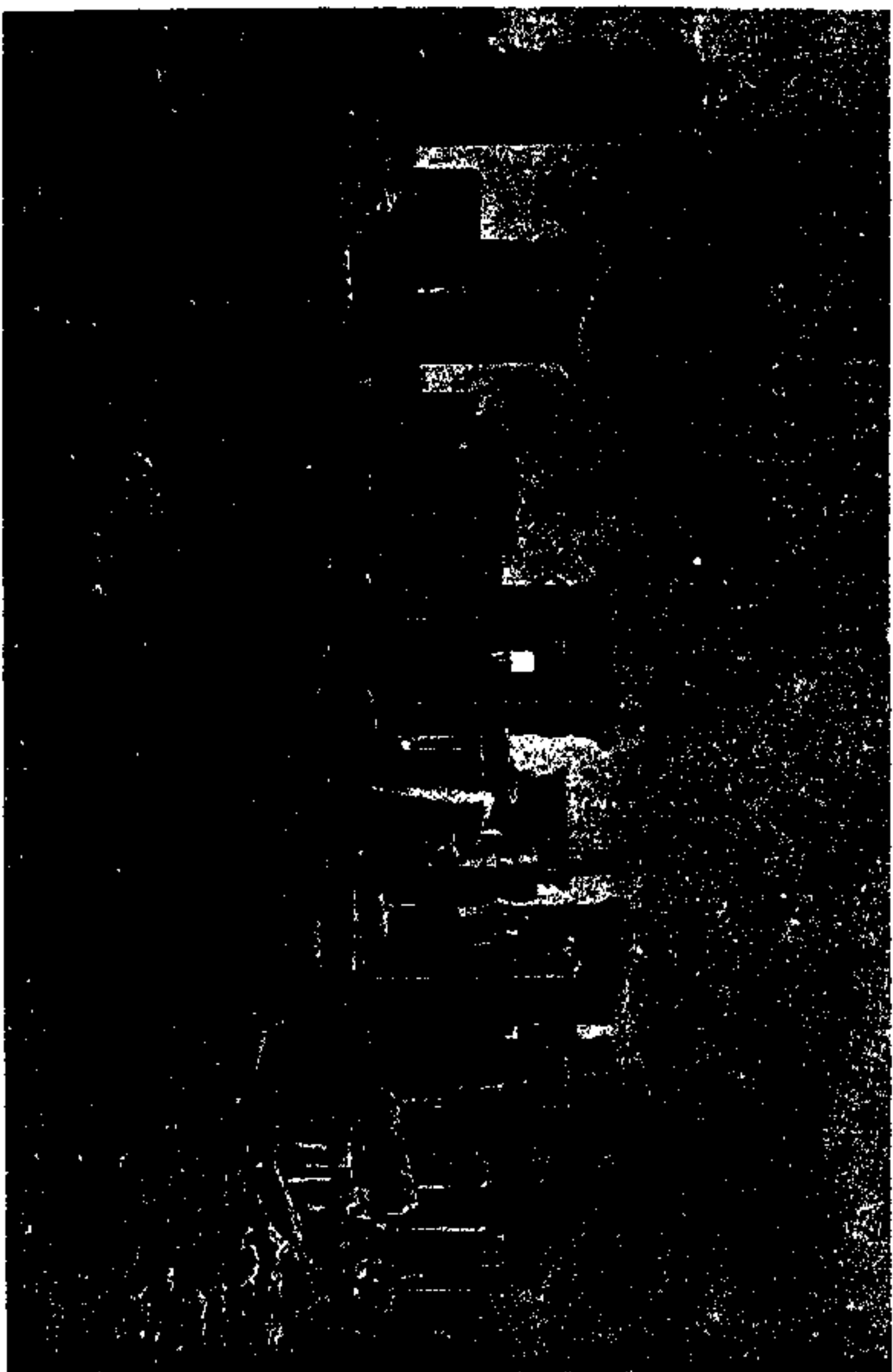
به شیبه اسب واگذار کنند بنا بر این باید تصور کنیم که این حکایت نیز یکی از افسانهائی است که در اطراف اسم اشخاص فوق العاده تاریخی گفته میشود و هرودوت مثل بعضی افسانههای دیگر آنرا هم نقل کرده است اسمی اشخاصی را که با داریوش همدمت و هم قسم بوده اند هرودوت و کتیبه بیستون ذکر میکنند و اگر از تصحیفی که یونانیها در اسمی پنداری کرده اند صرف نظر نمائیم موافقت کامله ما بین هر دو موجود است (۱)

## سوم - داریوش اول - بزرگ (۲)

تمام مورخین موافقند که کمتر سلطانی در عالم در بدو سلطنت بقدرت داریوش با مشکلات عدیده و طاقت فرسا مواجه شده با وجود این داریوش بواسطه اراده آهنین و قوت نفس بر کلیه موانع و مشکلات فائق آمده فی الواقع شاهنشاهی ایران را از نو تأسیس کرد در اواخر سلطنت کمبوجیه بواسطه غیبت طولانی او از ایران و خروج بردیای دروغی بر او تمام ایالات ایران تقریباً در حال شورش و طغیان بود ابتداء شورش از عیلام (خوزستان) شروع شده بعد به بابل سرایت کرد و بعد از آن مهالکمدی و پارت (خراسان) و گرگان و ارمنستان و غیره شوریدند در خود پارس نیز اغتشاشی روی داد و بعد از بردیای دروغی اول بردیای دوم پیدا شد چنین بنظر میآید که داریوش نخواهد توانست با اینهمه موانع و مشکلات مقاومت کند ولیکن شاه ایستادگی کرده بر جمیع مشکلات فائق آمد کارهای او در این قسمت موافق کتیبه بیستون و هرودوت از این قرار است : شورش از عیلام شروع شد و یکی از اعقاب سلاطین سابق آن

(۱) - اسمی رؤسای شش خوانواده اشرفی بطوریکه ذکر میکند این است :  
۱ - وین دفرنا پسر ویس پاز ۲ - هوتان پسر توخر ۳ - گئو پروت پسر مردوی  
۴ - وی دزن پسر بقایغ ۵ - بغ بوخش پسر دادویی ۶ - آردو میتش پسر هوکت  
(۲) - در کتیبهها داریوش نوشته اند

که آترین نام داشت بر داریوش خروج کرد - او قشونی بشوش فرستاد و باغی را گرفته کشتند در بابل شخصی خود را بخت النصر سوم پسر نابونید پادشاه سابق بابل خوانده علم طغیان برافراشت داریوش با لشگری بطرف بابل حرکت کرد ولیکن عبور از دجله بواسطه بحریه قوی بابلیها ممکن نشد بالاخره بواسطه حيله های جنگی داریوش قشون خصم را اغفال کرده و از دجله گذشته در دو جنگ به بابلیها شکست فاحشی وارد آورد بابلیها به شهر بابل پناه بردند و داریوش بمحاصره پرداخت در این اوان خسبر اغتشاش از همه جا رسید شخصی مرتسی (۱) نام که از اهل پارس بود بطرف شوش حمله برد ولیکن خود اهالی او را گرفته کشتند قشون مدی که ساخلو این مملکت بود باغواي شخصی که خود را فرورژتیش و از اعقاب هوروخ شتر میخواند باغی شد و مد ها او را پادشاه کردند در ابتدا داریوش یکی از سرکردگان خود امر داد که اغتشاش مدی را رفع نماید و جنگی شد که نتیجه نداد پس از آن قرار شد که جنگ را موقوف نمایند تا خود داریوش وارد شود پارسمنستان نیز داریوش يك شهر ارمني را بسرداری فرستاد که آن مملکت را آرام نماید سردار مزبور سه جنگ کرد و نتیجه نگرفت بعد داریوش یکی از سرداران ایرانی را بدانجا فرستاد و او هم در جنگ کرد بدون اینکه نتیجه قطعی حاصل نماید باز داریوش امر داد که منتظر ورود او باشند شاه بخوبی میدانست که فتح بابل کلید فتوحات دیگر او خواهد بود زیرا قشون محاصر از محاصره فراغت یافته در ممالک دیگر بکار خواهد رفت بنا بر این تمام حواس خود را



نخست جنینید - خرابه های قصر داربوش اول



نخج جمشید - حجاری بهای و جسته بارگاه خنیشارشا - قراولان ( از کتاب زاره - صنایع ایران قدیم )

متوجه بابل نموده شهر را تسخیر کرد (۵۲۱ ق. م) (۱)  
بعد از فتح بابل داریوش مدی ناخته قشون مدها را شکست داد و فرودتیش  
را که بری فرار کرده بود باسر او گرفته در همدان بدار آویختند در ساگارنی  
(که امروزه کُرد نشین است) نیز شخصی چیتَر تخمه (۲) نام پدید آمد که  
خود را از اعقاب هوروخ شتر میدانست و رام داریوش توسط یکی از سرداران  
خود دستگیر کرده کشت آرام کردن پارت (خراسان) و گرگان به ویشتنسب  
پدر داریوش که والی آن مهالك بود محول گردید و او با انجام این مأموریت  
موفق شد هرگو (سرو امروزه) که بدست شخصی فرد (۳) نام افتاده  
بود بواسطه حاکم ناختر مطیع گردید در این اوان شخصی وهی یزدات (۴)  
نام در فارس خروج کرده خود را بر دینا پسر کوروش خواند و قشون  
ساخلوی که در پارس بود باز گردید از اطاعت داریوش خارج شد ولیکن  
زودی داریوش سرداری آرت و ردی (۵) نام بدانجا فرستاد و شخص مذکور  
را دستگیر کرده با همراهانش بدار آویختند لشگری هم که بردهای  
دوم دروغی بطرف رنجج (آرنحوایتیش کتیبه نقش رستم داریوش -  
آراخزی یونانی ها - جنوب افغانستان امروزه) فرستاده بود  
نیز توسط حاکم مملکت مذکوره مغلوب شد در این اوان باز  
بابل بتحریریک یک نفر ارمنی که خود را بخت النصر میخواند شورید  
ولیکن یکی از ملتزمین داریوش ویندفرنس که از اهل مدی بود باغیان

(۱) هرودوت گوید : زوییر نامی که ایرانی بود خدمت و صداقت حیرت انگیزی نسبت  
بداریوش نشان داد این شخص نزد شاه رفته خواهش کرد که شاه گوش او را ببرد و او نزد  
بابلیها رفته چنین وانمود کند که میخواهد بانها راهنمایی کرده انتقام از داریوش بکشد و آنجا  
طرف اعتماد بابلیها شده بعد رئیس دست قشونی بشود و شبانه دروازه ها را باز کند داریوش  
همانطور کرد و آن شخص نزد بابلیها رفته موفق شده شبانه قشون ایران را به بابل راه داد  
(۲) - Tchitratakhma . (۳) - Frada . (۴) - Vahiyazdâa . (۵) - Artavardîa

را کشته نابره شورش را خوابانند در لیدی هم زمینۀ اغتشاشی تهیه میشد  
باین معنی که والی آن مملکت اُرّای تِس میخواست مستقل شود ولیکن  
داریوش پیش دستی کرده بدست مأموری او را نابود کرد پس از آن  
داریوش بمصر رفت (۵۱۷ ق. م) زیرا در آنجا هم بواسطۀ سوء سلوک  
ایرانیها زمینۀ اغتشاش مهیا شده بود پس از ورود والی مصر را که اریانیدس  
نام داشت و سکه بسم خود زده بود که طلایش بیش از همان فاز سکه  
های داریوش بود کشت و سعی کرد قلوب روحانیون مصر را که خیلی  
قوی بودند جذب کند با این مقصود عطا های زیادی بآنها نمود و برای  
اینکه تلافی کار های بد و بی رویه کبوجیه را نموده باشد در عزا داری  
مصریها در موقع تلف شدن گاو مقدس آنها شرکت و سوگواری کرد و  
یکصد تالان طلا<sup>(۱)</sup> وعده کرد بکسی که گاو مقدس مصریها را پیدا کند  
کلیۀ در این سفر خود از مصریها دلجوئی کامل نمود: بمابد آنها رفته  
نسبت برهیب انواع مصر و مجسمه های آنها احترامات زیاد کرد معبدی  
در آمن<sup>(۲)</sup> برای مصریها ساخت و کاهن بزرگ سائیس را که سابقاً  
به شوش تبعید شده بود احضار نموده پس از نوازش بسیار او را مأمور  
کرد خرابیهای کبوجیه را مرمت کند پس از آن راههای تجارتنی مصر  
را که خراب شده بود مرمت و دائر نمود و چند سال بعد دریای مغرب را با بحر  
احمر اتصال داده تجارت مستقیمی مابین مصر و هند برقرار کرد بواسطۀ  
این کارها مصریها از داریوش کاملاً راضی شده او را یکی از قانون گذاران  
بزرگ خود دانستند از نوشته های مورخین یونانی اینطور استفاد میشود  
که معبد مذکور در هیب<sup>(۳)</sup> واقع بوده گویند خرابه های معبد مزبور هنوز از  
مملکت داری داریوش حکایت میکند

(۱) G. Maspero. Histoire ancienne des peuples de l'Orient.

(۲) -- Ammon , (۳) -- Hib.

روحانیون و نجیبای مصری بعد از اقدامات مذکوره داریوش از او راضی بودند و در زمان داریوش مصر رفاهیت داشته ولیکن زارعین بواسطه مالیاتهای گزاف در سال آخری سلطنت داریوش شوریدند و کمی پس از آن این شاه در گذشت ( ۴۸۶ ق . م ) سفر های جنگی که داریوش برای اسكات ممالك كرده بیست فقره بوده است و هفت سال در مجادله گذرانیده و نه نفر را كه خروج کرده خود را پادشاه خوانده اند داریوش و سرکردگان او معدوم کرده اند صورت این نه نفر در بیستون دیده میشود بنا بر این باید گفت که بیات او در کتیبه بیستون : « آنقدر رنج بردم تا خانواده خودمان را بان مقامی رسانیده که پیش از دست بردگانیو نامای مغ دارا بودند » عین حقیقت است

## تشکیلات داریوش - داریوش نه فقط

وحدت ممالك ایران را برقرار کرد بلکه تشکیلاتی بآن داد که اداره کردن ممالك وسیعه ایران را تسهیل و رفاهیت اهالی را تأمین مینمود تشکیلات مزبوره از اینقرار بود

اول - داریوش ممالك ایران را بچند قسمت تقسیم نموده برای هر کدام يك والی معین کرد که بزبان آنروزی (خشر باوان) میگفتند یعنی حامی مانگهبان مملکت و یونانیها ساتراپ نوشته اند عده قسمتهای مذکوره بقول یونانیها از بیست الی بیست و شش بوده ولیکن ایالاتی را که داریوش در کتیبه نقش رستم ذکر کرده با پارس به سی می رسد برای کمک کردن به والیه و نیز برای اینکه کلیه کارها در دست یکنفر نباشد دو نفر از مرکز مأمور میشدند یکی برای فرماندهی قشون محلی یا ساخلو و بطوریکه یونانیها میگویند این صاحب منصب را کارائس (۱) مینامیدند و دیگری باسم سر دیدر که

(۱) - کارائس karanos کارا در زبان پارسی قدیم بمعنی سواد مردم و لشکراست



کارهای کشوری را اداره میکرد سردبیر در واقع مفتش مرکز در ایالات بود و مقصود از تأسیس این شغل این بود که مرکز به اند احکامی که به والی صادر میشود اجراء میگردد بانه بنا بر این سردبیر طرف مکاتبه با مرکز بود و در مواقع لزوم مرکز مستقیماً اوامری صادر مینمود قلعه ها در تحت نظر و مسؤولیت قلعه بیگی که (آرگایات) مینامیدند واقع بود در ایالات يك تشکیلاتی هم برای امنیت عمومی داده شده بود که تمام ایالت منبسط میشد و مرکز در جزو این اداره در همه جا شعبه اطلاعات و خبر نگاری داشت بعلاوه این تأسیسات مالی يك دفعه مقتضی از مرکز برای دیدن اوضاع ایالات مأمور میشدند و با این مفتشین که لقب چشم و گوش دولت را داشتند دسته از قشون روانه میشد که در مواقع لازمه اوامر آنها را اجرا کنند

دوم - برای اینکه اوامر و احکام مرکز با ایالات در کمال سرعت برسد در موقع اردو کشی معطلی فراهم نیاید داربوش راهپائی در ایران و بمالک منضمه ساخته بود. مشهورترین آنها راهی بوده که از سارد (در آسیای صغیر) تا شوش و از آنجا تا پایتخت تمتد بود طول این راه را دو هزار و چهار صد کیلو متر معین کرده اند (که تقریباً چهار صد فرسخ است) (۱) در میان راههای دیگر از راهی که از پایتخت سابق مصر (مئیس) شهر کوروش در کنار سیحون میرفته است نیز اسم برده شده است در این راهها منازل و مهانخانه های خوب تهیه شده بود و چاپارخانهائی تأسیس کرده بودند که بقدر کفایت اسبهای خوب داشت در جاهائیکه این راه ها از کوهستان عبور میکرد قوه کافی بطور ساخلو گذاشته بودند چاپارهای دولتی احکام و اوامر دولت را از مرکز به نزدیکترین چاپارخانه رسانیده به چاپارهای

(۱) - این راه از سارد شروع شده از مملکت فری ریه میگذشت و به رود هالیس و از آنجا در ساموسات بفرات میرسید و در نزدیکی نینوای سابق از دجله میگذشت و بعد متابعت رود مزبور را نموده بطرف شوش میرفت و منتهی به پایتخت میشد

دیگر که حاضر بودند تسلیم میکردند و آنها هم بچاپارخانه دیگر میرسائیدند بدین ترتیب شب و روز چایارها در حرکت بودند و اوامر دولت با نهایت سرعت بجائی که لازم بود میرسید هرودوت میگوید هیچ نمیتوان تصور کرد که حرکتی سریعتر از حرکت چایارها باشد

سوم - برای اینکه قوه نظامی بقدر کفایت و با سرعت بجاهای لازم برسد داریوش يك لشکری ترتیب داده بود که موسوم به لشکر جاویدان (لازال) بود زیرا هیچگاه از عده آن نمیکاست و فوراً جاهای خالی پر میشد عده این لشکر حاضر السلاح که بمحض صدور امر حرکت میکرد از پیاده و سواره نظام زنده ده هزار نفر بود و بواسطه این قوه امنیت در تمام ممالک تأمین میشد چه همینکه در جائی اغتشاشی روی میداد قسمتی از این قوه به سرعت به محل اغتشاش رسیده امنیت را برقرار مینمود بنا براین میتوان گفت این لشکر حکم امنیه را داشته و غیر از قوایی بوده که در هر ایالتی ساخلو میداده است بعلاوه يك قوه چهار هزار نفری از پیاده و سواره مستحفظ پایتخت و قصر سلطنتی بود

چهارم - قبل از سلطنت داریوش برای مالیاتها ترتیب معینی نبود و بدینجهت عمال و مأمورین دولت هر چه میخواستند میگرفتند داریوش برای اینکار مهم هم ترتیبی معین کرد و تکلیف مردم و ایالات معین شد اطلاعات درستی نداریم و معلوم نیست که مأخذ مالیات چه بوده ولیکن بطوریکه مورخین یونانی نوشته اند برای هر ایالتی بطور مقاطعه يك مالیات نقدی و جنسی معین شده بود که همه ساله میگرفتند مثلاً آسیای صغیر از حیث تأدیة مالیات به چهار قسمت تقسیم شده بود که هر قسمتی از چهار صد الی پانصد تالان میپرداخته است مالیات نقدی ایران را یونانیها هیچده هزار تالان معین کرده اند درینجا لازم است توضیح شود که تالان اصلاً وزن بابلی است ولی تالان ایران قدیم تفاوتی با

تالان بابلی داشته و بطوریکه معین کرده اند تالان ایرانی دو قسم بوده تالان طلا و نقره اولی بمقیاس امروزه ۲۵ و دومی ۳۳ کیلوگرام وزن داشته (۱) تالان بابلی بوزن امروزه معادل شصت کیلوگرام بوده و نصف آن را تالان پادشاهی میگفتند بنا بر این اگر قول مورخین یونانی را تالان بابلی فرض کنیم مالیات نقدی ایران آن زمان معادل چهل و پنج کرور تومان بیول امروزه بوده و گر بتالان نقره ایرانی حساب کنیم تقریباً بیست و پنج کرور ونیم تومان می شود بنظر چنین می آید که مقصود مورخین یونانی تالان بابلی باشد زیرا مقادیر بابلی در عالم قدیم بسیار رایج و متداول بوده ( مثل سلسله مطری امروزه ) (۲) واضح است که بهر تقدیر مقصود مورخین یونانی از این وزن - وزن نقره است نه طلا علاوه بر مالیات نقدی يك مالیات جنسی نیز برای هر ایالتی مقرر بود که مرتباً دریافت میشد (۳) پارس از دادن مالیات معاف بود ولیکن در عوض بایستی بعضی هدایا بدربار بفرستد پلوتارک میگوید پس از اینکه داریوش مالیات نقدی و جنسی ممالک را معین کرد در صدد تحقیقات برآمد تا معلوم نماید که این مالیات بر مردم گران است یا نه و پس از اینکه جواب آمد که گران نیست و مردم میتوانند بپردازند باز مالیاتها را تنصیف کرده گفت که چون ولات برای مخارج خودشان از مردم عوارضی

(۱) - کیلوگرام تقریباً معادل سیزده سیر است

(۲) - چنانکه کلان هوار هم اینطور فهمیده و قیمت تالان را شش هزار فرانک طلای فرانسوی معین کرده (Clément Huart. La Perse antique)

(۳) - مثلاً مدی صد هزار مین و چهار هزار قاطر و سه هزار رأس اسب میداده - ارمنستان سی هزار کره اسب - هند خاک طلا بمبلغ چهار هزار و شصت و هشتاد تالان ( تقریباً بازده کرور ونیم به پول امروزه ) حبستان در هر سه سال مقداری طلا و استخوان فیل و پنج دختر کلشد - ( کرجستان غربی امروزه ) هر پنجالی صد دختر - بابل پانصد خواجه اعراب هر سالی سی و پنج خروار بوزن امروزه بود - مصر و برفه صد هزار کیل مصری غله برای قشون و شيلات دریاچه های مصری تقریباً سیصد هزار تومان به پول امروزه به صندوق شخصی [صرف جیب] ملکه ایران می پرداخته است

میگیرند باید مالیات را کم کرد تا محمیل نشود  
پنجم - از کارهای داریوش نیز ارتباط دادن بحر مغرب ( مدی ترانه )  
به بحر احمر است و تفصیل آن این است :  
وقتی که داریوش در هند بود مشاهده کرد که تجارت مصر و شامات و غیره  
بناهند از راه خشکی مشکل است و حمل و نقل گران تمام میشود این بود که  
امر کرد بحر مغرب را با بحر احمر توسط یکی از شعب نیل وصل کنند این کار  
در زمان ( نشاو ) پادشاه مصر در ۶۰۹ ق. م. انجام یافته ولیکن کانال  
مزبور در زمان داریوش بر شده بود در این زمان بهر شاه مزبور آنرا  
پاك كس کرده سیر کشتیها را برقرار نمودند و از قراریکه حفرت مصر  
نشان میدهد خود داریوش برای افتتاح این کانال در مصر حاضر شده  
است کتیبه هم از داریوش در تنگه سوئز کشف شده که راجع به این  
کانال است ( رجوع به فصل سوم این باب - کتیبه های هخامنشی  
فقره پنجم )

ششم - داریوش برای تسهیل امر تجارت و داد و ستد پولی طلا سکه  
زد که واحد معیاس نقود در معاملات بود و بطوریکه مورخین مینویسند  
در تمام ممالک تابعه ایران رواج داشت این سکه به ( دریک ) (۲) موسوم  
بوده و نسبت به پول امروزه ایران شش تومان ارزش داشته چنانکه  
از سکه های مزبوره که بدست آمده معلوم میگردد دریک طرف سکه  
صورت تیراندازی باتیر و کمان منقور و معیار این سکه ها خبی عالی است زیرا  
داریوش میل داشته که سکه ها از طلائی خالص باشد ( سکه در دفعه  
اولی در لیدی در نیمه قرن هفتم ق. م زده شده ولیکن در ایران سکه  
داریوش نخستین سکه است )

(۲) (دریک) یعنی طلائی است زیرا غالباً [ز] زبان آوستائی در پارسی قدیم مبدل  
به [د] میشده است (زرپک - دریک)

## فتوحات داریوش بزرگ - داریوش

پس از برقراری امنیت در ممالک تابعه چند ولایتی نیز بایران ضمیمه کرد یکی از آنها پنجاب و دیگری سند است که هر دو در هند واقعند (۵۱۲ ق. م) زمانیکه داریوش در هند بود سفایقی باسر او ساخته شد که در تحت فرماندهی بك نفر یونانی ( اسکلاس ) (۱) از کارباندا بدریای عمان و از آنجا برای تفتیش سواحل مکران و عربستان عزیمت نمود پس از آن داریوش به سگ ها پرداخت این ها مردمانی بودند آریانی نژاد که در زمان شاهان مدی و هخامنشی در آسیای وسطی و صفحات مجاور شمال قفقازیه و روسیه جنوبی حالبه سکنی داشتند و چنانکه دیدیم در زمان هوخ شتر پادشاه مد آذربایجان و ارمنستان آسیای صغیر را معرض تاخت و تاز خود کردند داریوش باین فکر افتاد که ممالک آنها را تسخیر کند جهت این فکر داریوش را اینطور توجیه میکنند که چون این شاه میدانسته است که با یونان اروپائی باید طرف شود میخواسته است از پشت سر خود مطمئن شود ولیکن این حدس صحیح نظر نمیآید زیرا با تسخیر تراکیه و مقدونیه این مقصود بعمل می آمد جهت این قشون کشی باید تجاوزاتی باشد که ( سگ ها ) محدود ایران میکردند و داریوش خواسته در مملکت خودشان بآنها که شمالی داده باشد این نظر را این نکته تأیید میکند که بعد از قشون کشی داریوش دیگر اسمی از آنها و تجاوزات آنها برده نمیشود در هر حال بدو داریوش به ( آریارمن ) (۲) والی کاپادوکیه امر کرد که يك سفر جنگی به صفحات شمالی دریای سیاه نموده اسرانی بیاورد او چنین کرد و اسرانی آورد که در میان آنها بك نفر از نجیبای سگ ها بود و

(۱) - Skylas

(۲) - Ariaramnes

اطلاعاتی که او داد برای داریوش خیلی مهم بود (۵۱۵ ق. م) سال دیگر داریوش با لشکر خود از بوغاز بوسفور گذشت در اینجا به امر داریوش یونانیهای آسیای صغیر بی از کشتیها ساخته بودند که محافظت آنها محول بخود آنها شده بود پس از آن لشکر ایران از تراکیه گذشته مص رود دانوب رسید در آنجا هم رؤساء مستعمرات یونانی که ملقب به جباریه بودند بی از کشتیها ساخته بودند (۱) بطوریکه مسپر<sup>(۲)</sup>

نوشته لشکر ایران از یل ها گذشته وارد مملکت سَك ها (استپ) امروزه شد و سَك ها علیق و آذوقه را آتش زده - چاه های آب را پر کرده با حشم بداخله مملکت عقب نشستند قحطی و مشکلات این مملکت لشکر ایران را تهدید میکرد ولی چون اداره نظارت لشگری بقدر کفایت آذوقه تهیه کرده بود داریوش در مدت دو ماه از رود دانوب تا نائیس (دُن امروزه) و قلب مملکت سَك ها (روسیه کنونی) پیشرفت و شهرها را آتش زده غنائم زیادی بر گرفت بعد چون دید که سَك ها همواره عقب مینشینند بطرف جنوب رفته با آسیای صغیر مراجعت کرده رودت گوید داریوش رسولی نزد پادشاه آنها فرستاد که این پیغام را باو برساند: «چرا از جلو من فرار میکنی اگر در خودت قوه جنگ را می بینی جنگ کن والا مطیع شو» و پادشاه سَك ها جوابی داد که معما بود توضیح آنکه يك پرنده و يك موش و پنج تیر فرستاد و گبر یاس<sup>(۳)</sup> یکی از ندمای داریوش اینطور تعبیر کرد: پادشاه سَك ها میخواهد بگوید که اگر شما نتوانید مثل پرنده بهوا بپرید و مثل موش بزمین بروید از این تیر های

(۱) - چون در شهر های یونانی در اروپا حکومت ملی غالباً بر قرار بود اشخاصی که حکومت مطلقه در بعضی از شهر های یونانی داشتند موسوم بجبار (تیران) بودند وغالباً آنها برای حفظ مقام خود بحمايت ایران متوسل میشدند

(۲) - G. Maspero. Histoire ancienne des peuples de l'Orient.

(۳) - Gobrias.

ما خلاصی نخواهید داشت با تسلیم داشتن چنین تعبیری باز معلوم نیست چرا پنج تبر فرستاده اند و این روایت هرودوت نیز افسانه بنظر میآید از آنطرف سکها با جباره یونانی که مستحفظ پل دانوب بودند داخل مذاکره شدند که یلها را خراب کنند تا داریوش نتواند مراجعت کند ولیکن چون آنها بواسطه حمایت ایران دارای این مقام شده بودند از انجام آن امتناع کردند و داریوش از همان طریق که یاروپا رفته بود به سارد مراجعت کرد ولیکن هشتاد هزار نفر در تحت سرکردگی بغابیش (مگا بیز یونانیها) در اروپا گذاشت که شهرهای یونانی تراکیه و مملکت مقدونی را تسخیر کنند و سردار مزبور این امر را انجام داد چنانکه پادشاه مقدونی آمین تاس مطیع ایران شد اگر در نظر گیریم که راه داریوش یاروپا از ممالک امروزه ذیل بوده :

بوغاز داردانل - تراکیه - رومیلی شرقی - بلغارستان بالاخض - رود دینیستر قسمت جنوبی او کرانیای رود دینیسر - رود دن (روسیه جنوبی) و طول این راه تقریباً دو هزار کیلومتر است در صورتیکه بوغاز داردانل هم بمسافت دو هزار و پانصد کیلومتر از پارسیای تحت آن زمان ایران واقع بوده و بنا بر این داریوش تقریباً هشتصد فرسخ و بلکه بیشتر از مرکز ممالک ایران دور شده بود این سفر جنگی داریوش فوق العاده جالب توجه است زیرا میسرماند که داریوش بعد از اسکات شورش ها و تشکیلاتی که بایران داد از ایجاد اوضاع ثابتی مطمئن شد که چنین مسافرتی را پیش گرفت والا شخصی مثل او ممکن نبود اینقدر از پای تخت دور شود مقارن همین اوان والی مصر مملکت برقه را که که در آن زمان کبری نا ایک مینامیدند تا او هسپرید<sup>(۱)</sup> یا بیغازی امروزه بایران ضمیمه نمود

(۱) - Evhespérides .

## وسعت همالک داریوش برای دانستن وسعت

ایران و تقسیمات اداری آن در زمان داریوش بهترین سند تاریخی کتیبه است که از این شاه در مقبره او در نقش رستم کنده شده و با زحمات زیاد آنرا خواننده بعد بزبانهای اروپائی ترجمه کرده اند ترجمه فارسی آن این است که در ذیل درج میشود (۱) چنانکه مشهود است ترجمه کتیبه علاوه بر تعیین حدود ایران اسلوب انشاء آن زمان و عناوین و القاب شاهان هخامنشی و بعضی نکات دیگر را که برای تاریخ مفید است میرساند این عناوین و القاب را بدون تغییر سایر شاهان هخامنشی نیز معمول داشتند :

« خدای بزرگی است آهورمزدا که این زمین را آفریده که آن آسمان را آفریده که بشر را آفریده که خوشی بشر را آفریده که داریوش را شاه کرده یگانه شاهی از بسیاری (۲) یگانه قانون گذاری (۳) از بسیاری منم داریوش شاه بزرگ - شاه شاهان شاه مالکی که از تمام نژادها مسکون است شاه این زمین پهناور تا آن دورها پسر و پستاسب - هخامنشی - پرسی پسر پرسی - آریائی از نژاد آریائی

داریوش شاه میگوید به فضل آهورمزدا این است علاوه بر پارس مالکی که در تصرف من است و حکومت من بر آنها جاری است و بمن باج می دهند و آنچه فرمان من است اجرا می کنند و در آنها قانون من محفوظ است

(۱) از ترجمه لاطینی کوس سویچ :

C. Kossowicz. Inscriptiones Palaeo-Persicae Achaemenidarum.

(۲) این عبارت را بعضی « یکنفر را پادشاه برای بسیاری » ترجمه کرده اند ولی موافقت با متن کتیبه ندارد عبارت نسخه عیلامی که رئیس عالم انگلیسی ترجمه کرده « یکی از شاهان بسیار » است (یکی بمعنی یگانه) و عبارت نسخه بابلی که اُپر عالم فرانسوی ترجمه کرده این است « که او شاه شاهان بسیاری است » هر دو نسخه عبارت پرسی قدیم را بطوریکه در اینجا ترجمه شده تأیید میکند

(۳) این عبارت را بعضی « یک نفر را فرماندار برای بسیاری » ترجمه کرده اند و باز صحیح نیست زیرا در نسخه عیلامی صریحاً نوشته شده « یک قانون گذار از بسیاری » (یک بمعنی یگانه است)



اسامی قدیمه	اسامی امروزه (۱)	اسامی قدیمه	اسامی امروزه
ماد	منگت مدی (آذربایجان کردستان عراق عجم)	آثورا	آسور
خوج	خوزستان	اربابی	عربستان
پرتو	پارت خراسان - کرگان	مودرایا (یه)	مصر
هرای و	هرات	آزمین	ارمنستان
باختریش	باختر - بلخ	گت پ توکک	کاپادوکیه ( قسمت شرقی آسیای صغیر ) غرب آسیای صغیر با شهر سارد
سو غود ( سو عد )	سغد (بخارا سمرقند)	سپرد	یونانیهای آسیای صغیر
خوارزمیش	خوارزم (خیوه)	ی ثون	سک های آن طرف دریا
زرنگ	سیستان	سکاتی تردریا	مقدونی
هرخوواتیش	رَجَج ا اعماسان جنوبی تا قندهار	سکوئر	یونانیهای بحر دار تراکته امروزه
تت گوش	پنجاب هند	ی ثونا تکک برا	سومالی و عدن امروزه
گندار	کابل و پشاور	یوتی یا	حبشستان
هیندوس	سیند	کوشیا (کوشا)	بره
سکاهومورگک	سکهای ماوراء سیحون	مکیا (مچیا)	قرطاجنه
سکاتیگر خودا	سکهای ماوراء سیحون	گرخا (گرکا)	
بابروس	بابل		

(۱) - معلوم است که این جدول در کتیبه داریوش نیست و اسامی ممالک بطوری که از طرف راست جدول در تحت ( اسامی قدیمه ) نوشته شده متوالیا ذکر گردیده ولیکن برای روشن بودن این قسمت کتیبه و تطبیق اسامی قدیمه با اسامی جدیده چنین بنظر آمد که جدول فوق لازم است .





داریوش شاه میگوید وقتی که اهورمزدا دید .....  
آن را بمن سپرد مرا شاه کرد من شام به فضل اهورمزدا من آنرا  
به ترتیب صحیح در آورده ام هر چه بردمان امر دادم همانطور که  
اراده من بود اجرا شد اگر تو فکر کنی چقدر بود ممالکی که داریوش  
اداره میکرد نگاه کن باین صورت ها آنها تخت مرا میبرند از این راه  
تو میتوانی آنها را بشناسی آنگاه تو خواهی دانست که نیزه های مردمان پارس  
دور رفته آنگاه تو خواهی دانست که پرسی ها دور از پارس جنگیده اند  
داریوش شاه می گوید آنچه من کردم بفضل اهورمزدا بود اهورمزدا  
پاری خود را بمن عنایت کرد تا کار را بنجام رسانیدم اهورمزدا مرا  
از اهریمن حفظ کناد (۱) و نیز خانواده من و این ممالک را این است  
استغاثه من از اهورمزدا اهورامزد این دعای مرا اجابت کناد ای بشر  
این است امر اهورمزدا بد میندیش - راه راست را مگذار - گناه مکن  
راجع ببعضی از ممالک که داریوش در کتیبه خود ذکر کرده  
محققاً معلوم نیست که کدام مملکت باید تطبیق شود ما بین محققین  
راجع بانها توافقی نیست ممالک مزبوره از این قرارند :

اولاً گرخوا را بعضی تصور میکنند که یا قرطاجنه تطبیق باید کرد (۲)

و عقیده دارند که قرطاجنه چون مستعمره فنیقی ها و فنیقیه جزو

(۱) - این کلمه را محققین مختلف خوانده اند ولی باید اهریمن یا ارواح بد یا چیزی از  
این مقوله باشد

(۲) - قرطاجنه شهر بزرگ و پایتخت دولت قوی بدین نام بود از حیث دریا نوردی  
و تجارت مردمان آن در عالم قدیم شهرتی بسزا داشتند خرابه های آن در نزدیکی  
تونس امروزه است این مملکت را فنیقیها (فرم حده) مینامیدند یعنی شهر نو و رومی ها  
آنرا (کارتاگ) گفته اند قرطاجنه معرب آن است بنای این شهر در ۸۱۴ ق. م  
و انقراض دولت قرطاجنه بدست رومیها در نیمه قرن دوم ق. م بود

متمملکات ایران بود قرار دادی با ایران داشته و نمکین لژ شاهان هخامنشی می نموده دو دلیل برای اثبات این مطلب میتوان اقامه نمود یکی آنکه داریوش اول مأموری بقرطاجنه فرستاده قربانی انسان را قدغن نمود و سنای قرطاجنه از این حکم نمکین کرد توضیح آنکه در قرطاجنه معمول بوده که مادران مقدس بچه های خود را در روی دو دست بحسبهُ مُلْک رِب النوع بزرگ این مملکت که به پیش به خط افقی دراز بود گذاشته در زیر آن آتشی روشن میکردند تا بچه کباب و قربانی شود داریوش این نوع قربانی را برخلاف انسانیت دانسته و مأموری بقرطاجنه فرستاده آنرا غدغن کرده است دیگر آنکه در جنگ ایران به یونان در زمان رخشیار شا قرطاجنه سفاین خود را به تقاضای ایران کمک ایرانیها بطرف سواحل جنوب غربی یونان فرستاده با یونان در جنگ شد بنا بر این اطلاعات محققین زیادی اخیراً حال يك نوع دست نشاندگی قرطاجنه را نسبت بایران صحیح دانسته اند (۱) از قرائن چنین استنباط میشود که مستعمرات دیگر فنیقیها در دریای مغرب نیز نسبت بایران حال قرطاجنه را داشته اند و نیز معلوم است که داریوش بعد از مراجعت از مملکت سگ ها به برادر خود ( آرْتافِرْن ) والی اییدی سپرد که توسط يك نفر یونانی دموکاید نام راجع بصفحات و ممالک غرب ( اروپای غربی حالیه ) تحقیقاتی نماید تا بیا مملکت سگ های آنطرف دریا را بعضی تطبیق باقریم امروزه نموده اند ( مثل کلان هوار فرانسوی ) ولیکن عقیده برخی از محققین این است که مقصود از سگ های آن طرف دریا مملکتی است که ما بین

(۱) - یونانیها قرطاجنه را کَرخدون می نامیدند و مستبعد نیست که کرخا از همین اسم آمده باشد

تراکیه و دانوب واقع بوده یعنی بلغارستان امروزه اگر چه این عبارت بقدری عمومیت دارد که آنرا شامل تمام صفحات شمالی و غربی دریای سیاه میتوان نمود ثانیاً مکیا را تطبیق با طرابلس غرب و برقه اثیریون نموده اند زیرا یونانیها مردم این مملکت را مگسوئیس نامیده اند رابعاً سکاها را با سکیت یونانیها تطبیق می کنند این کلمه را (سکا) و (سک) خوانده اند سکاها (تیکسرخودا) را تصور میکنند سکهای بودند که در حوالی دریاچه آرال با ماوراء سیحون سکنی داشتند و این اسم از کلاه خود نوك نیز آنها آمده

در خانه مقنضی است علاوه نمائیم که اسمی بعضی از ممالک را چون مختلف خوانده از این جهت هر دو قسم قرائت را نوشته و غیره مشهور را در هلالین گنجانده ایم

## جنگ بایونان - از قرائن چنین بنظر میآید که

داریوش بعد از برقراری امنیت در ممالک تابعه ایران و فتوحات خود در سند و جاهای دیگر بنحیال توسعه ایران نبود چه ایران از هر طرف بمحدود طبیعی خود رسیده بود و قشون کشی های کبوجیه بطرف کویر لیبی و حبش و سفر جنگی داریوش بممالکت سکاها معلوم نمود که ادامه جهانگیری در ماوراء حدود طبیعی نتیجه ندارد و بر فرض گرفتن مهالکی نگاهداشتن آنها مشکل است راجع بیونان اروپائی نیز همین تصور میرود که داریوش در قصد تخطی بآئن یا اسپارت نبود بلکه در دربار ایران اشخاص زیادی عقیده داشتند که جنگ با یونان برای ایران مفید نیست ولیکن خود یونانیهای اروپائی داریوش را مجبور نمودند

اسپارت حاضر نشد کهک نماید ولیکن آتنی ها بیست کشتی باو دادند و پس از آن شورش بنام شهرهای یونانی در آسیای صغیر و جزیره قبرس و غیره سرابت کرد و یونانیها حمله بسارد بزرده آن شهر را سوزانیدند ولیکن بگرفتن ارگ آن بواسطه استحکاماتی که داشت موفق نشدند پس از آن دری نگذشت که قشون ایران از هر طرف بمحل اغتشاش روی آور شد و سفاین فنیقی از طرف دریا عرصه را بر شورشبان تنگ کرد بالاخره جنگو در نزدیکی میلت شد که یونانیها مضمحل و متواری شدند آتنی ها بمملکت خودشان مراجعت کردند و شهر میلت را سپاهبانان ایران گرفته غارت نمودند و شورشهای ها مجازات سخت دادند معلوم است که داریوش از دخالت یونانیهای اروپائی بامور داخلی ایران فوق العاده مکدر شد و مخصوصاً وقتی که خبر آتش زدن سارد را شنید میگویند بیکي از ملازمان خود سپرد که در سر سفره هر روز بگوید شاه آتنی هارا فراموش مکن در سال ۴۹۲ ق.م جنگ اول ایران با یونان شروع شد توضیح آنکه داریوش بداماد خود (ماردونیا) سپرد که قشونی تا آن کشیده آندولت را تنبیه کند مورخین میگویند این شخص علاوه بر نجابت جبلی خیلی عاقل و در سیاست ماهر بود و اول کاری که کرد این بود که تمام مستعمرات یونانی در آسیای صغیر حکومت ملی داد تا آنها را از ایران راضی کرده باشد بعد اروپا قشون کشی کرده تا کوه (آتس) واقع در تراکیه پیش رفت و مقدونی را مجدداً باطاعت ایران در آورد اسکندر پسر (آمینتاس) (۱) قرارداد پدر خود را با ایران راجع بشمکین و دادن خراج تجدید کرد ولیکن در این حین بواسطه طوفان دریا نصف کشتی های ایران که مشغول حمل و نقل آذوقه بودند خراب و معدوم گردید و چندی از ادامه قشون کشی صرف

(۱) — Amintas

نظر شد با وجود این ایرانیها مواقع محکم را در همه جا در تصرف خود نگاه داشتند و عرب ایرانیها ( یا بطوریکه یونانیها میگفتند مدها ) در یونان خیلی زیاد بود ولیکن با وجود این اقدامی برای تجهیزاتی نمی کردند این حالت روحی یونانیها را در دربار ایران میدانستند چه بسیاری از یونانیهای اشرافی که از حکومت ملی یونان ناراضی بودند و فرار کرده دربار ایران پناهنده شده بودند حال یونان را برای داریوش توصیف میکردند و در دربار ایران همه باین عقیده بودند که داریوش بدون جنگ نمیتواند یونان را مطیع نماید بنا بر این عقیده داریوش جارجی هائی بمهالك یونان فرستاده اعلام کرد که یونانیها باید سر تسلیم پیش آرند و با اصطلاح آن روز آب و خاک بدهند اکثر از شهرهای یونان این تکلیف را پذیرفتند ولیکن در آتن و اسپارت با جارجی ها معامله نی رحانه کردند و بدین جهت جنگ از نو شروع شد ( ۴۹۰ ق. م ) ایندفعه قشون ایران در تحت فرماندهی یکنفر بعد ( داتیس ) (۱) نام بود و او اینطور صلاح دید که از راه دریا و جزایر ( سیکلاد ) مستقیماً بنظر آتن برود و قشون ایران اول شهر ( اریتره ) (۲) را گرفت و آترا با معابد آن آتش زده مردمان آترا بآسیا فرستاد بعد از این واقعه ششصد فروند کشتی ایران بشبه جزیره ( آتیک ) (۳) که آتن در آن واقع است رسید و لنگر انداخت عده کشتی یونانیها ۳۵۳ فروند بود اول آتنی ها نمی خواستند جنگ کنند زیرا کمکی را که از اسپارت انتظار داشتند نرسیده بود ولیکن ( ملتیاذ ) یکی از نجبا زادگان آتنی که ایرانی ها را می شناخت باعث شد که قشون آتن در تحت سرکردگی او برای جنگ با ایرانیها بیرون آمد و در راه قوه هم از پلاته ( یکی از شهرهای یونانی ) بکمک آنها رسید و محل

(۱) - Datis

(۲) - Eritrée

(۳) - Attique



(ماراتن) (۱) را که در طرف شرق و شمال شبیه جزیره (آتیک) و پنج فرسخی آن بود اشغال کرد پس از آن میلنیاد جنگ را شروع کرد یونانیها چون میدانستند که ایرانیها تیراندازهای ماهری هستند و اگر زودتر جنگ کنند طاقت تیر آنها را نخواهند آورد خودشان را بی پروا سپاه ایران زده و جنگ نیتن نمودند آتی ها مشق کرده و ورزیده و قوی تر بودند و ایرانیها بجنگ بدین ترتیب عادت نداشتند. بالنتیجه ایرانیها بعد از دادن چهار هزار نفر تلفات بطرف کشتیهای خود عقب نشستند و کشتیها حرکت کرد ایرانیها اول میخواستند از طرف دیگر که نزدیکتر بود حمله بآتن بزنند ولیکن میلنیاد که نقشه آنها را میدانست قدری قشون در محل گذاشته بدان سمت که مقصود آنها بود شتافت و ایرانیها چون حال را بدین منوال دیدند دیگر جنگ نکرده بآسیب مرجع کردند (۴۹۰ ق. م) عده قشون ایران را مورخین یونانی صد هزار وعده یونانیها را بازده هزار نفر نوشته اند ولیکن معلوم نیست که صحیح باشد این جنگ برای ایران ضرر عظیمی داشت قبل از این جنگ یونانیها ایرانیها را مغلوب نشدن می پنداشتند زیرا بهر طرف که روی آورده بودند فتح نصیب آنها شده بود ولی حالا فهمیدند که میتوان ایرانیها را شکست داد و این فتح دل آنها را قوی و زمینة پیشرفت یونانیها را در ایران تهیه کرد چنانکه در جای خود بیاید چهار سال بعد از این جنگ داریوش درگذشت (۴۸۶ ق. م) از قرائن چنین بنظر میآید که داریوش در صدد جنگ جدیدی با یونان بوده بعضی از مورخین را عقیده این است که اگر عمر داریوش وفا میکرد جبران این شکست را مینمود

# قضاوت تاریخ دربارهٔ داریوش

**بزرگ** - این شاه را مثل کوروش شاه بزرگ گفته اند عقیده بعضی

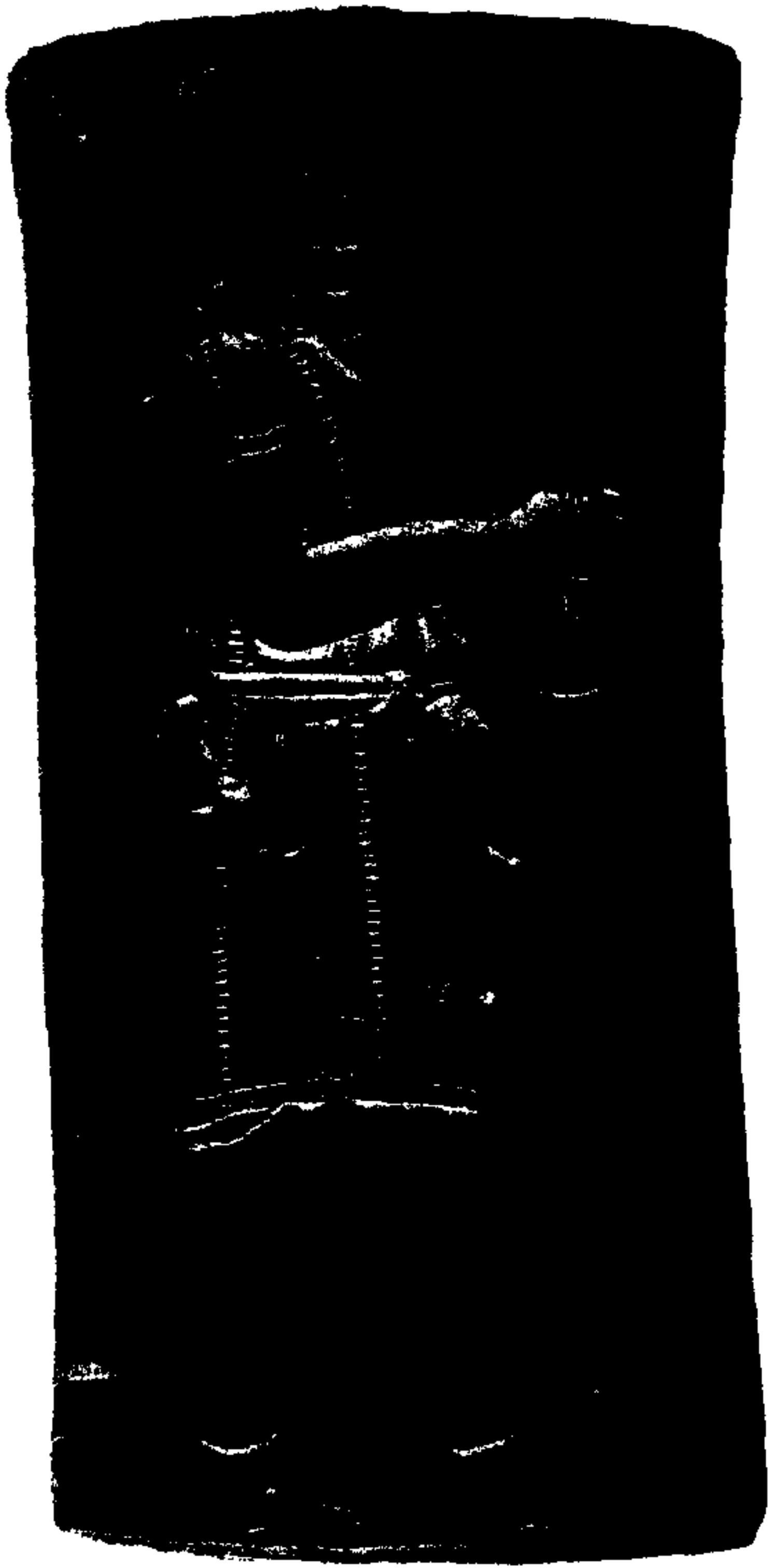
از مورخین این است که اگر بعد از کبوجیه داریوش ر تخت نمی نشست دورهٔ هخامنشی ها هم مثل دورهٔ مدها زود سپری و منقضی میشد این شاه شاهنشاهی ایران را از نو تأسیس کرد و بن تشکیلاتی داد که در آن زمان بهتر از آن عملی نبود چنانکه می بینیم که بعد از او اسکندر و سلوکیدها و ساسانیان و خلفای بنی امیه و عباسی همان کرده را تعقیب کردند در زمان و دولت هخامنشی باوج عظمت خود رسید و بعد از او رو با انحطاط رفت داریوش فوق العاده مراقب بود که از طرف مأمورین دولتی تعدی مردم نشود و با این مقصود در ممالک ایران حرکت میکرد نجیباء که از این مراقبت شاه دلخوش نبودند او را دوره گرد نامیدند ولیکن مورخین این سخریه را برای او بهترین تمجید میدانند

## چهارم خشیارشا (۱)

در بادی امر همه تصور میکردند که (آرتا برن) که از زن اولی داریوش دختر گوبریاس (یکی از همدست های داریوش در قتل بردیای دروغی) متولد شده بود جانشین او خواهد بود ولیکن چندی قبل از فوت خود داریوش پسری را که از (آتوسا) (۲) دختر کوروش بزرگ داشت ولیمهد خود نمود و همه تمکین کردند اسم او (خشیارشا) است (گررک سیس یونانیها) خشیارشا در سن ۳۴ سالگی بتخت سلطنت جلوس کرد و شاهی بود ظاهراً آراسته و با رفق و نجیبانه ولیکن از حیث طینت

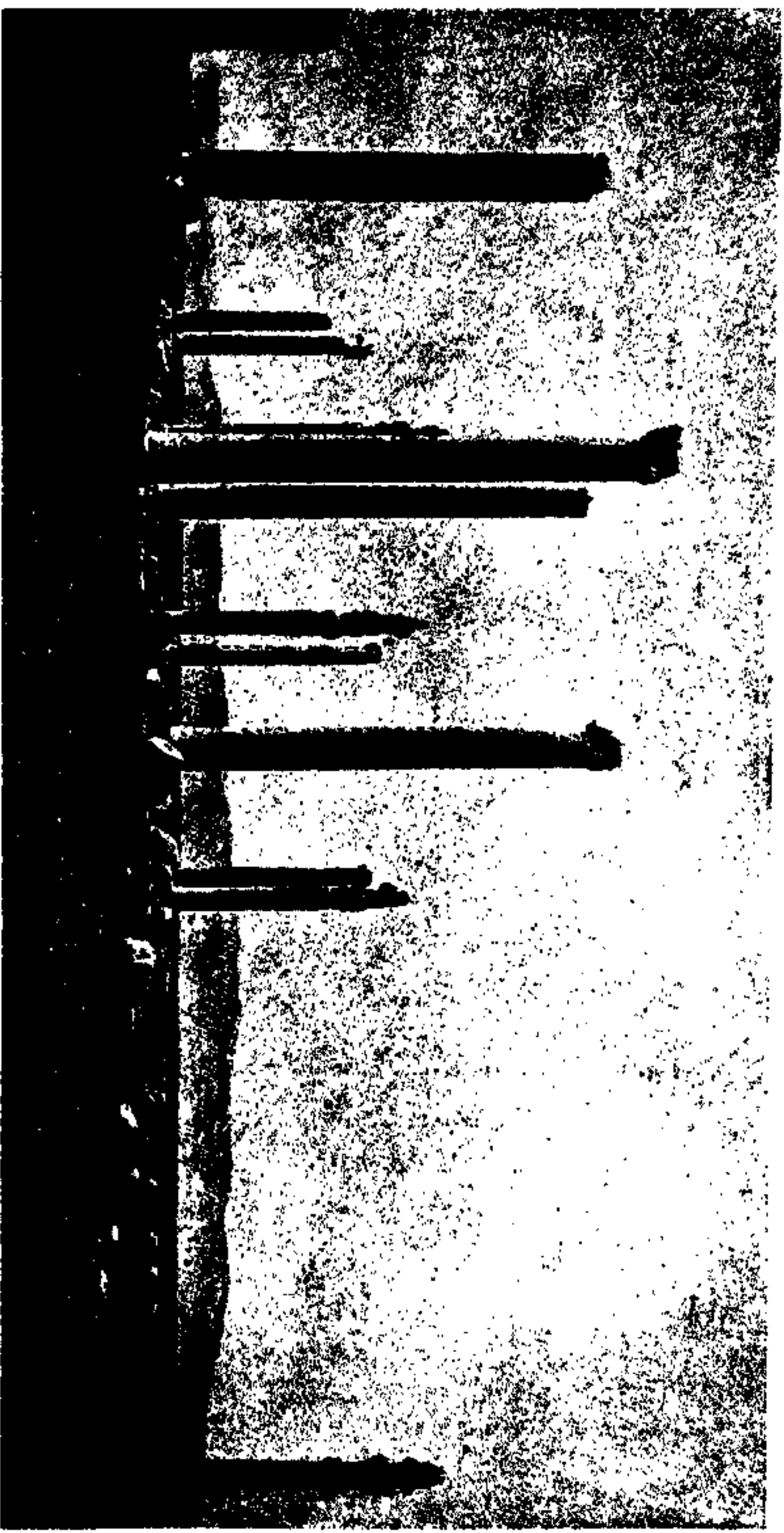
(۱) - Khschaiârschâ در مکتبهٔ پارسا این شاه خود را اینطور مینامد بنا بر این  
خشیارشا که بعضی نوشته اند صحیح بنظر نمیآید  
(۲) - Atossa

(۵) شخصی بود سفاک و شهوت پرست و قنبل در ابتداء سلطنت خود توجه خود را بطرف مصر که شوریده بود و شخصی (خایشا) نام آنجا سلطنت میکرد معطوف داشت و آتش شورش را خوابانید (۴۸۴ ق. م) بعد شورش بابل را بر طرف کرد بدین معنی که آن شهر را بعد از چند ماه محاصره گرفت این دفعه بر خلاف دفعات گذشته شهر دچار غارت شد هر چه در معابد بود بیغما رفت و خزانه رب النوع بزرگ بابل ها (بل ماردوک) نصیب فاتحین گردید و جمعی از اهالی را اسیر کرده بجاهای دیگر بردند پس از این واقعه بابل دیگر گمراست نگردید بعد از این دیوکار خشیارشا به نهب جنگ با یونان برای تلافی شکست هراتین پرداخت میگویند در ابتداء شاه مزبور نمیخواست با یونان جنگ کند و اهمیتی بشکست هراتین نمیداد ولیکن (ماردونی جا) که در فوق ذکری از آن شده این شکست را بر خلاف جهت ایران دانسته خشیارشا را بچنگ واداشت معلوم است که فراریها و رانده های یونان که دشمن حکومت ملی در یونان بودند و در دربار ایران اقامت داشتند نیز با این خیال همراهی میکردند در هر حال در مدت سه سال نهب جنگ دیده شد و برای محل اجتماع کل لشکرها کاپادوکیه (۱) واقع در آسیای صغیر را انتخاب کردند بطوریکه مورخین یونانی نوشته اند چهل و شش گونه مردم از نژادها و ملل مختلفه در این جنگ شرکت داشتند قشون مرکب بود از پارسی ها و مدها و کرگانی ها و باختریها و پارت ها و آسکها که از نژاد آریایی بودند بعد باین سپاهیان اهالی آسور و عربستان و هند و لیدی و حبش و سایر ممالک تابعه منضم و هر کدام از ملل با اسلحه خودشان برای جنگ حاضر شده بودند عده سپاهیان خشیارشا را مورخین یونانی مختلف نوشته اند و بعضی به چهار و بلکه بشش کرور



يلك تقر پارسی دوره هخامنشی - اصل در موزه بریطانیائی در لندن است ( از کتاب زاره صنایع ایران قدیم )

نخت چنبد - ستون های راهگاه خمشبارش



رسانیده اند ولیکن آنچه مورخین دقیق نوشته اند از هشتصد هزار پیاده و هشتاد هزار سوار تجاوز نمیکرده از طرف دریا هزار و دویست کشتی جنگی و سه هزار کشتی حمل و نقل باین قشون کمک مینمود کشتی های مزبور را مصریها و فینیقیها و اهالی جزیره قبرس و آسیای صغیره مستعمرات یونانیها در آسیای صغیر بحکم شاه حاضر کرده بودند قشون ایران از بوغاز داردانل که در آن زمان موسوم به هِلَسْ پونت (۱) بود از روی پلی که بامر شاه از کشتیها ساخته بودند در مدت هفت شبانه روز بطرف اروپا گذشت پیاده نظام بشش اردو و سواره نظام بسه قسمت تقسیم شده بود فرماندهان اردوها همه پاریسی بودند و شاه با تمام خانواده هخامنشی همراه قشون حرکت میکرد تقسیم اردوها بقسمتهای کوچکتر فرماندهان اردوها و اگذار و برای هر قسمتی رئیس و صاحب منصبانی معین شده بود کلیه حرکت چنین قشون معظمی از آسیای صغیر بیونان دلالت میکند بر اینکه از حیث تقسیمات و حرکت و رسانیدن آذوقه و ساختن پلها و تعمیر راهها نظم و ترتیبی در کار بوده و يك نقشه معینی تعقیب میشده و الا این راه دور را نمیتوانستند به پیمایند علاوه بر پلها که در چند جا ساخته بودند در طرف شمال کوه آتُس (۲) کانالی حفر شده بود تا مثل سفر اولی ایرانیها بیونان کشتی های ایرانی دچار طوفان نگردد (در سنه ۱۸۳۹ میلادی در این کانال سیصد دريك بافتند) از طرف دیگر در مادی امر در یونانیها اتفاق و اتحادی دیده نمیشد و شهر های یونانی هر کدام نظری داشته غالباً جنگ را با ایران امر بی نتیجه میدانستند

در اغلب شهرها و بلکه در خود آن تردید و تذبذب حکمفرما بود ولیکن

(۱) — Hellespont.

(۲) — Athos.

شخصی از آتنی ها تمیستوکلی (۱) نام قدم پیش نهاده مردم را بچنگ و تهیه لوازم آن تحریک کرد و در این اقدام مردمی را که با حکومت ملی موافق و بر ضد فراریات یونانی مقیم در بار ایران بودند جلب نموده بالاخره فائق آمد آتنی ها عازم جنگ گردیده سفرائی بشهر های دیگر یونانی فرستادند که اتحادی منعقد نموده در مقابل ایرانیها با هم باشند اول اسپارت و بعد سایر شهر ها داخل این اتحاد شدند و عده شهر های متحد به سی و یک رسید اگر چه باز تردیدی در کار بود بخصوص که غیب گوهای یونانی نتیجه جنگ را خیلی بد پیش بینی کرده بودند با وجود این مساعی تمیستوکلی نتیجه داد و قشون اسپارت که مرکب از هفت هزار نفر بود تنگه ترموپیل (۲) را گرفت زیرا یونانیها بواسطه قلت قوایقین داشتند که در دشت وسیع از عهده سواره نظام ایران بر نخواهند آمد قشون یونانی در ترموپیل در تحت سرکردگی لئونیداس (۳) و قوه بحری که مرکب از ۲۷۱ کشتی بود در تحت فرماندهی اوری بیاد (۴) بود (مردو از اهل اسپارت بودند) در ابتداء جنگ در دریا در نزدیکی جزیره اوبه (۵) مابین قواء متخاصمه در گرفت در اینجا ایرانیها نقشه طرح کرده بودند که اگر اجرا میشد بقول خود یونانیها نه يك کشتی یونانی سالم میماند و نه يك یونانی جان در میبرد نقشه عبارت بود از اینکه عده از سفاین از بحریه ایران جدا شده در صدد بر آمد که از بوغازیکه اوبه را از یونان جدا میکند گذشته پشت سر بحریه یونانی را بگیرد و لیکن باد های تنیدی که وزید مانع شد از اینکه این نقشه موقع اجرا شود و وقتی این کشتیها که عده آنها

(۱) - Thémistocle.

(۲) -- Thermopyles.

(۳) - Léonidas.

(۴) - Euribyades.

(۵) - Eubée.

فرود بود بمقصد رسیدند که جنگ دریائی مابین ایرانیها و یونانیها به بهره مندی یونانیها خاتمه یافته بود بدون اینکه نتایج قطعی حاصل شده باشد در این هنگام قشون ایران که از راه خشکی پیش میآمد و تمام طوایف و مردمی که در سر راه واقع شده بودند آب و خاک که علامت اطاعت بود تقدیم میکردند بالاخره به تنگه ترموپیل رسید و بطوریکه میگویند پنجروز قشون ایران مبادرت به حمله نکرد (بعضی تصور میکنند که خشیارشا منتظر بود که یونانیها سر تسلیم پیش آیند) روز ششم حمله ایرانیها شروع شد سوارهای مدی و تیر اندازان کدیرسی (گویا همان مردمی باشند که در تاریخ عیلام اسمشان ذکر شده است) جلالت خود را ظاهر کردند ولیکن سپاهیان اسپارت که موسوم به (هولیت) (۱) یعنی سنگین اسلحه بودند نگذاشتند قشون ایران از تنگه مزبور بگذرد و حملات را تماماً دفع کردند چون فرماندهان قشون ایران دیدند که عبور از تنگه ممکن نیست نقشه که بنظرشان رسید این بود که از بی راهه از طرف کوه قشونی در تحت سرکردگی (هیدارن) (۲) حرکت دادند که پشت سر یونانیها را در ترموپیل بگیرد همینکه قشون یونانی زاین نقشه مطلع شد امر داد که قشون مزبور عقب نشینی نماید بمحصور نشود و خودش با سیصد نفر اسپارتنی و هفتصد نفر یونانی (از شهرهای دیگر یونان) در ترموپیل ماند که عقب نشینی قشون یونانی را تأمین کند برای مشغول کردن لشکر ایران لئونیداس حمله بقشون مزبور برد و کشتار مهمی در گرفت و سر کرده مزبور در این جدال مقتول شد بعد قشون ایران که از بی راهه حرکت کرده بود رسید و پشت سر سپاهیان یونانی را که لئونیداس مانده بودند گرفت و تمام یونانیها را کشت (در تاریخ جنگها این جنگ یونانیها یکی از معروف ترین جنگ های پس قراول است

(۱) - Hoplites

(۲) - Hydarnes



و نظیر آن جنگ پس قراول فرانسویها است که در اوایل قرن نوزدهم در (واترلو) روی داده (مینویسند که سپاهیان یونان که با لئونیداس مانده بودند چون یقین داشتند که همگی کشته خواهند شد در شوخی و مزاح و خنده نسبت بیکدیگر مباحثه مینمودند و از جان گذشته جنگ میکردند لئونیداس اسم بزرگی در تاریخ گذارده و حکایت‌هایی راجع او مانده (۱) بعد از تسخیر تنگه ژرموپیل راه آن بلکه راه تمام یونان برای قشون ایران باز بود بنا بر این آتنی‌ها زنها و اطفال را از آن بطرف جزیره سالامین حرکت دادند و هر کس که می‌توانست اسلحه بردارد با پارو بزند بطرف جزیره مزبور حرکت کرد کشتی‌های یونانی نیز در آنجا جمع شده بودند تا بقوای بری نزدیک باشند و قواء مزبوره از ۳۶۸ کشتی ترکیب یافته بود قشون ایران بطرف آن حرکت کرده آن را تصرف نمود و بتلافی کارهاییکه یونانیها در سارده کرده بودند معابد را آتش زد و فتح آن را خشیارشا به اردوان عمومی خود که نیابت سلطنت را داشت خبر داد از طرف دیگر در نزدیکی سالامین جنگ بحری مابین فریقین شروع شد و یونانیها باندازه آسیب بکشتیهای ایرانی وارد آوردند که روز دیگر ایرانیها مبادرت بچنگ نکردند (۴۸۰ ق. م) جهات عدم پیشرفت ایرانیها در این جنگ با وجود برتری قواء بحری آنان این بود اولاً بحریه ایران که از کشتی‌های گوناگون و ملل مختلفه ترکیب و تشکیل شده بود وحدت اداری را فاقد بود ثانیاً محل جنگ که بوغاز مابین سالامین و یونانستان انتخاب

(۱) - مثلاً معروف است وقتی که خشیارشا باو پیغام داد که آب و خاک بدهد (یعنی تسلیم شود) جواب داد [وقتی که ما نباشیم هر چه هست مال شماست] در این حال یکی از ملازمان او گفت این چه جوابی است که میدی مگر این دریای لشکر را نمی بینی اگر هر کدام از سپاهیان ایران تیری بیندازند آسمان تیره و تاریک خواهد شد لئونیداس جواب داد [بهدر آنوقت در سایه می‌جنگیم]

شده بود برای کشتیهای بزرگ و عده زیاد آنها مناسبت نداشت و از این جهت تمام کشتی ها بکار نیفتاد ثالثاً ایرانی ها از فنون بحری اطلاع درستی نداشتند و حال آنکه یونانیها کمال مهارت را در این فنون داشتند و بعلاوه فرمانده قابلی بحریه ایران را اداره نمیکرد بعد از این جنگ بر ایرانیها معلوم شد بآن زودی که تصور میکردند کار یونان خاتمه نخواهد یافت و چون غیبت خشیارشا از ایران ممکن بود زحماتی از طرف ممالک تابعه تولید کند و از طرف دیگر پیشرفت بحری یونانیها ممکن بود کار حمل و نقل آذوقه را برای چنین قشون عظیمی مشکل نماید خشیارشا با قشون زیادی بایران مراجعت کرده آمد و با جا را با دویست هزار نفر قشون زبده در یونان گذاشت تا بچنگ یونان خاتمه دهد مورخین یونانی نوشته اند که خشیارشا در مراجعت بایران تلفات زیادی داده خنجر برگشت ولیکن مورخینی که پیشتر دقیق شده اند این حرف را صحیح نمیدانند زیرا تصرف آن و آتش زدن معابد آن تا اندازه مقصود دربار ایران را که تنبیه یونانیها بود حاصل کرد از طرف دیگر بل داردائل سالم بود و قشون میتوانست سلامت باسیای صغیر مراجعت کند آمد و رفتی جا که بقول مورخین شخص رشید و عاقل و با تدبیری بود. قشون ایران را بطرف دشتهائی که در تسالی (۱) واقع بود برد و زمستان را در آنجا گذرانیده بتکمیل تشکیلات قشونی پرداخت عده قشون او را با مقدونیها و یونانیها بالغ بر سیصد هزار نفر نوشته اند سردار مزبور برای اینکه حتی المقدور باین جنگ با سلامت خاتمه داده باشد توسط پادشاه مقدونی الکساندر (۲) - دست نشانده ایران - با یونانیها داخل مذاکره شد که مطیع ایران شده یونان را جزو ایران بدانند و ایران در ازای این اطاعت آنها را در امور داخلی آزاد گذارده آن

(۱) - Thessalie. در یونان وسطی امروزه واقع است

(۲) - Alexandre.

و معاهد آنرا تعمیر نماید این تکلیف را آتنیها با خشونت رد کردند و جنگ شروع شد ایرانیها مجدداً وارد آتن شده آنرا تکی خراب کردند پس از آن در پلاته نزدیک تب (۱) جنگی مابین فریقین روی داد عده قشون یونانی صد هزار نفر بود در ابتداء چنین بنظر میآمد که ایرانیها فائق خواهند گردید ولیکن در حین جنگ مردونی جا نیر خورده از اسب زمین افتاد و قشون ایران بیفرمانده ماند تا وجود این ایرانیها جنگ را ادامه دادند ولیکن بهره مندی نصیب قشون یونانیها گردید: چهل هزار نفر از قشون ایران عقب نشینی کرد و مابقی متفرق یا کشته شدند فرمانده قشون یونان پادشاه اسپارت پوزانیدوس بود که نیز در جنگ کشته شد (۴۷۹ ق. م) در همین اوان قرطاجنه (کارتاژ) که با یونانیهای جزیره سیدیل جنگ میکرد از پادشاه آن جزیره که معروف به جبار سیدیل بود شکست خورد این فتح را مورخین کمتر از فتح یونانیها در سالامین میدانند بعد از جنگ سالامین یونانیها به کشتیهای ایران که در جزیره ساموس (۲) در دعاغه میکال بود حمله برده آنرا معدوم کردند (۴۷۹ ق. م) و قلعه سستوس (۳) که در ساحل اروپائی یونان هلس پونت بود نیز بتصرف یونانیها درآمد از این بعد چندی در دریاها تفوق بابونانیها بود

## جهات عدم پیشرفت ایران در جنگهای عدیده

آن با یونان از شرحی که مذکور شد بخوبی استنباط میشود اولاً قشون ایران مشق کرده و ورزیده نبود؛ غیر از ده هزار نفر لشکر جاویدان باقی را از مالک جمع کرده بطرف یونان فرستاده بودند و هر چند پارسیها و مدها و پارتها که اکثریت اهالی

(۱) - تب (Thèbes) یکی از دول یونانی بود

(۲) - Samos.

(۳) - Sestos.

ایران زمین را تشکیل میدادند تیراندازان قابل و ماهری بودند ولیکن در مقابل اسلحه دفاعیه یونانیها که کاملتر و محکمتر بود نمیتوانستند نتیجه بزرگی از این مهارت خود بگیرند بخصوص که یونانیها برای احتراز از تیراندازان ایرانی خود با نتره های کوناہ بی پروا بصفوف ایرانی میزدند و از خود گذشته جنگ میکردند و ایرانیها از این نوع جنگ بهره زیادی نداشتند چنانکه در جدل نرموپیل مادامیکه پشت سپاهیان یونانی گرفته نشده بود نتوانستند کاری پیش برند بعلاوه باید در نظر گرفت که سواره نظام ایران در مجلگه های وسیع ایران عادت کرده بود در مملکت کوهستانی یونان و معبر های تنگ آن نمیتوانست کلهای معنوی به پیاده نظام کند دویم در قشون ایران آن حرارت و از خود گذشتگی که یونانیها ابراز میکردند نبود چه یونانیها در خانه خود میجنگیدند و فتح یا شکست مسئله حیات یا ممات برای آنها بشمار میرفت ولی فتح قشون ایران برای يك قسمت بزرگ آن که از ملل تابعه ولی اجنبی تشکیل شده بود دوام تابعیت آنها را و شکست برعکس امید یا احتمال خلاصی آنها را از قید در برداشت بنا بر این حس وطن خواهی یونانیها را فدا کاری و از جان گذشتگی را میداشت و بعکس در قشون ایران بعضی قسمتهای قشون را که از ملل اجنبی بودند با چوب و شلاق بچنگ میراندند .

سوم فقدان نقشه جنگی صحیح در شکست ایرانیها خیلی مؤثر بود مثلاً انتخاب سالامین برای جنگ دریائی که هیچ مناسبت نداشت این مطلب را بخوبی میرساند

چهارم کوروش بزرگ چنانکه دیدیم در مواقع مشکل بقوه عقل بیش از زور و جبر متوسل میشد و در این جنگها هیچ دیده نمیشود که بفکر و تدبیر کاری را از پیش برده باشند و حال آنکه زمینه برای سیاست و تدبیر بواسطه رقابت و هم چسبی که شهر های یونانی بخصوص اسپارت

و آن با هم داشتند موجود بود و با حسن سیاست میشد اهمیتارت و بعضی شهر های دیگر را از دخالت در جنگ مانع شد و آن را مغلوب نمود زیرا که بیشتر زحمات ایران در آسیای صغیر از طرف آنها بود کلیه جنگهای ایران با یونان يك بار بیشتر ثابت کرد که حالت روحی مرد جنگی و اسلحه آن اهمیت دارد نه عده نفرت فزون جهاتیکه مذکور شد البته در نتیجه جنگ مؤثر بوده و لیکن باید در نظر داشت که جهات اصلی بهره مندی یونانیها بواسطه صفات غالبه و تربیت و ترقی اخلاقی و تمدن آنها بود چه اینها مردمانی بودند که با حس وطن پرستی و عدالت و عزت نفس و شرافت مندی و غیرت و مردانگی پرورش می یافتند و از این جهات و نیز رحمت علوم و فنون در دنیای آن زمان نظیر نداشتند

## پس از خاتمه جنگ یونان واقعه مهمی

در سلطنت خشایارشا روی نداد و چنانکه مکتوبند او اوقات خود را بدطو و لعب میگذراند فقط چیز بده قابل ذکر باشد این است که شخصی (ساتاسپس) (۱) نام محکوم به اعدام شده به دختاریان بدو گفت اگر سفری دور افریقا کرده تحقیقات خود را بشاه عرضه دارد از تقصیرش خواهد گذشت و او عازم این مسافرت گردیده تمام دریای مغرب را تا بوغاز (جبل طارق) پیمود و پس از آن طرف جنوب حرکت کرد ولیکن کار خود را تمام نکرده بایران برگشت و بحکم شاه مصلوب گردید گویند قبل از مرگ گفته بوده است که در سواحل افریقا مردمی دیده بود که از برگ خرما لباس داشتند و همینکه کشتی او را دیدند بدرون مملکت فرار کردند (چنین مسافرن را بدور افریقا بك نفر از اهل قرطاجنه (هانن) (۲) نام چند سال قبل از مسافرت

(۱) - Sataspès

(۲) - Hannon

ایرانی مذکور نموده بود) در ۶۵ ق. م. خواجه هشی خشیارشا که مهر داد نام داشت با رئیس گارد مخصوص او اردوان نام همدست شده شاه و داریوش پسر او را کشتند از قرار معلوم اردوان نیز طرف ویش تاسب پسر خشیارشا هفت ماه نیات سلطنت داشته (۱) تا آنکه اردشیر اول پسر خشیارشا او را کشته بتخت جلوس کرده است (۶۵ ق. م.) قضاوت در باره خشیارشا - ایرانی که به ارث او رسید نزدیکترین امپراطوری بود که تا آن روز تشکیل شده بود خزانه معمور و ممالک امن بود ولی بواسطه شهوت پرستی و ضعف نفس نتوانست از این میراث استفاده و شکست های خود را جبران کند بعد از جنگ یونان یکسال در سارد ماند و کارهای بد کرد بعد هم در لهو و لعب فرو رفت و اداره اینهمه ممالک بدست خواجه سرایان او افتاد در زمان او انحطاط ایران هخامنشی شروع شد

## پنجم - ارته خشترای اول (۲)

( اردشیر اول ) - بعد از خشیارشا بطوریکه مذکور شد پسر او اردشیر دراز دست بتخت نشست یونانیها اسم او را ( آرتاگرزیس ) دراز دست ضبط کرده اند این پادشاه چهل و یکسال سلطنت کرد و وقایع مهمی در اینمدت روی نداد به استثنای یکی دو فقره که قابل ذکر است درابتداء سلطنت او ویش تاسب پسر خشیارشا با مردم باختر همدست شده مدعی سلطنت شد ولیکن بعد از دو جنگ مغلوب و نابود گردید (۶۲ ق. م.) بعد شخصی از اهالی ( لیبی ) ایناروس نام (۳) در مصر طغیان کرده

(۱) - از قول دی نُن در پلوتارک اینطور ذکر شده

(۲) - بعضی آرتَه خِشترای ضبط کرده اند ولی علماء آرتَه خِشترای نوشته اند در کتیبه ها ( آرتَه ) و ( آرت ) هر دو نوشته شده

(۳) - Inarus

سپاهیان ایران را در ممفیس محاصره کرد و والی مصر هنگامش نام را گرفت و کشت در این پیشرفت اینتاروس یونانیها دخالت داشتند زیرا کشتیهای یونانی کمک میکردند اردشیر (بغایش) (۱) والی شامات را مأمور کرد که با او جنگ کند و به بهره مندی اردشیر خاتمه یافت در این جنگ که از ۴۶۰ الی ۴۵۴ بطون انجامید در ابتداء یونانیها و مصریها موفق بودند ولیکن بعد برانیها یکی از شعب رود نیل را خشک کردند و کشتیهای یونانی را بدست خود یونانیها نابود کرده فاتح شدند این شاه با آن معااهده بست که معروف به معااهده (کیمون) (۲) است بموجب این معااهده که در ۴۴۹ ق. م با تمام رسید یونانیهای آسیای صغیر در امور داخلی بکلی مختار شدند و ایران قبول کرد که در اینجا دخالت نداشته باشد و فقط کشتیهای تجارتنی ایران حق داشته باشند به بنادر یونان بروند یونانیها در این زمان از جزیره قبرس صرف نظر کردند این معااهده برای ایران خیلی موهن بود و بعضی از مورخین را عقیده آنست که پیشرفت ایرانیها در مصر نشان داد که آنها از عهده قشون زیاد یونانی هم در خارج یونان بر می آیند و اگر اردشیر شخصی بود با اراده میتواند در آسیای صغیر هم یونانیها را عاجز نماید و حتی خورد یونان را تهدید کند این را هم باید در نظر داشت که بموجب معااهده کیمون با (کال لیس) که سفیر یونان در دربار ایران بود تمام یونانیها آزاد نشدند بلکه یونانیهایی که جزو اتحاد (دئس) محسوب میشدند آزاد گشتند و این اتحاد را آن تشکیل نموده بود در زمان این شاه مابین آن و اسپارت جنگی در گرفت و اسباب آسایش خیال دولت ایران از حیث سیاست خارجه فراهم شد والی شامات بر شاه باغی شد و بعد از دو جنگ که بهره مندی با والی مزبور (بغایش) بود صلحیکه برای او مفید بود منعقد شد حکایت (استرومردخا) را (که در توراة ذکر شده) به

(۱) - این همان شخص است که اردوان را کشت و نزد اردشیر مقرب گردید

(۲) - Cimon

زمان این شاه معطوف میدارند (۱)

در اواخر سلطنت اردشیر جنگ خانگی مابین دو دولت یونانی (آنزواسپارت) شروع و خیال اردشیر از طرف یونان آسوده شد این جنگ که ۲۶ سال طول کشید (۴۳۱-۴۰۴ ق. م) بجنگ پلوپونیس معروف است

فوت اردشیر در ۴۲۴ تا ۴۲۵ بود این شاه در امور مملکتی چیزی جز ضعف و سستی نشان نداد و بطوریکه می نویسند زمام امور در دست ملکه مادر او بوده مورخین شرقی او را عدالت خواه و داد گستر دانسته اند

## ششم - خشیارشای دوم

هفتم - داریوش دوم - بعد از اردشیر پسر او

خشیارشای دوم به تخت نشست و بعد از ۴۵ روز بهمدستی پسرش سوغدبائس (۲) که از آلوکونه هم خوابه او تولد شده بود کشته شد (۲) ولی قاتل به تخت رسید و یکی از برادر های او که وهوکا نام داشت (یونانیها اُنخس نوشته اند) نجیبی پارس را با خود همدمت کرد و آنها در ابتداء به سوغدبائس تکلیف کردند که با وهوکا معاً سلطنت کند

(۱) - بعضی را عقیده است که مربوط بزمان خشیارشای اول است در هر حال خلاصه حکایت مزبور این است : شاه دختری را که یهودی و از خویشان دربان سلطنتی مردخا نام بود گرفت و او را استر یعنی ستاره نامید بواسطه او مرد خاویهودی ها نفوذی یافتند هامن نامی که از درباریهایی با نفوذ بود حسد برد و حکمی از شاه صادر کرد که تمام یهودیها را در مملکت بکشند مردخا مطلع شده توسط استر حکمی صادر کرد که یهودیها حق دارند از اجرای حکم اولی ممانعت کنند و آنها در موقع اجرای حکم اشخاص زیادی را از دشمنان خود کشته هامن را هم بحکم شاه بدار آویختند

(۲) - *Sogdianos*

(۳) - مقصود از هم خوابه در اینجا و جاهای دیگر این کتاب زن غیر عتدی است مثل جاریه و امثال آن زیرا عنوان *متة التکاح* و غیره شامل آن عهد نمیشود



ولیکن بعد او را گرفته کشتند و وِهُوکا پس از آن به تخت نشسته موسوم به داریوش دوم شد یونانیها او را (نُتُس) یعنی حرام زاده گفته اند این شاه پسرزاد خاله خود را ازدواج کرد و این ملکه در تمام نیرنگها و دسائیس دربار داریوش دست داشت کلیه در زمان این شاه زنها و خواجه سران نفوذ کامل در امور دولتی داشتند از این جهت در این زمان شورش های پی در پی در ممالک تابعه روی میدهد منجمله باغی گری آرسیت برادر شاه است که باستظهار یونانیهای اجیر شده باغی و موفق می شود ولیکن داریوش به یونانیها پول داده و آنها را متفرق کرده بر آرسیت غلبه می یابد در این موقع که یونانیها بواسطه جنگهای خانگی ما بین آتن و اسپارت ضعیف شده بودند ایران با یونانیهای آسیای صغیر را به دادن باج مجبور کرد دولت اسپارت در صدد نزدیکی به دربار ایران بر آمد که به کمک ایران آتن را مغلوب کند در مادی امر داریوش راضی باین امر نمیشد زیرا بعقیده او برای ایران ادامه ضدیت ما بین دولتهای یونانی و حفظ موازنه از سلطه یکی از آنها بر دیگران مفید تر بود ولیکن پس از اینکه بحریه آتنی ها در جزیره سی سیل شکست خورد نيسافرِن والی لیدی صلاح ایران را در نزدیکی با اسپارت دیده با آن دولت اتحادی منعقد نمود و با پول و کمک بحریه ایران دولت اسپارت آتنی ها را در جنگ اِگس پوتاموس<sup>(۱)</sup> شکست داد از این بعد طلای ایران در یونان کار های حیرت انگیز انجام میداد و یونانیها بر خلاف زمان سابق که در مقابل ایران همگی متحد بودند حالا بر قابت یکدیگر در جستجوی طلای ایران بوده همواره دولت ایران را بدخالت در امور داخلی خود دعوت میکردند پیشرفت های ایران در این زمان

(۱) - Aigos-Potamos.

بواسطه زرنگی و کاردانی دو والی آسیای صغیر تیسافرِن (۱) و فرَناباز (۲) بود مخصوصاً تیسافرِن والی لیدی از ضدیت یونانیها استفاده کرده اعلی درجه نفوذ را در امور یونان حاصل نموده بود ولی باید در نظر داشت که از این زمان قشون ایران خراب میشود زیرا دربار مطالب و مشکلات را با دادن پول تسویه میکند و از طرف دیگر سپاهیان اجیر یونانی را بکار میبرد کلیه وقایع درباری این زمان حاکی از هرج و مرج و انحطاط کامل در خانواده هخامنشی است من جمله جنایتهائی است که در این زمان در دربار روی داد و از ابهت آن خیلی کاست در ۴۰۴ ق. م داریوش دوم در گذشت مصر در زمان این شاه در تحت ریاست آمیرته (۳) نامی باش شد و دولت نتوانست بزودی نائره طغیان را بنحواباند (۴۱۵ ق. م) چنانکه مصر تا زمان اردشیر سوم خود را مستقل می دانست

## هشتم - ارتدخشترای دوم (اردشیر دوم)

اسم این شاه ارتشک بود ولی پس از آنکه بتخت نشست به ارتدخشتر موسوم گردید یونانیها او را *مین من* (۴) یعنی با حافظه گفته اند زیرا چنانکه می نویسند حافظه فوق العاده داشته کوروش پسر داریوش دوم که از بریزاد تولد شده و در آسیای صغیر والی و هم کارائیس (فرمانده قشون محلی) بود در حیات پدر میخواست اردشیر دوم را از تحت دور کند و صلاح خود را چنین تشخیص داده بود که با اسپارت نزدیک شده قشون کاری از ایرانیها در تحت معلمین یونانی تشکیل دهد تیسافرِن داریوش را از خیالات کوروش مسبوق نمود و بالنتیجه او بدربار احضار شده بطرف بابل حرکت کرد ولیکن وقتی رسید که داریوش فوت کرده و اردشیر پسر او در پاسارگاد شاه شده بود سوء قصدی که کوروش در

(۱) - *Tissaphernès*. (۲) - *Pharnabuzès*. (۳) - *Amirtée*. (۴) - *Mnémon*.

اینجا بحیات اردشیر نمود نتیجه نداد و در اثر آن باسیای صغیر تبصیر گردید  
کوروش بعد از مراجعت باسیای صغیر با یونانیها طرح دوستی ریخته و  
عده از مردان جنگی یونانرا بخدمت خود در تحت ریاست کلی آرخ<sup>(۱)</sup>  
اجیر کرده بمزم تسخیر ایران و تصرف تحت سلطنت از آسیای صغیر تا  
فرات و از آنجا تا نزدیکی بابل آمد در اینجا در محلی موسوم به کوناکسا<sup>(۲)</sup>  
(خان اسکندریه امروزه) جنگی ما بین قشون اردشیر دوم و کوروش  
روی داد که اگر چه فتح با قشون کوروش بود ولیکن بواسطه کشته  
شدن او و هشت نفر از همراهانش تحت سلطنت برای اردشیر باقی ماند در  
این جنگ خود اردشیر همراه قشون ایران بود قشون کوروش بعد از  
قتل او پراکنده شد<sup>(۳)</sup> چه موضوع از میان رفته بود ولیکن قسمت  
یونانی قشون او برای احتراز از حملات بی دریی سواره نظام ایران  
بطرف دجله رفت و در آنجا معلوم شد که سرکردگان یونانی را ایرانیها  
بچادر هاشان دعوت کرده و بعد آنها را گرفته بیابل فرستاده اند و در  
آنجا تماماً معدوم شده اند در این احوال یکی از یونانیها که از عقب  
سپاهیان یونانی بطور داوطلب برای تماشای این سفر جنگی میآمد ریاست  
این عده را قبول کرد که آنها را باوطانشان برساند و این عده ده هزار  
نفری را از دجله برود بتلیس و از آنجا بفرات علیا و بعد بطرابوزان  
رسانید و از اینجا سواحل بحر اسود را پیموده بیونان مراجعت کرد  
شخص مذکور که کرفنون<sup>(۴)</sup> نام داشته کتابی درعقب نشینی این عده نوشته  
که معروف بعقب نشینی ده هزار نفر است و اوضاع آن روزی ایران را  
بخوبی نشان میدهد این جنگ و عقب نشینی ده هزار نفر یونانی  
مذکور ثابت نمود که ایران با وسعتی که دارد از حیث استعداد

(۱) — Cléarchus.

(۲) — Cunnaxa.

(۳) — این کوروش در تاریخ معروف بکوروش کوچک گردیده

(۴) — Xénophon. Anabase.

نظامی بسیار ضعیف است و از عهده یونانیها بر نمی آید این است که می بینیم از این به بعد جلوگیری از تجاوزات یونان از طریق سیاست و دادن پول بازر، و آن و استفاده از نفاق یونانیها است بعد از مک کردن دولت اسپارت بکودروش معلوم است که روابط دربار ایران نسبت بدولت مذکوره ندر شد و آنتی ها ایران نزدیک شده روابط گرمی با ایران پیدا کردند چه بحربه هر دو در موارد لازمه متنقاً عملیات میکردند و به پول ایران دیوار شهر آن تا بندر آن شهر ساخته شد در این اوان (تیسافرن) والی سابق آسیای صغیر به آنجا مراجعت کرد و در صدد مطیع کردن شهر های یونانی در آسیای صغیر برآمد از این اقدام دولت اسپارت مکتر شد و در صدد جلوگیری برآمد ( زیرا حمایت شهر های مزبور را تکلیف خود میدانست ) و با این مقصود ( آزه زیلاس ) (۱) پادشاه اسپارت از ده هزار یونانی که تازه از ایران مراجعت کرده بودند استفاده کرده بطرف آسیای صغیر روانه شد و از آنجا نقشه بر عرض و طولی راجع به تسخیر ممالک ایران ریخت در ابتداء چنین نظر میآمد که بواسطه داشتن قشون زبده و صفات سرداری موفق خواهد شد ولیکن نزدی دولت ایران نقشه او را عقیم کرد توضیح آنکه توسط یکسفر یونانی ( تیموکرات ) نام (۲) پول و افری بیونان برای انگیزختن دول یونان بر اسپارت فرستاد و طولی نکشید که جنگ مابین دول یونانی در گرفت و ( آزه زیلاس ) مجبور شد آسیای صغیر را ترك کند گویند که آزه زیلاس در حین حرکت گفته بود : «مراسی هزار تیر انداز ایرانی بیرون می کنند» ( اشاره بسکه ایران موسوم بدربك است که یکطرف آن صورت تیر انداز ایرانی را داراست ) باری جنگ (تب) با اسپارت شش سال طول کشید بدون اینکه غالب یا مغلوب معلوم شود ولی دولت آن بكمك ایران شکست فاحشی به

(۱) - Agésilaus یا Agésilas

(۲) - Timocrate

بحریه اسپارت داده مجددا در دریا برتری یافت بالاخره جنگ بدخالت دولت ایران خاتمه یافت توضیح آنکه اردشیر دوم بطرفین تکلیف کرد که صلح کنند (۳۸۷ ق. م) و چون دولت اسپارت در تحت فشار بحریه ایران واقع شده بود و خود را محتاج تقویت ایران میدانست سفیری (آن تالسیداس) نام (۱) بدربار ایران فرستاد و عهدنامه صلحی مابین دول یونانی با دخالت نامه اردشیر نوشته شد بموجب این عهدنامه که معروف بعهد نامه (آن تالسیداس) میباشد قرار شد که دول یونانی هر کدام در امور داخلی خود مستقل باشند و من بعد هیچکدام با همدیگر اتحادی بر علیه دیگری نکنند و الا بجنگ با ایران گرفتار خواهند شد بدین ترتیب جنگ خاتمه یافت دولت اسپارت در ازای همراهی دولت ایران رسماً منعهد شد که هیچگونه راهله با شهرهای یونانی در آسیای صغیر نداشته باشد و جزیره (قیروس) نیز مجدداً بایران برگشت این عهدنامه که دخالت نامه دولت ایران را در امور دول یونانی میرساند برای ملل یونانی موهون بود بخصوص طرز انشاء آن که اینطور شروع شده بود « شاهنشاه اردشیر اینطور صلاح اندیشی می کند که . . . » و دیگر آنکه نخلف کننده را نهیدید به جنگ با ایران میکرد بعضی از مورخین را عقیده آن است که کاریرا که ایران در اینموقع با سیاست انجام داد بمنزله تلافی شکست های (خسپارشا) می توان دانست ولی بحقیقت نزدیکتر است که آنرا جبران عهد نامه (کیون) (۲) یا (کال لپاس) (۳) بدانیم کلیه در این کامیابی ایران در زمان داریوش دوم و اردشیر دوم زرنکی تیسافرن و فرنا باز دو والی

(۱) — Antalcidas

(۲) — Cimon (Kimon)

(۳) — Callias

آسیای صغیر دخالت نامه داشته زیرا نيسافرن در ابتدا و فرنا باز بعد  
ز او طوري با دول يوناني مازي کرده اند که تفوذ ايران در يونان كاملا  
ر قرار شده و از طرف ديگر بحريه ايران چنان فشاری به اسپارت وارد  
ورده که اين دولت مجبور شده سفيري بدر بار ايران فرستاده با اردشير  
کنار پيابد چنانکه نوشته اند عهد نامه آتن تالسیداس در واقع فرمانی  
وده که از طرف اردشير صادر شده اگر چه اين عهد نامه در واقع  
مر برای اسپارت مفيد بود زیرا در صورت عدم اتحاد ساير دول يونانی  
فوق با او ميشد باوجود اين دولت آتن نیز آن را قبول کرد زیرا ديوار  
های آتن با يول ايران ساخته شده بود بعد از آتن دولت تیب (۱) نیز  
ترا قبول کرد در امور داخلي ايران سلطنت اردشير دوم چیزی جز  
نعمت و سستی نشان نمیدهد در مصر و آسیای صغیر و جزیره قبرس شورش  
با و اغتشاشاتی روی داد که بواسطه ضعف قوه مرکزی بعضی باسیاست و تدبیر  
فع و برخی به پیشرفت شورشیان نام شد و دولت ايران قانع گردید باینکه  
اجبی بايران داده در امور داخلي خود مختار باشند مثلاً قبرس پادشاهی  
تتخاب کرد و در بار ايران او را شناخت - مصر مستقل ماند و قشون ايران  
بوفق نشد قشون مصري را شکست داده پای تخت مصر را تصرف کند  
جهت عدم پیشرفت اين بود که فرنا باز سردار ایرانی بواسطه کهولت نحو است  
قشه جنگی اتي فيکرات (۲) سر کرده يونانی را که دولت ايران اجیر کرده  
ود اجرا کرده حمله به ممفيس برد و مصري ها از اين غفلت استفاده  
کرده جنگ تعرضی را پيش گرفتند و سر کرده يونانی قهر کرده يونان  
فت نیز در اين اوان کادوسی ها که در گیلان سکني داشتند

(۱) - *Thébes.*

(۲) - *Iphicrates.*

بر دولت شوریدند و اردشیر با نظرف قشون کشی، کرد ولی موفق نشد با وجود این ضعف و سستی داخلی نفوذ ایران در یونان بحد کمال بود و دول یونانی بر قابت همدیگر همواره سفراء بدربار ایران فرستاده دخالت ایران را خواستار میشدند چنانکه آنتالسیداس<sup>(۱)</sup> در ۳۷۲ باز بایران آمد و سفرای آتنی ها نیز در آمد و شد بودند در زمان اردشیر جنایتهای زیادی در دربار روی داد: پریزاد (استاتیرا) زن اردشیر را که یونانی بود زهر داد و برای مجازات بیابن تبعید شد - داربوش پسر اردشیر که ولیعهد بود از بیم اینکه برادر کوچکترش ولیعهد گردد سوء قصدی نسبت به پدر خود نموده بقتل رسید - آریاس<sup>(۲)</sup> پسر دیگر اردشیر از استاتیرا از ترس اینکه مبادا حکم اعدام او هم صادر شود خود را کشت این خود کشی به تحریک و هوکا<sup>(۳)</sup> اُخس<sup>(۴)</sup> بود که بعد بسلطنت رسید - آرسام<sup>(۵)</sup> پسر اردشیر را که از هم خوابه تولد شده بود کشتند و چون خیلی محبوب اردشیر بود شاه مزبور در سن هشتاد و شش سالگی از غصه در گذشت (۳۶۱ ق. م) چیز نازه که در زمان این شاه مشاهده میشود این است: در کتیبه هائیکه در شوش و همدان کشف شده برای دفعه اولی اسم میترا (مهر) و اناهیتا (ناهید) در ردیف آهور مزدا برده شده و معلوم است که اردشیر برای این دو رب النوع پرستشی داشته و برای ناهید مخصوصاً معابدی در ممالک ایران بر پا کرده است مینویسند که ولات ایرانی در آسیای صغیر ذکر اسم بعل<sup>(۴)</sup> رب النوع فینیقیه و اسم آپولون<sup>(۵)</sup> رب النوع یونانیها را در روی سکه ها معمول نموده بودند و در ممالک دیگر ایران هم متعرض عقاید مذهبی اهالی نبودند یعنی سیاست کوروش بزرگ که بر تساهل بود و در دنیای آن روزی سابقه نداشت همواره پیروی میشده

(۱) — Ariuspes.

(۲) — Ochos.

(۳) — Arsames.

(۴) — Baal.

(۵) — Apollon.

## نهم - (ارتدخشرای سوم) (اردشیر سوم)

بعد از اردشیر دوم یکنانه پسری به از عیال مقتوله او (استاتیرا) (۱) بدقی مانده بود و هوکا (اُخس) بود که بعد از اشتهان به تخت اردشیر سوم ناعیده شد (اردشیر دوم ارم خوابه های خود صدیسر داشته ولی اغلب آنها در حینت پدر مرده بودند) این شاه باعلی درجه سفاک و بیارحم بود و همینکه به تخت نشست تمام اقوام و اقربای خود را بقتل رسانید تا کسی از آنها مدعی او واقع نشود زمان سلطنت این شاه تماماً صرف خوابانیدن شورش ها در ممالک تابعه گردید (آرتا باز) رئیس قشون آسیای صغیر بر او باغی شد و از آتنی ها کمک گرفت قشون شاه شکست خورد ولیکن بعد از آنکه آتنی ها از آرتا باز جدا شدند تاب مقاومت نیاورده نزد (فیلیپ) پادشاه مقدونی رفت مصر که به شورش ها در همه جا کمک میکرد و خود را مستقل میدانست مورد خشم اردشیر واقع شد و اردشیر شخصاً با قشون بطرف مملکت مزبور حرکت کرده اول شهر صیدا (سیدون) واقع در شامات را که باغی شده بود گرفت و بعد بکمک (متور) یونانی از جزیره (رُدس) (۲) و همراهان او مصر را تسخیر کرد و مجدداً مصر جزء ایران گردید در این اوقات فتوحات فیلیپ پادشاه مقدونی در یونان باعث نگران ایرانیها شد زیرا شهرت داشت که پادشاه مزبور خیال تسخیر ممالک ایران را دارد ولیکن طولی نکشید که خواجه (باگواس) نام اردشیر را زهر داد (۳۳۸ ق. م.)

## دهم ارشک - بعد از فوت اردشیر ارشک پسر او به

(۱) — Statira

(۲) — Rhodes



تخت نشست و باز بدست خواجه مذکور کشته شد (۳۳۶ ق. م. م.)  
یونانیها اسم او را (اُترزس) (۱) نوشته اند بعد از آن این خواجه یکی  
از نواده های داریوش دوم را به تخت نشاند و او موسوم به داریوش  
سوم گردید یونانیها با لقب (کدومان) (۲) داده اند فتوحات اردشیر در مصر  
و فنیقیه و آسیای صغیر موقتا بمالك غربی ایران سکویتی داد  
ولیکن مالك آسیای وسطی و هند در حال بغی گری ماندند چنین نظر  
میآید که اگر اردشیر کشته نمیشد بواسطه قوت اراده که داشت بر مشکلات  
فایز میآمد

## یازدهم داریوش سوم - داریوش سوم

در ۳۳۶ ق. م. به تخت نشست و چندی بعد (باکواس) خواجه را که  
میخواست داریوش موافق نظریات او رفتار کند کشت

داریوش شاهی بود که نیت خوب داشت و خوب حس کرده بود که  
ایران اصلاحات لازم دارد تا رفع ضعف آن بشود ولیکن مثل داریوش  
اول قوی الاراده نبود که بزودی بتواند خیالات خود را اجرا کند  
از طرف دیگر دولت مقدونی که تمام شهرها و ممالک یونان را جمع آوری  
کرده بمملکت خود بعنوان اتحادی ضمیمه نموده بود و قصد جنگ بزرگی با  
ایران داشت مجال نداد که داریوش خیالات خود را انجام نماید بعضی از  
مورخین را عقیده آن است که ایران با سرعت روی بمحطاط میرفته و  
فقط در زمان اردشیر سوم بواسطه آنکه (باکواس) خواجه در واقع وزیر  
بوده کارها قدری رو براه شده بود اگر داریوش سوم آن خواجه را  
که شخصی قوی الاراده و کاری بود نکشته بود شاید از فتوحات اسکندر  
جلوگیری شده و بکلی سلطنت هخامنشیها منقرض نمیشد فیلیپ پادشاه

(۱) - Oarses

(۲) - Codoman

مقدون در ۳۳۶ ق. م درگذشت (۱) و بجای او (الکساندر) (۲) به تخت نشسته فوراً در صدد اجرای فکر پدر که تسخیر ایران بود بر آمد جهت این فکر دو چیز بود یکی عزم بجهانگیری و توسعه مقدون و دیگر کوتاه کردن دست ایران از دخالت در امور یونان و رفع فشار هائیکه ایران بیونان اروپائی وارد میآورد بعضی از محققین را عقیده آن است که این جنگ مقدون با ایران بواسطه تفاوت پایه یون در ایران و یونان بوده زیرا پایه یون در ایران طلا و در یونان نقره بود ولیکن بحقیقت نزدیک تر است که جهات اصلی جنگ را شهوت جهانگیری اسکندر و کینه ورزی مقدون هانست بایران بدانیم ممکن است پایه یون هم عمده شده باشد.

---

(۱) - بعضی تصور میکنند که در کشتن او ایرانیها دست داشته اند زیرا میدانستند که در خیال آمدن بایران است ولی این مطلب ثابت نشده است  
(۲) - Alexandre اسم ایرانی شده او اسکندر است و عابیهین اسم خواهیم نوشت

# فصل دوم

## قشون‌گشی اسکندر به ایران انقراض سلسله هخامنشی

**مقدمه** -- مقدونی مملکتی بود که در شمال یونانستان واقع

و از طرف مشرق (بترکیه) محدود بود (امروزه هم همین حال را دارد و از طرف غرب محدود به آلبانی است و سالونیک بندر مهم آن است) اهالی این مملکت از دونوع مردمان بودند ۱ - مردمان هندو اروپائی که معلوم نیست کی باینجا آمده بودند ۲ - مهاجرین یونانی مردمان اولی از حیث تمدن از یونانیها پست تر بوده در کوهستان و یونانیها در جلگه ها و در کنار دریای مجمع الجزائر یا بحر الجزائر سکنت داشتند در قرون بعد این دو مردم با هم مخلوط شدند و تمدن یونانی در این مملکت منتشر شد اهالی مقدونی خیلی رشید ولی دارای اخلاق و عادات خشنی بودند چنانکه تا کسی دشمنی را نمیکشت مرد محسوب نمیشد و نمیتوانست در میان اقربان خود بنشیند خانواده بر روی تعدد زوجات تشکیل شده بود چون مقدونی برخلاف یونانستان بواسطه خلیجها تقسیم به قسمت‌های طبیعی نشده بود این شکل جغرافیائی مقدونی تشکیل دولت واحدی را اقتضا میکرد و چنین نیز شد مملکت مذکوره چنانکه دیدیم در نتیجه قشون‌گشی داریوش بزرگ به مملکت آسک‌ها جزو ایران گردید ولی بعد از شکستهای خشیارشا مجزئی شد

اول پادشاهی که مقدونی را بزرگ و قوی کرد فیلیپ (۱) بود این پادشاه تشکیلاتی بمقدون داد و قشونی آراسته و با دول یونانی جنگ کرده ظاهراً آنها را جزو اتحاد مقدونی و یونان ولی در معنی تابع خود کرد پس از آن او در تهیه جنگ با ایران گردید ولی بزودی مقتول شد بعضی در این قتل پسر او (آلیکساندر) را که در مهالك مشرق زمین معروف به اسکندر است همدست میدانستند و جهت این تصور علقه اسکندر به مادرش و بد رفتاری فیلیپ با او و اختیار کردن زن دیگر بود که باعث کدورت خانوادگی شده بود ولی این اتهام به ثبوت نرسیده چنانکه شرکت دولت ایران در قتل فیلیپ نیز ثابت نشده در هر حال اسکندر بعد از فوت پدر بتخت نشسته (۳۳۶ ق. م) و بلافاصله در صدد اجرای خیال پدر در قشون کشی با ایران بر آمده بعد از دو سال عازم ایران گردید قشون او را از سی الی چهل هزار نفر نوشته اند که تقریباً بالمناصفه مرکب از جنگیهای زبده مقدونی و یونانی بوده چون روابط یونان در این زمان با مقدونی صمیمی نبود و یونانیها باطناً فتح ایرانی هارا طالب بودند این نکته و نیز امکان اینکه دولت ایران در غیاب اسکندر از اوضاع استفاده کرده با عملیات بحریه خود در اروپا پیشرفت های اسکندر را در آسیا بی نتیجه گذارد او را مجبور نمود که باین عده اکتفاء کرده قوه هم در مقدونی نگاهدارد

## جنگ گرانیک (۲) در بهار ۳۳۴ ق. م اسکندر از

بوغاز داردانل (۳) گذشته وارد آسیای صغیر شد بدون اینکه مانعی از طرف ایرانیها شده باشد جنگ اول در کنار رود گرانیک که به دریای مرموره میریزد روی داد (۴) قشون ایران در اینجا مرکب بود از سواره

(۱) — Philippe که در داستان های ایرانی تصحیف و فیلقوس شده

(۲) — Granique. (۳) — Hellespont.

(۴) - این رود حالا موسوم به کجاسو است

نظام ایرانی بعداً بیست هزار نفر و پیاده نظام اجیر یونانی بهمان عدد معین - سردار یونانی در خدمت ایران عقیده داشت که لشکر ایران از جنگ احتراز کرده منظمآ عقب نشینی نماید و اسکندر را بداخله ایران کشانیده در راه هر چه آذوقه هست معدوم کند و از طرف دیگر دولت ایران بحریه قوی خود را در اروپا بکار انداخته عرصه را در اروپا بمقدونیهها تنگ نماید رئیس قشون ایران این نقشه را برخلاف نام جنگی ایرانیها دیده رد کرد و قشون ایران در کنار راست رود گرانیك صف آرائی نمود بدین ترتیب که - سواره نظام ایران در صفوف مقدم جا گرفت و سپاهیان یونانی در ذخیره ماندند در ابتداء چنین بنظر میامد که فتح با ایرانیها خواهد بود زیرا تبر اندازان ایرانی تلفات زیادی به صفوف دشمن وارد آوردند ولی وقتی که قشون اسکندر از گرانیك گذشته خود را بانیزه های کوتاه بصفوف ایرانیها زد اینها نتوانستند مقاومت نمایند بخصوص که خود اسکندر بقلب قشون ایران حمله کرده مهرداد داماد داریوش را بزمین افکند و بس از آنکه قلب قشون شکافته و متزلزل شد سپاهیان ایرانی فرار کردند ولی اسکندر آنها را تعقیب نکرد و به یونانیها تبیکه در ذخیره بودند پرداخت : مقدونیهها از هر طرف بر آنها تاختمند تا وجود این یونانیها پافشاری کرده جنگ کردند و چون کککی به آنها رسید به استثنای دو هزار نفر که اسیر گردیدند تماماً در جنگ کشته شدند در این جنگ نزدیک بود که اسکندر در میان گیر و دار کشته شود ولی دوست او گلیت او را نجات داد

پس از این فتح اسکندر اعلان کرد که تمام شهرهای یونانی از قید ایران آزادند فقط شهر هالیکارناس (۱) در تحت ریاست يك نفر ایرانی

(۱) - Halicarnasse.

(اُزن تبات) (۱) سخت مقاومت کرد ولیکن بالاخره مغلوب شد مقاومت این شهربدستور و راهمائی بمن عمل آمده بود و این شخص بطوریکه مؤرخین یونان مینویسند در اینجا و جاهای دیگر دشمن زبردست اسکندر بوده بعد از تسلیم هالیکارناس یونانی مذکور از طرف دریا خود را به کشتیهای ایرانی رسانید و چنان در دریا زبوانیها برتری یافت که در دریا ایران امیدوار شدند باینکه میدان جنگ را از آسیا بار و پامنتقل کنند ولیکن این شخص که وجودش در این موقع آنقدر مغتنم بود بزودی در حین عملیات در شهر میت فوت کرد و اسکندر از فوت او قوت قلب یافت زیرا چنانکه مینویسند او را رقیب زبردست خود میدانست اسکندر بعد از اینکه بکار شهرهای یونانی در آسیای صغیر تمشیت داد داخل (کاپادوکیه) گردیده به کیلیکیه رفت و از کنار دریا عازمه شامات گردید قشون اسکندر برای گذشتن از آسیای صغیر شامات مجبور بود از سه معبر تنگ و سخت یعنی دربندهای کیلیکیه و آمان و شامات بگذرد این تنگه ها قدری صعب العبور بود که چهار نفر نمیتوانستند پهلوئی هم حرکت کنند و ناداشتن قوای کمی ممکن بود مدتها اسکندر را معطل نموده تلفات زیادی با و وارد آورد ولیکن قشون ایران از این اوضاع هیچ استفاده نکرد

## جنگ ایسوس - در ایسوس نزدیکی خلیج اسکندرون

داریوش با قشون زیادی منتظر اسکندر بود و در اینجا برای مرتبه دوم جنگی مابین ایران و اسکندر روی داد داریوش يك نقشه در نظر گرفته بود که اگر قشون ایران مشق کرده و ورزیده بود قشون اسکندر در خطر بزرگی میافتاد ولیکن بی ترتیبی قشون ایران و حضور داریوش مانع از گرفتن نتیجه گردید توضیح اینکه همینکه اسکندر از تنگه که

(۱) - Orontobatès

معروف به در بنسد شامات است گذشته بطرف شامات ره‌پار گردید  
داریوش از کوه‌های آمان گذشته در ایسوس (۱) اردو زد و بدین نحو  
پشت لشکر اسکندر را گرفت انتشار این خبر از غربی در اطراف و اکناف  
کرد چنانکه در آن یونانیها بنای شادی را گذاشتند زیرا مطمئن بودند  
که روابط اسکندر با مقدونی قطع شده و اضمحلال قشون او حتمی است  
ولیکن اسکندر همینکه وضعیات را اینطور دید چاره را در این دانست  
که جبهه لشکر خود را بگرداند و در رأس سپاهیان قشون مقدونی بی  
پروا خود را بصفوف ایران زده بایک ضربت نتیجه قطعی بجنگ بدهد  
و همینطور کرد یعنی اول بجائیکه سواران مسلح ایران ایستاده بودند  
حمله برده آنها را منزلزل و منهدم نمود پس از آن بجائی که داریوش  
( در روی گردونه سلطنتی ) ایستاده بود حمله برد در اینموقع چنانکه  
مینویسند ایرانیهای رشید خیلی فداکاری کرده نگذاشتند اسکندر پشاه  
برسد و او فرصت یافت که براسب نشسته فرار کند بعد از اینواقعه آن  
قسمتهای قشون ایران هم که سالم مانده بودند و بکار میآمدند منزلزل گردیده  
فرار کردند و فتح قطعی نصیب اسکندر شد عده سپاهیان ایران را درین  
جنگ ششصد هزار مینویسند در جزو این عده سی هزار یونانی اجیر شده  
بودند و اینها بطوری که مینویسند حتی بعد از منزلزل شدن سپاهیان  
ایرانی مدتی پافشاری کردند یکی از جهات شکست قشون ایران این بود که  
میدان جنگ مابین دریا و کوه واقع و تنگ بود و سواره نظام ایران  
نتوانست عملیات کند ( پارمینین ) (۲) یکی از سردارهای اسکندر  
چادرهای داریوش را که مادر و زن و دختر و خواهر او در آن بودند  
با غنائم بسیاری تصرف کرد و داریوش در این شکست تکلیف صلح به  
اسکندر نمود شرائط صلح این بود که ایران ده هزار تالان ( دوازده

(۱) - Issus

(۲) - پارمینین Parménion

مليون تومان به يول حالیه ) بپردازد - تمام ممالك از دجله تا دريای مغرب و بحر الجزاير به مقدونی واگذار شود - داریوش دختر خود را با اسکندر بدهد و او در ازای این گذشت ها صلح نموده خانواده داریوش را مسترد دارد این شرائط را اسکندر پذیرفت و بطرف جنوب برای تسخیر شامات حرکت کرد (۱) ولیکن شهر صور و غزّه (۲) مدنی با او جنگ کردند بطوریکه اولی هفت ماه و دومی دو ماه قشون اسکندر را معطل نمود پیشرفت اسکندر بالاخره از این راه بود که قسمتی از کشتیهایی فینیقی که در جزو بحریه ایران بود بعد از مشاهده ضعف ایران قرار کرده بطرف اسکندر رفت و کشتیهای جزیره قبرس نیز با آنها ملحق و از این راه تسخیر صور میسر شد جهت مقاومت شدید شهر مزبور بواسطه ضدیت و خصومت شدید فینیقیها با یونانیها و باندازه سخت بود که یونانیها با اسکندر توصیه میکردند شهر را واگذارده برود مقاومت شهر دوم را از شجاعت بکنفر ایرانی که قلعه بیگی این شهر بود میدانند پس از آن اسکندر بمصر رفت و مصریها که از ایران ناراضی بودند بدون جنگ تسلیم شده و با آغوش باز او را پذیرفته مرتبه الوهیت را برای او قائل شدند چون اسکندر با عادات و اخلاق مصریها آشنا بود باسانی قلوب آنها را جذب کرد - بمکان مقدس مصریها که معروف بمعبد آمون بود رفت بعد اسکندریه را در کنار دریای مغرب بنا نمود و وقتی که خواست حرکت کند ریاست قشون مصر را بیک نفر مقدونی - ریاست مالیه را بیک نفر یونانی و باقی ادارات را بمصریها سپرد روشن است که رفتار اسکندر در مصر مثل رفتار داریوش اول بوده

(۱) - نوشته اند، اسکندر در باب شرائطی که داریوش پیشنهاد میکرد بادوست خود (پارمنیون) شور کرد او گفت اگر من بجای تو بودم قبول میکردم اسکندر در جواب گفت منم اگر بجای تو بودم قبول میکردم

(۲) - غزّه شهری است در کنار دریای مغرب در شامات جنوبی در جنوب حیفای اروپاییها آنرا گاز Gazal گویند



## جنگ گوگامل - (۱) از مصر اسکندر بطرف فرات

حرکت کرده (۳۳۱ ق. م) و از رود مزبور گذشته وارد بین النهرین شد پس از آن از دجله گذشته متابعت ساحل یسار آنرا نمود تا به مملکتی که سابقاً موسوم به آسور بود رسیده در گوگامل نزدیکی نینوای سابق و آریل (۲) بقشون داریوش برخورد باید در نظر داشت که اسکندر در قشون کشی خود بایران و طی آسیای صغیر و بین النهرین راهی را اختیار کرده که کوروش کوچک در زمان اردشیر دوم بماده هزار نفر یونانی پیموده بود و بدین ترتیب از تجربیات آن زمان استفاده نموده و نیز قابل ذکر است: وقتیکه سرداران اسکندر در ایسوس مشاهده کردند که قشون ایران پشت سر آنها را گرفته اسکندر برای رفع تزلزل آنها قضیه ده هزار نفر یونانی و عقب نشینی آنها را بخاطر سرداران خود آورده علاوه کرد که محل برای عملیات سواره نظام ایران مناسب نیست و این اظهارات اسکندر باعث قوت قلب سرداران او شد از زمان عبور قشون اسکندر از فرات تا ورود آن به گوگامل فرصت های خوبی برای قشون ایران پیش آمد ولی از این مواقع هیچ استفاده نشد اولاً جلگه بین النهرین برای عملیات سواره نظام ایران بسیار مساعد بود و با ترتیب دستجات متعدد ممکن بود به سبک جنگ گریز صدمات زیادی به قشون اسکندر وارد آورده حرکت آنرا کند و بلکه مختل نمود چنانکه بارتها چند قرن بعد با همین ترتیب مکرر قشون رومی را بیچاره کرده فاتح شدند (فصل اول باب چهارم) ثانیاً آب دجله در این موقع تند و عبور از آن مشکل بود و قشون ایران با داشتن تیر اندازان ماهر میتواند مانع از عبور قشون اسکندر گردد با لا اقل تلفات زیادی بآن وارد آرد ماری در گوگامل جنگی در مرتبه سوم

(۱) - Gaugamèles.

(۲) - آریل کنونی

ما بین قشون ایران و اسکندر روی داد قشون ایران را يك مليون نوشته‌اند ولیکن باید اغراق باشد اینجا پنجاه فیل جنگی هم نکار برده بودند قشون ایران در این دفعه ورزیده تر و قسمتی از آن در تحت تعلیم یونانیهای فراری مشق کرده بود وقتی که جنگ در گرفت دربادی امر چنین بنظر می‌آمد که ایرانیها فاتح خواهند شد زیرا در بعضی قسمتها عرصه را بر مقدونیها تنگ کرده بودند ولی فرماندهی داریوش در اینجا باعث هزیمت قشون ایران شد توضیح آنکه چون اسکندر با فشاری ایرانیها را دید حمله بدان جائی کرد که داریوش روی عرابه جنگی با ملازمان خود قرار گرفته بود و داریوش همینکه دید در حوالی او جنگ میشود فرار کرد و فرار او باعث فرار قسمتی از قشون گردیده متدرجاً به قسمت های دیگر سرایت کرد و جنگ به شکست فاحش قشون ایران منتهی شد بعد از این فتح اسکندر داریوش را تا آریل که در مسافت هفده فرسخ از دشت نبرد بود تعقیب کرده بعد بطرف بابل رفت و مثل کوروش بزرگ دست محسسه بل وارد وک را گرفت و حکم کرد معابدی را که در زمان خشیارشا خراب کرده بودند تعمیر نمایند پس از آن به شوش رفت و پنجاه هزار تالان طلا که در خزانه شوش بود تصرف کرد (۱) و دو محسسه که ایرانیها از آن آورده بودند بشهر آن مسترد داشت بعد از آن بطرف پارس پلیر (۲) و پاسارگاد روانه شد و از کارون گذشته از راه اهواز و بهبهان به تنگه هائیکه معروف به دریند پارس است رسید ایلات کوهستانی عرض راه مقاومتی کرده باج از اسکندر خواستند زیرا در اواخر دوره هخامنشی

(۱) - به پول امروزه شصت میلیون تومان میشود

(۲) - پارس پلیر اسم یونانی است از قرائن چنین بنظر میاید که اسم این شهر پارسا بوده جهت این حدس این است که خیارشا در یکی از کتیبه های خود میگوید « من و پدرم در این پارسا بناهای زیادی کرده ایم » خرابه های این شهر حالا معروف به آثار تخت جمشید است

معمول شده بود که شاهان انعامی بآنها میدادند بعد از غلبه بر آنها اسکندر دچار مقاومت شدید (آری برزن) (۱) که تنگه های مزبوره را محافظت میکرد گردید و چون مقدونیهها از طرف جبهه نتوانستند بر ابرانیها فایز آیند اسکندر مجبور شد هیاکاری را که ابرانیها در ترموپیل کرده بودند نکند یعنی پشت ابرانیها را بگیرد و بنا بر این قسمتی از قشون یونانی از بیراهه حرکت کرده پشت سر مدافعین را گرفته آنها را قلع و قمع نمود بطوریکه مینویسند این یگانه مدافعه مرتب و صحیحی بوده که در ایران این زمان بعمل آمده بعد از ورود به پرس پلیس اسکندر قصر سلاطین هخامنشی را آتش زد و کشتاری در شهر راه انداخت رای اینکه نشان دهد که سلطنت آنها خامه یافته و نیز از ابرانیها در ازای آتشی که آنها به شهر آن در زمان خشیارشا زده بودند انتقام کشیده باشد برخی را عقیده آنت که اسکندر در حال مستی باغوای زن یونان که با اسکندر در این سفر همراه بود اینکار را کرد و بعد یشیمان شد در اینجا علاوه بر ذخائر خزانه یکصد و بیست هزار تالان بتصرف اسکندر در آمد (۲) و برای حمل آن ده هزار قاطر و پنج هزار شتر بکار بردند اسکندر پس از گرفتن پایتخت تمام ترتیبات خود را موافق ترتیبات شاهان هخامنشی نمود همان مراسم درباری و همان اسلوب را که هخامنشی ها در اداره کردن مهالك ایران داشتند اختیار و اجراء کرد هرکس از ملازمین یونان او ایراد میکرد مورد غضب اسکندر واقع میشد پس از تسخیر پرس پلیس اسکندر بهمدان رفت (۳۳۰ ق. م) در آنجا خزانه خود را که از غنائم ایران بدست آورده و بالغ بر یکصد و هشتاد هزار تالان بود گذاشت و شش هزار مقدون را برای محافظت آن برگماشت و خودش از راه ری برای تعقیب داریوش

(۱) - Ariobarzan

(۲) - بیول اسروزه یکصد و چهل و چهار ملیون تومان میشود

حرکت کرد زیرا با وجود شکستهای بی در پی داریوش هنوز مأیوس نشده و در صدد بود قشون جدیدی از ایالات شرقی ایران جمع کرده در مدی با اسکندر جنگ کند و قتیکه اسکندر بمحلی که نزدیک دامغان امروزه است رسید شنید که (پرسوس) والی باختر و (بزرانثیس) والی (زُخج) داریوش را گرفته اند و ایرانیها با این اقدام موافق ولی یونانیهای اجیر شده مخالف بودند اسکندر شتاب نمود که به آنها برسد از طرف دیگر و قتیکه (پرسوس) از آمدن اسکندر مطلع شد داریوش زخم مهلکی زده فرار کرد و اسکندر وقتی رسید که داریوش فوت کرده بود بامر اسکندر نعش او را با تشریفات لازمه به پاسارگاد برده دفن کردند و پس از آن اسکندر حرکت کرده مملکت نایوریه (طبرستان) و از آنجا به وِردگانا (گرگان امروزه) رفت موافق روایات پارسیهای زردشتی اسکندر بعد از تسخیر ایران آوستا را از گنج شاپیکان بدست آورد و امر کرد بعضی قسمت‌های آنرا که راجع به طب و نجوم بود به زبان یونانی ترجمه نمایند و دقیرا در آتش انداخت متبعین محققاً نتوانستند معلوم نمایند که گنج شاپیکان در کجا بوده (۱)

## جهات شکست ایران - با فوت داریوش

سلطنت دودمان هخامنشی خانمه یافت این دودمان ۲۳۰ سال برابران و ممالک تابعه آن سلطنت کرد و اگر سلطنت هخامنشی ها را در پارس و ازان حساب کنیم مدت سلطنت این خانواده چهار صد سال میشود زیرا (نایدیکه) عالم معروف آلمانی که راجع تاریخ ایران هخامنشی و ساسانی تبیین کرده سلطنت چاراش پسر هخامنش را تقریباً از سنه ۷۳۱ ق. م می داند (۲) از شاهان این خانواده فقط کوروش بزرگ و داریوش اول را میتوان از شاهان بزرگ ایران و بلاد که

(۱) - دارمیسیر - زند آوستا

(۲) - Nöldeke. Aufsätze zur Persischen geschichte.

عالم دانست چنانکه از کارهایی که کرده اند پیداست باقی اشخاصی بودند قوی الاراده ولیکن سفاک و بیرحم که بواسطه کارهای بی رویه مردم را از خود متنفر نمودند مثل کبوجیه یا اشخاص بی اراده و شهوت پرست و تبیل مثل خشیارشاو یا ضعیف النفس و مهمل مثل اردشیر اول و اردشیر دوم کلیه از خشیار شا انحطاط دولت هخامنشی شروع شد و در زمان اردشیر دوم بدرجه رسید که ده هزار نفر یونانی بی سرو سالار و صدها فرسنگ دور از وطن افتاده بدون داشتن سواره نظام تمام مسافت بعیده را از نزدیکی باطل تا طرابوزان پیمودند بدون اینکه قوه بتواند با آنها طرف شود انحطاط با ندرجه هم نماند و هرچه گذشت روز افزون گردید تا آنکه کار بجائی رسید که وقتیکه شاهان میخواستند از فارس به شوش بروند قبلا تعارفاتی برای ایلات کوهستانی بین راه میفرستادند تا راه را منظم نگاهدارند و بطوریکه دیدیم در زمان شاهان آخری هخامنشی ایلات و ممالک دایما در شورش و طغیان بودند و مراکز بواسطه ضعف همان شیوه را در سیاست داخله پیش گرفته بود که در سیاست خارجه اعمال میکرد یعنی دادن رشوه و تحریک و تفتین و بهم انداختن ولات ممالک با وجود تمام این بی ترتیبی ها اگر در کیفیات جنگهای ایران با اسکندر دقت شود به سهولت میتوان دریافت که دولت آژمان غفلتها و خبطهای زیادی کرده که هرگاه نمیشد جلوگیری از اسکندر محال نبود

اولا وقتی که فیلیپ پادشاه مقدونی با دول یونان در منازعه و جنگ بود ایران میتواند با پول و بحریه قوی خود ( بحریه فنیقیه و قبرس و یونانیهای آسیای صغیر ) بیونانیها کمک کند و نگذارد فیلیپ قوی گردد

ثانیاً چون یونانیها بعد از اینکه از مقدونی شکست خوردند باطناً از سلطه آن دلتنگ بودند ( چنانکه بعد ها هم از فتوحات اسکندر در ایران افسرده میشدند ) ایران میتواند از خود یونانیهای فراری و داوطلب قشونی

ترتیب داده در مقابل مقدونی و اداری و افشاری و استقامت يك عده جنگیهای یونانی در گرانیك و ایتروس این نظر را تأیید میکند و حال آنکه آنها را در جایی که لازم بود بکار نبرده بودند

ثالثاً در موقع حرکت اسکندر از آسیای صغیر بطرف شامات قشون مقدونی از در بند های بسیار خطرناکی گذشته و عدم تعرض سپاهیان ایران در اینجا ها فقط ناشی از بی ترتیبی نقشه جنگی ایران و خوش بختی مقدونیها بوده و حال آنکه در این گردنه ها و تنگه ها با داشتن کمی از سپاهیان رشید کوهستانی ایران ممکن بود مدتها اسکندر را معطل نموده و تلفات زیادی بناو وارد آورده در هر حال فرصت برای تجهیزات و عملیات بحریه در اروپا یافت و نیز در جلگه های بین النهرین و در موقع عبور قشون اسکندر از دجله مواقع و فرصتهائی بدست آمده بود که فوت شد و سه قرن بعد یارتی ها نشان دادند که در این جاها از مواقع طبیعی چه استفاده هائی ممکن بود بشود بخصوص در جلگه های بین النهرین که برای عملیات سواره نظام ایرانی مساعد بود

رابعاً در جنگ ایتروس (۱) و گوگامل (۲) بجای اینکه فرماندهی بعهده شخصی واگذار شود که رشید بوده در مقابل حملات اسکندر بافشاری داشته باشد مثل قلعه بیکی غزه با آری برزن خود داریوش فرماندهی را بعهده میگردد و همینکه جنگ در حوالی او میشود رو بفرار میگذازد و سستی او در تمام قشون سرایت و روح آنها متزلزل میکند مدافعه آری برزن رشید در تنگه که موسوم به دربند پارس است این نظر را تأیید میکند چه اسکندر در اینجا نتوانست از در بند بگذرد و بالاخره بهمان ترتیبی که ایرانیها در تنگه ترموپیل اقدام کرده بودند عمل کرده پشت سر ایرانیها را گرفت و حال آنکه این مدافعه سردار ایرانی معطل آمد که

(۱) - Issus .

(۲) - Gaugamèles.

جنگ بزرگ کوروش با لشکرت قطعی قشون ایران تمام شده و داریوش فرار کرده ایرانیها را بخودشان وا گذارده بود اگر این نوع مدافعات صحیحه در جاهای مقتضی و در موقع خود میشد معلوم است که چه نتایجی حاصل میگردد تمام این خطهها ریشه اش در بی ترتیبی در بار و امور مملکتی آن زمان بوده نوشته اند کوروش برادر اردشیر دوم که با قشون یونانی تا کوتناکسا (۱) آمد قصدش این بود که بعد از نشستن به تخت امور ایران را اصلاح کند و مخصوصاً قشون آن را از حد و وضع چربکی بیرون آورد موفق نشدن او و سلطنت بسیار طولانی اردشیر دوم که برای اصلاحات داخله هیچ کاری نکرد باعث زوال استقلال ایران آن زمان و انقراض دودمان هخامنشی شد شاهان خوب هخامنشی مثل کوروش بزرگ و داریوش اول خودشان با امور مملکتی رسیدگی میکردند و اصلاحاتی که لازم بود بعمل میآوردند از زمان خشایارشا زنها و خواجه سرایان در امور دولتی دخالت یافتند و در زمان داریوش دوم و اردشیر دوم نفوذ آنها باعلی درجه رسید از طرف دیگر فکر ولات تماماً مصروف بر این بود که هر يك يك حاکمی یا حامیه در دربار داشته در ولایات هر چه میخواهند بکنند خود سرب و ولات و تعدی مأمورین دولتی ب مردم نتیجه اش شورش های متوازی بود که در ایالات روی میداد و مرکز بواسطه ضعف از عهده یانگیها و شورشیها بر نمی آمد این اوضاع قابل دوام نبود و بالاخره باید آمدن دشمنی مثل اسکندر دولت هخامنشی متلاشی شد

# فصل سوم

تمدن ایران در دوره هخامنشی

## تشکیلات - دولت وسیعی که کوزوش بزرگ و داریوش

اول بنا کردند بزرگترین دولتی بود که تا آن زمان در عالم تأسیس شده بود این شاهنشاهی باستانی دو ثلث یونان شامل کلیه ملل متتمدنه عالم قدیم بود و چهل و شش نوع مردم از نژادها و مذاهب و زبانها و عادات و اخلاق مختلف در ممالک وسیعه ایران زندگی میکردند اهالی هر مملکتی آزاد بودند که موافق معتقدات مذهبی خود رفتار نمایند: مذهب شاهان و اهالی ایران بهیچوجه بآنها تحمیل نمیشد - عادات و اخلاق و زبان ملل تابعه محفوظ بود و علاوه بر آن هر مملکتی مختار بود که مؤسسات ملی و سلسله امرا و روحانیون خود را حفظ نماید و از طرف دولت ایران دخالتی در مؤسسات ملی یا امور داخلی آنها نمیشد (مثل قبرس و فیلیقیه و یونانیهای آسیای صغیر و غیره) یگانه چیزی که ایران از ممالک تابعه میخواست این بود که همه اهالی خود را بندگان شاه ایران بدانند یعنی مالیاتهای مقرر را بپردازند و قشونی در موقع جنگ بجای لازم بفرستند بعبارة آخری شاه پرستی شعاری بود که وحدت دولت ایران روی آن بنا شده بود و برای حفظ این وحدت در زمان داریوش به ممالک وسیعه تشکیلاتی داده شد که در جای خود ذکر گردیده خلاصه آن این است که دولت مرکزی دو نماینده در ممالک و ولایات داشت یکی برای وصول کردن مالیاتهای نقدی و جنسی و دیگری برای حفظ امنیت اولی را نخستین پویان (۱)

(۱) - این کلمه را یونانیها ساتراب گفته و نوشته اند



و دومی را رئیس قشون پاراکنس می‌گفتند (۱) سر دبیری که زدوالی با خشر پوان بود اجرای احکام را تقطیس میکرد و مؤسسات امنیت عمومی و شعبه اطلاعات و خبرنگاری بتوسط او مرکز را از مجاری امور مطلع می نمودند وقتی که قوه مرکزی ایران رو به ضعف گذاشت ریاست قشون هم بوالی واگذار و فی الواقع والی يك نوع شاه محلی گردید نتیجه آن چنانکه دیدیم جز طغیان و باغی گری چیز دیگری نبود

کلیه این نکته را باید در نظر داشت که هخامنشی ها بواسطه همجواری با عیلام و بابل و بواسطه تسخیر ممالک متدنه آسیای غربی اقتباساتی برای تشکیلات دولت خود کرده آنرا با تشکیلات آوستائی (یعنی تشکیلاتی که آریانیها موافق اطلاعات مستنبطه از آوستا داشتند) تطبیق نمودند بنا بر این اختیارات شاه بزرگ یا شاهنشاه خیلی زیاد و ریاست ده یو یا ولایت و ریاست ملت در شخص شاه جمع شد و دو درجه پائین تر که ریاست خانواده و تیره باشد بحال اولی ولیکن با اختیارات محدودتری باقی ماند یا وجود این تغییرات تشکیلات قدیمه آریانیها بقدری محکم بود که رعایت آرا شاهان هخامنشی لازم میدانستند مثل اینکه داریوش اول وقتی که میخواهد خود را معرفی کند گوید: من داریوشم - پسر ویشتاسپ (خانواده) هخامنشی (تیره) پارسی (عشیره) آریائی (ملت) و برای اینکه نشان دهد که آریائی صحیح است علاوه میکند از نژاد آریائی و باز این نکته جالب دقت است که شاهان هخامنشی مقیدند بعد از عنوان شاه بزرگ و شاهنشاه مخصوصاً علاوه کنند «شاه ولایات یا ممالک» زیرا میخواهند بنهائند که رؤساء ولایات یعنی دمیویت هایا خسروان از میان رفته اند و شاهنشاه در آن واحد دمیویت یا خسرو نیز میباشد منتهی خشر پوانها از طرف شاه ممالک را اداره میکنند علاوه بر اطلاعات مذکوره کلمه ساتراپ نیز این معنی را میرساند ساتراپ یونانی

(۱) - بطوریکه یونانیها نوشته اند

شده **نَخَشَرِ پَوَان** است **نَخَشَر** بمعنی ولایت یا مملکت است و بنا بر این

معنی کلمه مزبوره بیاری کنونی نگهبان مملکت یا کشور است (۱)  
مالیاتهایی که گرفته میشد در جای خود ذکر شده (۲) کلمه چند باید  
در باب عدلیه و مجازاتها گفته شود بطوریکه از اطلاعات ناقصی که در  
این باب رسیده استنباط میشود دیوان عالی که بر تمام قضاة حکومت  
داشت شخص شاه بود چه او در درجه نهائی رسیدگی کرده حکم میداد  
و آن حکم فوراً بموقع اجرا گذاشته میشد در ولایات نیز قضاتی بودند  
که بامور حقوقی مردم رسیدگی میکردند تقصیرات سیاسی و تقصیرات  
راجع به امنیت در مرکز از صلاحیت شاه و در ایالات از صلاحیت  
ولایت بود معلوم است که به تقصیرات مهم سیاسی خود شاه رسیدگی  
میکرد از تبعات محققین معلوم شده که بعدالت در ایران قدیم اهمیت میدادند  
و نسبت به قضاة بطوریکه دیده میشود دولت خیلی سخت و گاهی بی رحم  
بوده است چنانکه مینویسند سی سام نس نامبراً که شغل قضاوت داشت و رشوه  
گرفته بود **گمبوجیه** محکوم باعدام **کرد** و بعد از اعدام امر نمود تا  
یوست او را کنده روی مسندی که برای قضاوت می نشسته بهن نمایند  
و شغل این قاضی را بعد به یسر او داده او را مجبور کرد که روی این  
مسند بنشیند گویند اردشیر اول نیز با قضاتی که بر خلاف حقانیت حکم

(۱) — بعضی از محققین بر این عقیده اند که اختیارات شاهان هخامنشی در ممالک مسخره مثل  
بابل و آسیای صغیر و مصر و غیره بیشتر از اختیارات آنها در ایالات ایران بوده  
زیرا در ایران و بخصوص در قطعات شرقی آن ولایاتی دارای یک نوع هویت  
تاریخی بوده و خانواده هایی در آن جاها ریاست داشته اند بنابراین شاهان هخامنشی  
لازم می دانستند رعایت ترتیبات آریانی را بطوریکه در فوق ذکر شده (صفحه ۵۹)  
بنمایند در صورتیکه ممالک مسخره یعنی نتیجه فتوحات شاهان یک نوع مستملکات  
خصوصی آنها محسوب می شده است این نکته نیز معلوم است که ممالک غربی براب  
با ثروت تر از ایالات شرقی و ثروت عمده شاهان از آن جاها بوده

(۲) — تشکیلات داریوش اول

میدادند با کمال سختی رفتار میکردند باین معنی که با امر او زنده پوست آنها را کننده روی مسند آنها پهن میکردند. موافق قانون با عادت آن زمان در ازای جنایتی که در مرتبه اولی کسی مرتکب شده بود حکم اعدام صادر نمیشد و حتی خود شاه هم در مرتبه اولی حکم اعدام نمیداد کلیه موافق معتقدات مذهبی راجع به عقوبتهای اخروی در مجازاتهای دنیوی هم بدین عقیده بودند که اگر کسی مرتکب کار بدی شده در مقابل تقصیر او کارهای خوب او را هم باید در نظر گرفت و اگر کارهای بد او تفوق دارد مجازات داد بنابر این داریوش اول دربارۀ بکنفر قاضی که محکوم به اعدام شده بود حکم کرد تا او را از صلیب بزر آرند و گفت که این قاضی خدماتی نیز کرده است.

در موارد خیانت مهم بشاه و مملکت معمول بوده که مقصر را پیاپی بخت آورده و گوشها یا بینی او را بریده بعد از نشان دادن مردم او را بولایتی که محل خیانت بوده برده آنجا می کشتند گاهی بجای گوش و بینی دست مقصر را می بریدند چنانکه اردشیر دوم در بارۀ کوروش که بر او باغی شده بود این طور کرد (۱) اجرای حکم اعدام گاهی بمهده اشخاصی که شغل مبر غضبی را نداشتند موکول می شد چنانکه کوروش والی آسیای صغیر شخصی را که خیانت کرده بود بعد از صدور حکم اعدام به آرنایات نامی سپرد تا او اجرای حکم کند.

راجع به قشون در جای خود گفته شد که غیر از ده هزار نفری که باسم قشون جاویدان در تحت اسلحه و حاضر خدمت بودند و غیر از ساخلوهای ولایات باقی قسمت ها چریکی بودند یعنی در مرکز و ولایات در موقع لزوم از اهالی عده لازم گرفته می شد و این عده که بعضی اوقات به صد ها هزار نفر می رسید

(۱) — بریدن دست مجازات ترفیلی بوده زیرا کوروش کوچک چنانکه میدانیم در چین جنک کشته شده بود کلیه چنین بنظر میاید که بریدن دست در ایران قدیم معمول نبود یا خیلی نادر بود (در باب نظر ایرانی های قدیم به مجازات ها بصفحه ۴۴۶ رجوع شود)

ورزش نکرده و مشق ندیده با زبان و عادات و مذاهب مختلفه در جایی جمع میشدند بدون اینکه رابطه معنوی با هم داشته باشند بنا بر این می بینیم که قشون ایران قادر با اجرای نقشه های جنگی با عقب نشینی منظمی نیست و همینکه حمله سختی از طرف دشمن میشود و قسمتی از لشکر خود را میبازد یا فرار میکند تمام قسمتها رو بفرار گذاشته کشته یا متفرق میشوند یکی از جهات اصلی عدم موفقیت ایران در جنگهای یونان و مقدونی همین بوده است راجع به زمان کوروش عقیده بعضی بر این است که قشون ایران به جنگ زدیك با تن به تن معتاد بوده و برای اثبات این عقیده بچنگ کوروش با پادشاه لیدی استناد می جویند

در قشون بحری ایرانیها اطلاعات درستی نداشتند و در موقع لزوم از فیلیپی ها و یونانیهای آسیای صغیر و جزیره قبرس استفاده میکردند روی هم رفته باید گفت که دولت هخامنشی امنیت ممالک وسیع ایران را حفظ میکرد و ظلم و تعدی زیادی هم نسبت ب مردم نمیداد بخصوص در زمان کوروش بزرگ و داریوش اول بدین جهت مردم میتوانستند به زراعت و کسب و کار خود با فراغت خیال پردازند مردمان غیر ایرانی هم از این امنیت متمتع میشدند و اشخاص غنی و ثروت در ممالک ایران و تابعه کم نبودند (۱)

## مذهب شاهان هخامنشی و

### ایرانیان - چیزی که در این مسئله مسلم است این است که

شاهان هخامنشی تعصب مذهبی نداشته هر ملتی را بمعتقدات خود

(۱) - اسکاریه که مینویسد که شخصی از اهل لیدی [یاخوس] نام هدیه به خشیارشا داد که عبارت بود از دو هزار تالان نقره و سه میلیون و نیم سکه طلا [دریک] و باوجود این باز برای او از ملک و باغ و غیره آنقدر تمول ماند که میتوانست به راحتی زندگی کند در مقدار این مبلغ اگر هم مبالغه شده باشد ویست يك آنرا فرض کنیم باز خیلی زیاد است

وامیکذاشتند و باینهم اکتفا نکرده آداب مذهبی سایر ملل را فرا گرفته بجا میآوردند و طوری رفتار میکردند که در نزد ملل تابعه مقبول آریاب انواع آنها باشند مثلاً باملیها نوشته اند که **کوروش** **ماردوک** رب النوع **زرك** باملیها را میپرستیده و داریوش در نوروز هر سال دست بحسمه رب النوع مزبور را میگرفته و نیز مصریها راجع به داریوش عقیده داشتند که مذهب مصریها را در **معبد زرك** سائیس برقرار کرده است معلوم است که این رفتار شاهان هخامنشی **تایک** اندازه از روی سیاست و برای جذب قلوب بوده ولیکن ناز این سوال بخودی خود پیش میآید که این شاهان چه مذهبی و معتقداتی داشته اند که بآنها اجازه میداده نسبت بمذاهب دیگران بنظر اغراض ننگردند و در معتقدات خود متعصب نباشند متأسفانه تحقیقات علماء و خاور شناسها **بیک** نتیجه قطعی در این باب نرسیده است مورخین یونانی هم درین باب و در باب مذاهب ایرانیها نه دقیق شده و نه شرح پرداخته اند بنابراین آنچه راجع باین مطلب استنباط شده **یک** کلیات است که از اوستا و کتیبه های شاهان هخامنشی و حجاریهای برجسته تخت جمشید و جاهای دیگر و آنچه بطور اختصار یونانیها و رومیها و غیره درباره مذهب ایرانیها گفته اند بدست آمده است موافق این کلیات اینطور بنظر میآید که مردمان پارسی و مدی سه نوع مذهب داشته اند که اساساً یکی بوده ولی مختصر تفاوتهایی بام داشته اول مذهب شاهان دوم مذهب مردم سوم مذهب مفهومی موافق مذهب اولی **اهور مزدا** خدای **زرك** بازرگترین خداست او آسمان و زمین را آفریده شام بفضل او سلطنت میکند و بجهایت او باغیان و شورشیان را مطیع مینماید چون عقیده شاهان هخامنشی این بوده که خدا دیده نمیشود آتش را از حیث نور و پاکیزگی علامت **اهور مزدا** دانسته در موقع پرستش او روی به آتش میکردند ( آتش در فضای باز روشن میشده و آفتاب از بالا روشنائی

میانداخته) در کتیبه های اردشیر دوم در دفعه اولی می بینم که اسم مهر (میثرا) و ناهید (آناهیتا) نیز برده میشود از قرار تحقیقاتی که شده است چنین بنظر میآید که پرستش مهر در مذهب آریانه های قدیم از زمان قبل از آوستا بوده و با آفتاب ارتباط داشته و آن را واسطه مابین عالم بالا و پائین و روشنائی و تاریکی میدانستند در زمان هخامنشیها مهر رب النوع قرار داد بود چنانکه در موقع قرار داد با عهد و پیمان با اسم او قسم میخوردند پرستش مهر در مذهب شاهان هخامنشی از اردشیر دوم بیحد داخل گردید و مخصوصاً در موقع یاد کردن سوگند و نیز در موقع شروع بجنگ اسم آنرا میبردند پرستش مهر از قرار تحقیقاتی که شده است در عالم قدیم خیلی شایع بوده و در بابل و آسیای صغیر و روم و غیره پیروان زیادی داشته چنانکه در پاریس نیز آثاری از این مذهب باقی مانده و در جای خود شرح این مذهب خواهد آمد در باب آناهیتا (ناهید) تصور میکنند که دخول آن بایران از اثر نفوذ بابل و معتقدات نجومی بابل است ولی ظن بعضی این است که آنها از زمان خیلی قدیم در میان آریانه ها شایع بوده آناهیتا را رب النوع آنها میدانستند ولی در ازمنه بعد یونانیها آنرا ربه النوب و جاهت میگفتند پرستش ناهید بعد از سقوط دولت هخامنشی مدتها در آسیای صغیر باقی ماند

مذهب دوم که مذهب مردم بوده خلاصه اش این است که بعد از آهور مزاد چهار عنصر را میپرستیده اند ۱ - نور (آفتاب و ماه) ۲ - آب ۳ - خاک ۴ - باد موافق مذهب مردم قربانی حیوان بایستی توسط مغها بشود و الا باطل بود و در موقع قربانی سرودهای مذهبی خواننده میشد (شاید گاناها یا چیز دیگری که معلوم نیست) (۱)

(۱) - در آسیای صغیر در مریکی از ولات که موسوم به (داس کیلون) است حجاریهای دیواری یافته اند که ترتیب قربانی را نشان میدهد [مقصود از حجاری دیواری باریلف است یعنی منقور برجسته]

مذهب سوم که مذهب مغها بود تصور میکنند جمع معتقدات و آدابی بوده که از عهد بسیار قدیم یعنی از عهدیکه آریانیها هنوز منشعب نشده و ایرانیها و هندیها با هم بوده اند در نزد مغها مانده از نسل به نسل منتقل شده و محفوظ مانده بود تا در زمان هخامنشیها با ساسانیان جمع آوری گردیده و کتاب مقدس مغها شده (کیفیات این مذهب در فصل دوم باب پنجم این کتاب ذکر شده) خود مغها چنانکه هرودوت میگوید طائفه از طوائف ششگانه مدی بوده و تخصصی در دانستن اصول مذهبی و آداب و سائر اطلاعات راجعه به مذهب داشته اند

تفاوتهایی مابین مذهب مغها و مذهب شاهان هخامنشی دیده میشود مثلاً هرودوت میگوید که پارسیها مجاز نبودند مرده های خود را دفن کنند مگر پس از آنکه بمرده موم بمالند ولیکن مغها دفن را بهیچوجه جائز نمیدانستند مگر اینکه قبلاً بدن مرده را مرغ یا سگ دریده باشد چون شاهان هخامنشی برای خود مقابری ترتیب داده اند معلوم میشود که این نوع تفاوتها بوده محققین تصور میکنند که در مذهب شاهان هخامنشی مذهب بابلیها و عیلامیها بی نفوذ نبوده و بدین جهت از صورت اولیه خود منحرف و تا اندازه به شرک و بت پرستی نزدیک شده بود و مغها را هم دخالت نمیدادند مگر در موقع قربانی ولیکن مغها چون درمدی (صفحات کوهستانی) بودند توانستند معتقدات و آداب قدیمه را از نفوذ اجانب حفظ کنند تا آنکه در زمان ساسانیان (در قرن سوم میلادی) مذهب زردشتی مذهب رسمی شاهان ساسانی و ایران شد و قبل از آن این مذهب رسمیت نداشت کلیه راجع بمذهب شاهان هخامنشی عقیده محققین بر این است که مذهب آنها یک نوع مذهب ترکیبی بوده و از سه قسم معتقدات ترکیب یافته بود: قسم اول معتقدات آریانیها و پرستش مهر و مقدس داشتن آتش و غیره است که از زمان قبل از

زردشت در ایران بوده

قسم دوم معتقدات زردشتی است که در این زمان بیش از پیش در ایران منتشر میشده و نفوذ می یافتند ولیکن بدرجه نرسیده بود که مذهب رسمی شود قسم سوم معتقدات بابلیها و عیلامیها و غیره بود که مذهب آریانیهای قدیم را از پای اولی آن منحرف نموده و مذهب شاهان هخامنشی را تا اندازه بخرافات آلوده کرده بود از آنچه ذکر شد بخوبی مستفاد میشود که ایران دوره هخامنشی مذهب رسمی نداشته (بنا بر این شرح مذهب زردشت در باب پنجم خواهد آمد)

## طبقات و خانواده در دوره

هخامنشی - راجع به طبقات در این دوره اطلاعات صحیحی

در دست نیست ولیکن آنچه از نوشته های مورخین یونانی و سایر چیز ها میتوان استنباط کرد این است که طبقه اولی را نجبا و اشراف تشکیل کرده بودند زیرا دیده نمیشود که روحانیون در این دوره نفوذ زیادی داشته باشند در میان طبقه اشراف شش خانواده پارسی و شش خانواده مدی مخصوصاً طرف توجه بودند رؤساء شش خانواده پارسی حق داشتند که بدون اجازه وارد سرای مخصوص شاه شوند و هیچکس حق نمانعت نداشت سفارت و سرداری و ایالت غالباً به رؤسای خانواده های مزبور یا اعضاء آن محول میگردد و بعد از آنها کارهای مهم به خانواده های مدی رجوع میشد چون در این دوره مذهب رسمی در ایران بطوریکه در دوره ساسانیها خواهیم دید نبود روحانیون چندان نفوذی در امور دولتی نداشتند و معاً فقط در موقع قربانیها یا در مواقع اجرای آئین مذهبی دعوت می شدند تشکیلات روحانیین چه بوده نیز معلوم نیست از سایر طبقات هیچ اطلاعی در دست نیست که معلوم باشد تجار و اهل حرفه و بزرگ و غیره



چه حالی و چه تشکیلاتی داشته اند ولیکن از آنجا که ایران بگانه راه تجارت مابین دنیای غربی و ممالکی مثل چین و هند و آسیای وسطی بوده و اینکه داریوش اول بخیال یافتن راه نزدیکی مابین دریای مغرب (مدی ترانه) و خلیج فارس و بحر عمان افتاد و شعبه از رود نیل را با بحر احمر وصل کرد چنین استنباط میشود که به تجارت در آن زمان اهمیت میداده اند و ساختن راهها هم فقط از نقطه نظر سیاسی و نظامی نبوده و اینکه هرودوت میگوید «استفاده از چاپارخانهها اختصاص به چاپارهای دولتی داشته» مقصودش استفاده از اسبهای دولتی است که در چاپارخانهها بوده و واضح است که کاروانهای تجارتنی از راهها استفاده می کردند بخصوص بودن شهرهای معظمی مثل بابل و صور و سارد و غیره (که مراکز تجارت و صنعت آن زمان بودند) در قلمرو ممالک ایران این نظر را تأیید میکند

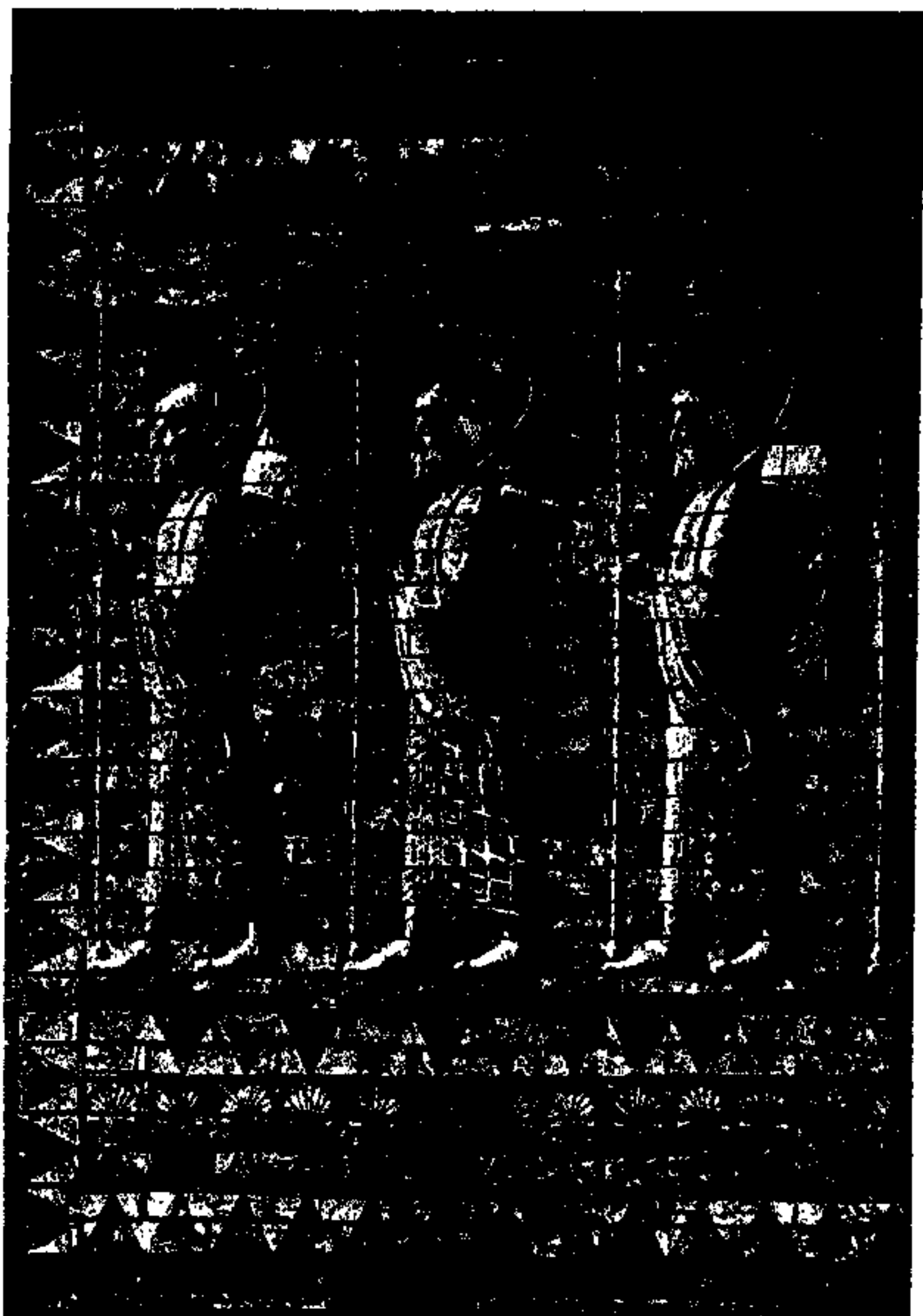
خانواده-- از شکل و ترتیب خانواده در این دوره اطلاعات مبسوطی در دست نیست و کلیات همان است که راجع بخانواده آریانها و مدها گفته شده از طرف دیگر چون تفاوتهای اساسی ما بین پارسیهای دوره هخامنشی و ساسانی نبوده میتوان گفت که اطلاعاتی که راجع به دوره ساسانیها داریم و در جای خود ذکر خواهد شد اساساً با خانواده پارسی در دوره هخامنشی هم صدق میکند

## صنایع دوره هخامنشی - شاهان هخامنشی

خصوصاً داریوش اول و خشایارشا بناهایی در محلی که امروزه موسوم به تخت جمشید است و در جاهای دیگر کرده و کتیبه هایی نویسانده اند اگرچه بناها خراب شده ولیکن آثاری از آنها در تخت جمشید و شوش



نخت جمشید - حجاری برجسته بارگاه خشیارشا - قراول  
( از کتاب زاره - صنایع ایران )



شوش - فریز از کاشی های الوان - تیراندازان (جاویدانها)  
در موزه لوور پاریس

و پاسارگاد باقی است راجع به معماری و حجاری و صورنها و کتیبه های  
زمان هخامنشی علماء فن بسیار دقیق شده اند تا معلوم نمایند که  
ایرانیها خودشان مبتکر و مبدع این طرز معماری و حجاری و غیره بوده  
اند یا تقلید نموده اند و اگر تقلید کرده اند اقتباس از کدام مملکت  
بوده و این اقتباس صرف تقلید بوده یا تصرفاتی هم در آنچه اقتباس شده  
نموده اند و در این صورت آن تصرفات چیست از نتیجه تحقیقات معلوم  
شده است که معماری و حجاری ایرانی در دوره هخامنشی يك صنعتی  
است که نه ابتدائی است و نه ساده بلکه صنعتی است ترکیبی که هر قسمتی  
از آن از مملکتی اقتباس شده و سهم ایرانی آن در چیزهایی است که  
این شیوه ها و سلیقه های مختلف را بهم ربط داده و تناسبی مابین آنها  
ایجاد کرده ممالکی که صنایع مذکوره از آنها اقتباس شده بقرار ذیل  
است: بابل -- آسور -- مصر -- شهرهای یونانی آسیای صغیر  
بطور اختصار سهمی که هر يك از این ممالك در معماری و حجاری آن زمان  
داشته بیان نموده تصرفات ایرانی را نیز ذکر میکنیم: ساختن عمارات  
روی بلندی یا تپه های مصنوعی و دادن پله ها از دو طرف تقلید عمارات  
آسوری است و نیز صورت سازبها در درگاهها و پله گانها از آسور  
اقتباس شده استعمال خشت بچری آجر نیز پیروی از آسور است ولیکن  
در عمارات هخامنشی بن عمارات و ستونها و پله ها از سنگ است و همین  
جهت این قسمتها هقی مانده و آنچه خشت بوده بکلی خراب شده است  
تفاوت عمارات هخامنشی با عمارات آسوری این است که چون ستون در نزد  
آسوریها اهمیت نداشته زیاد استعمال نمیکردند ولی در عمارات هخامنشی برعکس به  
ستونها و عده آن اهمیت زیادی داده شده و این خود اقتباسی است که ایرانیها از  
هی یوستیل (۱) معابد مصری بعد از فتح مصر کرده اند نفوذ مصر در تزیینات بالای  
(۱) - هی یوستیل طالار بزرگ یا چنانکه در ایران مصطلح گردیده چهل ستون معابد  
مصری است

شاه نشینها و درگاهها نیز مشاهده میشود و نیز در مقابری که داریوش و سایر شاهان هخامنشی در کوه کنده اند حجاریهای دیده میشود که اقتباس از حجاری معابد زیر زمینی مصرها است ولیکن بمناسبت اختلاف مذهب در آنها تصرفاتی شده است از قبیل آشکده و تجلی آهورمز و غیره نفوذ یونان را نمیتوان صحیحاً معلوم کرد ولیکن تصور میشود که استادان یونانی در حجاریهای عمارات دخالت داشته اند پلین (۱) نوشته است که صنعتگران یونانی در خدمت شاهان هخامنشی بوده اند و اسم *تیل فانس* یونانی را از شهر فوسه که برای داریوش و خشایارشا کار کرده است برده اگر چه حجاریهای دیواری (بارلیف ها) شباهت غربی به حجاری آسوری دارد ولیکن محققین دقیق یافته اند که در بعضی از تفاسیل و کیفیات تفارتهائی هست مثلاً لباس آسورها صاف بدن چسبیده ولی در صورتهای تخت جمشید چین هائی در لباسها دیده میشود و کلیه طرز حجاری لباس و چین و غیره شباهت با آثار باقیانده معبد *ایفس* (۲) یونانی دارد. سر ستونهای عمارات هخامنشی معلوم نیست از کجا آمده این شیوه جدیدی است که در جاهای دیگر دیده نمی شود گمان می کنند که اصل سر ستون از آسور اقتباس شده ولیکن سر گاو نر با قسمتی از سینه و دست او که روی ستون از دو سمت قرار داده شده است اختراع خود ایرانیها است راجع بکاشیهائی که بدنه دیوار طالارها را می پوشانده و نمونه هائی از این کاشیها بدست آمده و حالا در موزه لوور پاریس است عقده علماء

---

(۱) — عالم رومی که در قرن اول میلادی میزیسته و تصنیفات زیادی راجع علوم طبیعی از خود گذارده تصنیفات مزبوره برای تاریخ عهد قدیم هم گرانها است

(۲) — *ایفس Ephèse* محلی است در کنار دریای بحر الجزائر معبدی برای «دیان» رب النوع یونانیها در اینجا ساخته شده بود که یکی از عجایب هفتگانه عالم قدیم بشمار میرفت حالا از این معبد خرابهائی بیش باقی نمانده

فن این است که کاشی سازی اصلاً از بابل اقتباس گردیده ولیکن در ایران ترقی کرده بدینمعنی که کاشیهای ایرانی نقش های برجسته دارد و مثل کاشیهای بابل تماماً مسطح نیست صنایع هخامنشی با وجود اقتباسات مذکوره خاصه هائی دارد که بواسطه آن صنایع ملی محسوب است خصائص مذکوره از اینقرار است

اول تناسبی است که مابین عناصر مختلفه در موقع ترکیب و اختلاط آنها ایجاد کرده اند و حال آنکه هر کدام از عناصر مزبوره از مملکتی اقتباس شده

دوم عظمت و بزرگی بناها است چه این عظمت در هیچ جا سابقه نداشته سیم کثرت نجهل و تزیینات و این نکته آخری بواسطه این است که صنعتگران برای شاهان کار کرده اند و صرفه جوئی مورد نداشته است کلیتاً در باب صنایع هخامنشی عقیده آنست که شباهت نامه به خود دولت هخامنشی دارد چنانکه دولت مذکوره از نژادها و ملل و مذاهب مختلفه ترکیب یافته و وحدت آن از شاه و حکومت او حاصل شده بود همچنان صنایع ایران در آن دوره از صنایعی ترکیب یافته که شاهان هخامنشی در ممالک تابعه خود دیده و بعد خواسته اند چیزی بسازند که همه چیز را دارا و از حیث عظمت و تزیینات معماری و حجاری فوق العاده باشد و صنعتگران این هوس شاهان را در نظر گرفته عمل کرده اند گنت کوبی نو<sup>(۱)</sup>

راجع به صنایع ایران میگوید ایرانیها مثل اسکانندینا و بها و ژرمن ها در صنایع ابتکاری نداشته اند نه در دوره هخامنشی يك شیوه که مخصوص ایران باشد وجود داشته و نه در دوره اشکانی با ساسانی و با دوره های اسلامی ولیکن ایران توانست سلیقه آسوری و هندی و یونانی و رومی را اتخاذ کند و باین اقتباسات خصائصی بدهد که متعلق بخود ایران است

(۱) - Comte Gobineau

بدایع ایرانی در صنایع این است.

## آثار دوره هخامنشی - بطوری که از

آثار باقیمانده و نوشته های مورخین معاصر اسکندر مثل (پبلی کلیت) استنباط میشود شاهان هخامنشی هر کدام بناهایی نموده اند چه برای خزانه خود و چه برای دربار و حرم ولیکن چون غالباً این بناها از خشت خام میشده جز خرابه هایی باقی نمانده باستثنای آن قسمتهائیکه از سنگ ساخته شده است مثل پله ها و ستونها یا حیواناتی که بتقلید آسوریا از سنگ ساخته اند بناهای مذکوره از این قرار است

در پاسارگاد - کوروش بزرگ پیاد فتح خود نسبت به مدها در پاسارگاد بنائی کرده که اگر چه تماماً جز ستونهاش خراب شده با وجود این نشان میدهد که ترکیب یافته بود از مدخلی که چهار ستون داشته و در جنبین مدخل دو اطاق بوده و از مدخل وارد طالار بزرگی میشده اند اینجا از آثاری که مانده معلوم است که صورتهائی در اینجا حجاری شده بود ولیکن از بین رفته و کتیبه هم حدس میزنند از کوروش بوده که محو شده است پاسارگاد را پایتخت قدیم هخامنشیهها میدانند در نزدیکی این بنا يك نشای چهار طاقی است که موسوم به قبر مادر سلیمان و در محل موسوم به مشهد مرغاب واقع است این اسم به آن بنا در دوره اسلامی داده شده زیرا شباهت به قبر زن ها دارد (دیولافوا) (۱) تصور میکند که این بنا قبر (کاسان دان) زن کوروش است ولیکن محققین دیگر آنرا قبر خود کوروش میدانند در نزدیکی بنا کتیبه هم یافته اند که ترجمه اش این است من کوروش شاه هخامنشی

(۱) - Marcel Dieulafoy. L'Art Antique de la Perse.

هشم، در پارسا گاد باز صورتی است که بطور برجسته در سنگ حجاری شده این شخص ایستاده و بازویش خم و دستش به پیش دراز و دارای دو پر است و تاجی بر سر دارد شبیه تاج مصری بن صورت بطوری که فری دربخ زاره (۱) می گوید از حیث پر ها شبیه به بعضی از صورتهای آسوری است از حیث تاج مصری است لباس شبیه لباس عیلامی است و از حیث ریش پرسی است غالباً تصور میکنند که اینصورت شبیه کوروش است ولیکن عام مذکور بر این عقیده است که ملکی را خواستند بنمایانند گویند سابقاً کتیبه در اینجا بوده که خوانده اند و ترجمه اش این است که من کوروش شاه هخامنشی هشتم ولیکن این کتیبه امروزه از میان رفته بعضی این کتیبه را به بنائاتی که در اینجا بوده مربوط میدارند نه بصورت مزبور کریستین زن نیز از آن صورت ملکی میداند ( یا بطوریکه میگوید صورت ژنی است ) (۲)

در تخت جمشید - در محلی که معروف بتخت جمشید است و یونانیها آنرا ( پارس پولیس ) گفته اند و پابتخت هخامنشیان (۳) بوده خرابه ها و آثار قصور و ابنیه زیادی دیده میشود که قسمتهای سنگیش باقیمانده ولیکن هنوز آثار مخروبه طوری است که میتوان استنباط کرد روزی که آباد بوده طرح و ترتیبش چه بوده قسمت عمده این بنا ها از داریوش اول و خشایارشا است قصور روی بلندی و بعضی که تخت نامیده میشود ساخته شده و پله کافی شخص را به بلندی مزبور هدایت میکند پهنای پله کان هفت ذرع و عده پله ها یکصد و شش است این پله ها منتهی بیک عرصه بلندی میشود که در آنجا طلالا صد ستونی

(۱) - Friedrich Sarre. *L'Art de la Perse Ancienne.*

(۲) - Ar. Christensen. *L'Empire des Sussanides*

(۳) - در فوق گفته شد که این شهر را در ایران قدیم پارسا می نامیدند



واقع بوده قصر داریوش و حشیارشا نیز در اینجا واقع است طالار  
حشیارشا که برای پذیرائی بوده در ابتداء ۶۴ ستون داشته که سیزده  
عدد آنها هنوز ایستاده ارتفاع ستونها تقریباً بیست ذرع است پله‌کاف  
مزبور مزین به حجاریهایی است که تصاویر رجال درباری و اشخاصی را  
که هدیه به دربار می‌آورده اند نشان میدهد تخت داریوش روی دست ۲۸ مجسمه  
قرار گرفته در اینجا کتیبه است که نشان میدهد که داریوش آنرا ساخته  
و هر يك از مجسمه‌های سنگی نماینده يك ایالتی یا مملکتی میباشد داریوش روی  
تخت قرار گرفته و پشت او شخصی ایستاده که تصور میکنند صورت  
حشیارشا باشد طالار صدستونی نیز مثل این تخت حجاری شده از  
مقابر شاهان هخامنشی که عددش هفت است سه مقبره در پشت تخت  
جمشید و مابقی در يك فرسخی محل مزبور موسوم به نقش رستم واقع  
است این مقابر در کوهها کنده شده در نقش رستم سردابی در درون  
مقبره ساخته شده که عبارت است از يك دهلیز و يك اطاق پست این  
سرداب دارای نه قبر است چون غیر از مقبره داریوش این مقابر کتیبه  
ندارد نمیتوان معین کرد که متعلق بکدام يك از شاهان هخامنشی است  
ساختن مقابر در ایران رسم نبوده زیرا موافق مذهب زردشتی بایستی  
جسد اموات را در دخمه‌هایی که در کوهها ساخته میشود بگذارند ناطعمه  
حیوانات و طیور گردد بنا بر این حدس میزنند که داریوش ساختن  
مقبره را از مصرها اقتباس کرده چه فراعنه مصر ساختن مقبره را یکی  
از کارهای واجب میدانستند در ایران قدیم ساختن معابد نیز بر خلاف  
مذهب بوده زیرا عقیده داشتند که خدا را همه جا میتوان پرستش نمود  
ولکن آتشکده‌هایی در جاهای مختلف ایران بوده و در بعضی جاها

اثری از این آتشکده ها که امروزه موسوم به آتشگاه است مانده منجمله دو آتشکده است که در نقش رستم در سنگ کنده شده و در سمت چپ مقابر است و نیز در پاسارگاد نزدیکی قبر کوروش آثار دو آتشکده دیده میشود در اینجا يك پارچه سنگ مکعب که موسوم به تخت طاوس است هنوز موجود است این سنگ یکی از پایه های آتشکده بوده است در شوش - از حفريات شوش معلوم شده که هخامنشی ها اینیه و عمارات زیادی در اینجا ساخته اند ولی امروزه اینیه مزبورہ تل خاککی شده از حفريات شوش سرستوی بدست آمده که متعلق به زمان داریوش اول است و نیز دیولافوا (۱) فریزی (۲) یافته که از کاشیها ساخته شده و در صورتیکه این کاشیها را بهم وفق دهند صورت سه نفر نظامی ایرانی مشاهده می شود که لباس نظامی آن زمان ملبس و با اسلحه مسلحند اسلحه این دو نفر کمان و ترکش و نیز نیزه است که بدست گرفته و از زمین بلندنگاه داشته اند مثل اینکه در حال دادن سلام نظامی بوده اند کاشیهای مذکور دیوار طالار یا (آبادانا) ی قصر شوش را پوشانیده و زینت آن بوده این صورنها که حالا در موزه لوور پاریس معروف است به تیراندازان ایرانی با جاویدانها (۳) لباس و اسلحه سپاهیان آن زمان را بخوبی نشان میدهد

سروستان و فیروزآباد - مارسل دیولافوا آثاری را که در سروستان و فیروزآباد قدیم (این دو محل در راه شیراز به دارابگرد و بندرعباس واقع است) در میان خرابه ها باقی مانده به زمان کوروش بزرگ نسبت میدهد ولیکن بعضی از محققین آن آثار را مربوط به دوره ساسانی و بلکه دوره بعد از ساسانی میدانند چیزی که قابل توجه است طاقها و گنبدهایی

(۱) - Marc. Dieulafoy L'Art. ant. de la Perse

(۲) - فریز *frise* ییشانی یا کتیبه را گویند ولی راجع بصنایع عهد قدیم صورت سازی های روی دیوار را بطوری که دراز و باریک باشد نیز فریز مینامند

(۳) - *Les immortels* زیرا تصور میکنند که نموه از سپاهیان جاویدان میباشند

است که از بناهای سابق مانده و اگر مربوط به زمان کوروش باشد باید گفت که زدن طاق را ایرانیها از روم اقتباس نکرده اند بلکه این شیوه معماری در ایران خیلی قدیم تر از همان شیوه در دوره های روم و بیزانس بوده چنانکه خود دیولافوا هم باین عقیده است و ساختن طاق را اختراع ایرانی میدانند (۱)

قبل از ختم این قسمت لازم است گفته شود که در ایران بعضی تخت جمشید را با استخر مخلوط کرده تصور میکنند که هر دو یکی است و حال اینکه اینطور نیست استخر شهری بوده که محققین تاریخ بنای آنرا منسوب به زمان قبل از آمدن مردمان آریایی بایران میدانند و لاقط متعلق به دو هزار سال قبل از میلاد مسیح است و حال آنکه تخت جمشید در قرن ششم ق. م بنا شده است اسم این محل در زمان هخامنشی ها ( پارسا ) بوده و شاید بدین مناسبت یونانیها پارس پلیس یا شهر پارس نامیده اند از استخر قدیم فقط تل خاکی باقی مانده و روی زمین آثاری از این شهر قدیم نیست محل مزبور نزدیکی تخت جمشید است ولیکن نه باندازه که بتوان هر دورا يك محل تصور کرد

## خط در دوره هخامنشی - راجع باین

مطلب بدو لازم است گفته شود که خطوط از حیث سیر تکاملی و ترقی بسه نوع تقسیم شده اند و هر کدام از انواع مزبوره حاکی از يك مرحله ترقی اساسی است مرحله اولی خطی است که هر يك از علامات نماینده کلمه یا گاهی هم کلماتی است این طور خط باعلی درجه مشکل است و برای خواندن و نوشتن چنین خطی شخص باید چندین هزار علامت را

(۱) - محققین دیگر با کثرت این عقیده را رد می کنند [ راجع باین دو بنا در ذیل ذکری خواهد شد ]





مهر گاو تر هر مزه را می گند - اصل در واتیکان است

بشناسد و بنویسد مثل قدیم ترین خط مصری و تا اندازه خط چینی امروزه این نوع خط را ایدئوگرام مینامند

در مرحله دوم هر علامتی غالباً نماینده دو یا سه حرف ساکن یا متحرک است این خط بالنسبه باولی خیلی آسان تر ولی باز مشکل است زیرا برای خواندن و نوشتن آن شخص باید صدها علامت بداند این نوع خط را سیلان نامند که فارسی لاند باید تقطیعی یا نهجی نامید مثل خط آسوری و عیلامی قدیم و خط ژاپونی

مرحله سوم خط الف بائی است یعنی خطی که در آن هر علامتی نماینده یک حرف یا حرکت است این خط آسان ترین خطوط است و برای خواندن و نوشتن چنین خطی دامن ۲۵ الی ۳۰ علامت کافی است سابقاً تصور میکردند که نخستین خط الف بائی اختراع فینیقیها است ولیکن امروزه بعضی از محققین بر این عقیده اند که نخستین خط الف بائی را عبریها ترتیب دادند و بعد بواسطه فینیقیها و آرامیها و غیره در تمام دنیا باستانیهای آسیای شرقی منتشر شد خط امروزه ما نیز اصلاً از خط عبری است زیرا تبّطیها آن را اقتباس کرده باقوام دیگر عرب دادند و بمرور تغییر کرد تا بدین شکل در آمد بنا برآن چه گفته شد خط امروزه ما اگر با اعراب نوشته شود ( یعنی با ضمه و فتحه و کسره ) الف بائی است و الا خطی است ما بین تقطیعی و الف بائی پس از این مقدمه مختصر بذكر مطلب می پردازیم. کتیبه هائی که از دوره هخامنشی مانده بعضی در سه زبان نوشته شده پیارسی قدیم - عیلامی - آسوری و برخی فقط بزبان پارسی قدیم کتیبه که در چهار زبان نوشته شده باشد یعنی سه زبان مذکور بعلاوه آرامی نادر است تمام این زبانها باستانیهای آرامی بخطوط میخی نوشته شده یعنی خطوطی که شبیه به میخ است و بطور افقی یا عمودی استعمال شده

و خط از چپ راست نوشته می شود تفاوتی که مابین خط میخی پارسی و خطوط میخی عیلامی و آسوری است این است که اولی تقریباً برای هر حرف علامتی دارد در صورتی که دومی و سومی برای دو یا سه حرف علامتی و بطوریکه علماء فن میگویند خط عیلامی دارای سیصد علامت و خط آسوری دارای هفتصد علامت است ولی خط میخی پارسی دارای چهل و یک علامت میباشد از این عده چهار علامت برای کلماتی است که زیاد استعمال میشود مثل (شاه) و (مملکت) و غیره (یعنی چهار علامت ایدیوگرامیست) از این جا بخوبی میتوان استنباط کرد که خط عیلامی یا آسوری بکلی تقطیعی (سیلابی) است در صورتی که خط پارسی قدیم به خط الف بایخی خیلی نزدیک است درجهٔ سهوات این خط نسبت به دو خط مزبور نیز از عدهٔ علامات آن معلوم است ولی نباید تصور کرد که خط میخی پارسی کاملاً الف بایی است (چنانکه بعضی تصور کرده اند) زیرا حرکات نه به شکل حرفی در الف با داخل است و نه آن را در بالا یا پایین حرفی می گذاشتند مثلاً همزه اگر در اول کلمه واقع شود گاهی مفتوح و گاهی ممدود خوانده میشود یعنی (آ) یا (آ) و اگر در وسط یا آخر کلمه باشد ممدود است روی هم رفته میتوان گفت که از حیث اسلوب و مرحله الف بای خط میخی پارسی بالف بای امروزه ما شبیه است (در صورتی که بدون اعراب بنویسیم) و جهت آنهم شاید از این جا است که چنانکه محققین تصور می کنند آرامی ها این اسلوب را بحکم شاهان هخامنشی برای زبان پارسی قدیم ترتیب داده اند یعنی چون خطوط عیلامی و آسوری مشکل بوده خط میخی را بدون اینکه شکل آن را تغییر داده باشند با اسلوب خط آرامی در آورده اند و خیلی نزدیک بخط الف بایی شده است و معلوم است که اسلوب خط آرامی نیز بواسطه یا بلا واسطه از اسلوب خط عبری آمده این ترقی خط میخی تقطیعی بخطی که نزدیک بخط الف بایی است از کارهای دورهٔ هخامنشی است و علماء

فن قدر آن را دانند اما اینکه این خط عموماً معمول بوده یا اختصاص به کتیبه های شاهان داشته تا حال توانسته اند معمول بودن آنرا عموماً معلوم کنند و بنابر این تصور میکنند که این خط را اشخاص خیلی کمی میدانستند و معمول محررین دفتر خانه ها یا دبیران خط آرامی بوده

مطالبی که میبایست در مهالك تابعة ايران انتشار یابد فقط بزبان و خط میخی پارسی قدیم نوشته نمی شده است چه بزبان و خط بابلی و آرامی در آسیای پیشین بیشتر انتشار داشته چنانکه دیده میشود که کتیبه بیستون را بحکم داریوش اول بزبان های دیگر ترجمه کرده بمهالك التابعة ايران فرستاده اند چه ترجمه آرامی آن در الفسان تن مصر و ترجمه بابلی در بابل پیدا شده و از مقایسه آنها معلوم گردیده که تاریخ این کتیبه مشهور داریوش اول قبل از ۵۰۹ ق. م بوده راجع بزبان کتیبه ها چون صحبت در پیش است (صفحه ۴۸۶) عجاذه از این مطلب می گذریم فقط این نکته را لازمست تذکر دهیم که بطوریکه دیده میشود نسخه های بابلی کتیبه های داریوش اول گاهی از حیث مضمون کاملاً موافقت با نسخه پارسی ندارد جهت این است که داریوش حسیات ملی بعضی از ملل تابعه را در نظر داشته و نمیخواست با عباراتی حسیات آن ها را مجروح نماید چنانکه نمونه از این نوع ملاحظات در کتیبه نقش رستم او دیده میشود: در نسخه پارسی نوشته شده «یکانه شاهی از بسیاری» ولی در نسخه بابلی گفته شده «که او شاه شاهان بسیاری است» اطلاعات دیگری نیز میسرساند که چقدر این شاه در راضی نگاهداشتن ملل تابعه بخصوص ملل متمدنه دقیق بوده در ایران قدیم کندن خط روی سنگ سخت یا فلز برای مهر نیز معمول بوده چنانکه مهری از داریوش پیدا شده که در موزه بریطانیائی لندن



است. مهر مزبور که شکل استوانه را دارد از فلز ساخته شده و روی آن صورت شاه است که شکار شیر میکند و این عبارت در آن منقور است: «من داریوش شام» چند مهر دیگر نیز از اشخاص متفرقه بدست آمده کتیبه های مشهور این دوره از داریوش اول است شاهان دیگر هخامنشی نیز کتیبه هائی نویسانده اند و از حیث اهمیت بنای کتیبه داریوش نمرسد زیرا کتیبه های داریوش اطلاعاتی راجع بوقایع مهمه در بدو سلطنت او یا بسط ممالک ایران و غیره میدهد و بعضی مسائل را روشن میکند خواندن این کتیبه ها در ابتداء خیلی مشکل بود ولیکن خاور شناس های اروپائی با زحمات زیاد و مشقات موفق بخواندن خطوط میخی پاریسی شده اند چنانکه امروزه بسهولت تمام این خطوط را میخوانند (۱) کتیبه های مذکور به ترتیب تقدّم تاریخ شاهان هخامنشی از اینقرار است:

## کتیبه‌ها - اول در مشهد مرغاب نزدیک پاسارگاد قدیم در

محلّی که معروف به قبر مادر سلیمان است کتیبه از کوروش بزرگ هست که مضمون آن بفارسی امروزه این است «من کوروش شاه هخامنشی هشتم» دوم - در بیستون یا بهستون (۲) کتیبه مفصلی از داریوش اول است که به سه زبان نوشته شده پاریسی هخامنشی - عیلامی و آسوری کتیبه پاریسی آن تقریباً دو هزار کلمه است این جا داریوش قضیه بردبای دروغی و شورش هائی که در ممالک ایران بعد از کمبوجیه و در اول سلطنت او روی داده و اقداماتی را که برای خوابانیدن شورش ها نموده است بیان و در آخر بشاهان آینده توصیه میکند که از دروغ پیر هیزند و ضمناً دعا میکند در باره اشخاصی که این آثار را حفظ کنند (۳)

(۱) رجوع یاب ششم کتاب شود

(۲) - ظن قالب این است که از بنستان آمده یعنی محل ارباب انواع

(۳) - مضمون این کتیبه در ضمن وقایع سنوات اولیه سلطنت داریوش در فوق ذکر شده

ترجمه قسمتی از این کتیبه که راجع به بردپای دروغی است در صفحه ۱۰۲-۱۰۳ درج شده است اسلوب انشاء مابقی قسمت ها نیز همان است. سوم - در بیستون باز کتیبه ایست از داریوش با صورت نه نفر باغی که هر کدام خود را پادشاه مملکتی خوانده بودند در زیر هر کدام از صورتها بطور اختصار اسم باغی و عنوانی که او بخود داده بود نوشته شده این کتیبه متمم کتیبه بزرگ و موضوع آن همان طغیانها است منتها صورت هر يك از باغیها کشیده شده و چون مختصر است و تقریباً از یکصد و پنجاه کلمه تجاوز نمیکند موسوم به کتیبه کوچک بیستون شده در اینجا داریوش خود را اینطور معرفی میکند:

«داریوش شاه میگوید پدر من ویشناسب است - پدر ویشناسب ارسام بود - پدر ارسام آریار منا - پدر آریار منا چ اش پیش - پدر چ اش پیش - هخامنش»

چهارم - در کوه الوند در نزدیکی دهی موسوم به عباس آباد که در قرب همدان است در جائیکه بواسطه اشکالات صعود پای آدمی زاد کمتر بانجا میرسد روی نخته سنگی کتیبه پیدا شده که باز از داریوش اول است شاه مزبور بعد از حمد اهور مزدا خود را معرفی میکند و عنوان و غیره همان است که در کتیبه بیستون دیده میشود حمد اهور مزدا هم تقریباً عین عبارات کتیبه نقش رسنم است که در فصل اول باب دوم درج شده این کتیبه دارای پنجاه کلمه است

پنجم - کتیبه در تنگه سوئز که آسیا را بافریقا وصل میکرده و حالا دارای کانالی بهمان اسم است از داریوش اول یافته اند این کتیبه تقریباً دارای ۸۰ کلمه میباشد و مضمون آن بعد از ذکر القاب و عناوینی که در کتیبه های دیگر نیز استعمال شده این است: «داریوش شاه میگوید من پارسى ام و بدستىارى پارسىها مصر را گرفتم فرمودم از آب روانى نیل نام که در

مصر روان است بسوی دریائی که از پارس بدانجا میروند این کانال را بکنند این کانال کنده شد چنانکه من فرموده بودم و کتیبها روانه شدند از مصر از درون این کانال به پارس چنانکه اراده من بود.  
راجع باین کتیبه داریوش لازم است گفته شود که چون قسمتی از کلمات و حروف کلمات محو شده خواندن آن بسیار دشوار بود و هر کدام از علماء فن قسمتی را با زحمات زیاد خوانده با اظهار عقیده کردند تا آنکه بخواندن آن موفق شدند ترجمه که در فوق درج شده موافق کتاب ویسباخ آلمانی است که در ۱۹۱۱ طبع شده

ششم - روی استوانه بلوری که در مصر کشف شده و حالا در موزه بریطانیائی است کلماتی نقش شده که از داریوش اول و مضمون آن این است  
«من داریوش شاه هشتم»

هفتم - کتیبه تخت جمشید که از داریوش اول و تقریباً دارای دویست کلمه است این کتیبه در روی دیوار قصری که شاه مزبور بنا کرده کنده شده در اینجا داریوش پس از حمد اهورمزدا و ذکر القاب و عناوین خود بمالکی را که جزو ایران بوده میبشارد

هشتم - کتیبه نقش رستم (در نزدیکی تخت جمشید) این کتیبه که در مقابر شاهان هخامنشی کنده شده نیز از داریوش اول و تقریباً دارای دویست و پنجاه کلمه است داریوش بعد از حمد اهورمزدا و ذکر القاب و عناوین خود بمالکی را که جزو ایران بوده میبشارد (ترجمه آن در فصل اول باب دوم درج شده است)

نهم - در خرابه های تخت جمشید پنج کتیبه از خشایارشا است که در روی بناهایی که این شاه کرده کنده شده و تقریباً دارای دویست و پنجاه کلمه است این کتیبه ها عیناً مثل کتیبه های داریوش با حمد اهورمزدا و القاب و عناوین شروع و بعد بطور اختصار گفته شده که فلان، قصر یا فلان

دوب بزرگ یا سردر را من که خشیارشا هشم ساخته ام  
دم - کتیبۀ الوند از خشیارشا و تقریباً دارای شصت کلمه است در اینجا  
شاه مزبور خود را با القاب و عناوین معموله معرفی میکند

پازدم - کتیبۀ وان از خشیارشا و دارای تقریباً شصت کلمه است خشیارشا  
بعد از حمد اهورمزدا و ذکر القاب و عناوین خود میگوید « پدر من  
داریوش شاه این سنگ را تهیه کرد ولیکن روی آن چیزی ننوشت این  
است که من حکم کردم بنویسند » در پنجاه و پنج سال قبل که این  
سنگ را کشف کرده اند نوشته اند این لوحه سنگی بدرجۀ استادان  
حجاری و سیقل شده - بقدری خوب مانده و خطوط بااندازه خوب خوانا  
است که گوئی دیروز نوشته شده است این سنگ در اُرتوقایوی شهر  
وان در بلندی شصت پا از زمین واقع است

دوازدم - روی گلدانی موسوم به کنت کای لوس (۱) که در موزه  
لوور پاریس است کتیبه ایست بخط میخی از خشیارشا بسدین مضمون  
« خشیارشا شاه بزرگ » شبیه این گلدان که روی آن خطوطی بچهار  
رمان نوشته اند (پارسی قدیم - عیلامی - آسوری و آرامی) در خرابه های  
شوش پیدا شده و در موزه بریطانیائی است

سیزدم - روی گلدانی که در مصر در زمان تسلط ایرانیها ساخته شده  
کتیبۀ به خط میخی است که از اردشیر اول و مضمونش این است :  
« آرْتِ خَشْتَر - شاه بزرگ » این گلدان از سنگ مرمر خاکستری است  
چهاردم - کتیبه ایست از داریوش دوم در خرابه های تخت جمشید این  
کتیبه خیلی مختصر و مضمونش این است که فلان عمارت را داریوش ساخته  
پانزدم - باز کتیبه ایست در خرابه های شوش از اردشیر دوم (با  
حافظه) که بعد از ذکر القاب مضمونش این است « من پسر داریوش ششم

(۱) - *Comitis Caylus.*

داریوش پسر اردشیر شاه - اردشیر پسر خشیارشا شاه - خشیارشا پسر داریوش شاه بود - داریوش پسر ویشتاسب هخامنشی این معبد (آسیادانا) را جدّ جدّ من داریوش بنا کرد بعد اردشیر جدّ من تعمیر کرد من بفضل اهورمزدا صورتهای آناهیتا (ناهید) و میتر (مهر) را در این معبد گذاردم آهورمزدا و آناهیتا و میتر و ایزدان مرا (۱) و آن چه کرده ام حفظ کنند» این کتیبه در سه زبان نوشته شده پارسی قدیم و عیلامی و آسوری نسخه پارسیش خوب خوانده نمیشود لذا مضمون فوق از سایر نسخه ها بدست آمده

شانزدهم - کتیبه ایست در خرابه های تخت جمشید از اردشیر سوم که بعد از حمد آهورمزدا بطوری که داریوش اول معمول کرده مضمونش این است « اردشیر - شاه بزرگ - شاه شاهان - شاه ممالک - شاه این زمین می گوید من اردشیر پسر اردشیر شام - اردشیر پسر داریوش شاه بود داریوش پسر اردشیر شاه اردشیر پسر خشیارشا شاه خشیارشا پسر داریوش شاه داریوش پسر ویشتاسب نام - ویشتاسب پسر ارسام نامی از هخامنشیها (۲) اردشیر شاه میگوید این قصر را که سابقاً ساخته بودند بتوسط من در زمان من تعمیر شد آهورمزدا و میتر مرا و این ممالک را و آن چه کرده ام حفظ کنند »

**ضبطیه** - دو لوحه کوچک اخیراً (در سه سال قبل) در همدان

بدست آمده که یکی از طلا و دیگری از نقره است روی آنها بخط میخی هخامنشی و زبان پارسی قدیم سطوری نوشته شده و موافق مضمون از داریوش اول است پرفسور هرْتْسِفِلْد آلمانی (۳) که از آثار قدیمه

(۱) - مقصود ارباب انواع است

(۲) - این کتیبه بطور وضوح میرساند که (ویشتاسب) و (ارسام) شاهی نگردانند  
(۳) - *Ern. Herzfeld.*

ایران اطلاعات مبسوطی دارد این دو لوحه را اصل میداند و بدین عقیده است که شاهان هخامنشی به تقلید پادشاهان آسور زیر بنائی که می ساختند گاهی از این لوحه ها میگذارند برای این که وقتی معلوم شود بنا از کی بوده و مضمون هر دو لوحه بطوریکه پروفیسور مزبور خوانده و در رساله چهارم انجمن آثار ملی از اسفند ۱۳۰۵ درج شده این است که داریوش بعد از ذکر القاب و عناوین خود بطوریکه معمول اوست میگوید « این است مملکتی که من دارم از سگ ها که پشت سفند هستند گرفته تا کوش (کوشیا) و از هند تا اسپرذ که آهور مزدا که بزرگترین ایزدان است بمن بخشیده من و نیز خاندانم را آهور مزدا حفظ کند» این دو لوحه بسه زبان نوشته شده زبان پارسی قدیم و عیلامی و بابلی از اینکه حد غربی ایران را داریوش مملکت اسپرذ میگوید معلوم است که این دو لوحه قبل از قشون کشی شاه مزبور بمملکت سگ ها نوشته شده زیرا در اثر قشون کشی مزبور تراکیه و مقدونی جزو ایران شدند و در اینجا اسمی از آنها نیست

در خانه لازم است علاوه نمائیم که غیر از کتیبه هائی که در فوق ذکر شده خطوط دیگری نیز از شاهان هخامنشی دیده شده منجمله چنانکه میگویند سنگی است که از زمان داریوش اول است و سابقاً در مقبره شاه نعمه الله در کرمان بوده و بعد مفقود گردیده روی این سنگ خطوطی از داریوش اول خوانده اند در هر حال کتیبه های معروف شاهان هخامنشی همان است که در فوق ذکر شده مهری نیز از آر شک پر آثابوشانی بدست آمده که در موزه بریطانیائی است

## مسکوکات هخامنشی - مورخین

تقریباً هم عقیده اند که سکه در دفعه اولی در آسیای صغیر زده

شده است و تاریخ آن تقریباً نیمه قرن هفتم ق م است . بعضی اختراع آن را نسبت بشاه لیدی و برخی بیونانی های آسیای صغیر میدهند معلوم است که بعد از آن ضرب سکه در ممالک دیگر (مثل بابل و غیره) رواج یافته و در ایران اول دفعه که سکه زده شده است در زمان داریوش اول بوده . این سکه معروف به دریک و از طلاست داریوش سعی داشته است که از طلای خالص باشد و چنانکه میگویند طلايش پاك است روی این سکه تصویر تیرانداز پارسی است که يك زانو بر زمین زده و زه کمان را میکشد غیر از دریکها سکه نقره هم بوده است که موسوم به سیکل مدی است بدست سکه نقره معادل يك دريك بوده غیر از پول طلا و نقره پول برنجی نیز رایج بوده و پول برنجی و نیز پول نقره کم ارزش را ولات میتوانستند در ولایات سکه بزنند و غالباً در فینیقیه یا در آسیای صغیر سکه زده میشد روی سکه ها تاریخ نیست باوجود این از صورت سلاطین میتوان تاریخ آنها را تقریباً معین کرد و تصور میکنند که اولین سکه داریوش در ۵۱۶ ق م زده شده است در خزانه های شاهان هخامنشی طلا و نقره تماماً مسكوك نبوده بلکه بیشتر بطور شمش حفظ میشده است چنانکه مینویسند اسکندر مقدونی در خزانه شوش چهل هزار تالان طلا و نقره شمش و نه هزار تالان پول مسكوك یافت بنا بر این تصور میکنند که در زمان هخامنشی سکه بقدر زمان اشکانی و ساسانی رایج بوده دو در یکی و نیم در یکی خیلی کم بدست آمده و پیدا است که این نوع سکه ها اصلاً کم زده شده دريك بسرعت رواج یافت و در آسیای پیشین سکه های لیدی را از رواج انداخت

۱-۲-۳-۴



۵-۶-۷



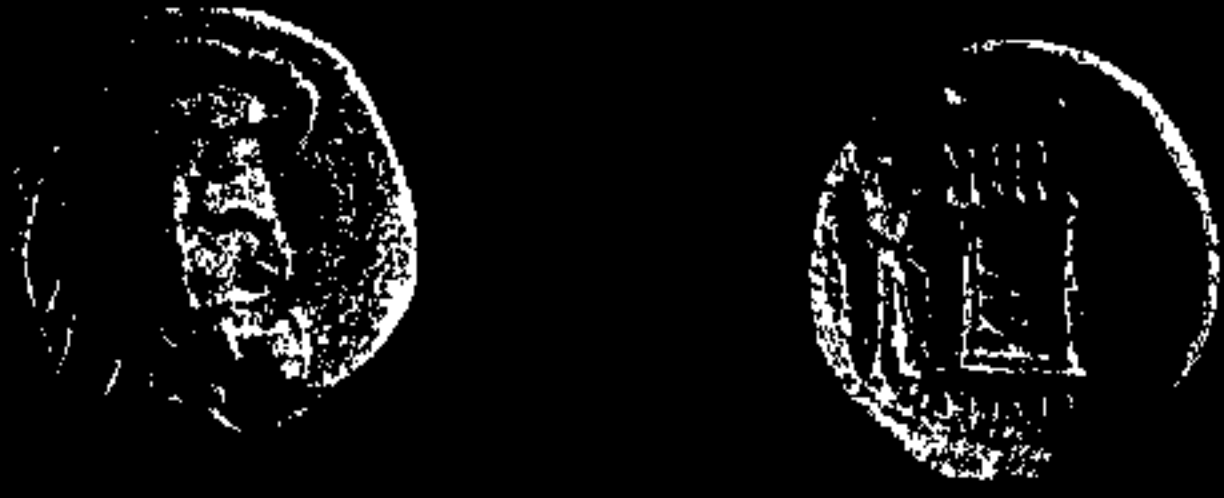
۸-۹-۱۰



۱۱-۱۲

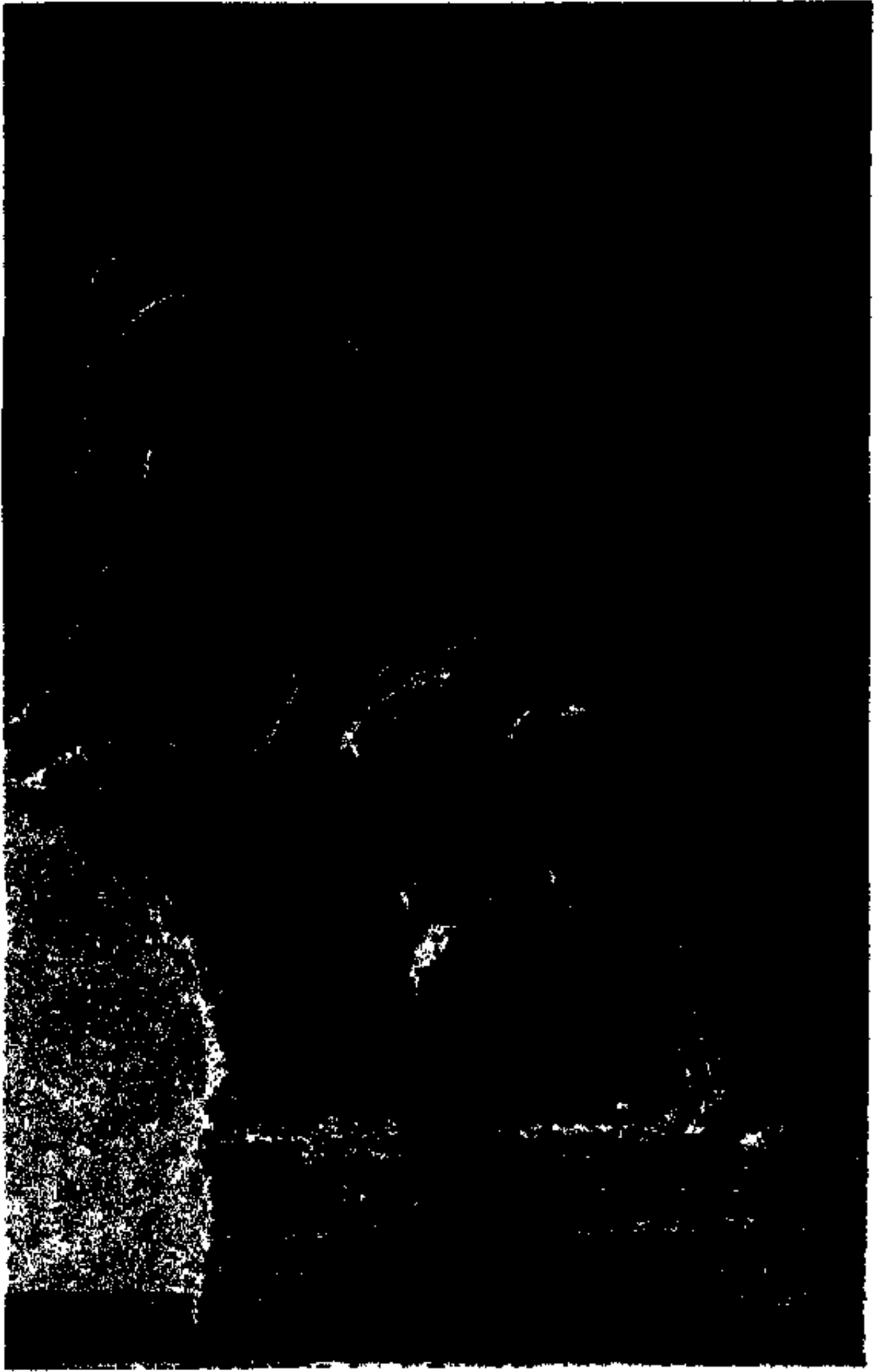


۱۳-۱۴



دریك طلا ( ۱-۲-۵ ) سيكل نقره ( ۲-۴-۷ ) متعلق بدوره ساسانی - چهاردرختی نقره اراگراس دوم والی صیدا در حدود ۳۵۰ ق.م. ( ۶-۹ ) و تیسافرن و فرناز در حدود ۴۰۰ ق.م. ( ۸-۱۰-۱۱-۱۲ ) چهار درختی اتُ قَرَدَات اول پادشاه پارس در حدود ۲۰۰ ق.م. ( ۱۳-۱۴ ) - از کتاب زاره - صنایع ایران قدیم (





نیر انداز پارتی یا سکاکی - کار یونان و سریانی در موزه قیصر فردریک  
در برلن ( از کتاب زاره - صنایع ایران قدیم )

## تاریخ در دوره هخامنشی - مقصود

از تاریخ در اینجا حساب روز و ماه و سال است (۱) در این باب اطلاعات زیادی در دست نیست از کتیبه بیستون داریوش اول معلوم است که حساب آوستائی در آن زمان معمول نبوده زیرا اسامی نه ماهی که در کتیبه مذکوره ذکر شده از این قرار است: (۲) گرم پید - ثور و اهر - ژایگر چیش رای سه ماه بهار باغ بادیش - آدوگ نیش - آثر - یادیه رای سه ماه پاییز آنامگ - مرغ زن - وینخن رای سه ماه زمستان اول سال مصادف با اول پاییز بوده و با تاریخ بابلی که بعد ها موسوم برومی با ژولیانی شد موافقت داشته این مسئله که تاریخ مزبور از کجا آمده و آریانی بوده یا از جسانی اقتباس شده هنوز حل نشده است ولیکن اسامی مابقی آریانی است بعضی بر این عقیده اند که داریوش اول در ضمن اصلاحات خود تاریخ آوستائرا قبول و آنرا رسمی کرد (راجع به تاریخ آوستائی در فصل دوم باب پنجم ذکری خواهد شد) گوت شمید عالم آلمانی عقیده دارد که اینکار در ۴۲۸ ق. م یعنی در سلطنت داریوش دوم شده بعضی تصور میکنند که آنامگ (۳) یعنی بی اسم ماه کیسه بوده

## مقادیر ایران قدیم - قبل از ذکر

اطلاعات مختصری که از مقادیر ایران این زمان به ما رسیده لازم است گفته شود که بر حسب اطلاعات تاریخی بشر هر قدر

(۱) - چون تقویم بدین معنی نیامده بجای آن تاریخ نوشته شد  
(۲) - J. Marquart. Untersuchung über den Geschichte von Iran. Heft. - I 1896.

(۳) - همزه مفتوح در انامک علامت نفی است یعنی بی نام

هم در درجهٔ پست تمدن بوده باز برای سنجش مسافت و مقدار چیزهای مادی مقیاسهایی داشته اور ملتی که سعی کرده مقادیر خود را روی واحد مقیاس بالنسبه ثابتی بنا نمایند مصرها بوده اند و برای این مقصود طول اعضاء بدن انسان را اتخاذ کرده اند (مثلاً او ابتداء آرنج تا انتهای انگشت وسطی) پس از آن مقیاسهای مصری بابل سرایت کرده و در بابل بواسطه علم هیئت که از خصائص بابلیها بوده تغییراتی یافته و بعد با این تغییرات بنام عالم توسط یونانیها و فیثقیبها و غیره منتشر شده ایرانیها نیز مقادیر را از بابل اقتباس کرده و در اینمورد هم مثل سایر موارد در آنها تصرفاتی نموده با اوضاع و حوائج ایران مطابقت داده اند در بابل واحد مقیاس مسافت مسافتی بوده که شخص رشیدی (یعنی کسیکه بحد رشد رسیده بود) در مدت دو دقیقه میتواند طی کند و این مقدار از زمان را از این جهت اتخاذ کرده بودند که بر حسب تجربه معین شده بود که از ابتدای طلوع آفتاب یعنی از وقتی که شعاع اولی دیده میشود تا نمایان شدن تمام قرص آن اینقدر زمان لازم است این واحد مقیاس را یونانیها *استاد* (۱) نامیدند و آن معادل ۱۹۲ متر (۲) امروزه بود ایرانیهای قدیم این واحد مقیاسی را سی برابر کرده آنرا *پرتنها* (۳) (پرسنگ ازمنه بعد) گفتند پرتنها مسافتی بود که شخص رشیدی در مدت یکساعت طی میکرد و از اینقرار معادل ۵۷۶۰ متر است (بعضی ۵۹۴۰ متر نوشته اند ولی معلوم نیست از روی چه مأخذی است) کسور پرتنها از اینقرار بوده: *آسپرسا* که همان *استاد* یونانی و سی *یک* پرتنها بود

(۱) - *Stade*.

(۲) - - - - - متر تقریباً پانزده گره و نیم است معلوم است که دران عهدسلسله مطری وجود نداشته و اینکه مقایسه با مقادیر مطری شده بواسطه صحت و مبنای علمی آن است

(۳) - - - - - *Parthanhâ* پرتنها نوشته و پرتنگا خوانده میشود

اسپرسا ۳۶۰ آرسنی و آرسنی بیست آنگسته و آن شش یوه و یوه  
۲۵ ر ۰ ساتیمطر تقریباً بوده بنابراین آرسنی که آرشن باشد معادل  
۵۳ ساتیمطر و کسری بوده واحد مقیاس وزن در بابل مینا بود که  
تقریباً معادل يك کیلوگرام یا سیزده سیر میشون و شصت مینا يك  
نالان بابلی محسوب میشد ( اصل نالان هم از مصر است ) مینا را در ایران  
منه میگفتند و بر دو قسم بوده منه مدی که ۵۶۱ گرام (۱) وزن داشته  
و منه پارسی که معادل ۴۱۸ گرام بوده ( مینا همان کله من است که تا  
امروز باقی مانده )

نالان ایرانی نیز بر دو نوع بود نالان طلا که معادل ۲۵ کیلوگرام و  
کسری بوده و نالان نقره که سی و سه کیلوگرام و کسری وزن داشته  
یعنی شصت آمنه پارسی نالان طلا و شصت آمنه مدی نالان نقره محسوب  
میشده است آمنه شصت شیکل (۲) داشته ولی در وزن طلا پنجاه شیکل  
حساب میکردند بنا بر این وزن شکل تقریباً از هفت الی هشت گرام  
و کسری بوده يك وزنی هم بوده که سیکل می نامیدند (۳) این وزن  
سامی است و تصور میشود که از فینیقیها بیابل و از آنجا بایران سرایت  
کرده وزن سیکل در مسکوکات نقره پنج گرام و کسری بوده در سر  
قبر شاه نعمه الله در کرمان تا چند سال قبل سنگی بوده از زمان  
داریوش اول که چند آمنه وزن داشته و روی آن اسم داریوش منقور  
بوده ولی بعد مفقود شده و معلوم نیست که کجا است

برای آکیال یا سنجش حجم واحد مقیاس را در ایران آرتابه (۴)

(۱) - گرام تقریباً شش مثقال است

(۲) - Schehel

(۳) - Sicle

(۴) - Artaba

می‌نامیدند این واحد مقیاس هم بر دو قسم بوده آرتبه مدی معادل ۵۲ لیتر و ارتبه پارس معادل ۵۵ لیتر (۱)

از پیمایشهای مذکور آنهایی که اسم ایرانی داشته هنوز هم مفهوم است مثل (پرتنها) که همان برسنک و فرسنگ و فرسخ است و اسپرما که اسب رس و انکسته که انگشته است امامنه و آرسنی اسامی بابلی است و همان من و آرش است

مقیاسهایی نیز وجود داشته که تصور می‌رود مقیاسهای محلی بوده مثل گاما که همان گام امروزه است و معادل ۳۲ سانتیمتر بوده و بازو که معادل دو آرسنی بوده دو پرتنها را نیز بگ بگ گار می‌دانستند (۲)

---

(۱) - يك لیتر آب مقطر تقریباً سیزده سیر است  
(۲) - راجع بمقادیر ایران قدیم از دائرة المعارف بریتانیایی و بروک هائوز استفاده شده است

# باب سوم

دوره مقدونی و یونانی - اسکندر و سلوکیدها

## فصل اول

فتوحات اسکندر بعد از فوت داریوش سوم

### تسخیر ممالک شرقی ایران - اسکندر

پس از اینکه به کارهای تیورستان (طبرستان) تمشیت داد در صدد تسخیر ممالک شرقی ایران بر آمد در ابتدا اسکندر بطرف گرگان که در آن زمان موسوم به **وَرْدَکَانَ** بود رفت و در **زَدَکارتا** که کرسی آن ولایت بود (ابن مفضل در زدیکی استرابادکنونی بوده) سه دسته قشون مقدونی بهم رسیدند در اینجا هزار و پانصد نفر یونانی که خدمت ایران اجیر شده بودند تسلیم گشتند و والی و نجبای تیوربها و نیز طایفه مردها که در طرف غربی مملکت تیوربها میزیستند اظهار انقیاد نمودند از گرگان اسکندر بطرف پارت (خراسان حالیه) به هرات رفته از آنجا بطرف بلخ حرکت نمود و چون در وسط راه شنید که والی هرات مانعی شده بر گشته اغتشاش را بر طرف کرد بعد بطرف **زَرَنک** (در نگیانای یونانیها و سیستان امروزه) و از آنجا به **رُخج** (۱) روانه شد بعد باز بطرف بلخ رفت و در آنجا شنید که **بِسْ سوس** (۲) نائل داریوش از بلخ هم فرار کرده و از جیحون گذشته است ابن بود که به

(۱) - هر خواراتیش - افغانستان جنوبی امروزه یونانیها آنرا آراخزیا میگویند

(۲) - *Bessus*.

اس پی تامن (۱) رئیس سواره نظام که ایرانی و در سغد بود امر کرد اورا بگیرد پس از آن قاتل شاه زودی دستگیر و در همدان مصلوب گردید اسکندر بعد از عبور از جیحون به مر کند (کهان می کنند که سمرقند کنونی بوده) رفت - از آنجا تا رود سیحون ناخت و بجائی رسید که کوروش بزرگ بنای شهری کرده بود (این شهر معروف به کوریا سختی یعنی دورترین شهر کوروش بوده) در اینجا اسکندر شهری بنا کرد که موسوم به اسکندریه اقصی گردید (عضی تصور میکنند که خجند کنونی است) در اینجا اسکندر خبر رسید که اس پی تامن یاغی شده و سگ ها را بکمک خود طلبیده است در اثر این خبر بار پرداخته باز حجت زیاد او را شدت داد و در نتیجه سگ ها سر اس پی تامن را بریده نزد اسکندر فرستادند

## سفر جنگی به هند - پس از این کار ها اسکندر در

۳۳۷ ق. م. در باختر با رگسانا (۲) دختر اکیسارتس (۳) عروسی کرد (عضی روشنگ را دختر داریوش نوشته اند ولی بیشتر محققین او را دختر اکیسارتس میدانند) و چون لوازم سفر هند مهیا شده بود از راه هندو کوش عازم هند گردید قشون او در این سفر به یکصد و بیست هزار نفر بالغ بود اول بشهر نیکایا که تصور میکنند کابل امروزه بوده در آمد و بعد از دره و معبر خیبر گذشته وارد ولایتی شد که در طرف جنوبی پیدشاور است در اینجا اسکندر با ایلات و عشائر محلی جنگیده زخم مختصری برداشت روایات در باب نتیجه این جنگ مختلف است پس از آن اسکندر از پلی که روی رود سند درست

(۱) - Spitamen.

(۲) - Roxana نویسندهگان ایرانی او را روشنگ نامیده اند

(۳) - Xiartès.

شده بود گذشته بشهر تا کسیلا در پنجاب وارد شد پادشاه و اهالی آن با اغوش باز اسکندر را پذیرفتند پادشاه مزبور قبلا فیلهای متعدد و هدایای زیادی برای اسکندر فرستاده بود پس از آن او بطرف رود هی داس<sup>(۱)</sup> پس<sup>(۱)</sup> که جِلم<sup>(۲)</sup> امروزه است رفت در اینجا پروس<sup>(۳)</sup> پادشاه این مملکت با سی هزار نفر سپاهی و فیلهای زیادی مهیای جنگ شده بود عبور از جلم نیز مشکل بود بالاخره با حیلله های جنگی اسکندر از این رود عبور کرد ولیکن مقدونیها همینکه با فیلهای پروس مواجه شدند جنگ را بی نتیجه دیدند و اسکندر در اندیشه فرو رفت بالاخره چاره که بنظرش رسید این بود که چون قشون او بمراذب بر قشون پروس فزونی داشت قسمتی از آن را مأمور کند تا حمله بمسره دشمن برده پشت سر خصم را بگیرد مقدونیها چنین کردند و با وجود این پادشاه مزبور مردانه جنگید و فیلهای تلفات زیادی بمقدونیها وارد آوردند ولی بالاخره پروس اسیر شد و جنگ بپهره مندی اسکندر خاتمه یافت گویند وقتی که پروس را نزد اسکندر آوردند از او پرسید که چطور با او رفتار نماید او در جواب گفت چنانکه با پادشاهی رفتار میکنند و باز اسکندر پرسید که دیگر چه میخواهد پروس جواب داد در آنچه گفتم همه چیز هست چنانکه نوشته اند این پادشاه مورد نوازش اسکندر شده و نیز اینطور استنباط میشود که این جنگ سخت ترین جنگی بوده که برای اسکندر پیش آمده و از کلماتی که با اسکندر نسبت میدهند پیدامت که او خود را در مخاطره بزرگی میدیده این مردم نیاگان سیخ های امروزه بوده اند و سیخ ها از حیث رشادت معروفند بعد از بنای دو شهر موسوم به نیکایا<sup>(۲)</sup> و بوسه فالی<sup>(۴)</sup> اسکندر

(۱) — Hydaspes.

(۲) — Porus.

(۳) — Nicaia.

(۴) — Bucephalie این شهر بیاد اسب اسکندر که موسوم به بوسه فال و در این جنگ کشته شده بود بنا شد



تا رود هیفاز (۱) که اکنون موسوم برود بیس است تاخت در کنار رود هیفاز سپاهیان اسکندر مطلع شدند که اگر دور تر بروند با پادشاهی که قویتر از پروس و فیلهایش بیشتر است طرف خواهند شد در اثر این خبر مجمعی ترتیب داده با اسکندر گفتند: فتوحاتی که شده کافی است و هرزحقی حدی دارد اسکندر در بادی امر رضایت بمراجعت نمیداد تا کئی نس (۲) نام یکی از سرداران او باو گفت: از یو نانیهاییکه با اسکندر آمده اند عده کمی باقی مانده و اگر او میخواهد بجهان گیری خود ادامه دهد بهتر است بر کشته قشون جدیدی تهیه نماید پس از آن اسکندر سه روز تأمل کرد و چون قشون خود را راجع بمراجعت راسخ دید بطرف رود جلم رفت در آنجا کشتیهائی با مر او ساختند که گنجایش هشت هزار نفر را داشت پس از آن اسکندر یکی از سرداران خود نه آرغ (۳) نامی را مامور کرد که با این کشتیها تمام رود سند را تا مصب آن و از دریای عمان تا خلیج فارس سیاحت نموده تحقیقاتی در باب صفحات مجاور دریاها بعمل آرد خود اسکندر هم با قسمتهای دیگر سپاهیان از طرف راست و چپ رود مزبور بطرف مصب آن عازم گردید (۳۲۶ ق. م) در عرض راه اسکندر با مردم مال لوی (۴) طرف شده زخم برداشت در پاتالا (۵) اسکندر یکی از سرداران خود را که گراتیروس (۶) نام داشت مامور کرد با فیلها و سپاهیان از کار افتاده بطرف ایران از راه رنجج و سیستان حرکت کند و خودش داخل

(۱) — *Hyphasis.*

(۲) — *Koinos.*

(۳) — *Nearchus.*

(۴) — *Malloi.*

(۵) — *Patala* این شهر در جایی واقع شده که مصب سند منشعب میشود

(۶) — *Craterus.*

اقیانوس هند شده موافق آداب مذهبی یونانیها قربانی بعمل آورد و از راه بلوچستان بطرف ایران حرکت کرد (۳۲۵ ق. م)

## مراجعت اسکندر به ایران و

### فوت او - اسکندر در مراجعت به ایران برای اینکه از

کشتی های خود خبر داشته باشد و در مواقع لازمه بآنها کمک کند از پاتالا بطرف اقیانوس هند سرآزیر شد حرکت قشون او از جا هائی بود که بساحل اقیانوس نزدیک و امروزه موسوم به مکران است بعد اسکندر به مملکت گندزوی<sup>(۱)</sup> داخل گردید در اینجا بواسطه گرمای شدید و بی آبی قسمت بزرگ قشون اسکندر تلف شد و برای جلوگیری از تلفات دیگر اسکندر مجبور شد به پورا برود (این محل را امروزه فهرج مینامند و در دره حاصلخیزی در بلوچستان ایران واقع است) از اینجا پس از استراحت اسکندر بطرف هلیل رود که بدریاچه جزمهران میریزد روانه شد و در دره آن خیمه زد در اینموقع کرازوس که از راه رُحج و سیستان بطرف ایران رهسپار شده بود با اسکندر رسید بعد از چندی اسکندر از اینجا از راه سیرجان به پاسارگاد رفت و مطلع شد که قبر کوروش را نبش کرده اند در اهواز تمام قسمتهای قشون اسکندر بهم رسیدند و (نه آرخ) که از دریای عمان و خلیج فارس به ایران میآمد در اهواز به قسمتهای دیگر ملحق شد پس از آن تمام قشون از کارون عبور کرده به شوش رفت و از آنجا بطرف بابل حرکت کرد و بالاخره در ۳۲۴ ق. م اسکندر با قشون خود در میان جشنها و شادمانی مقدونی ها و یونانیها وارد بابل گردید از این به بعد دیگر اسکندر جنگی نکرد

(۱) - چنین بنظر می آید که بلوچستان باشد

مگر با کاسی ها که در کوههای لرستان بودند (باید همان مردمانی باشند که در تاریخ عیلام و در مواقع دیگر اسم آنها برده شده) بعد از این جنگ اسکندر سفرائی را که از قرطاجنه ولیبی و حبش و ایتالیا و گال (۱) (فرانسه امروزی) آمده بودند پذیرفت (۲) و بحیال تسخیر عربستان افتاده. باین مقصود در مدد تحقیقات راجع به شبه جزیره عربستان و ساختن کشتیها بتوسط فینیقیها برآمد: بطوریکه مینویسند او در نظر داشت که در گرگان هم کشتیهای ساخته در دریای خزر اکتشافات بعمل آورد ولیکن بزودی در میان این خیالات و تجهیزات بواسطه نبی که از باتلاقهای بابل بر او مستولی شده بود در سن ۳۴ سالگی در گذشت (۳۲۳ ق. م)

(۱) - *Gaule*

(۲) - راجع به قرطاجنه بعضی از ع.تین گمان میکنند که چون این مملکت مستعمره فینیقی بوده بایران قراردادی منعقد نموده بود و یک نوع دست نشاندگی نسبت به ایران داشت بدین آنکه اسکندر جای دولت ایران را گرفت سفیری فرستاده ان قرارداد را تجدید کرد

## فصل دوم

### طرز رفتار اسکندر - تشکیلات و کارهای او

اسکندر پس از تسخیر پایتخت ایران و مخصوصاً زمانیکه در سیستان مشغول جنگ و جدال بود ترتیبات سابق خود را تغییر داد برای فهم مطلب لازم است بدانیم که ترتیبات پادشاهان مقدونی چه بوده موافق آنچه مورخین نوشته اند حکومت پادشاه مقدونی يك حکومت مطلقه نبود بلکه او در میان امراء و اشراف مملکت شخص اول حساب میشد و در مجالس و جشنها همه با هم می نشستند و همه رفیق پادشاه بشمار میرفتند عده از آنها که به پادشاه نزدیکتر بودند دوستان او نامیده میشدند در امور دولتی او با مجلس مشورت که مرکب از رجال مجرب مملکت بود شور میکرد و رجال مزبور در اظهار عقیده آزاد بودند ولیکن اسکندر پس از آمدن بازران ملاحظه کرد که این ترتیبات را نمیتواند در اینجا اجرا کند زیرا گذاشتن تفاوت مابین یونانیها و مقدونیهای خودی و ایرانیهای بی گانه باعث تنفر ایرانیها میشد و بعلاوه او را در انظار موهون میکرد چه آن طرز رفتار یونانیها و مقدونیها با اسکندر موافق ترتیبات مشرق زمین نبود بنا براین اسکندر ترتیبات دربار ایران را پیش گرفت و از آن به بعد یونانیها و مقدونیها در موقع مراسم درباری مجبور بودند بایستند و در موقع تکلم با اسکندر يك زانو بر زمین بزنند و کلیه آداب مشرق زمینی را بجا آرند معلوم است یونانیها و مقدونیها از این بابت از اسکندر دلگران و ناراضی شدند و در سران سپاه هم ناراضماندی پیدا شد دو دفعه کنکاشی برضد اسکندر کردند ولی موفق نشدند و چند نفر از ملازمان اسکندر گرفتار شده بقتل رسیدند

یکی از آنها فیلوئاس (۱) پسر پارمنیون (۲) سردار ناهی اسکندر بود و دیگری برادرزاده ارسطاطلیس (۳) معلم اسکندر پارمنیون که خزانه اسکندر را در همدان محافظت میکرد نیز به قتل رسید و کلیت دوست صمیمی اسکندر که او را در جنگ گرانیک نجات داده بود بواسطه تندی که نسبت با اسکندر کرد بدست او کشته شد اگر چه بطوریکه نوشته اند اسکندر از این کردار خود بعد سخت پشیمان شد و در اندوه فرو رفت (۴) در حین مراجعت اسکندر از هند بایران در موقع عبور از بلوچستان و کویر ایران که دو ماه طول کشید بقشون اسکندر صدمات و تلفات زیادی وارد آمد بعد از ورود بیابل اسکندر انجارا پایتخت خود قرار داد و راجع به تشکیلات دولت خود مشغول طرح نقشه هائی گردید از حیث تقسیمات اداری اسکندر همان نقشه داریوش اول را تعقیب و ولاتی با اختیارات زیاد معین نمود این نوع ولات را یونانیها ساتراپ نامیده اند و وجه تسمیه آن در فوق ذکر شده دو نفر از ولات ایرانی بودند یکی (آروپانا) که در آذربایجان والی شد و بمناسبت اسم او این مملکت موسوم به این اسم گردید دیگری والی بابل که در زمان داریوش سوم در مصر والی بود و چون بدون جنگ تسلیم شد بدین سمت در بابل معین گردید راجع به ولات معلوم است که اسکندر خیلی سخت بوده و

(۱) — *Philotas*

(۲) — *Parménion*

(۳) — *Aristoteles*

(۴) - میگویند اسکندر از اینکار خود بعد سخت پشیمان گردید و یکی از حکماء یونانی را که در اردوی او بود خواست و عقیده او را پرسید تا مگر تسلی بیابد حکیم مزبور (آناکسارخ) گفت: بیجهت نیست که فدماء مجسمه حق را در ردیف تخت رب النوع بزرگ (زوس) قرار داده اند هرچه از او یعنی خدای بزرگ صادر شود حق است همینطور که هرچه از پادشاه قوی شوکت و بزرگی مثل اسکندر صادر شود حق است اسکندر باید درباره خود این عقیده را داشته باشد و مردم هم در این عقیده از او متابعت کنند رفتار اسکندر و این جواب بخوبی میرساند که اسکندر بعد از فتح ایران دیگر پادشاه سابق مقدونی نبوده

بر خلاف شاهان اخیر هخامنشی تحمل نمی کرده است که آنها برای خود قشون محلی ترتیب دهند چنانکه یکی از ولات اسکندر ( هارپال ) که چنین نمود و اندوخته زیادی جمع کرد مورد غضب اسکندر واقع شد و یونان فرار کرد و اجاع بسایر امور نیز اسکندر همان تشکیلات داریوش اول را اجراء کرد با این تفاوت که یکی از دو نفر مأموری که از مراکز به ابالات میرفت برای امور مالیه بود و دیگری برای امور لشکری اسکندر لباس شاهان ایران را پوشید و همان مراسم درباری را اتخاذ کرد و زن ایرانی گرفت ( استاتیرا دختر داریوش سوم و رکسانا دختر اکیسارتس ) و حکم کرد که ده هزار نفر مقدونی و یونانی از ایرانیها و سایر ملل زن بگیرند پس ازین اقدامات توجه مخصوص اسکندر بطرف قشون معطوف شد قشون مزبور حکم ملتی را داشت که اسلحه بر داشته همراه پادشاه خود آمده باشد زیرا همه مقدونی و یونانی بودند اسکندر از جهات سیاسی لازم دید که تشکیلات جدیدی به قشون دهد با این ترتیب ده هزار نفر مرد جنگی کار آزموده مقدونی را سرخص کرد و بجای اینها از ملل دیگر و ایران قشون گرفت اجرای این حکم در ابتداء باعث شورش در بعضی قسمتهای قشون گردید ولیکن بعد پیشرفت کرد در همان وقت اسکندر قرار داد که سی هزار طفل ایرانی را در قسمت های قشون تقسیم کنند تا فنون نظامی آموزند در این تشکیلات لشکری اسکندر دو مقصود داشت یکی آنکه قشون تماماً از مقدونیها و یونانیها ترکیب نشده باشد زیرا عناصر ناراضی در میان آنها زیاد بود و دیگر اینکه ایرانیها با یونانیها مخلوط شده بهم دیگر نزدیک شوند و ایرانیها زبان یونانی را بیاموزند کلیه اگر در تشکیلات اسکندر و کارهایی که کرده است دقت نمائیم می بینیم همان تشکیلات داریوش اول است ولیکن اصطکاک یونانی و ایرانی تصرفاتی را ایجاد کرده تفاوت دیگر اسکندر با اکثر شاهان هخامنشی این بود که

در عین آنکه مراسم درباری آنها را پذیرفت برده نشین و مخفی نبود و خودش به امور رسیدگی کرده در کلی و جزئی دخالت مینمود و در جنگها و جدالها خودش حمله میکرد و به مجروحین شخصاً رسیدگی میکرد و کلیه در میان قشون زندگی مینمود اینهم از صفات و خصائلی است که غالباً در اشخاصیکه سر سلسله واقع میشوند یافت میشود چنانکه اگر کوروش بزرگ را با شاهان هخامنشی که بعد از داریوش اول آمده اند مقایسه کنیم این مطلب بخوبی معلوم میشود در اینجا بيمورد نیست که چند کلمه از اوضاع یونان مقارن فتوحات اسکندر در ایران گفته شود چنانکه در فوق گفته شد یونانیها از بودن در قید مقدونی بیزار و متنفر بودند و خود اسکندر هم این مطلب را میدانست و بهمین جهت بود که بعد از جنگ گرانیك مستقیماً بایران نیامد بلکه متابعت سواحل آسیای صغیر و شامات و مصر را نمود تا از یونان زیاد دور نشده اخبار آنجا را داشته باشد و ضمناً دست ایران را هم از بحریه قوی او در دریای مغرب کوتاه کند با وجود این بعد از فتح کوه کامل یونانیها آسوده نشستند و قسمتی از آنها در تحت سرداری آگیس نام پادشاه اسپارت بر اسکندر شوریدند ولیکن بالاخره شکست خورده معدوم شدند (۳۳۰ ق. م.) در باب شخص اسکندر مورخین دو عقیده دارند بعضی را عقیده این است که جوانی بوده شجاع و دارای هوش و حافظه فوق العاده و بافتوت درویش و خوش محضر و شکیل و امکان بعد از فتح ایران خود را باخت و اخلاقی تغییر یافت و تقریباً حال بعضی از پادشاهان شدید العمل و خود بسند و عشرت پرست آسیا را پیدا کرد برخی بعکس این صفات اخیره را در او منکرند و بعضی از سخنیها و کارهای بی رویه او را نتیجه محیط و اوضاع و احوال دانسته میگویند اوضاع جدید اینکارها را اقتضا میکرد راجع شهرهای یونانی در آسیای صغیر اسکندر نیز

همان مسلك و روش كوروش بزرگ را اختيار کرده در امور داخلی آنها را ازاد گذاشت و نیز راجع بولایات فینیقیه و لیدی و شاهزادگان قبرس و غیره اختیاراتی برای آنها قائل شد معلوم است که این اختیارات با اندازه بود که مانع از وحدت دولت او نبود اینجام تقریباً همان شیوه كوروش بزرگ و داریوش اول مشاهده میشود شهر هائی که اسکندر بنا کرد مینویسند قریب به هفتاد بوده ولیکن از آنها اثری غیر از اسکندریه مصر باقی نمانده مقصود اسکندر از بنای این شهرها علاوه بر ملاحظات نظامی این بوده که سکنه آنها از یونانیها و ایرانیها و ملل دیگر تشکیل شده اختلاط ملل و انتشار مدنیت یونانی سریعتر گردد و حتی بعد از اسکندر میان نوسنجات او نقشه بردن مردم زیادی از آسیا به یونان و آوردن مهاجرین یونانی بآسیا دیده شده است تشکیلات قشونی او هم همین نظر را میرساند کلیه راجع باسکندر اگر نظر مورخین بی طرف را که مقصودشان حقیقت گوئی است مبنی قرار دهیم باین نتیجه میرسیم : جهانگیری او را از اینجهت قدر دانی می نمایند که میخواسته ملل عالم را بهم دیگر زدیک کند تا الفتی در میان آنها ایجاد شود یعنی آن کاری را که كوروش بزرگ و داریوش اول برای دفعه اولی در عالم کردند اسکندر تکرار کرد با این تفاوت که داریوش اول از شرق بغرب میرفت اسکندر به عکس و دیگر اینکه تشکیلات داریوش یک شاهنشاهی وسیعی را با وجود بی لیاقتی جانشینهایش تقریباً در مدت دو قرن سرپا داشت ولیکن امپراطوری اسکندر بواسطه فوت او و منازعه که مابین جانشینهای او در گرفت با خود اسکندر زوال یافت اگرچه اسکندر از حیث تشکیلات چیزی بر آنچه داریوش اول کرده بود نیفزود با وجود این او را بواسطه صفات عالیه و کارهای بزرگ یکی از اشخاص بزرگ عالم میدانند و لقب کبیری باو داده اند



# فصل سوم

## جانشینان اسکندر - سلوکیدها

اسکندر در ۳۲۳ ق. م در بابل بمرض تب مبتلا شد و بعد از چند روز در سن ۳۲ سالگی در گذشت و فات او را بعیش و عشرت زیاد در موقع مرض و به نیرهیزی نسبت میدهند چون ولیمیدی نداشت در انتظار اینکه روشنگر (رُکسانا) وضع حمل نماید جانشینهای او از اینقرار معین شدند در اروپا فیلیپ آری ده برادر او جای او را گرفت و پردیکاس که یکی از درباریان متنفذ بود نایب السلطنه ممالک آسیا گردید و ایالات مابین سرداران اسکندر تقسیم شد در این وقت آذربایجان به آثر ویاتن نام پارسی رسید و هند هم کافی السابق در تحت اختیار پادشاهان محلی ماند چون هیچ کدام نمیخواستند از حکومت مرکزی تمکین نمایند مرکزیت از میان رفت و بزودی شورش و طغیان در ممالک شروع شد و هر کدام از ولات مقدونی و یونانی مملکتی را تصاحب نموده خود را جانشین اسکندر دانستند از این جهت اینها در تاریخ موسوم به جانشینها شده اند نزاع و مجادله جانشینان تقریباً بیست سال بطول انجامید رُکسانا بعد از فوت اسکندر پسری آورد که موسوم به اسکندر گردید و با وجود اینکه او را پادشاه میدانستند تفاوتی در اوضاع حاصل نشد پردیکاس که میخواست وحدت را ایجاد کند از والی مصر بطلیموس شکست خورد و بدست سربازان خود کشته شد پس از آن ولات بایکدیگر در جنگ شدند و آن تیکون والی کیلیکیه در ابتداء فواج بنظر می آمد

زیرا در شوش فتح نمایانی نموده بود ولیکن سلوکوس (۱) نامی که نیز از سرداران اسکندر بود بر آن نیکون<sup>۲</sup> بالاخره فائق آمد و قسمت اعظم آسیای غربی را تصرف کرده سر سلسله دودمان سلوکیدها گردید سلطنت این سلسله از ۳۱۲ قبل از میلاد شروع شد در ابتداء پایتخت این سلسله در بابل بود بعد در سلوکیه که سلوکوس بنا کرده بود و خرابه های آن در کنار دجله در نزدیکی بغداد واقع است و بعد از آن در انطاکیه شامات [۲] ایران در اوائل سلطنت این سلسله جزو دولت آنها بود ولیکن در سلطنت نوه سلوکوس که موسوم به آنطیوخوس دوم بود در ایران پارتها و مردم باختر از اطاعت سلوکیدها سر پیچیده مستقل شدند راجع به دولت دومی اطلاعات زیادی در دست نیست از سکه ها و بعضی آثار که مانده معلوم میشود که این دولت یونانی و باختری بوده و تمدن یونانی داشته چنانکه این نکته از حجاربه های قندهار و هند آن زمان معلوم میشود و سمت این مملکت از سفد تامرو و بلخ بود اول پادشاهی که اعلان استقلال داده از دولت سلوکوس جدا شد دیودوت دوم نام داشت (از اسم معلوم است که یونانی بوده) در سلطنت دیمتریوس حدود این دولت از طرف شرق افغانستان شرقی و پنجاب را شامل بود راجع بدولت اولی یعنی پارتها اطلاعات ما بیشتر است در ۲۵۰ ق. م این

(۱) - Seleucus

(۲) - از پادشاهان سلوکیدی نهایتی که در ایران سلطنت داشته یا باشکانتها طرف بوده اند از اینقرارند ۱ - سلوکوس نیکاتور (از ۳۱۲ تا ۲۸۰ ق. م) ۲ - آنطیوخوس ستر (۲۸۰ - ۲۶۱ « «) ۳ - آنطیوخوس دوم - ستر (۲۶۱ - ۲۴۶ « «) ۴ - سلوکوس دوم کالی نیگس (۲۴۶ - ۲۲۶ « «) ۵ - سلوکوس سوم ستر (۲۲۶ - ۲۲۳ « «) ۶ - آنطیوخوس سوم کبیر (۲۲۳ - ۱۸۷ « «) ۷ - سلوکوس چهارم ایبی فان (۱۸۷ - ۱۷۵ « «) ۸ - آنطیوخوس ایبی فان (۱۷۵ - ۱۶۴ « «) ۹ - آنطیوخوس پنجم اپاتور ۱۰ - دیمتریوس ستر (این دونفر آخری اولی دو سال و دیگری دوازده سال سلطنت کرده اند) اسامی بعضی دیگر در تاریخ پارت خواهد آمد

دولت تاسیس شد و ۴۷۵ سال مدت دوام آن بود چون قائم و بانی این دولت ارشک نام داشت و شاهان دیگر این دودمان نیز خود را برای افتخار ارشک مینامیدند این سلسله پادشاهان در تاریخ موسوم به ارشکانیان یا فارسی امروزه اشکانیانند شرح احوال آنها بطوری است که در باب چهارم ذکر شده است سلوکید ها هشتاد سال بر ایران سلطنت داشتند و نامی ترین پادشاه این سلسله آنطیوخوس سوم بود که کبیرش گفته اند بعد از این پادشاه انحطاط دولت سلوکیدها شروع گردید و ممالک تابعه مرور جدا شدند بطوریکه بالاخره مملکت سلوکیدها منحصر بشام شده بود و آنها در سنه ۶۴ ق.م جزو امپراطوری روم گردید و سلسله مزبور منقرض شد ضعف دولت سلوکیدها از جهتی از اشکانیان بود که چنانکه خواهیم دید همینکه مبنای دولت خود را محکم نمودند همواره دست اندازی به ایالات مملکت سلوکیدها میکردند راجع به اوضاع ایران در دوره اسکندر و سلوکیدها اطلاعات زیادی در دست نیست آنچه از نوشته های مؤرخین مثل آریان و پولی بیوس و غیره استنباط میشود از حیث زندگانی و عادات مابین ایرانیها و مقدونیها تفاوت زیادی نبوده هر دو جنگ و شکار و خوب خوردن و زیاد آشامیدن و بردن غنائم و تعدد زوجات را دوست داشتند یونانیها اصول مذهب ایرانیها را که برتری بر مذهب یونانی داشته و نیز راستگویی آنها را میستوده اند و اسکندر با نظر احترام بایرانیها میگریسته بدینجهت مواصلت مابین این دو ملت زیاد بوده چنانکه اسکندر و سلوکوس زن ایرانی داشتند و مادر ولیعهد های مقدونی و دولت سلوکیدها ایرانی بوده از این جهت ایران را بکلی مملکت بیگانه نمی دانستند و نیز از این جهت است که سلسله سلوکیدها را سلسله یونان و ایران میدانند نه یونانی خالص احوال نجیبای ایران در این دوره خیلی

بد نبوده زیرا عده ولات یا سرداران ایرانی بالنسبه زیاد بود اما برای برزگر و ایل تفاوتی حاصل نشد زیرا اولی کافی السابق در تحت فشار و دومی آزاد بود از تمدن یونانی در ایران نمیتوان به تحقیق گفت چه اثراتی باقی مانده نوشته اند که اسکندر و سلوکیها شهرهای زیادی در ایران بنا کردند عده این شهرها را قریب به هفتاد نوشته اند و مخصوصاً اسم شهر هائی را موسوم به اسکندریه در سیستان - افغانستان - بلوچستان - کنار رود سیحون و سایر جاها و اسم يك انطاکیه را در فارس می برند و نیز ضبط کرده اند که در مدی برای جلو گیری از تجاوزات مردمان وحشی شمالی اسکندر قلعه و شهرهائی ساخته بود و بالاخره اسم شهر صد دروازه را (در جنوب غربی دامغان) ذکر میکنند و لکن تطبیق این شهرهای قدیم با محل های امروزی تقریبی است در این شهرها عده مهاجرین یونانی زیاد بوده - عادات و اخلاق یونانی از این شهرها بخارج سرایت می کرده و مخصوصاً پارتیها با یونانی های مذکور خلطه و آمیزشی داشته اند ولی این نکته مسلم است که اگر هم مهاجرین این شهرها یونانی بوده اند بعد از چند قرن با ایرانی ها مخلوط و بعد مستحیل شده اند بالاخره باین نتیجه می رسیدیم که تمدن یونانی در ایران سطحی بوده و هیچ بعمق نرفته اما جهت پیش قدمی ایرانیها در جدا شدن از دولت سلوکی این بود که آنها نازه نفس تر از مردمان دیگر آسیای غربی بودند و بعلاوه تشکیلات سیاسی آریانیهای ایرانی با مرکزیتی که سلوکیها می خواسته اند ایجاد کنند مبیانت داشته مردمان شرق ایران که از بابل و آسور دور و ترتیبات آریانی را بیشتر محفوظ داشته بودند - بخصوص پارتیهای شجاع - حاضر نبودند مرکزیت شدید را بپذیرند این بود که پارتیها بمحض وقوع تصادم مابین ارشک و والی سلوکی در پارت قیام دلیرانه نموده دشمنان خود را از ابراست اخراج و بعد با همان طرز حکومت آریانی در مدت پنج قرن در ابراست و جاهای دیگر حکمرانی کردند

# باب چهارم

دوره پارتیها

## فصل اول

پارتیها و شاهان اشکانی

اسم پارت چنانکه دیدیم در کتیبه بیستون داریوش اول جزء ممالک تابعه برده شده است و بطوریکه از تحقیقات معلوم شده مملکت مزبور در خراسان کنونی بوده راجع باینکه مردم پارت از چه نژادی بوده اند مدتها ما بین علماء علم تاریخ و محققین اختلاف بود بعضی آنها را از نژاد آریایی و برخی از نژاد اسفر (چینی و مغول) میدانستند و عده هم از اختلاط هر دو ولیکن اخیراً عقیده اکثر از علماء بر این شده است که پارتیها از آریایان ایرانی بوده اند ولی چون با سکاها همجواری و آمیزش داشته اند عادات و اخلاق و مذهب سکاها در آنها اثر کرده بود توضیح آنکه قسمتی از سکاها - موسوم به عشیره دها - در زمان قدیم اراضی مابین کرکان (استراباد) و کراسنووودسک (۱) امروزی را اشغال کرده بود و بهمین جهت این صفحه مشهور به دهستان بوده بعدها بواسطه مجاورت پارتیها باین مردم ما بین آنها اختلاطی حاصل شده بود از عشیره دها طائفه آپارنو ممتاز بود و دودمان اشکانی از این طائفه بیرون آمد بالخاص عقیده که امروزه تقریباً قبول عامه یافته این است که اصلاً پارتیها از نژاد آریایی ایرانی بوده اند ولیکن چون با عشیره از سکاها مخلوط شده بودند اثراتی در آنها از این اختلاط مانده بود

(۱) — Krasnowodsk در کنار جنوب شرقی بحر خزر است

اما اشکانیان اصلاً از سَكّ ها بودند ولیکن بواسطه توقف زیاد در ایران اشکانیان نیز ایرانی شده بودند بنا بر این نمیتوان پارتها یا اشکانیان را مردم یا سلسله خارجی تصور کرد بعضی از نویسندگان ایرانی ضدیت پارسی ها را با پارتها در اواخر سلطنت اشکانیان مدرك قرار داده و از اینجا استنباط آن از خارجی بودن پارتها نموده اند ولیکن اگر بنظر دقت بنگریم این مطلب دلیل نمیشود زیرا وقتیکه سلطنت از مدها پیارسیها منتقل شد همین ضدیت ها بین مدها و پارسیها بعد از چندی تولید گردید و حال آنکه در ایرانی بودن مدها و پارسیها تردیدی نیست این نوع ضدیتها در سر سلطنت یا مسائل دیگر در میان اقوام و طوائف مختلفه ایران همیشه قبل و بعد از ظهور اسلام بوده ولی وقتی که پای خارجه بمیان میآمده همه متحد میشدند چنانکه نسبت به آسوریها پارسی ها و مدها متحد بودند و نسبت به سلوکیدها همینکه پارتها پیشقدم شدند پارسیها و مدها با آنها متفق گردیدند و اگر در اواخر سلطنت اشکانیان اختلافاتی پیدا شد از راههای دیگر بود یعنی از بی قیدی اشکانیان نسبت بمذهب مغها و میل آنها بتمدن یونانی و رومی از مطالب مذکوره و از مقایسه زبان و مذهب و عادات پارتیها با همان چیزهای سائر اقوام ایرانی معلوم است که قوم پارت اساساً ایرانی بوده است پس از این مقدمه به ذکر اسامی شاهان اشکانی مبادرت میشود ولیکن این نکته را باید در نظر داشت که عده شاهان این سلسله محققاً معلوم نیست و تاریخ سلطنت بعضی از آنها بکلی مجهول است یا تقریباً معین شده زیرا سکه های شاهان اولیه این سلسله تاریخ ندارد و باز باید در نظر گرفت که تاریخ این دوره روشن نیست زیرا مورخین یونانی و رومی وقایعی را که مربوط بدول مذکوره بوده ضبط کرده اند و راجع به وقایع دیگر اطلاعات خیلی مختصر و گاهی هیچ است و جای تردید نیست که این دولت قوی فقط با امپراطوری روم در سر تقسیم

عالم درگیر و دار نبوده و یقیناً در شمال و مشرق کار هائی انجام داده که از خاطر ها فراموش شده در باب وجه تسمیه اشکانیان بعضی را عقیده آنستکه محل اقامت خانواده اشکانی در (آساک) بوده و این اسم از اسم محل مزبور آمده (آساک را با قوچان حالیه تطبیق میکنند) برخی میگویند که اشکانیان خود را ارشک نامیده اند تا نسب این سلسله را به اردشیر دوم هخامنشی که نیز نامش ارشک بوده رسانند این مسئله هم مثل بسیاری از مسائل دیگر است که در آتیه باید حل گردد

## ارشک ۱ - ارشک اول

آپارنی همدست شده در ۲۵۶ ق. م بیزانس مخالفت با سلوکیدها برافراشت و جنگهای متعدد با آنها نمود و در نتیجه غلبه یافته دولت پارت را تأسیس کرد (۲۵۰ ق. م) پس از این فتح روی به باختر آورد و با دوات باختر که نیز مستقل شده بود جنگ کرد و در حین جنگ کشته شد چون اشک بان سلطنت اشکانیان بود شاهان دیگر اشکانی او را تقدیس میکردند (چنانکه باولقب ایپی فانس<sup>(۱)</sup> داده اند) و بیادگار اینککه اوسر سلسله اشکانی است با اسم خود کله ارشک<sup>(۲)</sup> را میافزودند مورخین هم این نکته را رعایت کرده اند

## ارشک ۲ - تیرداد اول

نشست و از اشتغال سلوکیدها در مغرب استفاده کرده مملکت گرگان (ورکانا) را ضمیمه پارت کرد و بعد پادشاه دور<sup>(۳)</sup> پادشاه باختر متحد شده سلوکوس دوم را

(۱) - ایپی فانس بزبان یونانی یعنی نامی و پرافتخار (Epiphanes)

(۲) - ارشک را یونانیها (آزراگس) نوشته اند که یونانی شده ارشک است

شکست داده خود را شاه بزرگ خواند پارت ها جلوس او را مبدأ تاریخ قرار داده اند ( ۲۴۷ ق. م ) اشکانیان برای اینکه نسب خود را به هخامنشیها برسانند میگفتند که فری باپیت (۱) پدر اشک اول و تیرداد اول پسر اردشیر دوم بوده تیرداد بعد از جنگهای مذکور به نحکیم مبنای دولت خود پرداخت پای تخت اشکانیانرا یونانیها **هکاتم پیلوس** (۲) یعنی شهر صد دروازه نامیده اند در باب تطبیق آن با محلی مابین محققین اختلاف است عقیده که بیشتر طرف دار دارد این است که در طرف جنوب غربی دامغان واقع بوده و معروف است که سلوکیدها آنرا بنا کرده اند بعدها ری و تیسفون نیز پای تخت بودند (۳) تیرداد چنانکه نوشته اند قصری موسوم به دارا در نزدیکی محلی که امروزه موسوم به آیدورد است ساخته بود ولی غالباً در پایتخت میزیسته فوت او در ۲۱۴ ق. م بود

## اشک ۳ - اردوان اول - بعد از پدر بتخت

نشست ( ۲۱۴ ق. م ) و از گرفتاری آنطیوخوس سوم برادر سلکوس سوم که ملقب به **کبیر** بود استفاده کرده ولایت مردها و ری و همدان را گرفت ولیکن بعد که پادشاه مزبور با قشون زیادی بایران آمد اردوان عقب نشینی کرده پای تخت خود را هم به سلوکیدها داد بعد آنطیوخوس به کرگان رفت ولی از عهده - سواره نظام پارت بر نیامد بالاخره عهدنامه مابین دولتین منعقد و اردوان رسماً پادشاه ایران شناخته شد قابل ذکر است که در این جنگ آنطیوخوس معبد معروف اناهیتارا در همدان غارت کرده ذخائر و نفایس زیادی از آنجا برد بطوریکه مینویسند چهار هزار تالان ( تقریباً ده کرور تومان ) قیمت ذخایر مذکوره بوده

(۱) - *Phriapites*. (۲) - *Hecatompilos*.

(۳) - مردها در نیورستان سکنی داشتند

(۴) - نظر بفصول چهار گانه مقر سلطنتی بنوت در چهار شهر بود ۱ در

شهر صد دروازه - ری - همدان - تیسفون



( ۲۰۹ ق . م ) انطیوخوس پس از صلح با اردوان به باخت پرداخت و بعد از راه کابل و دره خیبر به هند رفته از راه سیستان و کرمان مراجعت کرد ولی در جنگ با باخت هم نتیجه نگرفت و مخاصمه به صلح انجامید اشک ۴ - فری یاپیت - پس از اردوان به تخت نشسته به آسودکی سلطنت کرد زیرا باختها متوجه هند بوده با پارتیها کاری نداشتند این شاه در ۱۸۱ ق . م فوت کرد

اشک ۵ - فرهاد اول - بعد از پدر به تخت نشست و نیورستان را تسخیر کرده قسمی از اهالی آنجا را که موسوم به مرد ها بودند مجبور نمود تنگه هائی را که مشهور به دربند بحر خزر است و راهی را که از خراسان به مدی میرفت حفظ کنند (۱) این شاه شهر خارا کس یا شارا کس را در ری بنا کرد (۲)

## اشک ۶ - مهرداد اول - بعد از برادر او

تخت نشسته بانی عظمت دولت پارت گردید در این اوان دولت سلوکی در بواسطه جنگ با رومیها و یهودیها ضعیف شده بود مهرداد سرو را در ابتداء از باختها گرفت بعد آنرا با بجان را از امراء محلی که در آنجا استقلال یافته بودند انتزاع کرد پس از آن به خوزستان و پارس و بابل پرداخت و بعد بهند رفته قطعه را تا رود جلم ضمیمه مملکت خود کرد از زمان او دولت پارت رو به عظمت نهاد این شاه با دمتریوس سلوکی جنگ کرد ولی در ابتداء بهره مندی نداشت زیرا یونانیها با دمتریوس همراهی کردند و از

(۱) - دربند بحر خزر یا چنانکه اروپائیها میگویند دروازه بحر خزر تشکله ایست و بعضی آنرا با ابوان کیف یا ابوان کی تطبیق نموده اند

(۲) - خارا کس را بعضی با دربند بحر خزر و برخی با شهرستانک تطبیق میکنند عقیده آخری مبنی بر این است که ایزیدور خارا کس ( یکی از جغرافیون قدیم ) نوشته ، وطن او خارا کس در وسط کوه های البرز واقع است ( کنت گوبینو )

طرف دیگر باخترا هم بر ضد پارتها قیام نمود ولیکن مهر داد داخل مذاکره صلح شده دمتزیوس را اغفال کرد و بعد جنگ کرده فاتح شد و او را گرفته در زندان انداخت این شاه به تقلید شاهان هخامنشی لقب شاهنشاهی اختیار کرد مورخین او را داریوش سلسله اسکانیان می دانند زیرا علاوه بر فتوحات تشکیلاتی نموده سلطنت مهر داد از ۱۷۰ تا ۱۳۸ ق. م بود

## اشک ۷ - فرهاد دوم -

و با آنطیوخوس سی ده سلوکیدی جنگ کرد تفصیل این جنگ این است که برادر دمتزیوس در غیاب او مملکت شام را تصرف کرد و بان اکتفا نکرده خواست ایران را تسخیر کند درابتداء موفقیت با او بود مردمان ایران بر فرهاد دوم شوریدند و عرصه بر او تنگ شد زیرا فقط مملکت پارت برای او باقی مانده بود فرهاد خواست صلح نماید شرایط صلحی که پادشاه سلوکیدی به او تکلیف میکرد خیلی سنگین بود بدین معنی که فرهاد بایستی به مملکت پارت اکتفا کند و باج بدهد شاه تدبیری که اندیشید این بود که برای ایجاد جنگ خانگی درشامات دمتزیوس را از زندان رها کرد تا سلطنت شامات را از برادرش استرداد کند ولیکن کار فرهاد از جای دیگر درست شد بدین معنی که آنطیوخوس درعیش و عشرت فرو رفته و قشون او هم از او پیروی کرده مردم را غارت می کردند این تعدی و ظلم مردم را بطرف فرهاد کشانید چون آنطیوخوس خبر شورش ایرانیها را شنید باقشون جزاری با آنطرف شتافت فرهاد به او فرصت نداده بطور ناگهانی بر او تاخت و جنگی شد که پادشاه شام در آن حین کشته شد از این به بعد سلوکیدها دیگر جرئت نکردند متعرض ایران شوند و از این زمان انحطاط کامل در دودمان

سلوک‌بدها شروع شد بعضی را عقیده آنست که در این زمان هرواقع سلسله سلوک‌بدها منقرض گردید پس از این فتح گرفتاری دیگری برای فرهاد پیش آمد توضیح آنکه موقعی که فرهاد با پادشاه شامات در جنگ بود سکه‌ها را بکمک طلبیده و وعده کرده بود با آنها مبلغ زیادی بدهد ولیکن چون بدون معاونت آنها بر سلوک‌بدها فائق آمد این پول را نداد و آنها بنای قتل و غارت را در ولایات گذاشتند و در جنگی که فرهاد با آنها کرد کشته شد (۱۲۵ ق. م) تقریباً مقارن این زمان مردمان آریایی که موسوم به ساک‌ها یا سکه‌ها بودند به ایران هجوم آورده در افغانستان امروزه برقرار شدند و سیستان را نیز تصرف کردند در اثر این واقعه این مملکت که تا آن زمان (در نجیبانا) یا موافق آوستا (زرنکا) نام داشت از این به بعد موسوم به سِکستان گردید و این کلمه بعدها به سیستان مبدل شد (نیمه قرن دوم ق. م) رای فهم این واقعه لازم است گفته شود که در این زمان تاریخ ایران با تاریخ چین ارتباط مییابد توضیح آنکه در چین بعد از تقراض سلسله امپراطورهای (شو) چندی امپراطوری چین ملوک الطوائفی بود تا آنکه شخصی (تسین) نام حکومت را بدست گرفته يك دولت قوی تأسیس نمود و برای جلوگیری از ناخست و تاز مردمان وحشی صحراگرد دیوار چین را ساخت بعد از آن مردمان تورانی نژاد (۱) که موسوم به (هون‌ها) بودند چون دیگر نتوانستند بطرف چین رفته ناخست و تاز نمایند متوجه صفحات غربی شده حمله بمردمان تورانی نژاد دیگری موسوم به (بوئه چی) برده آنها را شکست دادند (۲۰۰ ق. م) مردمان مزبور هم بنوبت خود بمردمانیکه موسوم به (سکا) یا سکه بودند فشار آوردند این بود که سکه‌ها به پارت و باختر ریختند (۲)

(۱) - تورانی نژاد یعنی از نژاد اصغر

(۲) - سکاها همان مردمی بودند که داریوش اول در کتیبه نقش رستم خود مملکت آنها را جزو ممالک تابعه ایران اسم برده

## اشك ۸ - اردوان دوم - که عموی

فرهاد بود بنخت نشست و با مردمان یوئه چی جنگ کرده زخم برداشت در اثر آن فوت کرد این مردم را هونها بطرف ایران رانده بودند و در اثر فشار آنها دولت باختر بهند منتقل گردیده بعد از شصت سال منقرض شد و مملکت باختر بدست یوئه چی ها افتاد مدت سلطنت اردوان پانزده سال بود و بعد از او پسرش مهرداد بنخت نشست

## اشك ۹ - مهرداد دوم (کبیر)

پنجاه و یک از شاهان بزرگ اشکانی است در زمان او ایران بر اشک ها (سکاها) و مردمان صحرا گرد وحشی که از طرف شمال فشار بممالک ایران وارد میآوردند فائق آمد و مهرداد چنان شکستی بانها داد که دیگر متعرض ایران نشدند این واقعه از حیث حفظ تمدن ایرانی بسیار مهم است و نیز از زمان این شاه ایران در مرحله جدیدی داخل شد توضیح آنکه دولت عالم گیر روم تمام عالم غرب را تسخیر کرده به سرحدات ایران نزدیک گردید و اوضاع جدیدی در آسیای غربی پیش آمد خلاصه این اوضاع در چند کلمه این است : از یکطرف دولت روم تسخیر ایران و هند را برای تکمیل عالم مداری خود لازم میدانند و از طرف دیگر ایران که بطرف غرب بسط و توسعه مییابد لابد با این حریف قوی و زیر دست که عالم را عاجز کرده مواجه میشود در نتیجه این پیش آمدهای تاریخی این دولت یعنی ایرانی و رومی در مدت چند قرن با هم دست بگریبان شده در سر تقسیم عالم در مبارزه و جنگ میشوند رومیها میخواهند در روی زمین دولتی غیر از دولت روم نباشد و امپراطوری عظیم خود را صلح رومی مینامند دولت اشکانی و بعد از آن ساسانیان عالم مداری هخامنشی ها

را بنحاطر آورده خودشان را وارث آنها میدانند راجع به ساسانیان صحبت در پیش است ولی در باره دولت اشکانی که موضوع این باب است باید گفت که گذشته های این دولت این حق را بآنها میدهد زیرا اخراج سلوکیدها از ایران در زمانی که آنها قوی بودند و انتزاع کلیه ممالکی که مابین فرات و هند است از آنها بعد از شکست های فاحشی که اشکانیان پادشاهان سلوکیدی دادند و بالاخره درم شکستن مردمان صحرا کرد قوی مثل سگ ها و غیره گذشته های درخشانی است که آنان را به آینده با افتخاری نوید میدهد این کشمکش اشکانیان با رومیها با فاصله هائی سه قرن امتداد مییابد سوار نظام پارتی با سلون که مخصوص اوست مکرر لژیون های رومی را تارومار میکند بطوریکه بهترین قیصره و امپراطورهای روم از تسخیر ایران مأیوس میشوند و دولت پارت حتی در چینیکه در حال انقراض است نسبت به رومیهای قوی فاتح است بالاخره این دولت بواسطه جهات داخلی منقرض گردیده ایران بانی باز به پارتیها رجعت میکند بدون اینکه نزاع ایران و روم در سر تقسیم عالم خاتمه یافته باشد در اینجا مجبوریم که ذکر وقایع سلطنت مهرداد و شاهان دیگر اشکانی را موقتاً ترک کرده برای فهم مطالب نظری به ارمنستان که یکی از میدانهای مبارزه است و آسیای صغیر و دولت روم بیفکنیم

## ارمنستان - وقتیکه صحبت از تاریخ عیلام بود دیدیم که در ارمنستان

دولتی تشکیل شده بود باسم دولت آرارات و آسوری ها با این دولت در جنگ بودند ولی غلبه کامل بر آنها نمی یافتند چنانکه پایتخت آنها که موسوم به وان بود نتوانستند تسخیر کنند بعد نیز دیدیم که در زمان کوروش بزرگ این دولت جزو ممالک وسیع ایران گردید و داربوش بزرگ در کتیبه نقش رستم خود این مملکت را

آرمینا نامیده و یکی از ممالک تابعهٔ ایران دانسته راجع باینکه در چه زمانی دولت ارارات مبدل به دولت ارمنستان یا ارامنه شده محققین را عقیده آنستکه در قرن هفتم ق. م مردمانی که هند و اروپائی بودند از طرف غرب باین مملکت آمده و تأسیس سلطنتی کرده اند هرودوت میگوید ارامنه در ابتدا در (فری ژبه) که یکی از ممالک آسیای صغیر است سکنی داشتند و بعد از آن مهاجرت کرده به ارمنستان رفته اند در دورهٔ هخامنشی ها چنانکه دیدیم چند دفعه ارمنستان یابی شد و بعد باز جزو ایران گردید در زمان اسکندر جزو ممالک او درآمد و بعد از او یکی از ممالک تابعهٔ دولت سلوکید ها گردید حال بدین منوال بود تا آنکه مهرداد اول که دولت پارت را توسعه میداد بآرمنستان رسید با کمک او در زمان آنطیوخوس ایپی فانس ارامنه خود را از قید سلوکید ها آزاد نمودند و در اینجا دولتی تشکیل شد که سلطنت آن با یکی از شاخه های سلسله اشکانیان گردید چنانکه وال ارشک (۱) از ۱۵۰ تا ۱۲۸ ق. م در اینجا سلطنت کرد و بعد از او پادشاهان دیگری بودند که لقب شاهی داشتند و دست نشاندۀ شاهنشاهان ایران محسوب میشدند در زمان مهرداد دوم پادشاه ارمنستان آرتاکسیاس (۲) نخواست تمکین از ایران نماید و مهرداد بعد از شکست فاحشی که به سکت ها داد متوجه ارمنستان شد و فایح گردید و برای تأمین دست نشاندگی ارمنستان پسر بزرگ تیگران پادشاه ارمنستان چند سال در دربار ایران بطور گزوی اقامت نمود بعد ها در زمان تیگران حدود ارمنستان توسعه یافت بطوریکه این مملکت از خلیج (ایسوس) یعنی از دریای مغرب تا دریای خزر ممتد بود ولی شاهان اشکانی اهمیت زیادی بدست

(۱) — Val-Arsacès

(۲) — Artaxias

نشاندگی این مملکت نسبت به ایران میدادند چنانکه در سر آن جنگها  
با رومیها نمودند

## آسیای صغیر - این مملکت چنانکه دیدیم در زمان

کوروش بزرگ تابع ایران شد داریوش اول قسمت غربی آن را  
اسپردا و قسمت شرقی را کپتوسکه مینامد در زمان اسکندر  
آسیای صغیر تابع مقدونی شد و بعد از او گاهو تابع دولت سلوکیدها  
و گاهی جزو مقدونی بود تا آنکه هر دو دولت ضعیف شده جزو دولت  
روم گردیدند و در آسیای صغیر دولتهای متعدد کوچکی تشکیل شد مثل پنت  
کیلکیس - پیرگام (۱) - پافلاگونی (۲) - کاپادوکیه (۳) و غیره ولی هیچکدام  
مثل دولت اولی دارای اهمیت نشدند چه پادشاه آن میثری دات (مهرداد)  
ششم این مملکت را وسیع و قوی نمود و خود بزرگترین دشمن روم در  
آسیا گردید

## دولت پنت - این دولت تشکیل یافته بود از مملکت

کوچکی که در ساحل جنوبی دریای سیاه واقع و از طرابوزان تا باطوم  
امروزه ممتد بود در این زمان سلطنت این مملکت به مهرداد ششم  
رسید و او در مدت سی سال (از ۱۲۰ تا ۹۰ ق. م) این  
مملکت را وسیع و مقتدر نمود مهرداد نسب خود را از طرف پدر به  
اشکانیان و هخامنشیها و از طرف مادر به سلسله سلوکیدها میرسانید  
این پادشاه در طفولیت بواصطه کشته شدن پدرش یتیم گردیده در سختیها  
و مشکلات و مشقات زندگانی بزرگ شد و دارای قوت جسمانی حیرت -

(۱) - Pergam

(۲) - Paphlagonie

(۳) - Cappadoce

انگیزی گردید قوای عقلی و اراده او از قوای جسمانی او عقب نیماند چنانکه بلندی همت و عزم و هوش و استعداد و فعالیت او باعث حیرت مورخین است برای اینکه از ذکر صفات او چیزی فروگذار نشده باشد لازم است علاوه شود که در دو روئی و قسوت قلب و سفاکی هم بی نظیر بود مهرباد مملکت خود را از طرف شرق وسعت داده قسمت غربی گرجستان امروزه را موسوم به مین گری (۱) و ایمرنی (۲) ضمیمه نمود از طرف غرب چون بوسیپور (شهر یونانی) در مقابل تاخت و تاز مردمان وحشی شمالی ناتوان بود آن را هم در تحت عنوان دولت تحت الحمايه بمملکت خود الحاق کرد بعد با تیکران پادشاه ارمنستان جنگ کرده ارمنستان کوچک را جزو مملکت خود نمود و در اثر این فتح پادشاه ارمنستان برای تأمین صلح محکمی دختر خود (کل اپاتر) (۳) را مهرباد داد و عهد نامه اتحادی فیما بین منعقد شد مبنی بر اینکه دولتین همدیگر را کمک کنند بدین ترتیب دولت پُنت که در این زمان متحد روم بود با دولت ارمنستان نیز متحد گردید و این آخری چنانکه دیدیم دست نشانده اشکانیان بود از طرف دیگر دولت روم از بزرگ و قوی شدن پُنت باطناً خوشنود نبود زیرا این مملکت در سر راه رومیها در نهضت آنان بطرف مشرق واقع شده و در پیش پای آنها خاری بود بنا براین در اثر تشویشی که از قوی شدن پُنت حاصل شد سنای روم لوسیوس سولا (۴) را مأمور کرد که در امور کاپادوکیه دخالت کند و او سر تا سر این مملکت را اشغال کرد بدون اینکه از طرف پُنت اعتراضی بشود رومیها در نتیجه این عملیات در دفعه اولی به رود فرات رسیدند

(۱) - *Mingrelie*

(۲) - *Imértie*

(۳) - *Cléopâtre*

(۴) - *Lucius Sulla*



ولی حکومت آنها در اینجادوامی نداشت زیرا همینکه سردار رومی رفت تیگران پادشاه ارمنستان و پافلاگونیاها مأمورین روم را از نواحی فرات بیرون کردند این بود که سنای روم در سنه ۹۰ ق . م باز سولاً را بعنوان سفارت بطرف شرق فرستاد و ایندفعه باز مهرداد پنت ضدیتی نکرد

## نخستین ارتباط ایران با روم -

در ۹۲ ق . م وقتی که مهرداد دوم اشکان شنید که سولاً سفارت از طرف روم به آسیای صغیر آمده چون از طرز رفتار ارمنستان نسبت بخود ناراضی بود سفیری که اسمش (اُرباز)<sup>(۱)</sup> بود نزد سولاً فرستاد تا بادولت روم اتحاد تعرضی و تدافعی منعقد نماید توضیح آنکه دولت ارمنستان بعضی از محلها را که سابقاً به ایران واگذار کرده بود اشغال نموده بود و باینهم اکتفا نکرده محدود ایران دست اندازی میکرد و شاه ایران رفتار دولت ارمنستان را که به کمک ایران از قید سلوکیدها آزاد شده بود برخلاف حق شناسی میدانست مابین سفیر ایران و سولاً مذاکرات دوستانه بعمل آمد ولیکن نتیجه نداد چه سفیر روم دستوری در باب عقد اتحاد نداشت با اسلاً نمیخواست چنین عهدنامه منعقد گردد قابل ذکر است که سولاً در مجالس ملاقات جای محترم را اشغال میکرد بدین معنی که مابین پادشاه کاپادوکیه و سفیر ایران می نشست و این رفتار او باعث شد که مهرداد مکدر گردید و وقتیکه سفیرش بایران مراجعت کرد از او سلب حیات نمود که چرا حیثیت خود را حفظ نکرده

راجع بمهرداد اشکانی باید در نظر داشت که نه فقط این شاه سکه ها را شکست داد بلکه حدود ایران را تا کوههای (هیالایا) در شمال هندوستان رسانید زیرا این مطلب از سکه هائیکه بدست آمده معلوم شده و این سکه ها متعلق

(۱) - Orobazus

شاهزادگان اشکانی است که در اینجا حکمرانی کرده اند

## اشک ۱۰ ساناتروک - بعد از مهرداد مدنی

بفترت گذشت تا آنکه در ۷۷ ق. م ساناتروک برادر فرهاد دوم به تخت نشست (۱) بعضی او را پسر (ارشک دیکائیس) (۲) نوشته اند این شاه پیر و ناتوان و ارمنستان در این زمان بواسطه اتحاد با دولت پنت قوی بود لذا تیگران آذربایجان را متصرف شده جلگه فرات را غارت کرد و به باقیاننده مستملکات سلوکیدها دست انداخت و خود را شاهنشاه خواند کلیه باید در نظر داشت که تاریخ ایران از ۸۸ تا ۶۶ ق. م روشن نیست و آنچه هم بدست آمده دلالت برستی آن در این زمان دارد چنانکه دولت ایران در جنگ دوم دولت روم با پنت و ارمنستان بیطرف است و فعالیتی نشان نمیدهد مدت سلطنت ساناتروک را گوت شیمید هفتسال مینویسد یونانیها اسم این شاه را ساناترو کس نوشته اند

## اشک ۱۱ - فرهاد سوم - بعد از پدر به تخت

نشست (۶۹ ق. م) در زمان این شاه باز ایران با دولت روم ارتباط یافت و برای فهم وقایع مجبوریم بعملیات روم در پنت و ارمنستان متوجه شویم پادشاه پنت مهرداد ششم که با رومیها مدارا میکرد بالاخره دید که رومیها برای جهانگیری خود حدی قرار نداده اند و قریباً با خود او در جنگ خواهند شد چون بواسطه اتحاد با ارمنستان خود

(۱) - بعقیده گوت شیمید عالم آلمانی که در تاریخ اشکانیان تبعاتی کرده بعد از مهرداد دوم کیر اردوان نامی به تخت نشسته و جلوس او تقریباً مقارن سنه ۸۶ ق. م بوده مصنف مذکور او را اردوان دوم دانسته

[ Alfred Von Gutschmid, Geschichte Irans Und Seiner Nachbarländer ]

(۲) - Dikaios

را قوی میدید تصمیم بر جنگ با رومیها نمود این مبارزه دولت کوچک پنت با دولت قوی و عظیم روم تقریباً بیست و سه سال طول کشید از (۸۹ الی ۶۶ ق. م) اگر چه در اینمدت چند دفعه طرفین صلح کردند و لیکن این صلحها دوامی نداشت و باز جنگ در میگرفت اگر بخواهیم تفصیل و کیفیات این جنگها را بیان کنیم از موضوع که تاریخ ایران است دور خواهیم افتاد همینقدر لازم است گفته شود که در ابتداء فتح و ظفر با مهرداد بود او نه فقط پرکام را گرفت و هشتاد هزار نفر ایتالیائی را در آسیای صغیر گشت بلکه به یونان دست انداخته یونانیها را با خود همراه کرد و نیز بحریه او در بحر الجزایر و سواحل یونان پیشرفت هائی حاصل کرد و لیکن وقتی که جنگ بطول انجامید برزی روم معلوم گردید اگر چه رومیها بزودی و آسانی موفق نشدند که حریف پر زور خود را از میان بردارند توضیح آنکه اول سولاً و بعد لوکوگوس (۱) دو سردار نامی روم مأمور تسخیر پنت شدند و هر چند پیشرفت هائی داشتند ولیکن نتوانستند او را از پای در آورند زیرا مهرداد نا میتوانست جنگ میکرد و وقتی که وسائل جنگ را فاقد میشد به ممالک همجوار مثل ارمنستان و قفقازیه غربی و غیره فرار میکرد و با سرعت حیرت انگیزی باز اسباب زحمت رومیها را فراهم مینمود بعد از دو سردار مزبور دولت روم پومپه را (۲) که یکی از بزرگترین سرداران دولت روم در این زمان بود برای جنگ با پنت و فتح مهرداد مأمور کرد ولی مهرداد صلاح خود را در جنگ با او ندیده عقب نشینی کرد و با يك سرعتی این عقب نشینی را انجام داد که قشون روم نتوانست با او برسد از طرف دیگر مهرداد فرصتی بدست

(۱) - Lucullus

(۲) - Pompée

آورده خطوط ارتباطیه رومیها را با تکیه گاه آنها برید و پومپه مجبور شد مدتی به جنگ تدافعی اکتفا نماید تا قوای جدیدی باو برسد پس از آنکه قوای مزبوره رسید حمله باردوی مهرداد برده آن را محصور کرد و مهرداد در مدت یکماه جنگید و بالاخره بواسطه نداشتن آذوقه فرار کرد چون تیگران نخواست این دفعه او را پناه دهد مجبور شد به قفقازیه غربی فرار کند پومپه او را تا رود فازیس (ری یون امروزه) تعقیب کرد ولیکن نتوانست او را دستگیر کند و غضب خود را متوجه تیگران نمود بدینمعنی که شهر آرتاگساتا (ایروان امروزه) را که پایتخت ارمنستان بود گرفت و این دولت را مجبور کرد که خسارتی بمبلغ شش هزار تالان (هفت ملیون و دوست هزار تومان بیول حالیه) بپردازد تمام ولایات خارج ارمنستان که نتیجه فتوحات تیگران بود بروم واگذار شد و خود ارمنستان دست نشاندۀ روم گردید پس از آن پومپه بامید دستگیر کردن مهر داد تا رود کورا ناخت و بامردم آلان جنگ کرد (این ها از آریانهای ایرانی بودند و در حوالی تنگه مادر بند دارمال قفقازیه سکنی داشتند) بعد بطرف دریای سیاه رفت باز اثری از مهرداد نیافت در اینحال تصمیم گرفت بطرف دریای خزر برود ولیکن بطوریکه مینویسند در عرض راه دید باید بامارها جنگ کند این بود که برگشت (باید مقصود دشت مغان باشد که در تابستان مار زیادی دارد) در این احتسوال مابین پومپه و فرهاد سوم پادشاه ایران کدورتی پیدا شد توضیح آنکه وقتی که پومپه تازه به آسیای صغیر وارد شده بود و هنوز ارمنستان قوی بود رسولی نزد فرهاد فرستاده تکلیف کرد که اگر شاه ایران به ارمنستان قشون کشی کند دو شهر گردون (۱) و آدیابن (۲) به مالک ایران ملحق خواهند شد فرهاد چنین کرد و با

(۱) - Cordovène جزو مملکتی بود که اروستان (عربستان) نامیده میشد - و در

بین النهرین علیا واقع بود کرسی آن نصیبین نام داشت

(۲) - آدیابن قسمتی از آسور قدیم بود (Adiabène)

قشون زیادی و پسر ارشد تیگران و شاهزاده های ارمنی که در دربار ایران بودند با ارمنستان حمله برده آرتاگسانارا محاصره کرد و تیگران بطرف کوهها فرار نمود بعد شاه ایران کار را تمام شده فرست کرده مراجعت نمود و تیگران همینکه مراجعت او را شنید برگشت و قشون محاصر را پراکنده کرد بعد که یومپه چنانکه در فوق ذکر شد ارمنستان را مغلوب و دست نشانده نمود نخواست وعده که بشاه ایران داده بود انجام نماید این رفتار و نیز اینکه پمپه نمیخواست فرهاد را شاهنشاه خطاب کند باعث کدورت بزرگ مابین شاه ایران و یومپه گردید در ابتداء سردار رومی میخواست با ایران جنگ کند ولیکن بعد از تأمل فهمید که کار خطرناکی است و از این خیال منصرف و راضی بحکمیت شد و این مسئله مابین ایران و روم بحکمیت تسویه گردید

اما مهرداد پنت باوجود کبر سن ابتدا از پانی نشست و در تهیه ترتیب قشون جدیدی برای سفر جنگی به ایتالیا گردید ولیکن درین تجهیزات ناگاه پسر اوفارناس بر او باغی شده تمام طبقات مردم را بر او شورانید در اثر این شورش امید مهرداد از ادامه جنگ با رومیها قطع شد و چون نمیخواست به رومیها تسلیم شود به خود کشی تصمیم گرفت بدین ترتیب که اول زنها و دخترها و همخوابه های خود را معدوم کرد بعد مقدار زیادی زهر خورد ولیکن زهر اثر نکرد (جهت اثر نکردن زهر میگویند این بود که از ترس اینکه مبادا روزی او را زهر دهند مزاج خود را به زهر عادت داده بود) پس از آن بغلام خود امر داد که او را بکشد و کشته شد وقتی که خبر فوت او به رومیها رسید جشنها بر پا کردند زیرا او را بزرگترین و توانا ترین دشمن خود در

مشرق زمین میدانستند بعضی از مورخین او را هانی مال (۱) نانی برای دولت قوی پنجه روم دانسته اند مهرداد ششم پنت شهرت زیادی در تاریخ دارد و راسین یکی از شعراي بزرگ فرانسه در قرن هفدهم کارهای حیرت آور او را سروده است (۲) پومیپه مادامیکه در آسیا بود با دولت اشکانی مدارا میکرد ولیکن اوضاع بخوبی نشان میداد که عمأ قریب دو دولت بزرگ ایران و روم خصمانه مواجه خواهند شد زیرا فرهاد از پومیپه خواست که فرات سر حدّ دولتین گردد و او جواب مساعدی نداد از طرف دیگر پومیپه با خوزستان و فارس و آذربایجان روابطی ایجاد می کرد فرهاد سوّم را دو پسر او مهرداد و اُرد مسموم کردند (۶۰ ق م)

## اشك ۱۲ - مهرداد سوم مهرداد بعد از

پدر به تخت نشست و چهار سال سلطنت کرد ولیکن بجهت سختی و سفاکی او نجباء و مردم بر او شوریده اُرد برادر کوچکتر او را بر تخت نشاندند مهرداد نزد گابی نیوس (۳) والی روم در شامات رفت در اثناء والی مزبور این موقع را بهانه مناسبی برای دخالت در امور ایران پنداشت

(۱) - هانی مال سرداد معروف قرطاجنه بود که شکست های فاحش برومیها داد و طوری عرصه را بر آنها تنگ کرد که نزدیک بود دولت روم را منقرض کند قشون کشی او از کوههای (پری نه) و (آلپ) بایطالیا در موسم زمستان از شاهکارهای نظامی عالم است اهل فن او و [ژول سزار] رومی و ناپلیون اول را سه بزرگتر سردار نامی عالم میدانند

(۲) - اینك ترجمه مشور يك قطعه از تصنيف راسین که موسوم به میتریدات است. تاوانستم داد گیتی را از روم ستادم مرگ من تنها رشته خیالات مرا گسیخت چون دشمن رومی و ییادی او بودم بزر تنگ قید او هیچ زرقم میتوانم بر خود بیالم که در میان اشخاص نامی که همچو من بارومیها کینه ورزیده اند نه از کسی گران تر از من روم فتحي بدست آورد و نه کسی روزگار آن را پیش از من تیره و تاریك نمود

ولی بزودی امور مصر توجه او را بدان سمت متوجه نمود و از خیال  
همراهی با مهر داد منصرف گردید

## اشك ۱۳ - ارد اول

ارد یکی از شاهان نامی

سلسله اشکانی است و از ۵۷ تا ۳۷ ق. م سلطنت کرده برادر  
او مهر داد بعد از یاس از والی شامات باز از پای نشست و برضد برادر  
اقداماتی کرد ولیکن بزودی در بابل گرفتار و کشته شد جنگ اول ایران  
و روم در زمان بن شاه روی داد و به غلبه ایران خاتمه یافت توضیح آنکه  
کراسوس (۱) که یکی از رؤساء سه گانه بود که ممالک وسیع روم  
را اداره میکردند ( دو نفر دیگر ژوز سزار و پومپه بودند ) حکمران  
شامات و متصرفات روم در آسیای پیشین شد این شخص که هیچگاه  
خیال جهانگیری و توسعه قلمرو حکمرانی خود را از سر بیرون نمیکرد و  
تسخیر ایران و هند را جداً جزو نقشه خود قرار داده بود با این  
مقصود در دفعه اول با لژیونهای رومی به بین النهرین تاخت و پیشرفتی  
یافت و بعد بجای اینکه سفر جنگی خود را دنبال کند بشام برگشت  
( ۵۴ ق. م ) در اینحال آرتاواوآردیس پادشاه ارمنستان او را ملاقات  
نموده وعده داد که شازده هزار سوار و سی هزار پیاده باو  
بدهد و نیز باو گفت که اگر کراسوس در ارمنستان با ایران جنگ  
نماید سواره نظام ایران نخواهد توانست خود نمائی کند و پیاده نظام  
روم که بکوهستان عادت کرده بهره مندی نام خواهد یافت ولیکن کراسوس  
که بین النهرین را بواسطه سفر قبل بهتر میشناخت ترجیح داد از این راه  
بایران حمله کند در اینموقع اردسفری نزد کراسوس فرستاد که  
پیغامی باو برساند مفاد پیشام این بود : اگر مردمان روم میخواستند

(۱) - Crassus

با ایران جنگ کنند من حاضر جنگ میشدم و از وخیم ترین عواقب آن بیمی نمیداشتم ولیکن اگر بطوریکه فهمیده ام شما برای منافع شخصی بچاک ایران دست اندازی کرده اید من حاضرم بچماقت شما رحم کرده اسرای رومی را پس بدمه کرا سوس به سفیر گفت جواب پادشاه شما را در سلوکیه (مخاضی تیسفون بوده) خواهم داد سفیر خندیده جواب داد اگر از کف دست من ممکن است موئی بروید شما هم سلوکیه را خواهید دید پس از آن کرا سوس با قشون جرّاری مرکب از لژیونهای ورزیده که عده نفراتشان جمعاً بچهل و دوهزار بالغ بود عازم بین النهرین گردید اما اُرد نخستین کاری که کرد این بود که بایپاده نظام خود بانهایت سرعت داخل ارمنستان شده آن مملکت را اشغال نمود تا پادشاه آن بتواند سواره نظام خود را بکمک کرا سوس بفرستد این اقدام اُرد اهمیت داشت زیرا اگرچه پیاده نظام روم از حیث مشق و دیسپلین و اسلحه تدافعی و تعرضی مشهور آفاق بود ولیکن سواره نظام آن نحو بی سواره نظام پارتی و ارمنی نبود بعد از انجام اینکار اُرد سورنا (۱) را که یکی از سرداران رشید و قابل بود با تمام سواره نظام پارتی مأمور جنگ کرا سوس کرد اما کرا سوس که در ابتداء میخواست متابعت ساحل فرات را کرده در مقابل سلوکیه جنگ کند باغواهی یکی از مشایخ عرب که از متحدین اُرد بود نقشه خود را تغییر داده وارد جلگه های بین النهرین گردید و تا نزدیکی حرّان (کاره) (۲) پیشرفت در اینجا ناگهان قشون سورنا پیدا شد و سردار ایران حیلۀ بکار برد توضیح آنکه برای اغفال رومی ها عده و

(۱) - *Surena*

(۲) - حرّان شهری بود در بین النهرین که در میان اِدَس [اورفا] و راس العین واقع و از زمان قدیم مرکز صابئین محسوب میشد این شهر در عهد قدیم بواسطه موقع تجارتن و فضلا و دانشمندان زیادی که بوجود آورده بود اهمیت زیادی داشت امروزه فریه بیش نیست صابئین دارای مذاهب یونانی بودند و این اسم را در دوره اسلامی برای نجات از معامله که با کفار حربی میشد بخود بسته بودند [Carrhae]



و خوبی اسلحه سواره نظام ایران را از نظر آنها پنهان کرد. باین ترتیب که سواره های ایران روپوش پوستی دربر کردند از طرف دیگر کراسوس چون سواره نظام ایران را قلیل العدد و بدین شکل دید تصور کرد که فتح خیلی آسان بدست خواهد آمد و بدون اینکه به قشون خود برای رفع خستگی و عطش فرصت دهد جنگ را شروع کرد. صفوف لژیونهای رومی بطرف دشمن حرکت کردند که اول زویدنه های خود را بکار برده بعد با شمشیر جنگ تن به تن نمایند صفوف مزبور مرکب بود از سربازان ورزیده که تنگ بهم چسبیده بودند همینکه صفوف رومی بحرکت در آمد صدای طبل از قشون ایران برخاست و سوار های ایرانی که پنهان شده بودند از هر طرف جمع شدند و لباس روئی را کتفه شروع بکار زار نمودند تیر های رومی به سواره نظام ایران کارگر نبود زیرا پارتها بواسطه مهارتی که در تیر اندازی داشته اند از دور جنگ میکردند بعد که پیاده نظام رومی نزدیک شد سواره نظام پارتی اسلوب جنگ گریز را اینجا هم بکار برد یعنی قدری جنگ کرده بعد از هر طرف فرار کرد و رومیها را به جاهای بی آب و علف کشانید و پس از آن از هر طرف برگشته حمله به لژیون های رومی کرد و تلفات زیاد بآنها وارد آورد. این حیص و بیص فابیوس (۱) که پسر کراسوس بود و زیر دست بزرگترین سردار روم ژول سزار در مملکت گال (۲) (یا فرانسه امروزه) فنون جنگ را آموخته بود با هزار و چهارصد نفر سواره نظام در رسید و بکمک کراسوس شتافت ولی سواره نظام گال با وجود رشادت غربی به ابراز کرد باز نتوانست از عهده سواران پارت بر آید زیرا آنها در مقابل فابیوس باز عقب نشینی کرد. و بعد از هر طرف بدو تاخته کار او را ساختند در حینی که کراسوس میخواست فرمان حمله عمومی بقشون خود دهد ناگهان

(۱) — Fabius

(۲) — Gaule

دید که سر پسرش روی نیزه در میان پارتها بلند است و سواران پارت  
همینکه سر را دیدند برفوت قلبشان افزود و عرصه را چنان بر رومی ها  
تنگ کردند که اوکتاویوس (۱) که بعد قیصر روم گردید و در این جنگ  
یکی از صاحب منصبان ارکان حرب کراسوس بود تصمیم بعقب نشینی  
گرفت (از آنکه این تصمیم را خود کراسوس نگرفته معلوم است که  
بعد از کشته شدن پسرش چه حالی داشته) قشون روم میخواست به کوهستان  
برود که از سواره نظام ایران در امان باشد ولیکن بواسطه اشتباه بلدی که قشور را  
هدایت میکرد این مقصود بعمل نیامد زیرا محلیکه قشون رومی اشغال کرد طوری  
نبود که سواره نظام ایران نتواند عملیات نماید پس از آن سورنا تکلیف  
متار که به کراسوس نمود و بطوریکه مینویسند او را متقاعد کرد که  
بطرف رودخانه رفته متار که را امضاء نماید و کراسوس مطمئن شده تنها  
با سورنا بطرف مقصد عازم شد بلافاصله بعد از حرکت کراسوس صاحب منصبان  
ارکان حرب او نگران شدند که مبادا نسبت باو خیانتی بشود و دنبال  
او رفتند در اینحال جنگی مابین سواران پارتی و رومیها در گرفت و  
کراسوس کشته شد همینکه قشون رومی خبر کشته شدن او را شنید دچار  
وحشت غربی گردید و به استثنای دو هزار نفر که موفق بفرار  
شدند باقی اسیر پارتها گشتند یا به دست اعراب افتادند تلفات قشون  
کراسوس را در این جنگ بیست هزار نفر نوشته اند اسرائیلی که پارتها  
گرفته بمرو فرستادند نیز قریب بیست هزار نفر قلعداد شده است بعضی  
کشته شدن کراسوس را منتسب به شورش در قشون روم کرده اند و  
میگویند که سورنا در این شورش دست داشته است موافق روایت  
اولی اقدام او خائنه بوده است ولی روایت آخری بنظر صحیحتر  
میآید زیرا حالت روحی رومیها بعد از شکستهایی که بآنها وارد آمده

بود بسیار بد و عقب نشینی برای احتراز از عواقب آن اختیار شده بود  
سر کراسوس را برای اُرد در موقعیکه در ارمنستان مجلس جشنی برای  
عروسی پسرش با کُرُکُز بادختر آرتاواردس پادشاه ارمنستان آراسته بود بردند  
و بیای او انداختند در اینموقع بطوریکه نوشته اند نمایشی از تصنیفات  
اِورِیپید (۱) مصدّف مشهور یونانی در دربار میدادند و یکی از بازیگرها  
که یونانی بوده سر را بلند کرده و شعری از اوری پید مناسب احوال  
خوانده است شخصیت سورنا بطوریکه از مورخین رومی استنباط می  
شود از غربی در رومیها گذارده و جالب توجه مخصوصی شده مشارالیه  
ده هزار نفر سوار از املاک و علاقجات خود برای این جنگ تهیه کرده  
بود و بطوریکه مینویسند در فنون جنگ خیلی ماهر بوده و در شهوت  
رائی هم کمتر نظیر داشته هزار شتر بار و بنه شخصی او را حرکت  
میداده و دو بست عرّاده حرمخانه او را حمل می کرده بعد از فتح  
حرّات اُرد عزم تسخیر شامات را کرده با کاسیوس (۲) که  
بقیه السیف قشون رومی را شامات مراجعت داده بود جنگ نمود  
اینجا رومیها به اسلوب پارتها عمل کرده قشون ایران را بکمینگاهی کشیده  
شکست دادند باوجود این پاگُر در صدد قشون کشی جدیدی به شامات  
بود ولیکن چون کتکاشی بر ضد پدر خود ترتیب داده بود پدرش مطلع  
شده او را احضار کرد و پسر از آن متارکه ممتدی مابین ایران و روم بر  
قرار گردید باز در ۳۹ ق. م اردپا کر را با یک سردار رومی موسوم  
به لابی نیوس (۳) که در خدمت شاه اشکانی بود با قشون  
زیادی برای تسخیر شامات فرستاد در ابتداء او موفق شد و حکومت  
بیت المقدس را به آنتیگون داد ولیکن بعد از آمدن سردار رومی

(۱) — Euripide

(۲) — Cassius

(۳) — Labinius

وینتیدیوس<sup>(۱)</sup> به شامات بهره مندی با رومیها گردید توضیح آنکه با کر<sup>۲</sup> در اینجنگ کشته و اُرد از تسخیر شامات منصرف شد و بعد بواسطه فوت پسرش از سلطنت بیدار شده آنرا به پسر ارشد خود فرهاد واگذار کرد گویند که در زمان ابن شاه تیسفون پایتخت گردید ولیکن این روایت محقق نیست

## جنگ حران (کاره)<sup>(۲)</sup> که نخستین

جنگ ایران با روم بود اهمیت زیادی در تاریخ ایران دارد زیرا رومیها تا این زمان در همه جا فاتح بودند و این اول دفعه بود که شکست فاحشی بر آنها وارد شد این شکست بر صولت آنها سایه افکند و نام دولت بارت را در عالم بزرگ کرد شکستی که رومیها در حران خوردند نظیر شکستی است که بقشون ایران در زمان داریوش بزرگ در دشت هارائن و آرد آمد چنانکه در آن زمان دولت عظیم هخامنشی در نهضت خود بغرب در دفعه اولی بدیوار محکم یونانی برخورد و توسعه آن متوقف شد همچنان دولت عالم گیر روم برای مرتبه اولی با سد متین ایران تصادف نمود و بطوریکه خواهیم دید از این به بعد بسط و توسعه آن در آسیا خاتمه یافت ژول سزار<sup>(۳)</sup> وقتی که دیکتاتور روم بود باین خیال افتاد که شکست رومیها را در ایران جبران کند و مشغول جمع آوری لژیونهای<sup>(۴)</sup> گردید ولی بزودی مقتول شد

## اشک ۱۴ - فرهاد چهارم

بعضی از مورخین با کر<sup>۲</sup> اشک چهاردم دانسته اند ولیکن این مطلب با اینکه او در زمان سلطنت پدرش کشته شد موافقت نمیکند فرهاد

(۱) — *Vintiduis*

(۲) — *Carrhae*

(۳) — *Dictateur*

(۴) - فوج سپاهیان ورزیده و مشق کرده رومی را لژیون می گفتند

چهارم همینکه بتخت نشست برادرهای خود را نابود کرد پدرش اُرد که او را ملامت نمود نیز کشته شد (۳۷ ق. م)

## جنگ دوم ایران با روم - در زمان فرهاد

چهارم جنگ دوم ایران با روم در گرفت توضیح آن که فرهاد بقدری سختی با نجباء می‌کرد که بعضی از آنها جلای وطن کردند و یکی از سردارهای نامی پارت (مِن زِنَس) (۱) نام نزد مارك آنطوان (۲) که یکی از سه زمامدار امور آروزی روم و والی مصر بود رفت (دو نفر دیگر 'وکتاوبوس' (۳) و لپید (۴) بودند) و باو اظهار کرد که حالا موقع رسیده که روم از ایران انتقام شکست کراسوس را بکشد فرهاد وقتی که این خبر را شنید از سردار مزبور استمات کرده او را بایران احضار نمود و آنطوان توسط او از دولت ایران خواهش کرد که بیرقهای رومی و اسرائی را که حیات دارند بروم مسترد دارد ولی این ظاهر کار بود و باطناً آنطوان تهبه جنگ میدید وقتی که تجهیزات او کامل شد بالژیونهای که عده نفراتشان به صد هزار میرسید بطرف ایران حرکت کرد پادشاه ارمنستان آرتاواردس (۵) نیز با او مواضع کرده شش هزار پیاده و شش هزار سوار باو داد آنطوان میخواست از طرف فرات وارد خاک ایران شود و چون دید که پارتها همه جا را گرفته محکم دارند بطرف ارمنستان رفت پادشاه ارمنستان باو گفت که تمام قشون ایران در نواحی فرات است و بنا بر این او بسهولت میتواند

(۱) — *Monaeses*

(۲) — *Marc Antoine*

(۳) — *Octave August*

(۴) — *Lévide (Lépidus)*

(۵) — *Artavardes*

بآذربایجان حمله برده پای تخت آرا که پَرآسپا است (۱) تسخیر کند (این شهر در جایی بوده که امروز موسوم به تخت سلیمان است در ۲۵ فرسخی دریاچه اورمیه از طرف جنوب شرقی) او چنین کرد و بطرف شهر مزبور روانه شد وقتی که بدانجا رسید دید شهر محکم است و ساخلو کافی دارد این بود که منتظر ورود بارو بنه قشون و ادوات محاصره گردید از طرف دیگر پارتها با اسلوب جنگی خودشان بنای تعرض را نسبت به رومیها گذارده ده هزار نفر از آنها کشتند متعاقب این واقعه قشون آرتاواردس نیز از پارتها شکستهای فاحش خورد و کار آنطوان سخت گردید در این حین ویدص پارتها بنه قشون او را زدند و غنائم زیادی بدست آنها افتاد با این اوضاع و احوال آنطوان چاره را منحصرأ در این دید که عقب نشینی نماید و راه کوهستان را پیش گرفت تا از سواره نظام پارتها در امان باشد ولیکن راه کوهستانی دوروز بیش نبود و روز سوم همینکه وارد جلگه شد پارتها فوراً پیدا شده بنای جنگ گریز را گذاشتند و بهمین منوال در مدت ۱۹ روز که او در خاک ایران بود هشت هزار نفر دیگر از رومیها کشتند بعد از عبور از آرس اگر چه پارتها دیگر او را تعقیب نمودند و لیکن از سرمای زمستان و فقدان آذوقه و مشقات راه باز هشت هزار نفر رومی مردند و باقی قشون روم خسته و فلاکت زده جانی بدر بردند (۳۶ ق. م) خط عقب نشینی رومیها بطوریکه مینویسند از کنار شرقی دریاچه اورمیه و محلهایی بوده که در حوالی تبریز امروزه واقعند

پلوتارک مینویسد که آنطوان در این سفر وقتی که مشقات و صدمات عقب نشینی را میدید همواره میگفت «آی ده هزار نفر» و مفعودش ده

(۱) - Praaspā در پارسی قدیم [ فرادآسپه ] میگفتند Frūdāh-aspa [ مارگوارت - ایرانشهر ] بعد ها پَرآسپه گفته اند

هزار نفر یونانی بود که در زمان اردشیر دوم هخامنشی بعد از کشته شدن کوروش کوچک از کوتا کساعقب نشینی کرده تمام این صدمات را متحمل شدند تمجید آنطوان از یونانیها و ذکری که پلوتارك از آن نموده بجا است ولیکن اگر تفاوت اوضاع این زمان و زمان اردشیر دوم را در نظر آریم مشقات و تعب رومیها بمراتب بدشتر بوده زیرا در آن زمان از کوتا کساتا طرابوزان که تماماً خاک ایران بود کسی متعرض این ده هزار نفر یونانی نشد و در این جنگ هشتاد هزار نفر رومی رفتی که از سر حد ایران خارج میشدند شکر میکردند که از دست تیراندازان ایرانی خلاصی یافتند

## جنگ سوم ایران با روم - دو سال بعد

از وقایعی که مذکور شد باز جنگی ما بین ایران و روم در گرفت توضیح آنکه غنائمی که از فتح ایران نسبت به روم بدست آمده بود تقسیم گردید ولی پادشاه مدی از مقدار حصه خود ناراضی بود و از طرف دیگر از ترس فرهاد نمیتوانست ابرادی کند این بود که کسی نزد مارك آنطوان فرستاده او را بچنگ با ایران دعوت کرد و او فوراً قشونی جمع کرده عازم ارمنستان گردید زیرا شکست دو سال قبل از آن بهت او کاسته و بر شوئات شاه ایران افزوده بود و میخواست شکست خود را جبران کند بعد از ورود به ارمنستان فوراً غضب خود را متوجه آرنا واردس کرد و تمام ارمنستان را گرفت و ساخلو قوی در آنجا گذارده بمصر برگشت بعد در سنه ۳۳ مراجعت کرد و ایندفعه بطرف ارس رفته با پادشاه مدی (آندریایمان) معاهده بست و بعضی از قطعات ارمنستان را باو داد و يك عده پیاده نظام رومی با اختیار او گذاشت در این موقع

مابین مارك آنطوان و اوكتاويوس (۱) که در روم بود کدورت بالا گرفت و فرهاد از اوضاع استفاده کرده اول متوجه مدی گردید و پادشاه آنرا شکست داده اسیر کرد و بعد آرتاکسیاس (۲) پسر پادشاه ارمنستان را با خود همراه کرده داخل ارمنستان شد و قوای ساخلوی رومیها را یکی بعد از دیگری اسیر کرده ستون سردار رومی استاسیانوس (۳) را معدوم نمود و کار را طوری بر مارك آنطوان سخت کرد که او مجبور شد با تلفات زیاد ارمنستانرا تخلیه کرده بمصر مراجعت کند و ارمنستان در این زمان مجدداً بحالت اولیه عود کرده دست نشاندۀ ایران شد این جنگ باز بر اعتبارات و قدرت فرهاد افزود کلیه فتوحات بی دریا پارتهای در سه جنگ ایران را در انظار عالم آن زمان هم سرو حریف بر زور امپراطوری روم نمود چنانکه پس از آن رومیها دیگر در مدت يك قرن متعرض ایران نشدند در دربار ایران بعد از این جنگ انقلابی روی داد بدینمعنی که فرهاد چون خیلی تند و شدید العمل بود یکی از نجباء تیرداد نام بر او باغی شد و مردم با او همراه شدند و فرهاد مجبور شد به آسیای وسطی فرار کند مردم تیرداد را به تخت نشاندند و سه سال سلطنت کرد بعد فرهاد با قشونی از مردمان صحرا گرد آسیای وسطی به ایران مراجعت نمود و تخت را باز ستاد تیرداد چون اوضاع را بدین منوال دید کوچکترین پسر فرهاد را برداشته نزد اوكتاويوس (یکی از زمامداران سه گانه امور روم) که در این زمان در شامات بود رفت تا از او استمداد نماید اوكتاويوس او را پذیرفت و پسر فرهاد را مثل گرو، نگاه داشت ولیکن از جنگ با فرهاد ملاحظه و خود داری کرد هفت سال بعد که اوكتاويوس امپراطور روم شد فرهاد با او داخل مذاکره گردید که تیرداد را به او تسلیم کند او

(۱) — Octavius

(۲) — Artaxias

(۳) — Statianus



قبول نکرد ولی پسر شاه ایران را پس فرستاد و خواهش کرد که در ازای آن فرهاد برقه‌های رومی را مسترد دارد فرهاد با وجود اینکه از دیدار پسرش شاد گردید قبول نکرد که برقه‌های رومی را پس دهد ولی چندی بعد باصرار او کتایوبوس آنها را پس داد و این قضیه اثر غربی در روم بخشید و بر اعتبارات و آیهت او کتایوبوس که موفق شد برقه‌های رومی را استرداد کند افزود چنانکه شادی‌ها در ممالک روم کردند و نویسندگان آن زمان این واقعه را با آب و تاب نوشتند از آنجمله شاعر معروف رومی هراس<sup>(۱)</sup> است که این قضیه را سروده و او کتایوبوس را مدح کرده از اینجا معلوم است که رومیها چقدر از دولت اشکانی حساب می بردند زیرا اهمیت قضیه در نظر آنها از این حیث بود که با زور و قوه نمیتوانستند برقه‌های خود را استرداد کنند زیرا شکست‌های پی در پی در سه جنگ آنها را مرعوب کرده بود و او کتایوبوس با مسالمت این کار را انجام داد امپراطور روم او کتایوبوس عقیده به بسط روم نداشت و از جنگ احتراز میکرد و چون دولت اشکانی در شرق عامل مهم و طرف ملاحظه بود نسای دوستی را با فرهاد گذاشت و فرهاد هم ایجاد روابط حسنه را استقبال کرد امپراطور برای تشدید روابط حسنه کنیزك ایتالیائی (موزا) (۲) نامی را برای فرهاد فرستاد و فرهاد پسران خود را نزد امپراطور کسبل داشت که در روم مقیم باشند (ظن غالب این است که این اقدام فرهاد به تحریک زن ایتالیائی او بوده که می خواسته پسرهای دیگر فرهاد را از پایتخت دور کرده زمینه ولیمهدی پسر خود را مهیا نماید)

(۱) - Horace

(۲) - اسم این کنیزك تآموزا اورانیا بوده بعضی از مورخین برای اختصار موزا نوشته اند (Thea Musa Urania)

## ارمنستان - در ارمنستان وضعیتی که فرهاد ایجاد کرده

بود برقرار بود بدینمعنی که او کتاویوس آرتا کیاس را پادشاه ارمنستان میشناخت و بعد از او برادرش پادشاه شد ولیکن بعد از فوت اودر سر انتخاب جدید منازعه در گرفت و اختلاف نظر مابین ایران و روم حاصل شد میل فرهاد به تیگران بود و او با تفاق آراء پادشاه شد این مسئله به امپراطور روم بر خورد و چون نمی خواست جنگ کند نوه خود ( کایوس ) نام را با اختیارات نامه بمشرق فرستاد که این مسئله را تسویه کند در این حیص و بیص فرهاد به تحریک پسرش فرهاد نام که از زن ایتالیائی بود مسموم گردید ( تقریباً دو سال ق . م )

## اشك ۱۵ - فرهاد پنجم فرهاد پنجم

را مؤرخین رومی فراتاسس<sup>(۱)</sup> نوشته اند ککویند مصغر فرهاد است ولی نویسندگان ایرانی فرهاد پنجم نوشته اند او بعد از مسموم کردن پدر با مادرش به تخت نشست امپراطور روم در شناسائی او اشکال کرد بالاخره قرار شد که فرهاد کایوس را<sup>(۲)</sup> در جزیره در رود فرات ملاقات کند و این مسئله دوستانه تسویه گردد فرهاد چون در ایران مقام خود را متزلزل میدید در این ملاقات با کایوس از ارمنستان صرف نظر کرد ( يك سال ق . م ) و بدین شرط عهد نامه صلحی با روم منعقد گردید ولیکن چون مردم از او متنفر بودند سلطنت او طولی نکشید و بعد از دو سال نجباء او را از سلطنت خلع کرده کشتند

(۱) - *Phraatacès*

(۲) - *Caius*

## اشك ۱۶ - ارد دوم

بود بعد از فرهاد به تخت نشست و بعد از چهار سال در شکار گاه کشته شد  
(شش میلادی)

## اشك ۱۷ - وانان

امپراطور روم خواست که یکی از پسرهای فرهاد را روانه ایران کند که به  
تخت بنشیند و او وانان را فرستاد رومیها اسم او را ونونس<sup>(۱)</sup> نوشته‌اند  
وانان چون به اخلاق رومی عادت کرده بود نتوانست سلطنت کند و  
بجای او اردوان تخت نشست (تقریباً ۱۶ میلادی)

## اشك ۱۸ - اردوان سوم

از مادر اشکان تولد شده و پادشاه آذربایجان و دست نشاندۀ شاهنشاه  
ایران بود تخت را از وانان گرفت و او به ارمنستان فرار کرده پادشاه  
ارمنستان گردید (۱۶ بعد از میلاد) ولیکن اردوان با قوه او را از  
آنجا هم براند در بنحال وانان بشامات فرار کرد و تحت الحمايه روم گردید  
رومیها موافق قراریکه با فرهاد پنجم داده بودند در ارمنستان دخالت کرده  
آرتاکسیاس<sup>(۲)</sup> را پادشاه کردند اردوان از این اقدام مکدر شد و  
کاغذی به تیبریوس<sup>(۳)</sup> امپراطور روم نوشت که بسیار توهین آمیز  
بود در این کاغذ اردوان اشاره به فسق و فجور او کرده میگوبد خوب  
است مرحمت درباره تبعه خود کرده به خودکشی اقدام کنید<sup>(۴)</sup> بعد از

(۱) - Vonones

(۲) - Artaxsias

(۳) - Tibérius

(۴) - برای فهم معنای این اظهار اردوان به «خانواده پارتها» در فصل دوم این باب  
رجوع شود

آن اردوان به ارمنستان رفته ارشک پسر خود را پادشاه آن مملکت کرد تیبریوس از کاغذ اردوان سخت خشمگین شد و یکی از پسرهای فرهاد را بشام فرستاد که جنگ خانگی در ایران تولید کند و مردمان شمالی را مثل ایبریها (۱) و غیره تحریک کرد که به ارمنستان حمله کنند آنها ارشک را گرفته کشتند و اردوان جنگ کرد ولی بهره‌مندی نیافت و چون پارتها از عدم پیشرفت او در اینجا و در جاهای دیگر نا راضی شدند او را خلع کرده تبرداد را بجای او نشانند اردوان به کرگان رفت و مدتی در آنجا بسر برد در انتظار اینکه پارتها عقیده شایسته را درباره او تغییر دهند و همینطور شد توضیح آنکه بعد از چندی موافقین او زیاد شدند و او بدون جنگ وارد تیسفون گردیده بر تخت نشست امپراطور روم وقتی که اوضاع را چنین دید با کمال عجله طالب انعقاد صلحی با ایران گردید و بموجب قرار داد اردوان قبول کرد که ارمنستان خارج از منطقه نفوذ ایران باشد پس از آن باز پارتها از او ناراضی گشته خلعتش کردند ولیکن طولی نکشید که به تخت برگشت و بعد از چندی فوت کرد (۴۰ ق. م.) از وقایع سلطنت او شورش سلوکیه و کشتار یهودیه است

## اشکهای ۱۹-۲۰-۲۱- واردان

### گودرز-وانان دوم - بعد از اردوان جنگ

خانگی مابین دو پسر او واردان و گودرز در سر تخت سلطنت در گرفت و اردوان غلبه کرد ولیکن قبل از رسیدن به پایتخت گودرز او را گرفت و بعد چون کنکاشی که بر علیه شاه شده بود کشف کرد با هم آشتی کردند

(۱) - ایبریها گرجستان حالیه را داشتند در زمان ساسانیان مملکت آنها را گرجان نیز مینامیدند (مار کوارت - ایران شهر)

ولی طولی نکشید که واردان را کشتند و گودرز به تخت نشست این شخص خیلی شدید العمل و جابر بود مغستان (مجلس مغها) باز از امپراطور روم خواهش کرد مهرداد پسر فرهاد چهارم را بایران بفرستد و او چنین کرد ولی گودرز او را شکست داد و گوشه‌های او را برید تا نتواند سلطنت کند پس از آن طولی نکشید که گودرز هم مرد (۵۱ ق. م) و وانان که مینویسند برادر او بوده به تخت نشست ولی بعد از هفت ماه تخت را به پسرش واگذار کرد عقیده کوت شمید این است که وانان برادر اردوان سوم بوده و تا ۵۴ میلادی سلطنت کرده این عقیده عالم مذکور مبتنی بر سکه‌های این شاه است

## اشك ۲۲ - بلاش اول - بلاش پسر وانان

در ۵۱ میلادی به تخت نشست و قصد تسخیر ارمنستان را کرد ولی با وجود بهره مندی بواسطه ناخوشی و قحطی مجبور به مراجعت گردید بعد با پادشاه دست نشاندۀ آدیابن (۱) در منازعه شد در این احوال خبر رسید که عشیره‌ها و بعضی طوائف صحرا کرد دیگر به حدود ایران حمله آورده اند این بود که با عجله بمحدود کرگان شتافت و در جنگ با مردمان مزبور موفق شد آنها را از ایران براند و قتیکه برگشت مسئله آدیابن تسویه شده بود بدین معنی که پادشاه جدید آن منوبازوس (۲) طوری رفتار میکرد که بلاش دلتنگی از او نداشت لذا بلاش که از امور داخلی فراغت یافته بود تمام توجه خود را بطرف ارمنستان معطوف نمود و باقشونی داخل ارمنستان گردید و پادشاه ارمنستان رادامیستاس (۳) که تحت الحمايه روم بود فرار کرده تخت ارمنستان را برای تیرداد پسر بلاش گذاشت معلوم است

(۱) — *Adiabène*

(۲) — *Monobasus*

(۳) — *Radamistas*

که این اقدام بلاش تا چه اندازه به اثبات روم بر میخورد این بود که نِرون<sup>(۱)</sup> قیصر روم کُربول<sup>(۲)</sup> را که بهترین سردار رومی بود مأمور کرد تا رفع این توهین را بکنند در این حیص و بیص دو گرفتاری برای بلاش پیش آمد یکی آنکه پسر او واردان بر او باغی شد و پس از آن اهالی کرگان شوریدند این بود که بلاش با مور داخله پرداخت و تیر داد پادشاه ارمنستان بارومیدها جنگ کرد بدون اینکه پیشرفتی داشته باشد و رومیها ارمنستان را تقسیم کرده قسمتی را به تیگران پادشاه کاپادوکیه و بعضی نواحی دیگر را بیادشاهان مجاور دیگر که به رومیها کمک کرده بودند دادند ولی صلحی ما بین بلاش و روم مستقر نگردید شاه بعد از قلع واردان و اسکات کرگان چون از امور داخله فراغت یافت به روم اعلام کرد که از حق خود نسبت به ارمنستان صرف نظر نکرده و با قشون زیادی داخل بین النهرین گردید پس از آن مذاکرات ما بین دولت ایران و روم شروع و قرار شد که دولتین قشون خود را از ارمنستان خارج کنند تا مسئله دوستانه در روم تسویه شود ولی سفیر ایران از روم نا راضی برگشت و باز جنگ در گرفت قشون رومی از فرات گذشته در کنار سار آن مواقع خود را محکم کرد و (پیتوس)<sup>(۳)</sup> سردار دیگر رومی داخل ارمنستان شده آنرا غارت نمود و مقاومتی ندید زیرا قشون ایران در ساحل فرات در مقابل رومیها بود این بود که کار را تمام شده دانسته به قشلاق رفت و به بسیاری از صاحبمنصبان مرخصی داد بلاش که مراقب احوال بود از موقع استفاده کرده غفلة حمله به قشون روم برد و فاتح شد پیتوس شرایط بلاش را در تخیلة ارمنستان پذیرفت ولی کربول سردار رومی دست از جنگ نکشید و بطرف ارمنستان رفت که جبران شکست

(۱) — Nero (Néron)

(۲) — Corbulo

(۳) — Lucius Paetus

پتوس را نماید در این احوال مذاکراتی که شروع شده بود بجائی که مرضی دولتین بود رسید و قرار شد که تیرداد پسر بلاش پادشاه ارمنستان باشد ولی بروم رفته تاج را از دست زون بگیرد (۶۳ میلادی) اکثر محققین بر این عقیده میباشند که اشاره که در دین گرت<sup>(۱)</sup> به جمع آوری آوستا در زمان بلاش شده راجع به بلاش اول است توضیح آن که موافق روایات پارسی های زردشتی بواسطه استیلای اسکندر و مقدونیها بر ایران آوستا از میان رفته بود در زمان این شاه بجمع آوری آن شروع شد و در زمان اردشیر بابکان با تمام رسید بلاش و خانواده او خیلی مذهبی بودند

## تاجگذاری تیرداد در روم

تیرداد که بر حسب عهد نامه بایستی در روم تاجگذاری کند در رفتن به روم بماطله کرد و بعد از سه سال عازم روم شد مسافرت او بطوریکه مینویسند خیلی با شکوه و دلبده بود سه هزار سوار پارتی با او در ممالک روم حرکت میکردند سفر او به روم و مراجعت به ارمنستان نه ماه طول کشید و برای مخارج او خزانه روم روزی بیول امروزه سی هزار تومان میداد جهت سفر طولانی این بود که تیرداد چون مذهبی بود نخواست از راه دریا مسافرت کند چه موافق مذهب زردشت آب یکی از عناصر مقدس است و آلوده کردن آب به بعضی کثافات بر خلاف معتقدات پیروان این مذهب بود ورود به روم نیز با مراسم و طمضراق زیادی بعمل آمد تیرداد بعد از مراجعت به ارمنستان دربار خود را مثل دربار شاهان اشکانی ترتیب داد

(۱) - دین گرت یکی از کتب مذهبی زردشتیان است و در جای خود ذکر از آن خواهد شد

عهدنامه که مابین بلاش و زون منعقد گردید صلح محکمی مابین دو دولت بزرگ ایران و روم برقرار نمود چنانکه در مدت پنجاه سال طرفین منازعه نداشتند جهت استقرار صلح تمامی از این جا بود: دولت روم صلاح خود را چنین تشخیص داده بود که مطالبه با دولت قوی اشکانیان با مسامت تسویه کند و دولت مزبور هم میلی با ایجاد جنگ با امپراطوری روم نداشت از وقایع سلطنت بلاش یکی این است که وقتی که وِسْ پاسین والی روم در شامات بر ضد یهودیها اقدام میکرد بلاش باو تکلیف کرد که چهل هزار نفر پارتی باختیار او بگذارد ولی والی مزبور از سوء ظنی که راجع باین پیشنهاد بلاش داشت مؤذبانه آنرا رد کرد (۶۹ میلادی) و دیگر اینکه بلاش تاجیکه از زر ساخته شده بود برای تی توس که نسبت بیهودیها فانی بود فرستاد (۷۱ میلادی) در زمان این شاه آلانها که مردمان صحرا گردی بودند و در قفقازیه میزیستند (۱) با ایبریها (۲) همدست شده ارمنستان و آذربایجان را معرض تاخت و تاز قرار دادند و بلاش از وسپاسین استمداد نمود ولی او کمکی نکرد مردمان مزبور بعد از تاخت و تاز غنائم زیادی از ایران بردند (۷۵ میلادی) در ۷۷ میلادی بلاش فوت کرد و بعد از او سه نفر سلطنت کردند ولی حسب و نسب آنها و تاریخ شاهیشان

(۱) - آلانها از آریان های ایرانی بودند و در ابتداء در نزدیکی دربند داریال سکنی داشتند ولیکن بعد ها اراضی وسیعه را از دربند واقع در کنار دریای خزر تا مصب رود [ ولگا ] یا ادیل تصاحب کردند مغولها در قرن هفتم هجری این ها را کوچ داده به ممالک مختلفه بردند چنانکه در چین هم آثاری از اینها یافته اند آلانها را (آس) نیز مینامیدند و مردم اُسْت که در قفقازیه سکنی دارند از اعقاب آنها میباشد (دائرة المعارف اسلام)

(۲) ایبری اسم قدیم گرجستان است هرودوت این مملکت را جزو نوزدهمین ایالت ایران نوشته از اواسط دوره ساسانی آن را وِرْزَان می نامیدند چون معلوم نیست اسم آن در زمان هخامنشیها و اشکانیان چه بوده همان ایبری که اسم این مملکت در عهد قدیم بوده نوشته شد :



درست معلوم نیست چنین بنظر میآید که در این زمان بواسطه جنگهای داخلی مدعیان سلطنت متعدد بودند و هر کدام در قسمتی با عنوان شاهنشاهی سلطنت کرده اند در هر حال اسامی آنها از اینقرار است .

بلاش - پاکرد دوم - اردوان چهارم این اوضاع تا ۱۰۷ میلادی طول کشید و در سنه مزبوره خسرو بتخت نشست

بلاش اول آخرین شاه اشکانی است که نسبتاً نامی وقوی بوده و رومیها مرده بهر مندی داشته بعد از او دولت اشکانی رو بانحطاط گذارده ضعیف میشود اگر خوب دقت شود ابتدای سستی این دولت بعد از فرهاد چهارم است و ظاهراً دو چیز باعث آن است یکی آنکه رومیها چون دیدند در دشت نبرد از عهده حریف برزور خود بر نمیآیند از طریق دیگری در ضعیف کردن آن کوشیدند: وجود کنیزک ایتالیائی در دربار ایران مضرات زیادی برای دولت اشکانی داشت زیرا اولاً ترویج اخلاق رومی در دربار ایران مردم را ناراضی و متنفر کرد ثانیاً این زن باعث شد که پسران فرهاد بروم رفته در آنجا مقیم باشند و رومیها از این قضیه استفاده ها کردند بدین معنی که از یکطرف در انظار عالم جلوه دادند که این شاهزادگان گروی پارتیها در روم میباشند از طرف دیگر عده از مدعیان سلطنترا در زیر پر خود گرفتند تا هر زمان که مقتضی باشد جنگ خانگی را در ایران بتوسط آنها ایجاد نمایند و چنانکه دیدیم رومیها مکرر این شاهزادگان را آلت کردند این سیاست روم ایجاد جنگهای خانگی نموده مقصود آنها را تا اندازه حاصل کرد و الا موفق نمیشدند در ارمنستان که منحصرأ در منطقه نفوذ و سلطه ایران بود نفوذ یابند جهت دیگر سستی کار اشکانیان از سیاست داخلی آنها است که در فصل دوم و سوم این باب گفته خواهد شد و مختصر آن این است که بواسطه بی اعتنائی عده از شاهان اشکانی بمذهب زرتشتی و

شعائر ملی ایرانیها مردم ایران آنها را بیگانه نسبت بخود پنداشتند و رفته رفته این عقیده ذهنی مردم گردید و مبانی دولت سست شد از طرف دیگر تفاقى که در خانواده سلطنتی پیدا شد و تولید جنگهای درونی و خانگی نمود بر علل مذکوره افزود

## اشک ۲۳ - خسرو - خسرو پسر یاکر در ۱۰۷

میلادی به نخت نشست نخستین سگه که از خسرو بدست آمده از تاریخی است که بایکصد و ده میلادی موافقت میکند این است که بعضی ابتداء سلطنت او را از این سنه میدانند در زمان او جنگ جدیدی مابین ایران و روم بعد از صلح پنجاه ساله در گرفت توضیح آنکه تراژان (۱) در این زمان امپراطور روم بود و او چنانکه از تاریخ روم معلوم است شخصی بود قوی الاراده و فعال و یکی از سرداران نامی زمان خود بشمار میرفت از کارهای او الحاق مملکت داکیه (۲) یا رومانی حالیه با امپراطوری روم بود در این جنگ تراژان علاوه بر فتوحات موفق شد که لژیونهای مرتب و ورزیده نماید زیرا خیال جهانگیری در سر داشت و میخواست اسکندر ثانی شود معلوم است که جهانگیری بایستی از طرف ایران و هندوآسیای وسطی صورت گیرد مقارن این احوال تیرداد پادشاه ارمنستان فوت کرد و یاکر فوراً یکی از پسران خود را موسوم به اگزدارس (۳) به نخت ارمنستان نشاند بدون اینکه با دولت روم مشورت کرده باشد این اقدام به تراژان فوق العاده گران آمد و بهانه برای اجرای خیالات او

(۱) - Trajan

(۲) - Dacia

(۳) - Exedares

شد این بود که با قشون عازم آسیا گردید و رخی که بمقدون رسید سفیری از طرف خسرو با هدایا نزد او رفت و اظهار کرد که خسرو حاضر است اگر دارس را عزل و پارتامازیریس (۱) پسر دیگر تیرداد را به پادشاهی ارمنستان معین نماید بشرط اینکه او تاج را از دست امپراطور بگیرد تراژان که مایل بچنگ بود این تکلیف را قبول نکرد و هدایا را رد کرده جواب داد که بعد از ورود بشام آنچه صلاح باشد خواهد کرد بعد از ورود بشام تهیه های کاملی دیده بطرف فرات رفت و متابعت این رود را نموده به ارمنستان در آمد (۱۱۵ میلادی) و منتظر پارتامازیریس گردید زیرا قبلاً باو نوشته بود که اگر مثل پدرش تاج را از امپراطور بگیرد پادشاهی ارمنستان شناخته خواهد شد شاهزاده اشکانی بزودی حاضر شد و تاج را گرفت و موافق آداب قرار دادی تاج را در پای تراژان گذارد با این انتظار که او تاج را پس بدهد ولیکن تراژان نه فقط تاج را پس نداد بلکه باو گفت که از سلطنت معزول است و باینهم اکتفا نکرده بعد از حرکت شاهزاده او را تعقیب کرده گرفت و بکشت این یک حرکت تنگینی بود که عالم آن روزی هم آرا تقبیح کرد بعد از این واقعه تراژان ارمنستان کوچک و بزرگ را بسان ولایتی ضمیمه روم نمود و بعد نصیبین و بین النهرین را ضمیمه امپراطوری مزبور کرده تشکیلاتی باینولایت داد پس از آن زمستان را در شام گذرانیده در بهار بطرف فرات رفت و کشتی هائی در دجله انداخت و آدیابن والحضر را (۲) گرفت بعد از آن بطرف فرات رفت و از آنجا بیابل در آمد

(۱) - *Partamasiris*

(۲) - الحضر همان شهری بوده که رومیها آنرا [هاترا] مینامیدند این شهر در مسافت سه روز راه از موصل امروزه واقع بود و قلعه محکمی داشت نویسندگان اسلامی از عظمت این شهر چیزها نوشته اند حالا خرابه ایست و خرابه های آن در طرف جنوب غربی موصل است

بعد سلوکیه و تیسفون را تسخیر کرد و از دجله سرازیر شده  
بطرف خلیج فارس رفت و بیزق رومی را در دفعه اولی در آبهای آن  
بر افراشت از طرف دیگر خسرو حاضر نشد از روم نمکین کند ولی صلاح  
خود را نیز ندید که با رومیها مواجه شود و جداً مشغول شورانیدن صفحات  
و ولایات مستخره گردید چنانکه دری نگذشت که از همه جا خبر شورش  
و طغیان به تراژان رسید و باعث وحشت او گردید زیرا با این طغیانها  
خطوط ارتباطیه او با شام که تکیه گاه قشون او بود قطع میشد  
این بود که حمله به الحضرمه و رومی شورشیهها او را عقب نشاندند در  
این احوال او چاره را در این دید که عقب نشینی کند و یکی از  
شاهزادگان اشکانی را به تخت سلطنت در تیسفون نشانده حکم عقب  
نشینی را داد پس از آن خسرو بدون درنگ وارد تیسفون گردید و  
تخت الحمايه رومی را از تخت بزرگ کشید يك سال بعد تراژان فوت کرد  
(۱۱۷ میلادی) و هادرین<sup>(۱)</sup> امپراطور روم شد و با امپراطور جدید  
سیاست دولت روم تغییر کرد توضیح آنکه نگاه داشتن بین النهرین و  
ارمنستان برای روم بواسطه همجواری با دولت ایران مشکل بود و تولید  
جنگهای دائمی میکرد این بود که هادرین بر این عقیده شد که نظر  
اوکتاویوس آگوست<sup>۱</sup> امپراطور اول روم راجع بحدود دولت روم  
صحیح بوده و نباید از فرات تجاوز نمود در نتیجه این تصمیم رومیها  
سه مملکتی را که تسخیر کرده بودند تخلیه کردند و بعد در سال ۱۲۲  
میلادی مابین امپراطور روم و شاهنشاه ایران در سرحد دولتین ملاقاتی  
شد که نتیجه مطلوبی برای پارتها و روابط حسنه بین ایران و روم  
بخشید باید در نظر داشت که در زمان تراژان و چندی بعد از او دولت

(۱) - Hadrien

روم در اوج عظمت خود بود در سورنیکه دولت اشکانی رو با انحطاط  
میرفت پس از آن واقعه مهمی که روی داد تاخت و تاز آلانها بود که  
باز شروع شد و ایندفعه باغواوی فرس من (۱) پادشاه ایبریها (۲) بود  
که در بند های قفقاز را در تصرف داشت خسرو نتوانست از عهده آنها  
برآید و بالاخره پولی بآنها داد و شتر آنها را از آذربایجان و ممالک همجوار کند  
این اقدام سستی و انحطاط دولت اشکانی را بخوبی آشکار کرد (۱۳۳ میلادی)

## اشکهای ۲۴ - ۲۵ - بلاش دوم

### و بلاش سوم بعد از خسرو بلاش دوم و بعد بلاش سوم به

تخت نشستند گوت شیمید واقعه نخطی آلانها را به آذربایجان و ممالک هم جوار آن  
مربوط به زمان سلطنت بلاش دوم میدانند و بعقیده او این واقعه در ۱۳۵  
میلادی وقوع یافته (۳) بلاش سوم در ۱۶۱ میلادی متوجه ارمنستان شده  
پادشاه آنرا که تحت الحمايه روم بود بیرون کرد و سردار رومی ایلوس  
سوربانوس (۴) بچنگ او آمده شکست خورد پس از آن پارتها از فرات  
گذشته داخل شامات شدند در اینجا سردار نامی روم کاسیوس از  
پارتها جلوگیری کرد در ابتداء جنگ او تدافعی بود بعد تعرضی شد  
و پارتها شکست خورده بطرف فرات عقب نشینی کردند بعد کاسیوس  
ارمنستان را گرفته آرتاکساتارا خراب کرد و پادشاه سابق آن را از روم  
خواسته به تخت ارمنستان برقرار نمود و باین اندازه هم اکتفا نکرده  
خواست مثل تراژان ممالکی را تسخیر کند با این مقصود سلوکیه را

(۱) — *Pharasmanes*

(۲) — *Ibériens*

(۳) — *Alf. Gutschmid. Geschichte Irans etc.*

(۴) — *Aelius Severianus*

گرفت و غارت کرد در این اوان طاعونی در این صفحات بروز کرده  
بفشون روم تلفات زیادی وارد آورد و بعد این مرض بممالک امپراطوری  
روم سرایت کرد نتیجه جنگ این بود که قسمت غربی بین النهرین  
با نصیبین جزو ممالک روم گردید ( ۱۶۵ میلادی ) موافق سکه ها چنین  
بنظر میاید که فوت بلاش سوم در ۱۹۱ بوده بعضی تصور میکنند  
که اشاره که در دین کرت راجع به جمع آوری آوستا شده مربوط به بلاش  
سوم است ولی این عقیده ضعیف است

## اشک ۲۶ بلاش چهارم - بعد از پدر

بتخت نشست در زمان او باز جنگی با رومیها روی داد توضیح آنکه  
ولایاتی که در بین النهرین به روم ملحق شده بود شوریدند و جهت آن  
جنگ خانگی بود که فیما بین پس سی نیوس سیاه (۱) و سپ تیم سوری (۲)  
در سر امپراطوری در گرفته بود وقتی که سور فاتح شد برای  
خوابانیدن شورش به بین النهرین آمد و کشتیهائی مثل تراژان  
بدجله انداخته سلوکیه را گرفت و آدیابن را ضمیمه روم نمود  
از طرف پارتها مخالفتی بعمل نیامد زیرا دولت پارت در انحطاط بود و  
بعد چون سور مشکلات جهانگیری را در این صفحات مشاهده کرد  
تصمیم بر مراجعت گرفت ولیکن میخواست الحضر را بگیرد زیرا در آنجا  
معبدی بود متعلق به رب النوع آفتاب که از حیث ذخائر و ثروت مشهور  
آفاق بود و امپراطور چنین غنائمی را نمیتوانست از دست بدهد محاصره  
الحضر به طول انجامید بدون اینکه نتیجه دهد و این شهر این افتخار  
را در تاریخ حاصل کرد که بدون کمک خارجی در مقابل دو امپراطور

(۱) - *Pescinius Niger*

(۲) - *Septimus Severus*

روم مقاومت نمود. بالاخره سور از تسخیر آنت مایوس شده به عقب نشینی پرداخت ولی آدیابن جزو ممالک رومی گردید و تفوق روم در ارمنستان و اِدِس (۱) مستحکم شد. این جنگ از ۱۹۴ تا ۱۹۷ میلادی امتداد داشت و بلاش در ۲۰۸ میلادی فوت کرد انحطاط دولت پارتها در این اوان باعلی درجه بود چنانکه از جریان وقایع پیداست و سواره نظام معروف پارتی که در جلگه ها عملیات حیرت انگیزی میکرد (چنانکه در مورد کراسوس و مارك آنطوان دیدیم) حالا در موقع عقب نشینی سور از بین النهرین هیچ اقدامی نکرد.

## اشك ۲۷-۲۸

# بلاش پنجم و اردوان پنجم

بعد از بلاش چهارم دویسر او بلاش و اردوان در سر سلطنت منازعه کردند و بالاخره قرار دادند که بلاش در بابل و اردوان در ممالک غربی ایران سلطنت کنند معلوم است که «دو پادشاه در اقلیمی ننگینند» و جنگ خانگی شروع شد و رمیها فوق العاده خوشحال شدند نوشته اند که امپراطور روم کاراکالا (۲)

یسر سیمپ تیم سور وقتی که از این اوضاع مطلع شد از گرفتاریهای دشمن روم بچنگ داخلی به سنای روم تبریک گفت امپراطور مزبور نمیتوانسته تصور کند که دولت اشکانی با وجود انحطاط داخلی دفعه علاوه بر دفعات دیگر نسبت به امپراطوری روم فاتح خواهد شد و پارتها قبل از اینکه ایران بانی را وداع گویند باز یکمرتبه لژیونهای رومی را در هم خواهند شکست تفصیل واقعه ازینقرار است کاراکالا که در ابتداء بلاش پنجم

(۱) اِدِس شهر مهمی بود که امروزه موسوم به (اورفا) و در نزدیکی دیاربکر واقع است

(۲) - Caracalla

را به سلطنت ایران شناخته بود بعد سفیری نزد اردوان با هدایا فرستاد و اظهار کرد که اگر اردوان دختر خود را باو بدهد این وصلت باعث تحکیم روابط دو دولتی خواهد شد که تمام عالم آن روزی را در حیطه اقتدار خود دارند در ابتداء اردوان که از رفتار خائنانه کارا کالاً نسبت به پادشاه ادیس و ارمنستان مطلع بود راضی باین امر نشد و مؤدبانه جواب ردی داد کارا کالاً متقاعد نشده باز سفیری فرستاد و خواهش خود را تکرار کرد اردوان جواب داد که خود امپراطور بیاید زن خود را ببرد این بود که کارا کالاً با قشون زیادی عازم ایران شد و مجلس جشنی بر پا کرد ولی وقتی که اردوان با همراهانش وارد خیمه امپراطور روم شدند رومیها که در کمین بودند بیارت ها حمله کرده همه را کشتند فقط اردوان جانی سلامت در برد پس از اینواقعه شرم آور طوبی نکشید که کارا کالاً را در نزدیکی حران کشتند (۲۱۷ میلادی) اما اردوان فوراً مشغول جمع آوری قشون گردید و بطرف قشون رومی شتافت ولی قبل از ورود او به سرحد ایران سفرای ما کری نوس (۱) که جانشین کارا کالاً شده بود رسیدند و مذاکرات شروع شد اردوان تخلیه بین النهرین و تادیبه غرامت زیادی را مطالبه کرد ولی پذیرفته نشد و جنگ در گرفت سواره نظام پارتی در این جنگ باز اسلوب قدیم خود را بکار برد و تیرهای تیراندازان ایرانی و نیزه های سوارانی که در زیر پولاد و سوار شتر بودند رومیها را عاجز کرد دوروز جنگ بی نتیجه بود روز سوم قشون ایران کاملاً فایز شد رومیها تکلیف صلح کردند و صلح بدین ترتیب منعقد شد که رومیها مبلغی بعنوان غرامت بپردازند (مبلغ این غرامت تقریباً بیست کرور تومان حالیه بود) (۲)

(۱) - *Macrinus*

(۲) مبلغ غرامت را يك مليون و هفتصد هزار لیره انگلیسی معین کرده اند [سریرسی ساینکس - تاریخ ایران]



ولی نخلیه بعضی از قسمتهای بین النهرین که از جنگهای سابق در تصرف رومیها مانده بود بواسطه انقراض دولت اشکانی صورت نگرفت مقدر بود که اینکار بدست سلسله با عظمت ساسانی انجام شود

از کارهای تنگینی که کارا کلاً کرده یکی هم این است که در آرپل استخوان های شاهان اشکانی را بیرون آورده دور انداخت از این قضیه معلوم میشود که اشکانیان اموات خود را دفن میکردند اند اگر چه خبری هم هست که شاهان آخری اشکانی اموات خود را میسوزانیده اند

اردوان را که آخرین شاه اشکانی است بعضی چهارم و برخی پنجم نوشته اند ظن غالب این است که پنجم بوده زیرا اکثر اشخاصی که راجع بتاریخ اشکانیان تتبع کرده اند (که من جمله گوت شمید است) او را اردوان پنجم نوشته اند موافق عقیده گوت شمید اردوان پنجم از سنه ۲۱۶ میلادی بر بلاش پنجم فائق آمد و بنا بر این ابتدای سلطنت او را در تمام ایران از این تاریخ باید دانست در زمان این شاه به واسطه ناراضامندی مردم و جنگ خانگی در سر نخت سلطنت و انحطاطی که در نژاد بود سلسله اشکانی منقرض و سلطنت ایران به دودمان ساسانی منتقل گردید شخصی که در این امر قائد و پیشقدم شد اردشیر پایکان بود که بر اردوان پنجم خروج کرد و موفق گردید (۲۲۶ میلادی) چنانکه شرح آن در جای خود بیاید بعد از کشته شدن اردوان در رام هرمز شخصی از اشکانیان آرتاواس دیس<sup>(۱)</sup> سگه های زیادی زده است ولی معلوم نیست که با اردوان چه نسبتی داشته ظن غالب این است که پسر او بوده است

(۱) Artavasdes

# فصل دوم

اوضاع ایران در دوره پارتیها - تمدن اشکانی

## بسط دولت اشکانی - دوره اشکانی

چنانکه دیدیم ۴۷۰ سال امتداد داشت این دوره را میتوان سه قسمت تقسیم نمود: در اوایل این دوره که تقریباً یکصد سال دوام آن بود اشکانیان به تحکیم مبانی دولت جوان خود پرداخته دولت باختر را در شرق منهدم و سلوکیها را از ایران اخراج نمودند قسمت دوم دوره عظمت دولت اشکانی است و شاهان اشکانی با بهره مندی در مقابل رومیها و مردمان تازه نفس شرقی مثل سکتها و غیره می جنگند و ایران پارتی یکی از دو دولت عظیمی است که دنیای آن روزی را در تصرف دارند: دولت روم و دولت پارت در قسمت سوم دولت اشکانی رو با انحطاط می رود راجع بحدود این دولت در زمان عظمت آن باید در نظر داشت که خانواده اشکانی بچند شعبه تقسیم شده هر کدام در ممالکی سلطنت کرده اند:

(۱) شعبه اولی در ایران (۲) شعبه دوم در ارمنستان و ولایات مجاور آن مثل آسریان (ادیس) و غیره (۳) در باختر و صفحات مجاور آن تا پنجاب و سند (۴) در پشت کوههای قفقاز در ممالکی که مابین رود ادیل (ولگا) و قریم واقع است و در آن زمان مسکن مردمان آریانی مثل آلاها و سارماتها و ماساژتها و غیره بوده (۱) بنا بر این حدود دولت ترکیبی اشکانی این است: از طرف غرب رود فرات از سمت شرق کوههای هی مالابا - پنجاب - سند - از طرف جنوب خلیج فارس و بحر عمان و اوقیانوس هند از سمت شمال رود سیحون و بحر خزر و اراضی پشت کوههای

(۱) *Gobineau. His. des Perses.*

قفقاز حدود شمالی و شرقی تقریبی است زیرا مدارکی برای حدود محققه غیر از مسکوکات و بعضی قرائن در دست نیست. از طرف دیگر باید در نظر داشت که شعب پراکنده خاندان اشکانی در بین النهرین علیا و آسیای صغیر و مملکت هندو سکائی نیز سلطنت داشته اند مثل دولت ینت و غیره و چون در زمان اُرد شامات و فلسطین هم تصرف اشکانیان درآمد میتوان گفت که متصرفات دودمان اشکانی برای مدت قلیلی تقریباً به حدود ایران هخامنشی رسید و بلکه از طرف شمال به عقیده بعضی از محققین بالاتر رفت یعنی از کوه های قفقاز هم گذشت

## تشکیلات ایران اشکانی

در باب تشکیلات این دوره اطلاعات مبسوطی در دست نیست زیرا از سلاطین اشکانی کتیبه هائی در دست نیامده که این مسئله را روشن نماید و آنچه در باب اشکانیان میدانیم از منابع رومی و ارمنی و یونانی است با وجود این از سگه ها و اطلاعات ناقصی که بجا رسیده مسلم است که دولت اشکانی دولت بسیطی نبوده بلکه ایران در آن زمان بچند دولت کوچکتري تقسیم شده بود مثل ارمنستان - مدی - آدیابن - فارس - خوزستان - اصفهان ری - کرمان - بزد - باختر - و بعضی قسمتهای هند و غیره این ممالک در امور داخلی استقلال داشتند و مذهب و عادات و سلسله امراء آنها محفوظ بود (شاهان این ممالک غالباً اشکانی بودند) تمکین آنها از شاه بزرگ یا شاهنشاه از این راه معلوم میشود که در موقع انتخاب شاه بزرگ امراء آنها در مجلس مشورت حاضر میشدند و در زمان جنگ فتوئی تهیه کرده بجائیکه دولت مرکزی معین میکرد میفرستادند شهرهای یونانی که از زمان اسکندر و سلوکیها در ایران بنا شده بود نیز در امور داخلی خود بکلی آزاد بودند و باجی میدادند

مثل سلوکیه که در اداره داخلی خود متقل و شهر آزاد بود در جا تیکه پادشاه محلی نبود از طرف مرکز و الی معین میشد مثل باند که والی یا وئی تاگسا داشت معلوم است که اگر پادشاهان یا امراء محلی در مملکتی باغی میشدند آن مملکت از آنها انتزاع میگشت چنانکه در ضمن وقایع سلطنت مهرداد اول اشکانی دیدیم که بواسطه طغیان امراء آذربایجان مملکت مزبوره از آنها انتزاع شد جنگهای داخلی و فترتهائیکه در دوره اشکانی پیش آمده و گاهی سی سال طول کشیده ناشی از همین تشکیلات است زیرا مرکزیت دولت قائم نبود در مرکز هم بطوریکه استنباط می شود شاهان اشکانی حکومت مطلقه نداشته اند بلکه مجلس مشورتی بوده که امور مهمه در آنجا حل و عقد میشده مجلس مشورت تشکیل می یافته از شاهزادگان اشکانی که بحد رشد رسیده بودند با از رؤساء هفت خانواده که از نجباء درجه اول بودند گاهی این دو مجلس با هم ترکیب می یافت و روحانیون درجه اول نیز بآن منضم میشدند در اینصورت این مجلس را مفسدان می نامیدند مجلس شاهزادگان و نجبیا را مورخین رومی (سنا) نامیده اند اختیارات این مجلس خیلی زیاد بود در صورتیکه مجلس مفسدان چندان نفوذی نداشت در باب دولت اشکانی عجزاً بیش از این نمی توان چیزی گفت کلیه باید در نظر داشت که دولت پارتها از حیث تشکیلات به زبیبات آوستائی (۱) که در فوق ذکر شده زدیگتر بود زیرا رؤساء خانواده ها و تیره ها در این دوره بمراتب اختیارات بیشتری داشتند و مناسب و مشاغل عالیه در باری و مملکتی بانها داده میشد چون اختیارات آنها با اقتدارات سلطنتی متضاد بود از این جهت درموقع انتخاب شاه جدید فترتهائی

(۱) یعنی مستنبطه از آوستا

روی میداد که گاهی چندین سال طول میکشید محققین از مطالعه ترتیبات دولت اشکانی و مقایسه آن با ترتیبات اروپا در قرون وسطی از شباهت زیادی که ما بین این دوره و آن عهد یافته اند در حیرت شده و باین نتیجه رسیده اند که در دولت پارتها (پتودالیسم) با ترتیبات ملوک الطوائفی حکمفرما بوده در صورتیکه در دولت هخامنشی اصل مرکزیت تقویت میشده جهت این اوضاع معلوم است: پارتها از مردمان شرقی ایران محسوب و از بابل و آسور دور بودند و با وجود این که شاهان اشکانی میخواستند ترتیبات هخامنشی را اقتباس کنند در مقابل عادتى که در مدت قرون متکثره ریشه دوانیده بود نتوانستند مقاومت نمایند بر این جهت جهات دیگری نیز مزید گردید که در جای خود ذکر خواهد شد

## مذهب پارتها - پارتها زمانی که با سکتاها معاشر

بودند عناصر و آفتاب و ماه و ستاره ها را میپرستیدند بعد که با ایرانیان معاشر شدند آهور مزدا را پرستش کردند و چون در ایران پرستش مهر (میثرا) و ناهید (ناهیتا) رایج بود پرستش آنها هم در معتقدات پارتها داخل شد پس از آمدن اسکندر بایران و شیوع مذهب و تمدن یونانی در ایران پرستش بعضی از ارباب و انواع یونانی نیز جزو مذهب شاهان اشکانی شد مثلاً زوس رب النوع بزرگ یونانیها در ردیف آهور مزدا و آپل لُن رب النوع آفتاب در ردیف مهر قرار گرفت و بعد از آنها دو رب النوع یونانی آرتی میس<sup>(۱)</sup> و هراکل مورد پرستش واقع شدند بنا بر این باید گفت که مذهب آنها مثل تمدنشان ترکیبی بود معلوم

(۱) - آرتی میس در نزد یونانیها رب النوع و هراکل نیم رب النوع بود یونانیها آرتی میس و ناهیتا را یکی میدانستند

است که مذهب هرمزد پرستی در نزد آنها پیاکی اولی خود باقی مانده  
با معتقدات دیگر آمیخته گردید مثلا ساختن معبد و مجسمه و صورت  
هرمز و غیره که در نزد پارسی ها بر خلاف مذهب آزدیسی بود  
بواسطه تقلید از یونان در نزد پارسیها رواج داشت چیز دیگری نیز در  
زرد اشکانیان دیده میشود که سابقه نداشته توضیح آنکه پرستش اجداد  
را نیز شاهان اشکانی اختیار کرده برای اشک اول مرتبه يك نوع الوهیت  
فائل شدند چنانکه لقب ای فانیس که کلمه یونانی است در روی  
سکه های شاهان اشکانی این مطلب را میرساند و بطوریکه نوشته اند پارسیها هم  
پرستش اجداد را داشته اند بدینمعنی که صورت اجداد را در خانه ها یا نهایت  
مراقبت حفظ و پرستش مینمودند بالاخره بواسطه تقلید از سلوکیدها  
بعضی از شاهان پارسی مثل مهرداد دوم عنوان خدائی اختیار کردند کلمه  
آنچه بخوبی استنباط میشود این است که پارسیها و شاهان اشکانی نسبت  
بمذهب مدها و پارسیدها بی قید بوده بحفظ آت اعتنائی نداشتند فقط  
یکی از اشکانیان یعنی بلاش اول در صدد برآمد که آوستا را جمع آوری  
کند ولیکن معلوم نیست که نتیجه گرفته باشد شاید خود این اقدام هم از  
اینجهت بوده که نارضا مندی ایرانیها را حس کرده بود و می خواسته  
است از این طریق دلجوئی کرده باشد روحانیون دوره اشکانی باز همان  
مفها بودند شاه اشکانی سمت ریاست روحانیین را داشت و قاضی القضاة  
بود قربانی بایستی توسط مغها بعمل آید نفوذ مفها در ابتداء خیلی زیاد  
بود بخدی که مجمع مفها (مغستان) در امور عالیه دولتی نظارت داشت  
ولی بعدها چون شاهان اشکانی از دخالت آنها در امور مکدر بودند  
بمرور از نفوذ آنها کاستند بطوریکه مغها عملا بکلی فاقد اهمیت شدند و  
نارضا مندی آنها یکی از جهات سقوط دولت اشکانی گردید شغل مفها  
منحصر بامور مذهبی نبود بلکه بسیاری از آنها طیب و مدرس و معلم

و منجم و سالنامه نگار نیز بودند شینیدر و ایرت نوشته سالنامهائی که راجع بوقایع دوره اشکانی نوشته شده بود در زمان ساسانیان از میان رفت و معابدی که اشکانیان ساخته بودند خراب شد مذهب لاس سفید در بر می کردند و بسه درجه تقسیم میشدند مذهب درجه اولی چانداری را نمی گشتند و غذای حیوانی نمیخوردند کیلیان اسکندری<sup>(۱)</sup>

می گویند در میان مذهبها فرقه بود که ازدواج را ممنوع می دانست اسزایون نوشته که روحانیون این زمان محافظین آتشکده نامیده می شدند و این عبارت ترجمه آثروان است که بفارسی امروزه آتشبان میشد از آن چه ذکر شد این نتیجه حاصل می شود که در دوره اشکانیان هم ایران مذهب رسمی نداشته و چنانکه در دوره هخامنشی بابل در عقیدت شاهان نفوذی داشت در این دوره یونان جای گیر بابل شده بود

## زبان و خط پارت ها - زبان این قوم اصلاً

آریان ایران است ولی مقداری از لغات سکائی در آن داخل شده چنانکه اسامی سکائی در آن زیاد است<sup>(۲)</sup> این همان زبانی است که بعد ها معروف به زبان پهلوی گردید<sup>(۳)</sup> و ما بین زبان پارسی قدیم و فارسی امروزه مقام وسطی را داراست از زمان اسکندر مخصوصاً از زمان تسلط سلو سها بعد زبان یونانی نیز در دربار و در میان نجیبای پارتی منتشر شد

(۱) - *Clément d'Alexandrie* یکی از اصول علمای مسیحی در قرن سوم میلادی بوده

(۲) - چون سکاهای قوم آریانی بوده اند معلوم است که زبان آنها بزبان آریانهای ایرانی نزدیک بود

(۳) - زبان شناسها بر این عقیده اند که (پرتو) که اسم این مردم است موافق قواعدی که از مقایسه زبانهای آریانی استخراج شده است بعدها به (پرتو) و بعد به (پلتو) و (پلتو) مبدل شده است و نجیبای پارتی از این جهت خود را (پلتو) و پهلوان نامیدند که منسوب به قوم پارت بودند بنابراین پهلوی و پهلوانی یعنی منسوب پارتها یا نجیبای آنها بعدها (در دوره های اسلامی) پهلویان شد و پهلویان را پهلویان گفتند

سکه های اکثر از شاهان اشکانی به زبان و خط یونانی است شاهزادگان اشکانی غالباً زبان یونانی را میدانستند و با ادبیات یونانی آشنا بودند و خود پادشاهان نیز این زبان را فرا میگرفتند چنانکه اردوان اول این زبان را خوب میدانست و اُرد اول ادبیات آرا خوب آموخته و خودش در زبان یونانی تاریخی نوشته بود و چون این علم را دوست میداشت امر کرده بود که تاریخ دوره هخامنشی را از روی اسناد و مدارك آسوری بنویسند در دربار شاهان اشکانی نمایش ها و بازیهای یونانی معمول و مخصوصاً مصنفات اُوری پید<sup>(۱)</sup> یونانی خیلی جالب توجه بود اما دانستن زبان یونانی چنانکه دیده میشود از زمان گودرز به بعد رو به انحطاط گذارده و خطوط یونانی سکه های آن زمان خوانا نیست در باب خط در دوره پارتها آنچه محققین معلوم کرده اند این است که خط آرامی سربانی معمول بوده نه خط میخی دلیل اینمعنی دو چیز است یکی سکه هائی است که روی آنها کلمات پهلوی با خط آرامی نوشته شده است ( مثل سکه های مهرداد چهارم و بلاش اول و سوم و چهارم و پنجم و اردوان پنجم و غیره ) و دیگر سه نسخه نوشته است که در اورامان کردستان در ۱۹۰۹ پیدا شده و دو نسخه از آن به خط یونانی و سومی به زبان پهلوی و خط آرامی است هر سه روی پوست آهو نوشته شده و متعلق به دوره اشکانیان است زیرا تاریخ آن سنه سیصد اشکانی است که مطابق سنه ۵۳ میلادی میشود ولیکن نباید تصور کرد که خط میخی بکلی متروک بوده زیرا در بابل لوحه هائی یافته اند که متعلق به دوره اشکانی است و بخط میخی نوشته شده در این لوحه ها مطالب قانونی و نجومی و سرود های مذهبی مندرج است ( مضمون این لوحه های كوچك را تقریباً چهارده سال قبل استیر سمانی پُر منتشر کرده ) وقتی که اشکانیان بارومیدها مواجه

(۱) -- Euripide



شدند در ابتداء زبان یونانی را در روابط خود استعمال می کردند ولیک بعد بواسطه ارتباط زیاد با رومیها و توقف شاهزادگان اشکانی در روم تمدن رومی در دربار اشکانی نفوذ یافت کثرت ارتباط اشکانیها با رومی و عده پارتیهائی که در روم اقامت داشتند باندازه بود که در زمان تیبریوس (۱) قیصر روم از پارتیه بگذشته سواره نظام تشکیل شده بود این دسته در جنگی هم فاتح شد و بر رئیس آن که ارنسپاد (۲) پارتی بود حقوق ملت روم داده شد

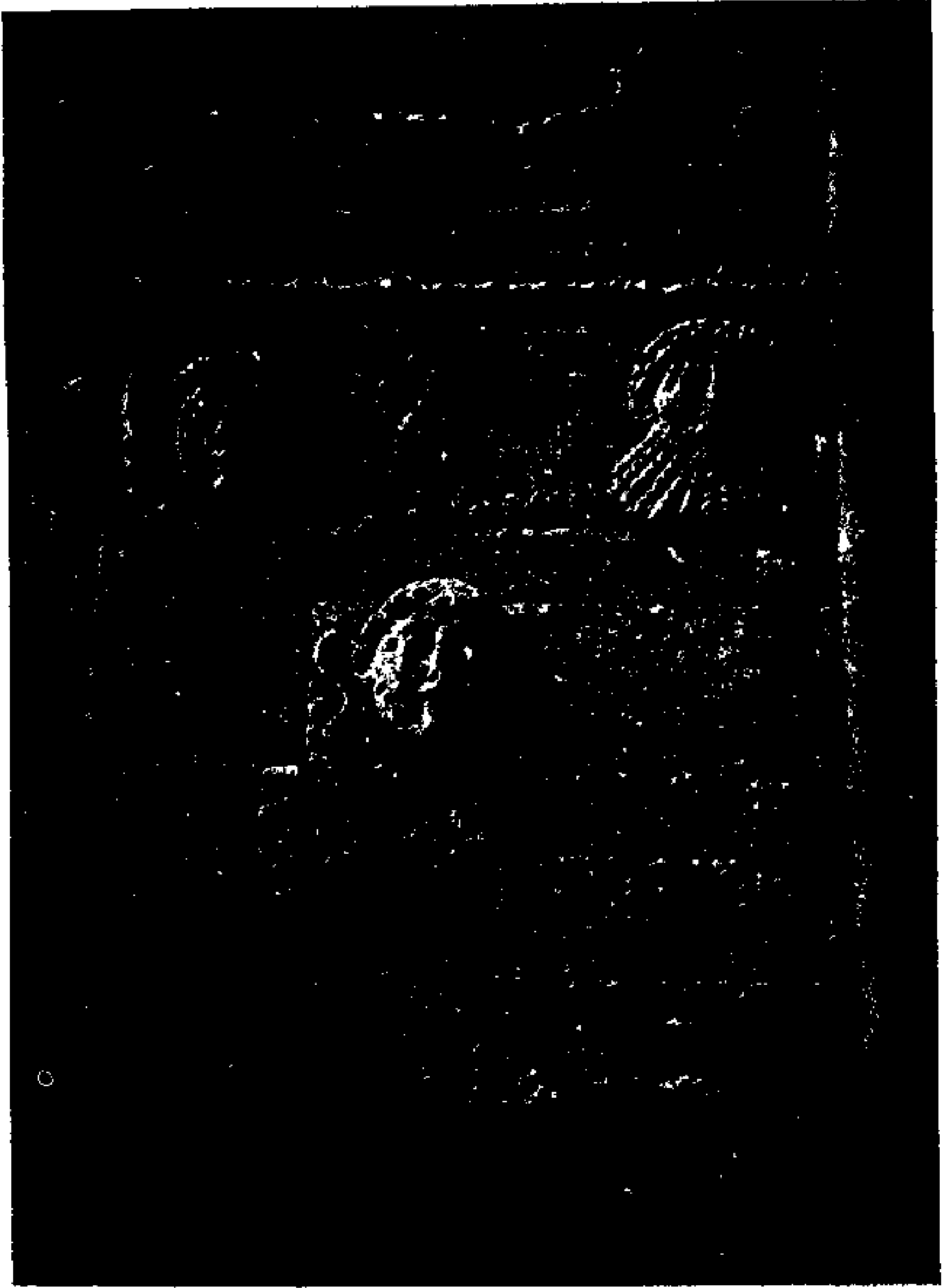
## صنایع و فنون پارتیه - از شاهان اشکانی

باستانی یکی دو قمره هنوز آثاری از معماری و حجاری بدست نیامده پایتخت آنها اول هکاتمپیلس (شهر صد دروازه) در نزدیکی دامغان بوده بعد از آن تیسفون که در ساحل یسار دجله بنا شده بود (۱) شهر در مقابل سلوکیه واقع بود) در اینجا هم آثاری از اشکانیان نماند کتیبه هم عجزاً از اشکانیان بطوریکه معمول شاهان هخامنشی بوده دید نمیشود بنا بر این باید گفت که در تمدن پست تر از پارسی ها بوده اند بموجب تحقیقات علماء آثار عتیقه چند خرابه از اشکانیان مانده که در قرار ذیل است خرابه معبد کنگاور که شباهت زیادی بمعابد یونانی دارد و بطوریکه نوشته اند معبد دیان (۲) رب النوع یونانی بوده در همدان نیز معبدی بوده باسم اناهیتا یا ناهید و بطوریکه رومی ها نوشته اند در آن زمان آنجا قربانی میشده است ستونهای این معبد شبیه یکی از شیوه های ستون سازی یونانی بوده در هاترا که معروف به الحضر و در

۱) - *Tiberius*

۲) - *Ernespad*

(۲) - *Diane* رب النوع ماه بوده



الحضر - گلوئی و حجاریهای برجسته طلار جنوبی قصر اصلی  
صورت های پارتنی

۱-۲-۳

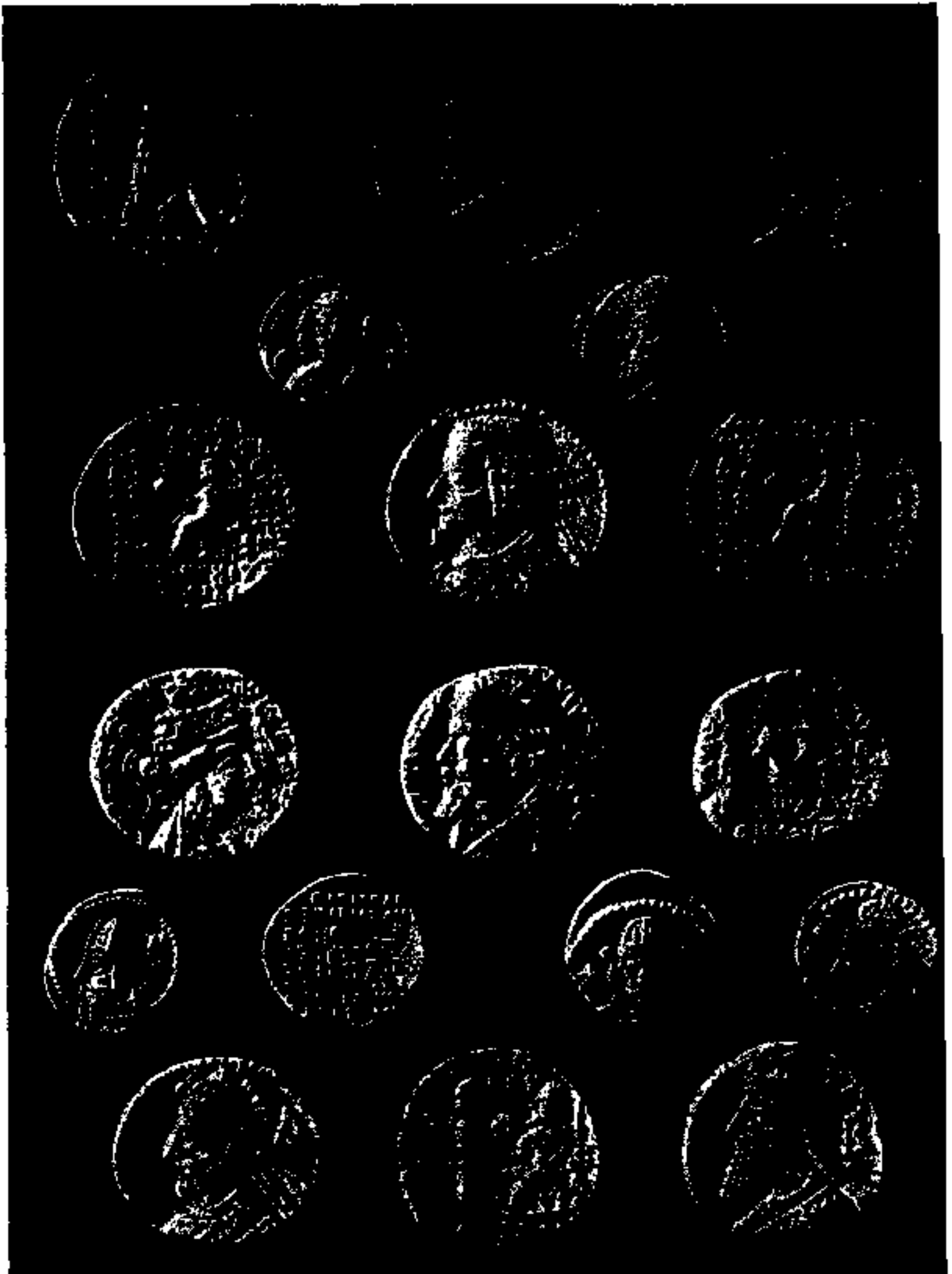
۴-۵

۶-۷-۸

۹-۱۰-۱۱

۱۲-۱۳-۱۴-۱۵

۱۶-۱۷-۱۸



دِرَخْم (درهم) و چهار درختی شاهان اشکانی

مهرداد دوم ( ۱-۲-۵ ) فرهاد سوم ( ۳-۴-۸ ) فرهاد چهارم ( ۶-۷ )  
فرهاد پنجم و موزا ( ۹-۱۰ ) اردوان سوم ( ۱۱ ) آرتواشیدس ( ۱۲ )  
بلاش سوم ( ۱۳-۱۴ ) خسرو ( ۱۵ ) بلاش دوم ( ۱۶ ) بلاش سوم ( ۱۷-۱۸ )  
( از کتاب زاره صنایع ایران قدیم )

کنار بین دجله واقع است خرابه هائی است که تقریباً هزار ذرع شعاع آن است در اینجا معماری ایرانی دیده میشود ولیکن طاقها شیوه رومی است در بیستون گودرز تقلید از داریوش اول کرده و با حجارتهای دیواری فتح خود را نسبت بمهرداد و کاسیوس نشان داده و کتیبه هم نویسانده که بزبان یونانی است شاه روی اسب است و نیزه در دست دارد که حرکت میدهد و رب النوع فتح بالای سر او پرواز میکند حجارتهائی هم در سنگ ساوولک<sup>۱</sup> در کوههای بختیاری در ۱۸۴۱ بارون دوبد<sup>۲</sup> یافته که بعضی از محققین نسبت به دوره اشکانی میدهند (چنانکه در ذیل بیاید) در ایران راجع به صنایع اشکانی بجز از سکه ها چیزهای زیاد بدست نیامده ولیکن در شهر تدمر واقع در شامات که واسطه تجارت مابین ایران و دریای مغرب بوده و نیز در هند از حفاریات اشیائی بدست آمده که مربوط به دوره اشکانی است و بهمرفته صنایع این دوره خیلی کم و از صنایع دوره هخامنشی نیست تر است<sup>(۲)</sup> راجع به سکه های اشکانی در ذیل ذکری خواهد شد از فنون این دوره اطلاعی در دست نیست و چیزی که مورد شبهه نیست فنون جنگی است که در نزد پارتها خیلی متداول بوده مخصوصاً اسب سواری و تیر اندازی را جوانها بایستی فرا گیرند يك نوع فن جنگی معمول سوارهای پارت بوده که معروف یونانیها و رومیها است و مورخین آنها این شیوه را مخصوص پارتها دانسته اند شیوه مزبور مشهور است بچنگ گریز بدینمعنی که جنگیهای پارتی بعد از قدری جنگ رو بفرار گذاشته قیقاج تیر میانداختند و بعد از اینکه دشمن را بجایهای بی آب و علف با عاری از آذوقه میکشاندند برگشته

(۱) - *Baron de Bode*

(۲) - تدمر را یونانیها پالمیر مینامیدند خرابه های این شهر در صحرای شامات و نزدیک فرات واقع است و آثاری دلالت میکند که سابقاً رونق زیادی داشته

و از هر طرف به دشمن تاخته کار او را میساختند سربازان یونان و رومی در مقابل سوارهای پارتی که نهایت مهارت را در تیراندازی و حرکت دادن اسب داشتند غالباً بیچاره میشدند بدینجهت وقتی که به افواج رومی (اژیونها) امر میشد که بطرف ایران حرکت کنند لرزه براندام سربازان رومی میافتاد و جهت اینکه امپراطورهای روم با وجودعلاقه مفراطی که به تسخیر ایران و هند داشتند نتوانستند هیچگاه از رود دجله یا از آذربایجان گذشته بداخله مملکت نفوذ یابند و اگر هم گاهی موقتاً از دجله گذشته اند بعد مجبور شده اند که خاک ایران را ترك کنند همین نکته است زیرا باشیوه مذکور پارتها و قطع خطوط ارتباطیه آنها با تکیه گاه قشون شکست و فتنای آنها حتمی بود ولیکن پارتها از فن محاصره و استعمال آلات و ادوات محاصره بهره نداشتند چنانکه آلات محاصره و قلعه گیری رومیهارا وقتی هم که میگرفتند خراب میکردند پیاده نظام تعریفی نداشته و نیز دیده نمیشود که قشون جاویدان دوره هخامنشی در این دوره هم باشد از علوم دوره اشکانی چیزی نمی شود گفت چه آثاری نمائند ولی از آنجا که چیزهای بسیاری که در زمان اشکانیان معمول بوده در دوره ساسانیان نیز محفوظ مانده میتوان استنباط کرد که در این دوره هم مثل دوره ساسانیان مغها خواندن و نوشتن و حساب کردن را ب مردم می آموختند

## خانواده پارتها

زیادی در دست نیست ولیکن از نویسندگان خارجه که معاصر با اشکانیان بوده نوشته اند نتیجه ذیل حاصل میشود تعدد زوجات در نزد پارتها متداول بوده ولیکن بیش از يك زن عقدی نمیتوانستند

داشته باشند و تعدد همخواه ها در میان آنها و بخصوص در خانواده سلطنتی از زمانی متداول شده بود که به زوت رسیده بودند زیرا زندگانی صحرا گردی مانع از داشتن زنهای متعدد است در هر حال آنچه به تحقیق پیوسته این است که شاهان و نجباء همخواه های زیادی داشتند مثل اینکه سورن سردار معروف پارتی و قتیکه بچنگ کرا سوس میرفت دو یست عرابه برای حمل حرمخانه خود تخصیص داد (شاهان و سرداران پارتی عادت داشتند که زنهای خود را دره وقع جنگ همراه داشته باشند) شاهان اشکانی زن خود را از شاهزاده خانمها بالا اقل زنهای پارتی انتخاب میکردند زن قبل از فوت شوهرش نمیتوانسته شوهر دیگر اختیار کند یعنی طلاق جائز نبود ولیکن زن محترمه در صورت عدم رضایت از شوهر خود به آسانی طلاق میگرفته مرد فقط در چهار مورد میتواند زن خود را طلاق بدهد

۱ - وقتی که زن عقیمه بود

۲ - بجاد و گری میپرداخت

۳ - اخلاقتش فاسد بود

۴ - امام قاعده را از شوهر پنهان میکرد بعضی از مورخین خارجه ازدواج شاهان اشکانی را با اقرباء و خویشان نزدیک با نهایت نفرت ذکر میکنند چنین نسبتی را نیز هرودوت به کبوجیه و پلوتارک به اردشیر دوم هخامنشی داده اند ولیکن بعضی از نویسندگان پارسی زردشتی این نسبت را رد کرده میگویند کله خواهر را در مورد اشکانیان نباید بمعنی حقیقی فهمید کله شاهزاده خانمها را شاهان پارتی خواهر میخواندند زیرا از يك دودمان و خانواده بودند و دختر عمو و نوه عمو و غیرها نیز در تحت این عنوان در میآمدند

ولی چون در تاریخ نویسی باید حقیقت را جستجو کرد و نوشت حاق مسئله این است که ازدواج با اقربای خیلی نزدیک در ایران قدیم موسوم به

خوتک دس و پستدیده بوده (۱) و ظاهراً جهت آزا حفظ خانواده و پاکی نژاد قرار میدادند ولی معلوم است که زردشتی های ازمنه بعد آن را مثل سائر ملل فوق العاده مذموم دانسته اند چنانکه امروزه هم از چنین نسبی کاملاً مزه و مبرا میباشند زندهای پارتها با مردها خلطه و آمیزش نداشته اند ولیکن بعضی از ملکه ها بطوریکه از سکه های شاهان اشکانی و بعضی آثار دیگر معلوم میشود در مجالس جشن حاضر میشدند چنانکه فرهاد پنجم با مادر خود به تخت نشست و سکه های او صورت مادر و فرزند را داراست و حجازیهایی تنک سا اولک که بارون دوُبد در کوههای بختیاری در سنه ۱۸۴۱ ق. م یافته و بعضی از محققین مربوط به دوره اشکانی میدانند این نظر را تأیید میکنند اینجا ملکه در میان شش نفر مرد که دو نفر از آنها نیزه در دست دارند دراز کشیده و مغمی مشغول خواندن دعا است و این مجلس بطوریکه میگویند نشان میدهد که شاه به شکار رفته و ملکه نگران و منتظر مراجعت اوست و مغ برای سلامتی شاه دعا میخواند ولیکن آنچه از قرائن بدست آمده قاعده عمومی بر جدا بودن زنها از مردها بوده زیرا اندرونی نجیبای پارتی از بیرونی مجزا بوده و زنها در زندگانی خارجی مردها شرکت نمیکردند کلیه مقام زنها نزد پارتها پست تر از مقام آنها نزد مدها و پارسها بوده یکی از خصائص دوره اشکانی عدم مداخله زنها است در امور دولتی این است که بر خلاف بعضی از شاهان هخامنشی در این دوره نفوذ حرم سرا و خواجه سرایان در امور درباری و دولتی هیچ دیده نمیشود جناباتی که در خانواده واقع میشد مثل قتل زن بدست شوهر یا پسر و دختر بدست پدر و یا خواهر بدست برادر یا جناباتی ما بین پسران و برادران

(۱) - J. Darmesteter. Le Zend-Avesta

بعدلیه رجوع نمیشد و بایستی خود خانواده قراری در موارد اینگونه جنایات بدهد زیرا به عقیده پارتها این نوع جنایات بحقوق عمومی مربوط نبود و تصور میکردند که فقط بحقوق خانواده خلل وارد میآورد و لیکن اگر دختر یا خواهر شوهر دار موضوع چنین جنایتی واقع می شد امر بعدلیه محول میگشت زیرا زنی که شوهر می کرد جزو خانواده شوهر محسوب میشد از مجازاتهای این دوره اطلاعی در دست نیست و همینقدر معلوم است که مجازات خیانت زن به شوهر خیلی سخت بوده و مرد حق کشتن زن را داشته و دیگر اینکه اگر کسی مرتکب عمل شنیعی بر ضد طبیعت میشد بایستی خود کشتی کند و در این باب پارتها باندازه سخت بودند که هیچ استثنائی را روا نمیداشتند این است مختصری از اوضاع خانواده پارتها که بما رسیده راجع به زندگانی پارتها آنچه معلوم است این است: همه قسم گوشت میخوردند شراب خرما زیاد می آشامیدند جنگ و شکار را دوست داشتند انواع بازیها و ورزشها در نزد آنها خیلی معمول بود و در آخر مجالس میهمانی میرقصیدند آلات موسیقی آنها فی و تنبور بوده

## تاریخ پارتها - چنانکه دیده میشود شاهان اشکانی دو تاریخ (۱) داشتند

۱ - سلوکیدی یا ماههای مقدونی

۲ - پارتی یا ماههای آوستائی اولی از ۳۱۲ ق. م و دومی از

۲۴۷ یعنی از بدو سلطنت اشک دوم تیرداد اول شروع میشد روی

سکه ها و اسناد دولتی هر دو تاریخ ذکر می گردید و لیکن مابین مردم

فقط تاریخ پارتی معمول بود در لوحه هائی که در بابل یافته اند و متعلق

به دوره اشکانی است فقط تاریخ پارتی ذکر شده و چون اسم خرداد ماه

(۱) - مقصود از تاریخ حساب روز و ماه و سال است



هتورواتات<sup>(۱)</sup> برده شده معلوم میشود که ماههای تقویم پارسی همان ماههای آوستائی بوده

## تجارت در دوره اشکانی - در

باب تجارت ایران در این دوره اطلاعات زیادی در دست نیست ولیکن از بعضی قرائن چنان استنباط میشود که ایران بواسطه موقع خود مابین چین و هند از يك طرف و ممالک غربی از طرف دیگر تجارت خارجه داشته چنانکه از نوشته های مورخین چینی معلوم است که در زمان مهرداد دوم اشکانی سفارتی در دفعه اولی بایران آمده (مابین ۱۲۰ و ۸۸ ق. م.) و نیز در ۹۷ میلادی کان یینگ<sup>(۲)</sup> نام از طرف سردار معروف چینی پان چا او بایران و روم فرستاده شده این سفیر از شهر سد دروازه و همدان تا بابل رفته و میخواست از خلیج فارس تا خلیج عقبه از راه دریا برود ولی بعد منصرف شده و چنین بنظر می آید که دولت وقت نخواسته که چینی ها راه های دریائی را بدانند و بعد از چندی باز سفیری آمده و مینویسد که تائسین یعنی رومیها میخواهند از راه ایران تا چین تجارت نمایند ولی آنسیه یعنی پارسیها مانع اند و میخواهند که تجارت ابریشم چین توسط آنها بشود بعد دیده میشود که بواسطه این محامنت امپراطور روم مارك اُریل آنطوان<sup>(۳)</sup> در ۱۶۶ مال التجاره مثل استخوان فیل و لاک پشت از راه هند و چین بچین میفرستد این اطلاعات دال است بر اینکه ایران واسطه تجارت مابین غرب و شرق بوده از طرف دیگر بودن شهری مثل بابل در قلمرو ایران و وجود شهر های یونانی مثل

(۱) - *Haurvatât*

(۲) - *Kan-Ying*

(۳) - *Marc - Aurèle - Antoine*

سلوکیه و غیره در ایران البته تجارت با رومی را اقتضای میکرده.

## مسکوکات اشکانی - اشکانیان مسکوکات

طلا و مسی نداشته اند و تمام مسکوکات آنها فقط از نقره و برنج بوده در زمان آنها پول طلا با ایران فقط از راه تجارت وارد میشده در سلطنت اردوان بواسطه غرامتی که رومیها با ایران پرداختند طلای زیادی با ایران وارد شد سکه های طلای رومی را آئوری (۱) می گفتند (که مانند دریک هخامنشی یعنی طلائی است) این پول در ایران و در سایر قطعات آسیای غربی تا زمان سلطه اعراب خیلی رایج و متداول بوده آئوریهای روم و بیزانس (۲) مختلف بود چنانکه گاهی ۴۰ و گاهی ۷۲ آئوری به یک پوند یا لیبرای طلا بالغ میشده زمانیکه ۴۰ آئوری یک لیبرا بوده این سکه هشت گرام و دو عشر وزن داشته زیرا لیبرا ۳۲۸ گرام یا ۶۵ مثقال تقریباً وزن داشته وقتی که ۷۲ آئوری یک لیبرا بوده هر آئوری چهار گرام و نیم تقریباً وزن داشته و ۲۵ دینار رومی محسوب میشده سکه نقره اشکانیان را درخم می گفتند و این لغت یونانی است وزن درخم گاهی قدری بیش از چهار گرام و گاهی کمتر بوده و در تمام آسیای غربی رواج داشته و با دینار رومی رقابت می نموده سکه های اشکانی چهار درخمی و یک درخمی است ظن غالب این است که اولی را در شهر های یونانی ایران سکه میزدند (۳) کلیه سکه های اشکانی خوب ساخته نشده و در ظرافت پست تر از سکه های ساسانی است القابی که شاهان اشکانی اختیار کرده اند خیلی مختلف و هر کدام تقلید سکه یک دولتی

(۱) - *Auri (Aurus)*

(۲) - *Bysance* اسم سابق قسطنطنیه بود قسطنطن اول که امپراطور روم بود در اوایل قرن چهارم میلادی اسم خود را باین شهر داد روم شرقی را گاهی امپراطوری بیزانس می گفتند

(۳) - *Percy Gardner . Parthian Coinage*

است مثلاً شاه بزرگ و شاه شاهان تقلید از هخامنشی ها است عادل -  
فاتح - خدا (۱) تقلید از سلوکید ها اپی فاینس (۲) تقلید از یونانی ها و  
بالاخره اُتُکرات (۳) تقلید از قیصره رومی است در روی سکه ها  
صورت شاهان اشکانی است که روی تخت نشسته و کمانی بدست گرفته  
زیر آن را کشیده اند بعضی سکه ها صورت ارباب انواع یونانی را مثل  
آپلن (۴) و پالاس (۵) و غیره داراست شاهان اولیه اشکانی در روی  
سکه ها خود را محب یونان مینامند (۶) بنا بر آنچه گفته شد معلوم  
است که در دوره اشکانی پایه پول ایران برنقره بوده نه برطلا (عکس دوره  
هخامنشی) در باب خط سکه ها در فوق ذکری شده

## مذاهب خارجی - نسبت بمذاهب خارجی شاهان

اشکانی همان نظر انماض را که از خصائص شاهان هخامنشی بود اعمال  
میکردند و جنگهای مذهبی در این دوره هیچ دیده نمیشود مخصوصاً  
اشکانیان نسبت بملت یهود رؤف بودند و از آنها بر ضد رومیها حمایت  
میکردند چنانکه در سال ۴۰ میلادی یهودیها موفق شدند که هرود (۷)  
تحت الحمايه رومیها را از فلسطین بیرون کرده پادشاهان ملی خود را برقرار  
کنند و ماثاتیا (۸) بکمک یارنهای به تخت نشست اسم سابق خود را باسم  
آنتیگون (۹) مبدل کرد اگر چه سه سال پس از این واقعه رومیها بر

(۱) - *Dikaioi Nicatar Theos*

(۲) - *Epiphanes*

(۳) - *Autocrate*

(۴) - *Apollon* (رب النوع آفتاب)

(۵) - *Pallas* (ربة النوع جنگ)

(۶) - *Philhellène*

(۷) - *Herode*

(۸) - *Mathathia*

(۹) - *Antigones*

یهودیه‌ها غلبه کردند ولیکن آنها باز اشکانیان را جانشین کوروش بزرگ دانسته و همواره چشم خود را بطرف دربار ایران دوخته از آنجا منظر کنگ بودند احترام آنها نسبت به شاهان ایران تقریباً همان بود که راجع به کوروش ذکر شده بمذهب مسیحی و سایر مذاهب هم اشکانیان با نظر اغماض مینگریستند و این اغماض باندازه بود که از سرایت مذاهب خارجه بایران جلو گیری نمیشد فقط درباره بلاش اول نوشته اند که چون متعصب بوده نسبت به انتشار مذاهب خارجه در حدود ایران بمنظر بد مینگریسته و نسبت به یهودیه‌ها همراهی نداشته بلکه میخواسته سواره نظام پارتی بکمک رومیها در جنگ فلسطین شرکت کند ولی و *وِ سِ پَاسِیِن* (۱) قیصر روم از سوء ظنی که به پارتیه‌ها داشته است پیش نهاد او را نپذیرفته این همان بلاش است که میخواسته است آوستا را جمع آوری کند

نتیجه - از آن چه راجع به تمدن پارتیه‌ها و اشکانیان گفته شد این نتیجه حاصل میشود که تمدن آنها ترکیبی بوده یعنی روی متن آریایی ایرانی اثراتی از عادات و اخلاق و مذهب سکائی مانده بود و بعد از آمدن اسکندر بایران تمدن یونانی نیز اثراتی از حیث عادات و مذهب و زبان و خط و غیره در شاهان اشکانی و نجباء و درباریان گذاشت بنا بر این تفاوت پارتیه‌ها از مدها و پارسیها از این حیث بود که پارتیه‌ها بواسطه دوری از بابل و آسور ترتیبات و تشکیلات آریایی را بیش از مدها و پارسیها محفوظ داشته بودند نانیاً اثر تمدن یونانی در اشکانیان و نجبای پارتی بمراتب بیشتر بود زیرا اشکانیان و پارتیه‌ها از حیث تمدن از مدها و پارسیها عقب بودند و طبیعی است که بعد از استیلای مقدونیها و سلوکیها که در واقع یونانی بوده تمدن عالی تری داشتند پارتیه‌ها بیش از مدها و پارسیها

(۱) - *Vespasien*.

در تحت اثر آنها واقع شدند یا وجود این تمدن یوسی در برین چنانکه در فوق گفته شد سطحی بود و در نزد پارسیها هم هیچ بعمق نرفت کنت گوبی نو (۱) بر این عقیده است که دولت پارت از حیث تشکیلات سیاسی نمونه صحیح تشکیلات آریانی بوده و اثرات سکائی در پارتیها بهیچوجه آنها را از ترتیبات آریانی منحرف نکرده بود زیرا خود سکاها هم آریانی بودند نویسنده مذکور بعد از ذکر ترتیبات سیاسی اشکانیان که مبتنی بر آزادی شخصی و تساهل در امور مذهبی ملل تابعه بوده باین نتیجه میرسد که جریان تاریخ آریانیهای ایرانی مثل جریان تاریخ ملل اسکاندریناوی و ژرمن ها بوده و تمام خصائص آن را از حیث شجاعت ذاتی و شهامت اخلاقی داشته با انقراض اشکانیان تاریخ ایران به مجرای دیگری افتاده زیرا با تعصب فوق العاده مغها نسبت به مذاهب خارجه در دوره ساسانی و نیز با مرکزیت شدیدی که در دوره هخامنشیها هم سابقه نداشت و ساسانیان انرا ایجاد کردند ایران ساسانی از حیث تشکیلات در تحت تاثیرات ملل سامی نژاد آسیای پیشین و بیزانس و روم در آمد و از این زمان تاریخ ایران قدیم از تاریخ ملل مذکوره جدا شده در مجرای جدیدی جریان یافت مصنف مذکور بقدری در این عقیده خود راسخ است که تاریخ آریانیهای ایرانی را با انقراض اشکانیان ختم میکند.

۱ - Comte Gobineau. Hist. des Perses. t. II.

## فصل سوم

مقایسه دولت اشکانی با دولت هخامنشی -- جهات انقراض اشکانیان

بزرگ شدن پارتها امر طبیعی بود زیرا از اقوام بزرگ آریائی که با ایران آمده بودند اینها یگانه قومی بودند که هنوز بمیدان سیاست داخل نشده یا با اصطلاح روی کار نیامده بودند و بعد از مدها و پارسیها میبایست نوبت بآنها برسد از طرف دیگر وقتیکه دولت هخامنشی منقرض شد نه مدها میتوانستند استقلال ایران را بر گردانند و نه پارسیها زیرا طبقات عالی آنها دیگر تازه نفس نبودند و حکومت و اقتدار و ثروت بیشمار آنها را در تعیبات زندگانی باجمعل غوطه ور و بالنتیجه ست و ضعیف کرده بود (چنانکه از تاریخ اواخر دوره مدها و پارسیها بخوبی این فتور و سستی احساس میشود) بنا بر این پارتیها که هنوز لذایذ این نوع زندگانی را نچشیده و تازه نفس و قوی بودند قدم بمرصه ایران بانی گذاشته سلوکیها و یونانیها را از ایران خارج و دولتی تشکیل کردند که قریب به سیصد سال با رومیهای عالم گیر هم سری کرد و حتی در زمانیکه در داخله ایران موقع اشکانیان سخت و مقامشان متزلزل بود صلح را با غرامت زیاد به رومیها تحمیل نمود پارتیها وقتی که ایران مدار شده حدود ایران را از هیمالایا تا دجله و فرات و از کوه های قفقاز تا خلیج فارس رساندند دولتی تشکیل دادند ترکیبی و ایران شکل دول متحده را یافت اینهم امر طبیعی بود زیرا اولاً پارتیها بواسطه دوری از بابل و آسور ترتیبات دولت های قبل از تاریخ آریائی را بطوریکه از آوستا استنباط میشود بهتر حفظ کرده بودند و موافق این ترتیب ده یویتها یا خسروها پادشاهان محلی محسوب

می شدند جهت دیگر آن اوضاع این بود که مدها و پارسها\* از آنها متمدن تر بودند و در این موارد دادن استقلال داخلی و حفظ پادشاهان محلی از گذشتهائی است که اوضاع و احوال اقتضاء میکند چنانکه شاهان هخامنشی نسبت به شهرهای یونانی در آسیای صغیر و فینیقیه و قبرس تا اندازه همین گذشت ها را کردند با این تفاوت که شهرهای مزبور در دولت شاهنشاهی هخامنشی حکم جزایری را داشت که در اوقیانوسی پراکنده باشند ولیکن در دولت اشکانی تمام بدن دولت از این نوع اجزاء و قطعات ترکیب شده بود (۱)

تفاوت دیگر شاهان اشکانی با شاهان هخامنشی این بود که هر چند هخامنشیدها چیزهائی از ملل متمدنه تابعه اقتباس میکردند ولیکن در آن چه اخذ می نمودند همیشه تصرفاتی کرده آرا با اوضاع ایران موافقت می دادند و نیز اگر چه به رسوم و عادات ممالک تابعه با نظر اغماض مینگریستند و حتی مادامیکه در ممالک تابعه بودند موافق آن رفتار میکردند ولیکن هیچگاه دیده نمیشود که عین آن رسوم و عادات را در دیار خود مجری داشته باشند راجع به مذاهب خارجه نیز همین اصل را تعقیب می کردند یعنی بمذاهب خارجه با نظر تساهل نگریسته حتی خودشان هم آئین مذهبی ملل تابعه را در معابد آنها بجا می آوردند ولیکن هیچگاه دیده نمیشود که شاهان هخامنشی در کتیبه ها اسمی از ارباب انواع ملل تابعه برده باشند اهور مزدا و میتر و (۱) - موافق روایت پارسها اسکندر در موقع مرض و احساس نزدیکی مرگ با ارسطو شور کرد که چه میتوان کرد تا آنکه ایران بعد از مرگ او از مقدونی مجزی نشود از در جواب گفت ولات ( ساتراپ ها ) را پادشاهان محلی کن تا بر ضد مقدونی متحد شوند و او چنین کرد اگر این روایت صحیح باشد ملوک الطوائفی قبل از قوت گرفتن یارتها و اشکانیان در ایران ریشه دوانیده و اینهم یکی از جهات اوضاع مذکوره بود از تاریخ نیز معلوم است که سلکوس اول بنا بر همین نظر ممالک وسیعه خود را به هفتاد ایالت ( یا ساتراپی ) تقسیم کرده بود

اناهیتا معبود خود ابرانیها بودند بعبارة آخری سیاست شاهان هخامنشی روی دو اصل قرار گرفته بود : ۱ - حسیات ملی و مذهبی اقوام و ملل تابعه را مجروح نکنند : ۲ - در آن واحد قومیت و مذهب خود شانرا حفظ نمایند در دوره اشکانی اصل اول کماکان مجری است ولیکن باصل دوم توجهی نمیشود و انواع مذاهب و عادات و رسوم و القاب و عناوین خارجه در دربار ایران نفوذ می یابد چنانکه می بینیم خط و ارباب انواع و واحد مقیاس نفوذ از یونان است و حتی شاهان اشکانی خود را در روی سکه ها «محب» یونان می نامند تاریخ (زمان شماری) و بعضی القاب و عناوین سلوکی است زب و بعضی عادات و اخلاق رومی است معلوم است که این اوضاع برخلاف حسیات ملی پارسیها و حتی خود پارتها بود لذا حسیات ملی آنها مجروح میشد روحانیون هم از وقتی که از نفوذ آنها کاسته بود باین تنفر عامه دامن میزدند و چون مشاغلی داشتند که ب مردم نزدیک بودند معلوم است که نا رضا مندی آنها اثرات عمیق در مردم میگذاشت این بود که خرد خرد اسباب سستی و ضعف دولت پارتها فراهم شد و با وجود اینکه دولت اشکانی در سیاست خارجه خود قوی بود زیرا چنانکه دیدیم حتی در زمان اردوان پنجم به رومیها شکست داد و غرامت زیادی گرفت با وجود این در مقابل نارضا مندی داخلی نتوانست مقاومت کند و سلسله اشکانی منقرض شد بنا بر این انقراض اشکانیان بانقراض هخامنشیها شبیه نیست انقراض سلسله آخری از ضعف دولت هخامنشی حاصل شد یا بعبارة آخری از فقدان شاه و رجال عاقل و قوی الاراده که بتوانند اوضاع داخله را اصلاح و سیاست خارجه را با دست قوی اداره کنند و اگر چنین اشخاصی پیدا میشدند ایران بدست



اسکندر نیافتاد زیرا وسائل جلوگیری متعدد و کاملاً در حین امکان بود ولیکن اسباب انقراض اشکانیان از نارضا مندی اهالی ایران روی داد و چاره نداشت جز اینکه شاهان اشکانی اسلوب و روش شاهان خوب هخامنشی را پیش گیرند شاید بلاش اول در این صدد بوده ولیکن نتوانسته یا موقع گذشته بود یا وجود این ملاحظات باید از روی انصاف گفت که دوره پارتها و اشکانیان صفحات درخشانی به کتاب تاریخ ایران داخل کرده زیرا در این دوره کار هائی در موقع خود انجام شده که از مدها و پارسیها در آن موقع ساخته نبود راست است که اشکانیان بر خلاف هخامنشیها و ساسانیان از حیث تشکیلات و صنایع و غیره چیز مهمی برای اخلاف خود نگذاشتند ولیکن در مدت پنج قرن حمایت شرق را بعهده گرفتند<sup>(۱)</sup> و بواسطه شجاعت و مردانگی کاملاً موفق شدند اما پارسیها در مدت پنج قرن حکومت پارتها تجربه هائی آموختند و درسهای عبرت گرفتند و ضمناً خستگیهای عالم مداری سابق را در کرده باز حاضر شدند که ایران بانی را از سر گیرند زمینه هم حاضر بود که بایک جنبش مجدانه بمقصود برسند و چنین کردند و رسیدند

(۱) - Percy Gardner . Parthian Coinage

# فصل چهارم

## پادشاهان پارس در دوره اشکانی

چنانکه در فوق گفته شد شاهان اشکانی از ممالک بدان باج و فرستادن قشون در موقع جنگ اکتفا میکردند و بنا بر این ممالک مختلفه که در جزو دولت اشکانی درآمده بودند استقلال داخلی خود و حتی سلسله پادشاهان محلی را حفظ میکردند از آن جمله پارس است چون در باب سایر ممالک ایران اطلاعات درستی در دست نیست و بعکس از پادشاهان پارس سکه هائی بدست آمده که تقریباً اسامی تمام پادشاهان محلی را میتوان از روی آن سکه ها بدست آورد بذکر آن بطور اختصار میپردازیم زیرا بواسطه اهمیتی که پارس در دوره هخامنشی و ساسانی داشته مهم است بدانیم که در دوره اشکانیان وضع این مملکت چه بوده و مذهب و عادات و اخلاق پارسیها بعد از شاهان هخامنشی چطور محفوظ مانده تا بدوره ساسانیان رسیده است بطوریکه مورخین خارجه نوشته اند بعد از اسکندر در زمان سلوکیدها و مخصوصاً در دوره اشکانی اینجا سلسله از پادشاهان محلی سلطنت کرده که در تاریخ سلسله پادشاهان روحانی معروف است زیرا هر کدام از پادشاهان مزبور پادشاه بودند و هم رئیس آتشکده این سلسله را آثرپاتا مینامند کار عمده پادشاهان سلسله مذکوره این بوده است که آتشکده ها را حفظ و معها را اداره کنند و کلیه اصول مذهب هر مزدیستی را از تصرفات و بدعتها محارست نمایند یا بطوریکه خودشان میگفته اند پاکی اولی آن را حفظ کنند و چون این مذهب مذهب ملی ایرانیان آن زمان بوده میتوان گفت که با حفظ مبانی

مذهب مزبور شعائر قومیت پرسی ها از روایات و آداب و عادات و اخلاق و غیره در اینجا حفظ میشده است اسامی این پادشاهان تماماً ضبط نشده و لیکن آنچه از سکه های آنها استخراج شده از این قرار است که با اتمام پرسی خالص است بَعْدَات (بغداد یعنی خداداد) - وَهُوَ بَرُّز - اَرْتِ نِحْشُرَای اول (اردشیر اول) - وَاَتَفَرَدَاتِ اول داریوش اول - وَاَتَفَرَدَاتِ دوم داریوش دوم که در سنه ۸۰ ق. م. فوت شده وَهُوَ نِحْشُر - اَرْتِ نِحْشُرَای دوم و غیره خط سکه ها آرامی است پادشاهان مزبوره گاهی خود را مَلْکَا میخواندند کلمه مزبوره آرامی و معنی شاه است (۱)

(۱) - روی سکه بَعْدَات این عبارت نوشته شده ، « بَعْدَاتِ پَرْتِ دَارِ زِي الْاَلَهِيَةِ نِيحْ كَرْت » و بطوری صحت یوستی عالم آلمانی عقیده دارد معنای آن این است :  
بغداد حافظ شمله پسر رب النوع نِيحْ كَرْت

# باب پنجم

دوره دوم پارسیها

## فصل اول شاهان ساسانی

اول - اردشیر اول (آرت‌خشتر) (۱)

بصورتیکه محققین مینویسند ساسان مؤید معبدی بوده است که در استخر برای ناهید ساخته شده بود زن اورام بهشت دختر یکی از پادشاهان بازرنگی بوده و این سلسله پادشاهان در نسیایه سلطنت داشته اند این شهر چون دیوارهای ارگ سفید بوده از زمان استیلای عرب در فارس موسوم به بیضا شده پایک پسر ساسان در شهر خیر در کنار دریاچه بختگان حکومت داشت او برای پسرش شغل قلعه بیگی آرگک پست شهر داراب گرد را گرفت پادشاهی که این شغل را باو داد گوزهر نام داشت و بازرنگی بود از این زمان ترقی این خانواده شروع شد پایک که گوزهر را کشته بود و خود را پادشاه میخواند از اردوان پنجم پادشاهی برای پسر بزرگ خود شاپور خواست و باوجود امتناع اردوان شاپور بعد از فوت پدر خود را پادشاه دانسته اردشیر را مجبور کرد که نافع او شود ولیکن طولی نکشید که بواسطه خراب شدن زیرزمینی در قصر ملکه که همای نام داشت شاپور زیر آوار ماند و مرد و اردشیر پادشاه شد (۲۱۲ میلادی) اردشیر فکر سلطنت بزرگی در سر خود میپروراند تا آنکه در ۲۲۳ میلادی علم طغیان بر افراشت و نمای جهانگیری را گذاشت : اول حمله به کرمان برد و پادشاه

(۱) - آرت‌خشتر در دوره ساسانی آرت‌خشتر شده

از ا مفلوب و پسر خود اردشیر را حاکم انجا کرده و بهمین جهت کرمان مدتها معروف به (به اردشیر) گردید (اعراب بردشیر مینامیدند) پس از آن پادشاهان خوزستان و عمان و اصفهان مفلوب و مطیع گشتند اردوان اشکانی چون دیدکار اردشیر خیلی بالا گرفته با قشون زیادی برای جنگ با او حرکت نمود و در هر مزدگان خوزستان جنگ کرده کشته شد (۲۲۴ میلادی) موافق روایات بهلوی یعنی کار نامه اردشیر بابکان و فردوسی نسب ساسان به بهمن یا اردشیر دراز دست میرسد یعنی جدجد او که نیز ساسان نام داشته و پسر دارا معاصر اسکندر بوده جلای وطن کرده به هند رفته بود در زمان اردوان اشکانی ایران به دو پست و چهل دولت تقسیم میشده و شاه اشکانی بر تمام پادشاهان ریاست داشته پایک که پادشاه پارس بوده در خواب می بیند که آفتاب از سر چوپانش ساسان نام طلوع و تمام عالم را روشن کرد شب دیگر باز در خواب می بیند که ساسان سوار فیل سفیدی است و همه باو تکریم میکنند شب سوم می بیند که از خانه ساسان آتش مقدس شعله زده تمام عالم را روشن کرد دانشمندان را خواسته تعبیر خواب را میخواهد آنها میگویند که ساسان یا پسرش شاه خواهد شد پس از آن پایک ساسان را خواسته معلوم میکند که نسب او به بهمن میرسد و دختر خود را باو میدهد و از این ازدواج اردشیر بدنیا میآید این حکایت بی شباهت به حکایت ایختو و یگو و کوروش بزرگ نیست و صحت آن مورد تردید است زیرا اولاً مطابقت با تاریخ ندارد و از انقراض سلسله هخامنشی تا زمان پایک بیش از یکصد سال گذشته بود در صورتی که موافق روایات طول این دوره را دو پست سال می دانند ثانیاً اگر ساسان به هند رفت و اولاد او در آن جا ماندند خیلی مستبعد است که بعد از پنج قرن ایرانی مانده و ساسان معاصر پایک پارس مراجعت نموده چوپان او شده باشد چون در باب داستانهای قدیم سخن در پیش است بیش از این ننوشته میگذریم ظن غالب این است که این حکایت

را گفته اند تا نسب ساسانیان را به هخامنشی ها ( یا بطوری که در داستانها میگویند بکیانیان ) برسانند اشکانیان نیز چنانکه دیدیم نسب خودشانرا به اردشیر دوم که ارشک نام داشت می رسانیدند

در هر حال دو سال پس از کشته شدن اردوان اردشیر تیسفون را گرفت پس از آن تمام ایران در تحت اقتدار اردشیر در آمد ولیکن ارمنستان و گرجستان موقتاً مستقل ماندند بعضی از مورخین بر خلاف اکثریت آنها عقیده داشتند که اردشیر بعد از تسخیر خراسان و باختر و توران و مکران به هند رفته پنجاب را تسخیر کرد اخیراً این عقیده تأیید شده زیرا سکه می در پنجاب پیدا شده که يك طرف آن صورت آتشکده را دارد و شبیه به سکه های اردشیر ساسانی است و طرف دیگر سکه های کوشان است (۱) پس از تسلط بر ایران اردشیر مصمم شد که انتقام از رومیها بکشد چه ایرانیها رومیها را دشمن ملی خود میدانستند و با این نیت به بین النهرین تاخت (۲۳۶ میلادی) اما مقاومت حضر و ایدس و آمدن آلکساندر سور (۲) قیصر روم به بین النهرین و ایدس مانع از پیشرفت اردشیر شد ولیکن باز شاه ساسانی موفق شد که نصیبین و حران را تسخیر کند شرح این جنگ ایران با روم از قرار ذیل است :

اردشیر پس از اینکه مبانی دولت خود را محکم نمود تصمیم گرفت که با روم جنگ کند زیرا خود را وارث هخامنشی ها میدانست و تصور میکرد که اگر اردوان صلح تنگینی به رومیها تحمیل کرد او بطریق اولی میتواند از عهده رومیها بر آید این بود که در ۲۲۸ میلادی اردشیر از فرات گذشت از طرف دیگر آلکساندر سور سفیری نزد اردشیر فرستاد و گفت که جنگ با رومیها مثل جنگ با مردمان وحشی نیست و شکستهای پارتها را در زمان تراژان

(۱) - راجع بکوشان در ذیل ذکری خواهد بود

(۲) - Alexandre Sévère

و سِپْتِیمُ سِوَرُ (۱) تذکر دادشاه ایران در جواب چهار صد نفر از مردان رشید و بلند قامت با اسلحه کامل و اسبهای یراق طلا انتخاب کرده نزد امپراطور روم فرستاد و اینطور پیغام داد آنچه رومیها در آسیا متصرفند ارث شاه ایران است بنا بر این رومیها باید به اروپا اکتفا کرده آسیارا تخلیه نمایند الکساندر سور امر داد سفرای ایران را گرفته حبس کردند و مشغول تجهیزات گردید قشون رومی به سه اردو تقسیم شد اردوی اول مأمور تصرف آذربایجان گردید اردوی دوم بطرف شوش حرکت کرد و اردوی سوم در تحت سرداری خود امپراطور میخواست حمله بقلب ایران برد این اردوها با هم ارتباطی نداشتند این بود که اردشیر استفاده کرده با تمام قوای خود اردوی دوم را درهم شکست اردوی اول اگرچه در ابتداء بهره مندی داشت ولیکن در موقع عقب نشینی تلفات زیادی داد و کاری هم انجام نداد بعد از این شکست ها اردوی سوم هم بعجله عقب نشینی اختیار کرد (۲۳۲ میلادی) اردشیر میتوانست داخل شامات شود ولی قبلاً لازم دید متوجه ارمنستان گردد خسرو پادشاه ارمنستان سخت مقاومت نمود و چون سواره نظام ایران در کوههای ارمنستان نتوانست مقاومت او را درهم شکند بالاخره اردشیر بحیله پادشاه ارمنستان را کشته پس از آن این مملکت را مسخر کرد و پسر پادشاه ارمنستان فرار نمود بعد از آن اردشیر برای اینکه حسیات مردم را با خود موافق کند بجمع آوری آوستا پرداخت شاه مزبور مهابارا ترویج و آتشکده های خاموش شده را بر پا کرد و مذهب زردشت را مذهب رسمی ایران قرار داده رئیس روحانین را که بلقب مؤبدان مؤبد (۲) ملقب بود یکی از بلندترین مقام دولتی ارتقاء داد چنانکه نوشته اند برای

(۱) - *Septimus Severus*

(۲) - مؤبدان مؤبد بجای مؤبد مؤبدان است در زبان پهلوی ساسانی مضاف الیه مقدم بر مضاف استعمال میشود.

پیشرفت مقاصد خود اردشیر از نفرتی که در مردم از آزادی مفرط و خودسری پادشاهان و امراء محلی در دوره اشکاییان و نیز از ناراضماندی مغها در آن دوره حاصل شده بود استفاده های زیادی کرد توضیح آنکه امراء و شاهزادگان اشکانی در مورد تعقیب سخت و بیرحمانه واقع و بسیاری کشته شدند و برخی به بین النهرین و ممالک شرقی مثل هند و افغانستان کنونی فرار کردند فقط در جاهای بسیار کمی بواسطه استحکام مواقع شاهزادگان اشکانی باقی ماندند و اردشیر با آنها مباحثات نمود مثل جستفس در طبرستان خلاصه کارهای اردشیر در امور داخلی از این قرار است:

- ۱) ایجاد مرکزیت و تبدیل پادشاهان و امراء محلی به نجبای درباری با القاب و عناوین مختلف
- ۲) جمع آوری آوستا که از زمان بلاش اول شروع شده بود در اینکار تن سر نامی که هیربذان هیربذ بود کمکهای معنوی باردشیر نمود چنانکه در ذیل بیاید
- ۳) رسمی کردن مذهب زرتشت و دخالت دادن مغها در تعقیب مرتدین و گشودن وصیت نامه ها و تقسیم زر که
- ۴) تقسیم اهالی به طبقات و درجه بندی مستخدمین ادارات
- ۵) جلوگیری از نجومالات و تعیین حد معیشت رای هر طبقه
- ۶) ایجاد ادارات امنیت عمومی و تعمیم آن به تمام مملکت
- ۷) زنده کردن قشون جاویدان داریوش اول
- ۸) تخفیف در مجازات ها و منع بریدن دست
- ۹) جلوگیری از فساد اخلاق عقیده که باردشیر نسبت می دهند این است:
- ۱) سواد مردم باید فقیر باشند تا مبنای دولت محکم گردد
- ۲) بجای آزادی دوره اشکاییان باید نظم و قانون واحدی حکم فرما باشد
- ۳) دولت و دین بهم بسته اند و یکی بی دیگری نیاید

## دوم - شاپور اول (شاه پوهن)

شاپور در ۲۴۱ میلادی بعد از پدر به تخت نشست موافق روایات ایرانی



دختر اردوان پنجم اشکانی زن اردشیر اول بود و چون در صدد برآمد که اردشیر - قاتل پدر خود را - زهر دهد گرفتار و حکم اعدام او صادر شد وزیر چون اطلاع یافت که محکومه حامل است او را در خفاء محفوظ داشت تا وضع حمل کرد بعد روزیکه اردشیر از نداشتن اولاد شکوه میکرد وزیر سر را افشاء نمود و اردشیر بعد از آزمایش شاپور از داشتن چنین پسری خوشنود گردیده او را ولیعهد خود قرار داد در صحت این روایت اگر تردیدی باشد در هر حال جای تردید نیست که شاپور پسر اردشیر بوده در بدو سلطنت او ارمنستان و حرّان شوریدند شاپور شورش ارمنستان را بزودی برطرف کرد ولیکن تسخیر حرّان کار مشکلی بود زیرا چنانکه دیدیم تراژان و سپتیم سور<sup>۱</sup> بواسطه دیوار های محکم آن عاجز شده و شهر را رها کرده رفتند در این احوال چنانکه نوشته اند اتفاقی روی داد که کار شاپور را آسان کرد دختر پادشاه حرّان بشاپور پیغام داد که حاضر است شهر را تسلیم کند بشرط اینکه شاپور او را بزنی اختیار نماید شاپور این پیشنهاد را پذیرفت و دختر پادشاه حرّان بپدر خود خیانت کرده شهر را تسلیم نمود ولی بعد از تسخیر شهر بطوریکه مورخین خارجه نوشته اند دختر را بامر شاه بجلاد سپردند (۱) موافق شاهنامه این قضیه در زمان شاپور دوم روی داده پادشاه حرّان را فردوسی طایر عرب نامیده و پادشاه بمن دانسته و دختر او مالکه دختر زسی شاه ایران است که در اسارت بوده و از راه وطن بدستی شهر را بتصرف ایرانیها داده و مورد تلافی شاه گردیده از اینجا معلوم است که در دامستان سرائی چه تغییراتی در وقایع تاریخی حاصل

(۱) - نوشته اند که گیسوان دختر را بدم اسب سرکش بسته اسب را رها کردند معلوم است که بدبخت چگونه زجرکش شده